

تفسیر
معارف القرآن

مؤلف:

دانشمند عالم اسلام حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی

دیوبند (رو)

مترجم:

حضرت مولانا محمد یونس حسین پور

جلد دوم

انتشارات شیخ الاسلام احسان علیہ السلام

بیتنا

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

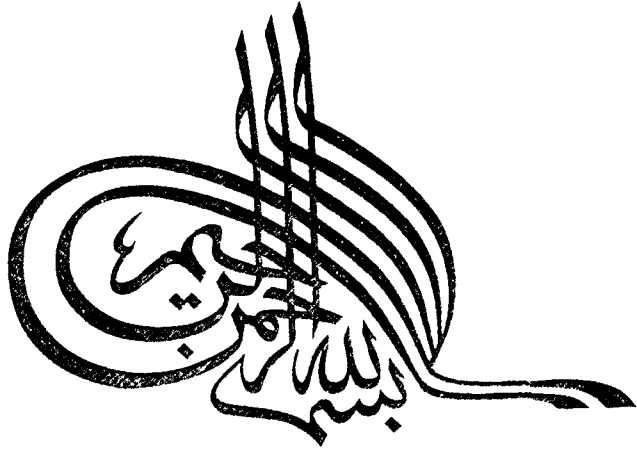
www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com



تفسیر معارف القرآن

جلد دهم

شامل سوره های فرقان - شعراء - نمل - قصص - عنكبوت
روم - لقمان و سجده می باشد

مؤلف

دانشمند عالم اسلام حضرت علامه
مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله عليه)

مترجم

جناب شیخ الحدیث و التفسیر مولانا محمد یوسف حسین پور
مدیر و سرپرست حوزه علمیه عین العلوم گشت - سراوان

عثمانی، محمد شفیع، ۱۸۹۷ - ۱۹۷۶.
تفسیر معارف القرآن / مؤلف محمد شفیع؛ مترجم محمد یوسف حسین پور۔ - تربت جام،
احمد جام، ۱۳۷۷ -
ج:

.. (دوره) (ISBN: 964-6765-70-x)
(۲) (ISBN: 964-91073-6-3) .. (ج. ۱) (ISBN: 964-6765-07-8)
(ج. ۴) (ISBN: 964-6765-23-8) - ۲۰۰۰۰۰ ریال: (ج. اردو).

کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱
(شامل آیات ۱۴۲ - الی آخر سوره بقره). -- ج. ۳. شامل تمام سوره آل عمران و ۴۷ آیه از
سوره نساء. -- ج. ۴. شامل قسمتی از سوره مبارکه نساء. و قسمتی از سوره مبارکه مائده. --
ج. ۵. شامل سوره انعام و سوره اعراف. -- ج. ۶. شامل سوره انفال و سوره توبه و سوره
یونس. -- ج. ۷. شامل سوره هود و سوره یوسف و...
ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۹)
ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۰)

ISBN: 964-6765-17-3
ISBN: 964-6765-78-5 (ج. ۵)
ISBN: 964-7701-43-8
ISBN: 964-7701-77-2

ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۱)
ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۸۲)
ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۲)
ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۳)

۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. الف. حسین پور، محمد یوسف، مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۷۹

ت ۲۵ / ع ۹۸ / BP
کتابخانه ملی ایران.

۱۷۲۹۷-۷۷ م



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام - تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

تفسیر معارف القرآن (جلد دهم)

تألیف

مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی (رحمة الله عليه)

ترجمه

مولانا محمد یوسف حسین پور

وزیری، ۵۶۴ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۸۷

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بها: ۵۰۰۰۰ ریال



سورة الفرقان

سورة الفرقان مکيه وهى سبع و سبعون آية و ست رکوعات

سوره فرقان درمکه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیه و شش رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ

بی نهایت با برکت است آنکه نازل کرد کتاب فیصله کن را بر بنده خود، تا که باشد برای

لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿۱﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ

جهانیان ترساننده ای. آن که برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، و نگرفته پسری و

لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ

نیست برای او شریکی در پادشاهی، و ساخته است هر چیز را، پس درست کرده آن را

تَقْدِيرًا ﴿۲﴾ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ

به اندازه. و گرفته اند مردم بجز از او چندین حاکم که نمی سازند چیزی را، و خود ساخته شده اند،

وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً

و مالک نیستند برای خود نه زیانی و نه سودی، و مالک نیستند مرگی را و نه زنده کردن را

وَ لَا نُشُورًا ﴿۳﴾

و نه نشر را.



خلاصه‌ی تفسیر

بی نهایت ذات عالی شأنی است آن‌که این کتاب فیصله کن (قرآن) را بر بنده‌ی خاص خود (محمد ﷺ) نازل فرمود، تا که او برای تمام جهانیان (در صورت ایمان نیاوردن از عذاب الهی) ترساننده‌ای باشد، آن چنان ذاتی که برای اوست پادشاهی آسمانها و زمین، و او کسی را فرزند (خود) قرار نداده و نه کسی در پادشاهی شریک اوست، و او آفریده هر چیز را، پس هر یک را جداگانه اندازه گرفته است، (که آثار و خواص هر چیزی، از دیگری جداست)، و آن مشرکان خدا را گذاشته و چنان معبودهایی برای خود گرفته‌اند که (به هیچ وجه شایستگی معبود بودن را ندارند؛ زیرا آنها) خالق چیزی نیستند، بلکه خود مخلوق‌اند، و نه اختیار (برطرف کردن) ضرری را دارند و نه (به دست آوردن) نفعی را و نه اختیار میراندن کسی را به دست دارند (که بتوانند جان ذی روحی را قبض کنند) و نه زنده کردن کسی را (در اختیار دارند که در چیز بی روح، روح بدمند) و نه زنده کردن کسی را بار دوم (در قیامت به اختیار دارند، پس آن کس که بر این چیزها قادر نیست، او نمی‌تواند، معبود قرار گیرد).

معارف و مسایل

خصوصیات سوره

همه‌ی این سوره، به اتفاق جمهور مفسرین، مکی است، فقط حضرت ابن عباس و قتاده در باره‌ی سه آیه فرموده‌اند که مکی نیستند، بلکه مدنی هستند، و بقیه‌ی سوره مکی است، و نیز برخی حضرات چنین فرموده که

این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکی است^(۱).
و خلاصه‌ی مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حَقَّانیت نبوت و رسالت آن حضرت ﷺ و پاسخ به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

﴿ تَبَارَكَ ﴾ از برکت مشتق است، و برکت به معنی کثرت خیر است، ابن عباس فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است، ﴿ الْفُرْقَانَ ﴾ لقب قرآن کریم است، و در لغت به معنی تمییز و فرق می‌آید و چون قرآن با بیانات روشن خود، در میان حق و باطل تمییز و فرق نشان می‌دهد، و به وسیله‌ی معجزه بودنش در میان اهل حق و اهل باطل امتیاز گذاشته، به آن فرقان گفته می‌شود.

﴿ لِلْعَالَمِينَ ﴾ از این ثابت شد که رسالت و نبوت آن حضرت ﷺ برای همه‌ی جهان است، برخلاف انبیای گذشته که نبوت و رسالت آنها برای گروه خاصی و منطقه‌ای خاص می‌بود، در حدیث صحیح مسلم آن حضرت ﷺ شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این را بیان کرد که بعثت او برای همه‌ی جهان عام است.

﴿ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴾ پس از تخلیق، تقدیر ذکر گردید، تخلیق به این معنی است که یک چیزی از عدم بدون ماده قبلی به هر نحوی که باشد، ایجاد گردد.

حکمت‌های ویژه در هر یکی از مخلوقات

و مفهوم تقدیر از این قرار است که هر چیزی را که خدا آفریده ساخت اجزا، شکل و صورت، آثار و خواص آن را با حکمت کامل، مناسب آن



هدفی که این چیز، برای آن، ساخته شده، در آورده است، ساخت آسمان و اجزای ترکیبی و هیئات آن، مناسب آن کاری است که آسمان به خاطر آن، ساخته شده است، در آفرینش سیارها و ستارگان چیزهایی به کار برده شده که مناسب منشأ وجود آنهاست، زمین و آنچه در آن هست، به هر یکی بنگرید، ساخت، شکل و صورت، نرمی و سفتی هر یکی، مناسب آن کاری است که زمین به خاطر آن، آفریده شده است، نه زمین را چنان ماده‌ی رقیقی مانند آب آفرید، که هر چه بر آن بگذارند در آن فرو رود، و نه چنان سفت، مانند سنگ و آهن آن را قرار داد، که کنده نشود؛ زیرا نیاز انسان به آن وابسته بود، که آن را کنده از آن آب بیرون بیاورد و آن را پی کنی کرده آپارتمانهای خیلی بلندی در آن بنا کنند، آب را روان قرار داد که در آن هزارها حکمت وجود دارد، باد هم روان است اما روانی آن از روانی آب جداست، آب هر کجا خود به خود نمی‌رود، بلکه در رساندن آن در هر جا باید مردم قدری زحمت بکشند، ولی خداوند باد را یک نوع انعام اجباری قرار داده که بدون زحمت به هر کجا می‌رسد، بلکه اگر کسی بخواهد که از باد کناره بگیرد، باید با زحمت از آن کناره بگیرد، این جای بیان تفصیل حکمت‌های مخلوقات الهی نیست، به هر یکی از مخلوقات الهی بنگرید، مظهري از قدرت و حکمت اوست، امام غزالی در این موضوع کتابی مستقل به نام «الحکمة فی مخلوقات الله تعالی» نگاشته است.

از ابتدا در این آیات، بیان عجیب و غریبی برای عظمت قرآن، عزّت و عظمت آن ذاتی که قرآن بر او نازل گردیده و او را به لقب «عبد» یاد فرموده است، آمده است؛ زیرا برای هیچ بنده‌ای بالاتر از این، شرف و اعزاز نیست که خالق در حقّ او بفرماید که این از من است:

بنده حسن به صد زبان گفت که بنده توام
تو نیز با زبان خود بگو که بنده نواز کیستی

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَآعَانَهُ
وگفتند آنان که منکراند، نیست این مگر دروغ خالصی که افترا کرده، و کمک کرده او را

عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٢٤﴾ وَقَالُوا اسْلُطِيزِ الْأُولِينَ
بر آن، مردمان دیگر، پس آمدند بر ظلم و دروغ. وگفتند سرگذشت پیشینیان است که

اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي
نوشته آنها را، پس آنها دیکته می شود بر او صبح و شام. تو بگو که فرود آورده آن را آن که

يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٢٦﴾ وَقَالُوا
می داند راز پنهان را در آسمانها و زمین، به تحقیق، او بخشنده و مهربان است. وگفتند

مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ
این چگونه پیامبری است که می خورد غذا و می گردد در بازارها، چرا نازل نگردید به سوی او

مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٢٧﴾ أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ
فرشته ای که می شد با او ترساننده ای. یا انداخته می شد در نزد او خزانه ای، یا می شد برای او

جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٢٨﴾ أَنْظِرْ
باغی که می خورد از آن، وگفتند ظالمان، پیروی می کنید از یک مرد سحر شده ای. بنگر که

كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

چگونه تطبیق می دهند بر شما مثالهایی را، پس گمراه شدند که نمی توانند بیایند براه.



خلاصه‌ی تفسیر

و کفار (در باره‌ی قرآن) چنین می‌گویند که این (قرآن) بجز دروغ خالص، چیز دیگری نیست، که آن را این شخص (پیغمبر) افترا کرده است، و مردمان دیگر در این (افترا) به او کمک کرده‌اند، (مراد آن اهل کتاب‌اند که مسلمان شده بودند، یا همین طور در محضر آن جناب ﷺ می‌آمدند)، پس (با چنین صحبت کردن) ایشان به ظلم بزرگ و دروغ مرتکب شدند، (که ظلم و دروغ بودن آن در آینده بیان می‌گردد) و این مردمان (کافر در تأیید این اعتراض خود) چنین می‌گویند که این (قرآن) داستانهای بدون مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این شخص (پیغمبر ﷺ) در عبارتهای عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خود نوشته است (تا که محفوظ بماند) باز آن (مطالب) صبح و ظهر خوانده به استماع او رسانیده می‌شود (تا که به یاد او بمانند، پس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی خدا منسوب کرده می‌شود)، شما (در پاسخ) بگویید که این (قرآن) را آن ذاتی (پاک) نازل فرموده که از تمام رازهای نهانی که در آسمانها یا در زمین باشند، آگاه است (خلاصه‌ی جواب این که اعجاز این کلام دلیل روشن است بر این که این اعتراض کفار بیجا و دروغ و بی‌انصافی است؛ زیرا که اگر قرآن اساطیر اولین داستانهای مردمان گذشته می‌بود، یا به کمک دیگران نگاشته می‌شد، پس کل جهان چگونه از آوردن مثال آن عاجز می‌ماند، فی الواقع خدای تعالی غفور و رحیم است، (لذا بر این گونه دروغ و ظلم فوراً سزا نمی‌دهد).

و این کفار (نسبت به رسول خدا ﷺ) چنین می‌گویند که چه شده این رسول را که او (مانند ما) غذا (هم) می‌خورد و (برای انتظام زندگی خود به مثل ما) در بازارها می‌گردد، (مطلب این که بجای انسان می‌بایستی رسول و

پیغمبر، فرشته‌ای می‌بود، که از ضرورت خورد و نوش مستثنی می‌شد، یا حد اقل لازم است که اگر رسول، خود فرشته نیست ولی مشاور و مصاحب او باید فرشته باشد، بنابر این گفتند که) چرا پیش این (رسول) فرشته‌ای فرستاده نشده که با او همراه شده (مردم را از عذاب خدا) می‌ترساند، (و اگر این نمی‌باشد، پس حد اقل رسول نسبت به ضروریات خورد و نوش خود بی فکر می‌شد که) به نزد او خزانه‌ای (از غیب) انداخته می‌شد، یا باغی می‌داشت که در آن می‌خورد (و می‌نوشید) و (به مسلمانان) این ظالمان چنین (هم) می‌گویند که (پس وقتی نه به نزد او فرشته‌ای هست و نه خزانه و باغی، و باز هم او مدّعی نبوّت است، پس معلوم می‌شود که توازن عقلی او برقرار نیست، بنابر این) شما مردم در مسیر یک انسان مسلوب العقل دارید راه می‌روید، بنگر (ای محمّد!) که ایشان در حقّ شما چگونه سخنان عجیب و غریبی بیان می‌کنند، پس آنها (بدین خرافات کاملاً) گمراه شده‌اند که باز نمی‌توانند راه یاب باشند.

معارف و مسایل

از اینجا سلسله‌ی اعتراضاتی که کفّار و مشرکین در حقّ نبوّت آن حضرت ﷺ و قرآن وارد می‌کردند، با پاسخ به آنها شروع شده و تا دور ادامه دارد:

نخستین اعتراض: این بود که قرآن کلام نازل شده‌ای از سوی خدا نیست، بلکه دروغهایی است که خود او افترا کرده است، یا داستانهای گذشتگان را از یهود و نصارا شنیده به وسیله‌ی صحابه می‌نویسد و چون خودش امّی است، نمی‌تواند بنویسد و بخواند، صبح و ظهر آن داستانها نوشته شده را می‌شنود تا که به یاد او بماند، پس پیش مردم رفته می‌گوید که



این کلام الهی است، به این اعتراض، قرآن چنین پاسخ داده است: ﴿ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾ حاصل این جواب این‌که، این کلام خود، شاهد این است، که فرود آورنده‌ی آن، ذات پاک حق تعالی است، که از همه‌ی رازها مخفی آسمانها و زمین، آگاه و با خبر است؛ بنابراین این قرآن را یک کلام معجزه قرار داد، و به تمام جهان اعلام مبارزه کرد، که اگر این را شما کلام الهی نمی‌دانید و فکر می‌کنید این کلام انسانی است، پس شما هم انسان هستید، حد اقل مانند یک سوره‌ای از این کلام، یا آیه‌ای، آورده، نشان دهید، و پاسخ به این اعلام مبارزه، برای مردم فصیح و بلیغ جهان عرب مشکل نیست، ولی آنها از این، راه‌گریز اختیار کردند، کسی جرأت نکرد که در مقابله با قرآن آیه‌ای بنویسد و ارائه بدهد، در صورتی که در مقابله با پیغمبر ﷺ آماده شدند که مال و متاع، بلکه فرزندان و جان خود را صرف کنند، اما نتوانستند، این امر کوتاه را انجام دهند، که مانند قرآن سوره‌ای بنویسند و بیاورند، این دلیل روشنی است بر این‌که، این کلام هیچ انسانی نیست، و اگر نه مردمان دیگر هم، می‌توانستند که مانند آن بنویسند بلکه فقط کلام الله تعالی است که علیم و خبیر است، نه تنها از روی فصاحت و بلاغت، بلکه تمام معانی و مضامین آن حاوی چنان علومی است که تنها از طرف او می‌توانند باشند، که دانای ظاهر و باطن است، تفصیل کامل این مطلب، به صورت بحث مکمل، بر اعجاز قرآن در سوره‌ی بقره بیان گردیده است، می‌توانید آن را در جلد اول از ص ۱۷۸ تا ۲۰۲ معارف القرآن ملاحظه فرمایید.

اعتراض دوم: این بود که اگر این رسولی می‌بود، مانند عموم نمی‌خورد و نمی‌نوشید، بلکه مانند فرشتگان از ضروریات خورد و نوش بی‌نیاز می‌شد، و کناره می‌جست، و اگر این نمی‌شد، پس حد اقل از طرف

خدا به خزانة و باغی نایل می آمد، تا که در فکر معاش خود قرار نمی گرفت، و در بازارها نمی گشت، علاوه بر این، ما چگونه می توانیم رسالت او را تسلیم کنیم که او اولاً فرشته ای نیست، ثانیاً فرشته ای مصاحب و مشاور او نیست تا که همراه او شده گننه های او را تصدیق کند، لذا معلوم می گردد که کسی بر او سحر کرده که توازن فکری خود را از دست داده است، و این گونه سخنان بی ربط بیان می کند، پاسخ اجمالی آن در این آیه چنین داده شده که:

﴿ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَل فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَنْطِيعُونَ سَبِيلًا ﴾ یعنی، بنگر که ایشان در شأن تو چگونه سخنان عجیب و غریبی می گویند که نتیجه ی آنها این است که همه ی ایشان گمراه شده اند، الآن هیچ صورتی برای راه یاب شدن آنها نیست؛ جواب مفصل آن در آیات آینده می آید.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي

بی نهایت بابرکت است او که اگر بخواهد می دهد برای تو بهتر از این، باغهایی که جاری می گردند

مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾ بَلْ كَذَّبُوا

به زیر آنها جویها، و می سازد برای تو آپارتمانها. چیزی نیست، آنها تکذیب می کنند

بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾ إِذَا

قیامت را، و آماده کرده ایم برای کسی که تکذیب کند قیامت را، وقتی که

رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾ وَإِذَا أَلْقَا

اوبسند آنها را از جای دور، می شنوند برای آن غرشی و جوشی. و وقتی انداخته شوند

مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَنِينَ دَعَا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾ لَا تَدْعُوا

در آن در جای تنگ دست و پا بسته با زنجیر، صدا می کنند در آنجا مرگ را. صدا نکنید



الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاجِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾ قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ
امروز یک مرگی را، و بخوانید چندین مرگ را. تو بگو آیا این چیز بهتر است یا باغ همیشگی

الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا ﴿١٥﴾ لَهُمْ
که وعده داده شده به پرهیزگاران، که می باشد برای آنها پاداش و جای بازگشت. برای آنهاست

فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ ۚ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾
در آن آنچه بخوانند حال آن که می مانند همیشه، هست بر ذمه ی پروردگار تو وعده بازخواست شده.

و يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ وَ مَا يَعْْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ
و روزی که جمع کرده می خواند آنها را و آنچه را که پرستش می کنند بجز از خدا، پس می گوید

ءَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ
ایا شما گمراه کردید این بندگان مرا، یا خود آنها گم شدند از راه. می گویند تو پاکی

مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ
مناسب نبود برای ما که بگیریم بجز از تو رفیقانی، ولی تو به آنها فایده دادی و

ءَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَقَدْ
به آبا و اجدادشان، تا این که فراموش کردند یاد تو را، و بودند قوم تباه شده. پس آنها

كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَ
تکذیب کردند شما را در سخنان شما، پس اکنون نه شما می توانید برگردانید و

لَا نَصْرًا ۚ وَ مَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾
نمی توانید کمک کنید، و هر کسی از شما گناهکار باشد، می چشایم او را عذاب بزرگ.

وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ يَمْشُونَ فِي
و نفرستاده ایم پیش از تو پیامبرانی را جز آن که آنها می خوردند غذا و می گشتند در

الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ
بازارها، وگردانیدیم بعضی را بر بعضی باعث آزمایش، تا ببینیم ثابت قدم می‌مانید

وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۲۰﴾

و پروردگار تو همه را می‌بیند.

خلاصه‌ی تفسیر

آن ذات خیلی عالی شأن است که اگر بخواهد به شما از این (خواستگی کفار هم) چیز بهتری بدهد، یعنی بسیار باغهای (غیبی) که به زیر آنها جویها جاری باشند (بهتر، از این جهت فرمود که آنها مطلق باغ خواسته بودند، اگر چه یکی باشد و بهتری باغها متعدد از یکی، واضح است) و (بلکه همراه با آن باغها چیزهای دیگری که مناسب باشد هم بدهد که آنها نخواسته بودند یعنی) به شما بسیار آپارتمان بدهد (که در این باغها ساخته شده باشند یا بیرون، که خواسته آنها با نعمتهای بیشتر تکمیل گردد، منظور این که آنچه در جنت می‌رسد اگر خدا بخواهد به شما در این جهان هم می‌دهد، ولی بنابر بعضی حکمتها آن را نخواست، و فی نفسه لازم هم نبود، لذا شبهه‌ی محض بیهوده است، و علت شبهات کفار این نیست که آنها در فکر حق و جویای آن هستند، و در این اثنا قبل از تحقیق چنین شبهات عارض گردیده است، بلکه علت ایراد شبهات فقط شرارت و بی‌توجهی از طلب حق می‌باشد، و علت این بی‌فکری و شرارت این است که ایشان قیامت را دروغ می‌پندارند، (بنابر این در فکر سرانجام نیستند، و هر چه شیطان در دل‌شان وسوسه کند، انجام می‌دهند و می‌گویند) و (سرانجام آن چنین خواهد شد که) ما برای (سزای) چنین کسی که قیامت را تکذیب کند



دوزخ را آماده کرده ایم؛ (زیرا از تکذیب قیامت تکذیب خدا و رسول لازم می آید که علت اصلی، رفتن به دوزخ است، و کیفیت آن دوزخ چنین خواهد شد که) آن (دوزخ) آنها را از دور می بیند، پس (با دیدن خشمگین شده به قدری جوش می زند که) آنها (از دور) جوش و خروش آن را می شنوند و (باز) وقتی که آنها در جای آن (دوزخ) دست و پا بسته انداخته می شوند در آنجا فقط مرگ را صدا می کنند (هم چنان که عادت است که هنگام مصیبت موت را می خوانند و آن را آرزو می کنند، آنگاه به آنها گفته می شود که) یک مرگ را نخوانید، بلکه بسیار مرگ را بخوانید (زیرا علت خواندن مرگ مصیبت است، و مصیبت شما غیرمتناهی است، و مقتضای هر مصیبت خواندن موت است، پس خواستن آن بسیار شد، و کثرت آن کثرت موت گفته شد)، شما (به آنها این مصیبت را گوشزد فرموده) بگویید که (این را خبر دهید که) آیا این حالت (مصیبت که مقتضای کفر و انکار شماس است) خوب است، یا آن جنت همیشگی (خوب است) که آن به خدا ترسان (اهل ایمان) وعده داده شده است، که آن پاداش (اطاعت) آنها و منزل (آخری) آنهاست، (و) به آنها در آنجا همه چیز که بخواهند خواهد رسید (و) آنها (در آن) همیشه خواهند ماند، (ای پیغمبر) این وعده ای است که (به صورت فضل و عنایت) بر عهده ی پروردگار توست و قابل تقاضاست (و روشن است که فقط جنت الخلد بهتر است، لذا در این، پس از ترهیب، ترغیب به ایمان آمد) و (آن) روزی (را به یادشان بینداز) که الله تعالی آنها (کفار) را و کسانی را که آنها بجز خدا می پرستیدند، (که آنها کسی را با اختیار خود گمراه نکردند، مراد از آنها تنها بتها باشند، یا ملایکه و غیره هم، همه) آنها را جمع می کند باز (بخاطر رسوا کردن عابدان به معبودان) می گوید آیا شما این بندگان مرا (از راه حق) گمراه کرده بودید، یا که (خود)

آنها از راه (حق) گمراه شدند، (منظور این که آنها عبادت شما را که در حقیقت گمراهی است به امر و رضای شما انجام داده بودند، هم چنان که آنان می پنداشتند که این معبودان از این عبادت ما خوشحال خواهند شد، و شادمان به بارگاه خدا شفاعت خواهند کرد، یا به رأی فاسد خود آن را اختراع کرده بودند)، آنها (معبودان) عرض می کنند که معاذالله، ما چه مجالی داشتیم که بجز از تو کارسازهای دیگر (در اعتقاد خود) تجویز کنیم، (اعم از این که آن کارسازها ما باشیم یا بجز ما کسانی دیگر، مقصود این که، وقتی خدایی را در ذات پاک تو منحصر می دانیم، پس چگونه ما به شرک کردن دستور می دهیم، یا بر آن اظهار رضایت می نماییم)، ولی (اینها خود گمراه شده اند، و گمراهی هم چنان نامعقول، که اسباب شکر را اسباب کفر قرار دادند، چنان که) شما به آنها و به آبا و اجداد آنها آسودگی (کامل) فراهم فرمودید (که مقتضای آن بود که منعم را بشناسند و تشکر و بندگی او را بجا بیاورند، اما اینها) تا جایی (در شهوات و لذایذ غرق شدند) که یاد (شما) را فراموش کردند، و اینها خود برباد شدند، (مطلب جواب، روشن است که از دو: آن نوع را اختیار کردند که اینها خود گمراه شدند، ما گمراهشان نکردیم، و گمراهی آنها را خداوند با ذکر مبذول کردن نعمتهای بزرگ بر آنها، بیشتر واضح فرمود، آنگاه الله تعالی بخاطر تبکیت عابدین، که هدف اصلی از این سؤال بود، چنین بیان می فرماید:) این معبودان شما، شما را در (همه) گفتارتان دروغگو ساختند، (و باز هم از شما حمایت نکردند، و جرم کاملاً ثابت گشت)، پس (اکنون) نه خود شما می توانید (عذاب را از خود) برگردانید، و نه (از طرف دیگری)، حمایت می شوید (حتی کسانی که اعتماد کامل به آنان داشتید، آنها هم به شما جواب قانع کننده ای می دهند، و صراحتاً از شما مخالفت می کنند،) و هر کسی که از شما ظالم (مشرک)



می شود، ما به او عذاب بزرگ می چشانیم، (اگر چه در این وقت هم مخاطبین مشرک می باشند، ولی علت این فرمایش این است که هدف از آن توضیح دادن این است که مقتضای ظلم عذاب است،) و هر چند پیامبران که پیش از شما فرستاده ایم، همه غذا می خوردند و در بازارها رفت و آمد داشتند (منظور این که نبوت و اکل طعام و غیره، با هم منافاتی ندارند، چنان که کسانی که نبوت شان به دلایل ثابت شده و لو این که معترضین اعتراف نکنند، از همه آنها این امور سر زده است، لذا این ایراد بر شما هم، بیجاست،) و (ای پیغمبر و ای پیروان پیغمبر از این گونه اقوال بیهوده کفار غمگین نباشید؛ زیرا که) ما شما را (مجموع مکلفین را) موجب آزمایش یکدیگر قرار دادیم، (پس طبق عادت همیشگی، انبیا را بر چنین حالتی قرار دادیم که به وسیله ی آنها از امت آزمایش به عمل آید که چه کسی با ملاحظه ی احوال بشری، آنان را تکذیب می کند و چه کسی با توجه به کمالات پیامبری، آنان را تصدیق می کند، پس وقتی که این امر معلوم گردید،) آیا شما (اکنون هم) صبر می کنید (می بایستی صبر کرد،) و (این امر یقینی است که) پروردگار شما کاملاً می بیند، (پس به وقت موعود به آنها سزا خواهد داد، لذا شما چرا در هم و غم قرار گرفته اید).

معارف و مسایل

در آیات گذشته نسبت به شکوک و شبههاتی که از طرف کفار و مشرکین بر نبوت و رسالت آن حضرت ﷺ وارد شده بود، پاسخ مختصری داده شده، که اکنون در این آیات قدری با تفصیل به آنها پاسخ داده خواهد شد، حاصل آن این که، شما با توجه به نادانی و دوری خودتان از حقیقت شناسی، چنین هم گفته اید که اگر این، رسول خدا می بود، پس در نزد او بسیار خزانه، ثروت

و بسیار مزرعه و باغها وجود می داشت، تا که او به وسیله ی آنها از کسب معاش مستغنی قرار می گرفت، نسبت به این، چنین پاسخ داده شد، که این چنین کردن برای ما، چندان مشکل نیست، که به رسول خود خزانه و ثروت بدهیم، بلکه او را اختیاردار بزرگترین سلطنت قرار بدهیم، چنانکه پیش از او به حضرت داوود و حضرت سلیمان علیهم السلام اینگونه ثروت و سلطنت بی مثال جهان عنایت کرده قدرت کامله خود را اظهار کردیم، اما مصلحت عموم مردم و مقتضای حکمتهای بی شمار، این بود که، گروه انبیاء علیهم السلام از ثروت و اموال دنیوی و مادی کنار نگهداشته شوند، بویژه نسبت به سید الانبیاء صلی الله علیه و آله خواست خداوند، این چنین بود، که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آنان قرار گیرد، و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله هم برای خود این را پسند فرموده بود، چنانکه در مسند امام احمد و جامع ترمذی از حضرت ابواسامه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکه و کوههای آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگار! این مورد پسند من است که روزی سیر باشم (که بر آن خدا را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبر کنم)، و حضرت عایشه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که اگر می خواستم کوههای طلا همراه با من به گردش در می آمدند ^(۱).

خلاصه ی آن این که ماندن عموم انبیا در فقر و فاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزارها حکمت الهی است، و باز هم ماندن آنها بر این حالت اجباری نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می گرداند، ولی الله تعالی ذات آنها را به گونه ای قرار داده که با



مال و ثروت علاقه‌ای ندارند و فقر و فاقه را پسند می‌کنند. سخن دیگری که کفار گفته بودند این بود، که اگر این پیغمبری می‌بود، مانند عموم مردم نمی‌خورد و نمی‌نوشید، و برای کسب معاش در بازارها نمی‌رفت، بر اساس این اعتراض، کفار معتقد بودند که انسان نمی‌تواند رسول خدا باشد، فقط فرشته می‌تواند رسول قرار بگیرد، که پاسخ آن در موارد مختلفی از قرآن آمده است، و در اینجا، به آن، چنین پاسخ داده شد، که کسانی که شما هم آنها را رسول و نبی تسلیم دارید آنان هم انسان بودند، و مانند بقیه‌ی مردم غذا می‌خوردند و می‌نوشیدند و در بازارها رفت و آمد داشتند، که می‌بایستی شما چنین نتیجه می‌گرفتید که خورد و نوش و رفتن به بازار، منافی به مقام نبوت و رسالت نیست، و در آیه‌ی مذکور: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لِيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾ این مطلب بیان شده است.

عدم مساوات در اقتصاد مبتنی بر حکمت بزرگی است

﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾ در این اشاره به موضوع است که خداوند قدرت داشت که همه‌ی مردم را یکنواخت سرمایه‌دار کند، و همه را تندرست نگهدارد، کسی مریض نشود، همه را به بزرگترین مقام عزت و جاه نایل گرداند، هیچ کسی ادنی یا کم‌رتبه نماند، ولی به سبب آن در نظام عالم رخنه‌ی بزرگی پدید می‌آمد، بنابر این حق تعالی کسی را ثروتمند قرار داد، و کسی را مفلس و گدا، کسی را قوی و کسی را ضعیف، کسی را صحیح و سالم و کسی را مریض، کسی را صاحب عزت و مقام، و کسی را گمنام، در این اختلاف انواع و اصناف و اختلاف اوضاع و احوال، امتحان و آزمایشی است برای هر طبقه، برای غنی آزمایش از شکر است، و برای فقیر از صبر، و هم چنین است وضع سالم و مریض؛ بنابر این، تعلیم رسول خدا ﷺ چنین

است، که هرگاه نظر شما بر کسی بیفتد که در ثروت و مال از شما جلو باشد، یا در صحت و قوت و عزت و مقام از شما بزرگتر باشد، فوراً به کسانی نظر کنید که در این چیزها از شما رتبه‌ی پایین‌تری داشته باشند، تا که شما از گناه حسد نجات یافته در وضع فعلی خود موفق به سپاسگزاری خدا باشید^(۱).

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ يَوْمَ رَبُّهُمْ رَاحٌ بَارِقٌ يَوْمَ يَكْفُرُ الْمَلَكُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢٢﴾

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ يَوْمَ رَبُّهُمْ رَاحٌ بَارِقٌ يَوْمَ يَكْفُرُ الْمَلَكُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢٢﴾

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ يَوْمَ رَبُّهُمْ رَاحٌ بَارِقٌ يَوْمَ يَكْفُرُ الْمَلَكُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢٢﴾

حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾

منع کرده شد منع کردن.

خلاصه‌ی تفسیر

و کسانی که از پیش شدن در نزد ما، نمی‌اندیشند؛ (زیرا که آنها منکر قیامت و منکر حساب و پیش شدن به بارگاه خداوند هستند)، آنها (در انکار از رسالت) چنین می‌گویند که چرا فرشتگان نزد ما نمی‌آیند، (که اگر فرشته آمده به ما بگوید که این رسول است)، یا ما پروردگار خود را ببینیم، (و خود او به ما بگوید که این رسول من است، آنگاه ما تصدیق می‌کنیم، خداوند در



پاسخ به آنها می فرماید: که) آنان خود را در دل‌های خود بزرگ می‌پندارند، (که خود را شایسته این می‌دانند که فرشته آمده به آنها خطاب کند، یا با خود حق تعالی هم کلام کردند،) و (مخصوصاً تقاضای مشاهده‌ی خدا، و هم کلام بودن با او در این جهان، پس) آنها از حدّ (انسانیت) بسیار دور افتاده‌اند؛ (زیرا که ملایکه و انسان در بعضی چیزها با هم مشارکت دارند که هر دو گروه مخلوق خدا هستند، ولی میان خدا و انسان هیچ نوع مشارکت و شباهتی نیست و ایشان از کجا شایسته‌ی دیدار با خدا می‌باشند، ولی فرشتگان را روزی به آنها نشان می‌دهیم، اما نه به آنگونه که خواسته‌ی آنهاست، بلکه با عذاب و مصیبت و پریشانی) چنان‌که روزی که اینها فرشتگان را ببینند (و آن روز قیامت است) در آن روز مژده‌ای برای مجرمان (کفار) نمی‌باشد، و (وقتی که فرشتگان را با وسایل عذاب آمده می‌بینند، ترسیده) می‌گویند پناه، پناه است.

معارف و مسایل

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ﴾ معنی عمومی لفظ «رجاء» امید، چیزی محبوب و مرغوب است، و گاهی این لفظ به معنی خوف به کار برده می‌شود، چنان‌که ابن‌الانباری در کتاب «الاضداد» نوشته که در این جا هم، این معنی خوف بیشتر واضح است، یعنی کسانی که از حضور نزد ما نمی‌ترسند، در این، اشاره به موضوع است، که کسانی می‌توانند به تقاضاها، سوالات بیجا و جاهلانه جرأت کنند که کاملاً منکر آخرت می‌باشند، و معتقد به آخرت، چنان در فکر آخرت می‌باشد، که تسلط این فکر و اندیشه او را به چنین سؤال و جوابی فرصت نمی‌دهد، کسانی که در عصر حاضر، در اثر تعلیم جدید، در باره اسلام و احکام آن، به شبهات و بحث و مباحثه

می پردازند، این علامت آن است که معاذالله یقین صادق آخرت در قلب شان جایگزین نشده است، و اگر چنین نمی شد این قبیل سؤال های بیجا، پدید نمی آمد.

﴿ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ معنی لفظی حجر، جای محفوظ است، و محجور تأکید آن است، و این لفظ در محاوره عرب زمانی به کار می رود که مصیبتی در پیش باشد، برای نجات از آن به مردم می گفتند پناه پناه، یعنی ما را از این مصیبت در پناه خود نگهدارید، پس در روز قیامت هم وقتی که کفار، فرشتگان را همراه با وسایل عذاب می بینند که می آیند، طبق عادت دنیا این لفظ را به زبان می آورند، و از حضرت عبدالله بن عباس معنی آن چنین منقول است: که «حراماً محرماً»، مراد از آن این که وقتی آنها در روز قیامت فرشتگان را با عذاب مشاهده می کنند و از آنان طلب عفو و ورود جنت را تقاضا می نمایند یا تمناً اظهار می دارند، فرشتگان در پاسخ به آنان می گویند: ﴿ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ یعنی جنت بر کفار حرام و ممنوع است^(۱).

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا ﴿٢٣﴾

و رسیدیم ما به کارهایی که کرده بودند، پس کردیم آنها را خاک به باد رفته.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾ وَيَوْمَ تَشَقُّقُ

بهشتی ها خوب است در آن روز منزل و خوابگاه نيمروزشان. و روزی که بشکافد

السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ

آسمان از ابر و فرود آورده شوند فرشتگان فرود آمدن. پادشاهی آن روز بر حق است



لِلرَّحْمَنِ ۗ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾ وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ
برای خدا، و هست آن روز بر منکران سخت. و روزی که می‌گززد گناهکار

عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي
دستهای خود را، می‌گویند ای کاش که می‌گرفتم با رسول راهی. وای ویرانی بر من، کاش

لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي
نمی‌گرفتم فلان کس را دوست. اوگمراه کرد من را از نصیحت، پس از این‌که رسیده بود به من

وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي
و هست شیطان برای انسان بر وقت فریب باز. و گفت رسول پروردگارا قرار داد قوم من

اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّن
این قرآن را بی‌هوده و دور و این چنین مقرر کردیم برای هر نبی دشمن از

الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا ﴿٣١﴾

گناهکاران، و کافی است پروردگار تو برای راهنمایی و کمک‌کردن.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما متوجه می‌شویم (در آن روز) به کارهای (نیک) آنها (کفار) که آنها را (در دنیا) کرده بودند، پس، آنها را (علناً) چنان (بیکار) می‌کنیم که غبار پراکنده، (که به درد هیچ کاری نخورند، هم چنین کفار بر اعمال آن هیچ ثوابی مترتب نمی‌گردد، البته) اهل جنت در آن روز در اقامتگاه خوب و آرامگاه خوبی قرار می‌گیرند، (مراد از مستقر و مقیل، جنت است، یعنی جنت جای قیام و استراحت آنها خواهد شد، و خوب بودن آن واضح است،) و روزی که آسمان از ابری می‌شکافد، و (با آن ابر از آسمان)

فرشتگان (بر زمین) با کثرت فرود آورده می‌شوند، (و آنگاه خداوند برای حساب و کتاب تجلی خواهد فرمود،) و در آن روز حکومت واقعی (فقط) از (حضرت) رحمن خواهد شد، (کسی در حساب و کتاب، جزا و سزا دخلی نخواهد داشت، آنچنان که در دنیا تا حدی دیگران هم تصرفاتی می‌کنند،) و آن (روز) بر کفار خیلی روز سختی خواهد بود؛ (زیرا سرانجام حساب آنها جهنم است،) و روزی که ظالم (انسان کافر، از غایت حسرت) دستهای خود را می‌گزد (و) می‌گوید چه خوب بود که من با رسول (ﷺ) راه (دین) را می‌گرفتم و ای بر من، (که چنین نمی‌کردم و) چه خوب می‌بود که من فلان شخص را دوست نمی‌گرفتم، آن (کم‌بخت) مرا پس از رسیدن نصیحت، فریب داد، (و دور انداخت) و شیطان (در عین وقت) از کمک کردن به انسان دست می‌کشد (چنان‌که او نسبت به این کافر به وقت حسرت، هیچ‌گونه کمکی نکرد، اگر چه از کمک کردن او هم چیزی عاید نمی‌شود، فقط در دنیا برای فریب دادن بود) و می‌گوید رسول (ﷺ) در آن روز به صورت شکایت) که پروردگارا این قوم من قرآن را (که واجب العمل بود) کاملاً از نظر دور انداختند (و در عمل بجای خود، به سوی آن التفاتی نمی‌کردند، منظور این‌که خود کفار هم، بر ضلالت خویش، اعتراف می‌کنند، و رسول (ﷺ) نیز گواهی می‌دهد، کقوله تعالی ﴿لَوْ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾^(۱) و برای اثبات جرم فقط همین دو صورت رایج است: اعتراف یا گواهی، و از اجتماع هر دو اثبات، بیشتر مؤکد خواهد شد، و خواهد شد، و سزا خواهند یافت) و ما هم چنین از مجرمان برای هر نبی دشمن، قرار می‌دهیم (ایشان که منکر قرآن شده، خلاف شما کار می‌کنند این امر



جدیدی نیست که شما غمگین باشید) و برای هدایت (کسانی که هدایت شان مورد نظر باشد) و برای مدد کردن (شما در مقابله با کسانی که از هدایت محروم باشند، پروردگار تو کافی است.

معارف و مسایل

﴿ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴾ بجای قیام مستقل، «مستقر» گفته می شود، «مقیل» از قیلوله مشتق است، و به جای استراحت نیمروز «مقیل» می گویند، تخصیص ذکر مقیل در اینجا شاید به این خاطر است که در حدیثی آمده است: روز قیامت خداوند از محاسبه مردم به هنگام نصف النهار فارغ می گردند، و به وقت خواب نیمروز اهل جنت وارد بهشت می شوند، و اهل جهنم در دوزخ وارد می گردند^(۱).

﴿ تَشْتَقُّ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ ﴾ عن الغمام^(۲)، معنی آن این است که آسمان می شکافد و از آن ابر رقیقی فرود می آید که در آن فرشته می باشد، و این ابر به شکل سایبان از آسمان می آید، و در میان آن تجلی حق تعالی می باشد، و پیرامون آن فرشتگان می باشند، و این به وقت محاسبه است، و این وقت شکاف آسمان به صورت باز شدن می شود، نه آن شکافتن که به وقت نفخه اولی برای نابودی آسمان و زمین می باشد؛ زیرا این نزول غمام که در آیه، مذکور است بعد از نفخه دوم هنگامی که آسمان و زمین بار دوم ساخته می شوند، انجام می گیرد^(۳).

﴿ يَوْمَئِذٍ لِيَبْتَلِيَكَ لِمَ اتَّخَذْتَ فَلَانًا خَلِيلًا ﴾ این آیه در واقعه‌ی به خصوص نازل شده، ولی حکم آن عام است، واقعه از این قرار است که «عقبه بن ابی

مقیط» از سرداران مشرک مکه بود، و بیشتر با رسول خدا ﷺ ملاقات می کرد، و هرگاه از سفری برمی گشت، مردمان معزز شهر را دعوت می کرد، باری طبق عادت معززین شهر را دعوت کرد و رسول خدا ﷺ را نیز دعوت نمود، وقتی در جلو آن حضرت ﷺ غذا گذاشتند، آن حضرت ﷺ فرمود که: من غذای شما را زمانی می خورم که شما گواهی بدهید که الله یکی است و کسی با او در عبادت شریک نیست، و این که من رسول خدا هستم، عقبه کلمه طیبیه را بر زبان راند و رسول خدا طبق شرط غذا خورد، دوست صمیمی عقبه، ابی بن خلف وقتی اطلاع یافت که عقبه مسلمان شده است، بسیار به خشم آمد، عقبه معذرت خواهی کرد که مهمان معززی مانند محمد (ﷺ) به خانه من آمده بود، اگر او بدون خوردن غذا از منزل من بیرون می رفت، این برای من مایه ی سرافکنندگی بسیار بود، لذا من بخاطر او کلمه را به زبان راندم، ابی بن خلف گفت که من این معذرت خواهی تو را نمی پذیرم، مگر این که بر صورت او تف بزنی، این شقی بدبخت در اثر گفتار دوست خود برای این گستاخی آماده شد، و هم چنان کرد، الله تعالی آن هر دو تارا در دنیا ذلیل کرد که در غزوه بدر کشته شدند^(۱)، و در آخرت عذاب آنها در این آیه ذکر گردیده است، وقتی عذاب آخرت را مشاهده می کند انگشت افسوس و ندامت را به دندان می گزد و می گوید: کاش فلان کس، یعنی ابی بن خلف را دوست نمی گرفتم^(۲).

دوستی دوستان بی دین کار اشتباه، موجب حسرت و ندامت می باشد

در تفسیر «مظهری» آمده است که اگر چه این آیه در واقعهای به



خصوص عقبه نازل گردیده است، اما همانگونه که الفاظ آیه عام است، حکم آن نیز عام می‌باشد، و شاید در اینجا بجای به کار بردن نام دوست، آوردن لفظ «فلانا» اشاره به این عموم باشد، این آیات چنین نشان دادند که هر آن دو دوست که بر معصیت و گناه جمع باشند، و بر کارهای خلاف، یکدیگر را کمک کنند، حکم همه آنها همین است که در روز قیامت بر این دوستی صمیمانه می‌گیرند، در مسند امام احمد، ترمذی، سنن ابی داود و غیره از حضرت ابوسعید خدری مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تصاحب إلا مؤمنا ولا يأكل مالک إلا تقی»^(۱)، یعنی کافری را رفیق خود مگیر و مال شما را (به صورت دوستی) فقط مردمان پرهیزکار بخورند، یعنی با غیر متقیان دوستی نگیرید، و از ابوهریره مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: «الموء علی دین خلیله فلینظر من یخال»^(۲)، هر انسان (طبق عادت) بر دین و طریقه دوست خود راه می‌رود، بنابر این پیش از دوستی برقرار کرن بیندیشید که با چه کسی دوستی برقرار می‌کنید.

حضرت ابن عباس می‌فرماید که از رسول خدا ﷺ پرسیده شد: از دوستان هم مجلس کدامیک بهتر است؟ آن جناب ﷺ، فرمود: «من ذکرکم بالله رویته و زاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالاخرة عمله»^(۳)، یعنی کسی که با دیدن او خدا به یاد آید و مصاحبه با او علم شما را بیفزاید و از عمل او یاد آخرت تازه گردد.

﴿ وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبُ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴾ یعنی می‌گوید رسول (محمد ﷺ) پروردگارا قوم من، قرآن را مهجور و متروک کردند، آیا این شکایت آن حضرت ﷺ در بارگاه خداوند، در روز قیامت

۲ - رواه البخاری.

۱ - مظهری.

۳ - رواه البراز، قرطبی.

می باشد، یا در دنیا شکایت شده است، در این باره اقوال ائمه‌ی تفسیر با هم مختلف است، هر دو احتمال وجود دارد، آیه آینده به ظاهر قرینه بر این است که این شکایت در دنیا گذشته که در پاسخ به آن، جهت تسلی، در آیه‌ی بعدی فرمود: ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ ﴾ یعنی اگر دشمنان شما به قرآن تسلیم نمی شوند، شما باید بر آن صبر کنید؛ زیرا سنه الله همیشه چنین بوده که برای هر نبی، مجرمان، دشمن قرار گرفته اند، و انبیاء علیهم السلام بر آن صبر کرده اند.

متروک کردن قرآن از نظر عمل هم، گناه عظیمی است

به ظاهر مراد از متروک و مهجور کردن قرآن انکار آن است که این، کار کفار است، ولی در بعضی روایات این هم آمده که مسلمانی که به قرآن عقیده داشته باشد، اما نه به تلاوت آن پایبند باشد، و نه بر آن عمل کند، او هم در این حکم داخل است، چنان که حضرت انس گفته که رسول خدا ﷺ فرمود: «من تعلم القرآن و علق مصحفه لم يتعاهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلق به يقول يا رب العالمين ان عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه»^(۱).

یعنی کسی که قرآن را آموخت سپس آن را بند کرده در خانه آویزان کرد که نه آن را تلاوت کرد و نه به احکام آن فکر نمود، روز قیامت قرآن به دردن او آویخته می آید و به بارگاه خدا شکایت می کند که این بنده‌ی تو مرا در کرده است، اکنون تو میان من و او قضاوت بفرما.



وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ
وگفتند کسانی که منکر بودند، چرا نازل نشد بر او قرآن تمام، به یکبار، این چنین نازل کردیم

لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿۳۲﴾

تا تثبیت کنیم به آن دل تو را و خواندیم آهسته آهسته.

خلاصه‌ی تفسیر

و کفار چنین می‌گویند که چرا بر او (پیغمبر) قرآن به یکبار نازل کرده نشد (هدف از این اعتراض این‌که اگر این کلام خدا می‌بود، چه نیازی داشت که به تدریج نازل گردد، با این نزول تدریجی، آن شک پدید می‌آید که محمد ﷺ با فکر و اندیشه آن را کم کم می‌سازد، در آینده پاسخ به این اعتراض این است که بدین شکل (تدریجاً) به این خاطر (آن را نازل کردیم) است تا که ما به وسیله‌ی آن دل تو را قوی نگهداریم، و (بدین خاطر) ما آن را به تدریج نازل کردیم (چنان‌که ظرف بیست و سه سال آهسته آهسته تکمیل شد).

معارف و مسایل

این همان سلسله‌ی سؤال و جواب کفار و مشرکینی است که از آغاز سوره ادامه دارد، در پاسخ به این اعتراض در نزول قرآن به تدریج، این حکمت هم در اینجا بیان گردید که هدف از آن تقویت قلب شماسست، در نزول تدریجی قلب آن حضرت ﷺ از چند جهت تقویت می‌شد:

نخست این‌که از بر کردن آن آسان شد، اگر این کتاب ضخیم در یک زمان نازل می‌شد این آسانی در آن باقی نمی‌ماند، و از یاد شدن آن به آسانی در دل پریشانی باقی نخواهد ماند.

دوم این که وقتی که بر آن جناب اعتراض وارد می کردند، یا ناگواری پیش می آمد، فوراً برای خاطر داری و تسلیت او، قرآن نازل می گشت، و اگر تمام قرآن به یک بار نازل می شد و نسبت به این واقعه بخصوصی هم تسلیت نازل می شد، نیاز پدید می آمد که آن را در قرآن نشان دهد، و متوجه شدن ذهن به آن سوی عادتاً ضرورت نداشت.

سوم این که پیام خداوندی شهادت نوینی برای معیت اوست که مدار اعظم قوت قلبی است، و حکمت تقویت قلب که در اینجا ذکر گردیده حکمت نزول تدریجی در آن منحصر نیست، حکمت های دیگری هم در آن وجود دارد، که بعضی از آنها در آیهی سوره ی بنی اسرائیل: ﴿وَقَرَأْنَا فِرْقَانَهُ لَتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكْتَبٍ﴾^(۱) قبلاً گذشته است^(۲).

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾
و نمی آورند پیش تو هیچ مثلی که نیاوریم ما برای تو سخن درست و از آن بهتر توضیحی.

الَّذِينَ يُخْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ
کسانی که جمع کرده آورده می شوند بر صورت های شان به سوی جهنم، رتبه ی آنها بد است و

أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۳۴﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ
بسیار گم ندهاند از راه. و دادیم ما به موسی کتاب و کردیم با او برادرش هارون را

وَزِيرًا ﴿۳۵﴾ فَ قُلْنَا أَذْهَبَا إِلَىٰ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَ دَمَرْنَاهُمْ
وزیر. پس گفتیم بروید شما دو تا پیش کسانی که تکذیب کردند آیات ما را، پس بر باد دادیم آنها را



تَدْمِيرُ ﴿۳۶﴾

برباد دادنی.

خلاصه‌ی تفسیر

و آنها هر گونه سؤال عجیب در محضر شما تقدیم می‌کنند، اما ما جواب (درست) و واضح‌تر به شما عنایت می‌کنیم، (تا شما بتوانید به مخالفین پاسخ بدهید، این به ظاهر توضیحی از آن تقویت قلبی است که هرگاه اعتراضی از طرف کفار وارد شود، فوراً در عین وقت از طرف خدا جواب آن نازل می‌گردد) آنها کسانی هستند که بر صورت‌های شان (کشیده شده) به جهنم برده می‌شوند، آنها از حیث جا هم، بدتر هستند و از حیث راه هم گمراه‌اند (تا اینجا بیان وعید بر انکار رسالت و پاسخ به اعتراضها بر قرآن بود، در آینده برای تأیید آن بعضی از وقایع زمان گذشته نقل می‌گردد، که در آنها سرانجام منکرین رسالت، و احوال عبرت‌انگیز آنها مذکور است، و در آنها همه برای آن حضرت ﷺ ابزار تسلّی و تقویت قلبی وجود دارد، هم چنان‌که الله تعالی به انبیای گذشته کمک فرموده و آنان را بر دشمنان تسلط کرده است، برای شما هم چنین خواهند کرد، در این باره نخستین قصّه از حضرت موسی عليه السلام ذکر گردید که) به تحقیق ما به موسی کتاب (تورات را) دادیم و (قبل از رسیدن این کتاب) ما همراه با او برادر او هارون را معین (و مددکار او) کردیم، باز ما (به هر دو تا) دستور دادیم که شما هر دو تا (برای هدایت) پیش کسانی بروید که آنها دلایل (توحید) ما را تکذیب کردند، (مراد از آن فرعون و قوم اوست، چنان‌که این دو شخص به آنجا رفتند و تفهیم کردند، ولی آنها قبول نکردند) پس ما آنها را (از قهر خویش) کاملاً برباد دادیم (در دریا غرق نمودیم).

معارف و مسایل

﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ در این نسبت به قوم فرعون فرموده که آنها آیه‌های ما را تکذیب کردند، در صورتی که تا آن زمان تورات بر حضرت موسی عليه السلام نازل نشده بود، لذا نمی‌تواند مراد از این تکذیب آیات، تکذیب تورات شود، بلکه مراد از آیات در اینجا دلایل عقلیه‌ی توحید است، که هر انسان می‌تواند مطابق عقل خود آنها را درک کند، پس عدم تفکر در آنها را به تکذیب آیات تعبیر فرمود، و یا مراد انکار آن روایاتی است که در هر قوم مقداری از آنها از انبیای سابقین نقل می‌گردد، چنان‌که در قرآن فرموده است: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ الْبَيِّنَاتِ﴾ که در اینجا نشان داده شد که تعلیم انبیای سابقین برای آنها منقول شده است^(۱).

وَقَوْمٍ نُوْحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِنَاسٍ
و قوم نوح را وقتی که تکذیب کردند پیامبران را غرق کردیم آنها را، و کردیم آنها را برای مردم

آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ
نشانی و آماده کردیم برای گناهکاران عذاب دردناک. و عاد را و ثمود را و صاحبان چاه را

وَقَرُونًا أَتَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا
و بسیار گروه در میان آنها را، به گوش هر یکی رسانیدیم مثالها و هر یکی را غارت کردیم

تَثْبِيرًا ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوْعًا أَلَمْ
غارت کردند. و آنها آمده اند بر روستایی که بارید بر آن بارانی بد، آیا



يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُوراً ﴿٤٠﴾ وَإِذَا رَأَوْكَ
ندیده بودند آن را، بلکه امیدوار نیستند برای زنده و بلند شدن. و هرکجا تو را ببینند

إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِنْ كَادَ
کاری ندارند به تو بجز از استهزا، آیا این است که فرستاده است او را خدا پیامبر. او دارد

لَيُضِلَّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
بر می گرداند ما را از معبودان مان، اگر ما صبر نمی کردیم بر آنها، و در آینده خواهند دانست

حَسِينٍ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾ أَرَأَيْتَ
وقتی که مشاهده کنند عذاب را که چه کسی برگشته تر است از راه. خیلی خوب بین

مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿٤٣﴾ أَمْ
آن کسی را که معبود قرار داده خواهش های خود را، آیا می توانی باشی بر آن مسنول. آیا

تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ
تو فکر می کنی که بیشتر آنها می شنوند یا می فهمند، نیستند مگر مساوی با حیوانات، بلکه

هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

آنها برگشته ترند از راه.

خلاصه ی تفسیر

و قوم نوح را هم ما (در عهد خودش) هلاک کردیم (که بیان هلاکت، و سبب آن، از این قرار است که) وقتی آنها پیامبران را تکذیب کردند، ما آنها را (به وسیله طوفان) غرق کردیم، و ما (داستان) آنها را برای (عبرت گرفتن) مردم نشانی قرار دادیم، (این سزای دنیوی آنها بود،) و (در آخرت) ما برای (این) ظالمان سزای دردناکی آماده کرده ایم، و ما عاد، ثمود، اصحاب الرس

و در این میان بسیاری اَمْتها را هلاک کردیم، و برای (هدایت) هر یکی (از) امم مذکور، مطالب بسیار عجیبی (مؤثر و بلیغی) بیان کردیم، و (وقتی که قبول نکردند) ما همه را کاملاً هلاک کردیم و این کَفَّار (در سفر به کشور شام) به آن روستا رفته می‌گذرند، که بر آن به گونه‌ی بدی سنگ‌باران شده بود، (مراد از آن، روستای قوم لوط است) پس آیا اینها آن را نمی‌بینند (باز هم عبرت نمی‌گیرند که کفر و تکذیب را که در اثر آن قوم لوط سزا یافت، بگذارند، پس حقیقت این است که علّت عدم عبرت این نیست که آن روستا را ندیده باشند)، بلکه (علّت آن در حقیقت، این است که) اینها در باره‌ی برانگیخته شدن بعدالموت امیدی ندارند، (منکر آخرت هستند، لذا کفر را علّت سزا نمی‌پندارند، بنابراین هلاکت آنها را در اثر کفر تصوّر نمی‌کنند، بلکه آن را از امور تصادفی قرار می‌دهند، این است علّت عدم عبرت گرفتن)، وقتی که اینها شما را می‌بینند، شما را مورد استهزا قرار می‌دهند، (و می‌گویند) که آیا این (بزرگ) است که خدا او را پیامبر کرده فرستاده است، (نباید این‌گونه انسان فقیر، رسول باشد، اگر رسالت مقامی است باید ثروتمند یا سرداری به آن نایل آید، لذا این رسول نیست، البتّه سحر بیانی) این شخص (تا حدّی است که او) داشت ما را از معبودان منصرف می‌ساخت، اگر بر آنها (با شدّت) استقامت نشان نمی‌دادیم (ما بر هدایت بودیم و او می‌کوشید تا ما را گمراه کند، الله تعالی در رد آن می‌فرماید: که این ظالمان خود را هدایت یافته و پیغمبر ما را گمراه قرار می‌دادند) و (پس از مرگ) به زودی خواهند دانست، وقتی که عذاب را مشاهده کنند، که چه کسی گمراه بود، (آیا خود آنها، یا معاذالله پیغمبر ﷺ، در اینجا اشاره به جواب آن اعتراض بیجای آنهاست، که بین نبوّت و ثروتمندی هیچ ارتباطی نیست، انکار نبوّت، به علّت عدم ثروتمندی، بجز از جهالت و



گمراهی چیز دیگری نیست، در دنیا هر چه می خواهند تصوّر بکنند، اما در قیامت همه‌ی حقایق آشکار خواهند شد، ای پیغمبر شما حالت آن شخص را مشاهده کردید که خواهش‌های نفسانی خود را خدای خود قرار داده بود؟ آیا می‌توانید شما نسبت به او نگران باشید، یا بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند (منظور این‌که شما از عدم هدایت آنها غمگین نباشید؛ زیرا شما بر آنها مسلط نیستید که خواهی نخواهی آنها را به راه بیاورید، و از ایشان امید هدایت داشته باشید؛ زیرا اینها نه حق را می‌شنوند و نه عقلی دارند که بیندیشند) اینها فقط مشابه حیوانات هستند (که آنها نه سخنی را می‌شنوند و نه می‌فهمند)، بلکه اینها از آنها هم بیشتر بی‌راه‌اند؛ (زیرا آنها مکلف به احکام دین نیستند، لذا نفهمیدن آنها مذموم نیست، و اینها مکلف‌اند باز هم نمی‌فهمند، باز هم اگر آنها معتقد به ضروریات دین نیستند، منکر هم نیستند، و اینها منکر می‌باشند، و در ﴿أَرْءَيْتَ﴾ منشأ گمراهی‌شان بیان گردید که اشتباه‌شان مبنی بر شبهه و دلیل نیست، بلکه علت آن پیروی هوی است).

معارف و مسایل

در باره‌ی قوم نوح فرمود که آنها پیامبران را تکذیب کردند، در صورتی‌که جلوتر رسولی در عهد آنها نبود، و نه آنها تکذیب کردند، پس منشأ آن این‌که آنها حضرت نوح علیه السلام را تکذیب کردند، و چون انبیاء علیهم السلام در اصول دین با هم مشترک‌اند، تکذیب یکی از آنها در حکم تکذیب همه می‌باشد.

﴿أَصْحَابُ الرَّسِّ﴾ رس در لغت به چاه خام گفته می‌شود، در قرآن کریم و احادیث صحیحه تفصیل احوال آنها مذکور نیست، روایات

اسرائیلی در این باره با هم مختلف هستند، راجح این است که اینها بقایای قوم ثمود بودند که بر سر چاهی آباد بودند^(۱)، و نیز کیفیت عذاب آنها هم در قرآن منصوص و در احادیث صحیح مذکور نیست^(۲).

پیروی از خواهش‌های خلاف شرع، نوعی بت‌پرستی است

﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ در این آیه به آن کسی که برخلاف اسلام و شرع پیرو خواهش‌های خود باشد گفته شده که او خواهش‌های خود را معبود خود قرار داده است، حضرت ابن عباس می‌فرماید: خواهش‌های نفس برخلاف شرع هم بتی می‌باشند که آنها پرستش می‌شوند، سپس در استدلال، این آیه را تلاوت فرمود^(۳).

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ

آیاتونیدی به سوی پروردگارت که چگونه دراز کشید سایه را و اگر می‌خواست آن را

سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا

ساکن قرار می‌داد باز مقرر کردیم خورشید را بر آن راهنما. باز کشیدیم آن را به سوی خود

قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ

کشیدن آهسته. و اوست آنکه قرار داد برای شما شب را لباس، و خواب را آرام، و مقرر کرد

النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا مِّمَّ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ

روز را برای بلندشدن و رفتن. و اوست آنکه در حرکت در آورد بادها را مژده‌دهنده جلورحمت خود

۱ - کذا فی القاموس و الدر عن ابن عباس.

۲ - بیان القرآن.

۳ - قرطبی.



وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِنَحْيِي بِهِ بَلَدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ
و نازل کردیم از آسمان آب پاک کننده. تا که زنده کنیم به آن شهر خرابه را و می نوشانیم آن را

مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَنَاسِيًّا كَثِيرًا ﴿٤٩﴾ وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ
به حیوانات و انسانهای بسیار از مخلوقات. و به گونه های مختلف توزیع کردیم آن را میان شان

لِيَذْكُرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا
تا متذکر شوند، باز نماندند اکثرشان بدون ناشکری. و اگر می خواستیم می فرستادیم

فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾ فَلَا تَطِعِ الْكُفْرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ
در هر دهی ترساننده. پس تسلیم نباش به گفته ی کفار و مقابله کن با آنها به وسیله ی این

جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ
باشد بزرگ، و اوست آن که آمیخته روان ساخت دودر یار، این شیرین است تشنگی برطرف کننده،

وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾ وَ هُوَ الَّذِي
و این شور و تلخ است، و قرار داد میان آنها پرده و حایل بند شده. و اوست آنکه

خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾
آفرید از آب، انسان را، پس قرار داد برای او نسب و وصلت کار، و پسر و دگوار تو هر چیز را می تواند بکند.

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ
و می پرستند بجز از خدا آنچه نه نفع دهد آنها را و نه ضرر، و هست کافر از طرف رب خود

ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ﴿٥٦﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
پشت انداخته شده. و فرستادیم تو را برای مزده دادن و ترساندن. بگو نمی خواهیم بر این

مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ
از شما مزدی، مگر آن که بخواهد کسی که بگیرد به سوی رب خود راهی. و توکل کن بر زنده ای



الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبَّحَ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾
 که نمی‌میرد و به یاد آور خوبی‌های او را، و کافی است او نسبت به گناهان بندگانش خبردار.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ
 آن‌که آفرید آسمانها و زمین را و آنچه درمیان آنهاست، مدت شش روز، باز استوار شد بر

الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ
 عرش، بسیار مهربان است، پس سؤال کن از او خبرداری را. وقتی که گفته می‌شود به آنها

أَسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُونََا
 سجده کنید رحمن را، می‌گویند رحمان چه چیزی است، آیا سجده کنیم کسی را که تومی‌گویی

وَ زَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا
 ومی‌افزاید نفرت‌شان. دارای برکت بزرگی است آنکه ساخت در آسمانها برج و کرد در آنها

سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ
 چراغ و ماهتاب روشن‌کننده. و اوست آنکه آفرید شب و روز را پشت سرهم، برای کسی که

أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾

بخواهد یاد کند یا بخواهد شکر کردن را.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مخاطب آیا تو بر (قدرت) پروردگارت نظر نکردی که او چگونه سایه (چیزهای ایستاده) را (به هنگام طلوع آفتاب از افق تا دور) پهن کرده است؛ (زیرا به هنگام طلوع سایه هر چیز تا دور می‌باشد) و اگر او می‌خواست آن را بر یک حال نگه می‌داشت (با بلند شدن آفتاب کاسته نمی‌شد به گونه‌ای که نمی‌گذاشت شعاع آفتاب این قدر تا دور برسد؛ زیرا



رسیدن شعاع خورشید به مناطق زمین، وابسته به مشیّت خداوندی است، نه با اضطرار، ولی ما آن را با حکمت خود یکنواخت نگه می‌داشتیم، بلکه ما آن را پراکنده ساختیم) باز ما آفتاب را (نزدیک شدن آن به افق را و سپس بلند شدن آن از افق را) بر این (بلندی و کوتاهی سایه) علامت (ظاهری) مقرر کردیم (منظور این‌که اگر چه علّت اصلی روشنی و سایه و اضافه شدن و کاستن آن، اراده و مشیّت حقّ تعالی است، خورشید یا چیز دیگر مؤثر حقیقی نیست، ولی الله تعالی برای پدیده‌ها در دنیا بعضی اسباب ظاهری درست کرده است، و رابطه‌ی مسبّبات را با اسباب چنان برقرار کرده که با تغییر سبب در مسبّب تغییر پدید می‌آید) باز (به علّت این تعلق ظاهری) ما این (سایه) را به سوی خود آهسته آهسته کشیدیم (هر چند خورشید بلند شد آن سایه زایل و معدوم شد و چون‌که غایب شدن آن فقط وابسته به قدرت الهی بدون شراکت غیر است، و با وجود غایب شدن از مشاهده‌ی عموم، از علم غایب نیست، بنابر این فرمود: که به طرف خود کشیدیم) و او چنان ذاتی است که شب را برای شما وسیله‌ی حجاب و خواب را ذریعه‌ی استراحت قرار داد، و روز را (از این جهت که خواب به منزله‌ی مرگ و روز برای بیداری است) وقت زنده شدن قرار داد، و او چنان ذاتی است که پیش از باران رحمت خویش، بادها را می‌فرستد که آنها با امید باران، دلها را خوش می‌کنند، و از آسمان آب می‌بارانیم که صاف کننده و پاک کننده است تا که به وسیله آن در زمین مرده، روح بدمیم، و بسیاری از حیوانها و انسانهای مخلوق خود را سیراب می‌کنیم و ما آن (آب) را (به قدر مصلحت) در میان مردم تقسیم می‌کنیم تا که مردم بیندیشند (که این تصرفات از ذات بسیار با قدرتی است که او سزاوار عبادت است) پس (می‌بایستی بیندیشند و حقّ او را ادا کنند، ولی) بیشتر مردم بدون ناشکری

نمی مانند (که در آن میان از همه بزرگتر، کفر و شرک است، و اما شما با شنیدن ناشکری آنها و مخصوصاً ناشکری اکثریت یا مشاهده‌ی آن، در سعی برای تبلیغ، حوصله را از دست ندهید که من چگونه به تنهایی از عهده‌ی همه‌ی اینها بر می آیم، بلکه شما به تنهایی وظیفه خود را انجام دهید؛ زیرا هدف در نبی، قرار دادن شما به تنهایی این بود که اجر و قرب شما اضافه شود) و اگر ما می خواستیم، پس (علاوه بر شما در این زمان هم) به هر روستایی یک پیغمبر می فرستادیم (و تمام کارها را تنها به عهده‌ی شما نمی گذاشتیم، ولی چون هدف اضافه کردن اجر شماست، بنابر این، ما این چنین نکردیم، پس بدین شکل محول کردن این قدر و وظایف به عهده‌ی شما، انعام خداوندی است) پس (در مقابل سپاس این نعمت) شما کاری را که موجب خوشحالی کفار باشد، نکنید، (کفار از این خوشحال می شوند که تبلیغ نباشد، یا در آن کمی باشد، و به آزادی آنها تعرض نشود)، و به وسیله‌ی (دلایل حقی که در) قرآن (مذکور است چنان که در این مقام دلایل توحید ذکر گردیده است، به وسیله‌ی آنها) بازور و شور با آنان مبارزه کنید (به صورت عمومی و کاملاً تبلیغ نمایید، یعنی به همه بگویید و باربار بگویید، و حوصله را بلند بدارید، چنان که تاکنون کرده اید، بر آن استوار بمانید، باز در آینده بیان دلایل توحید است) و او چنان ذاتی است که دو دریا را (به ظاهر) با هم آمیخته که از آنها (آب) یکی شیرین و تسکین بخش است، و (آب) دیگری شور و تلخ است و (با وجود اختلاط ظاهری در حقیقت) در میان آنها (با قدرت خود) یک حجاب و مانع قوی (از اختلاط حقیقی) گذاشته است (که خود مخفی و غیر محسوس است، ولی اثر آن یعنی امتیاز در مزه دو آب، محسوس و مشاهد است، مراد از این دو دریا آن مواردی است که رودها و نه‌های شیرین روان شده به دریای شور



می‌ریزند، در آنجا با وجود این‌که از ظاهر سطح، هر دو یکی معلوم می‌گردد اما طبق منشأ قدرت خداوندی در میان آنها، چنان حدّ فاصل وجود دارد که اگر از یک جانب ملتیقی آب برداشته شود، شیرین است و اگر از جانب دیگر آن که کاملاً نزدیک است، آب برداشته شود تلخ است، در دنیا هر کجا که آب نهرهای شیرین در دریای شور می‌ریزند، می‌توان آن را مشاهده کرد، که تا چندین کیلومتر آب شیرین و تلخ جدا جدا جریان دارند، به طرف راست شیرین و به طرف چپ تلخ و شور است یا بالا و پایین جدا جدا آب شیرین و تلخ یافت می‌شود، حضرت مولانا بشیر احمد عثمانی در ذیل این آیه نوشته است که از دو عالم معتبر بنگال در بیان القرآن نقل شده که از ارکان تا چاتگام حال دریا چنین است که در دو کناره آن دو نوع دریا کاملاً از هم جدا به نظر می‌رسد که آب یکی سفید و آب دیگری سیاه است، در سیاه مانند دریای شور تلاطم و تمّوج طوفانی مشاهده می‌شود و سفید کاملاً ساکن و آرام است، و کشتی در سفید راه می‌رود و در میان هر دو تا یک خط باریک کشیده است که ملتقای هر دو تا می‌باشد، و مردم می‌گویند که آب سفید شیرین است و آب سیاه تلخ است، و بعضی از طلاب باریسال به من گفتند که در منطقه‌ی باریسال، دو نهر از یک دریا سرچشمه می‌گیرند که آب یکی شور و کاملاً تلخ و دیگری کاملاً شیرین و لذیذ است، و در اینجا در گجرات که امروزه بنده در آن مقیم هستم (دابھیل سورت، استان سورت) از اینجا دریا شور در حدود فاصله بیست کیلومتر می‌باشد در نهرهای اینجا همیشه مد و جزر وجود دارد، ثقات به کثرت بیان کرده‌اند که هنگام مد وقتی که آب دریا در نهر می‌آید سطح آب شیرین آب تلخ به شدت بالا می‌آید ولی در آن وقت هم هر دو آب باهم آمیخته نمی‌شوند، آب بالایی تلخ می‌ماند و آب پایینی شیرین است، و به وقت جزر آب تلخی

که از بالا پایین می آید و آب شیرین بر همان حال خود باقی شیرین می ماند، والله اعلم. با مشاهده این شواهد منظور آیه کاملاً واضح است، یعنی قدرت خداوندی را مشاهده کنید که آب دو دریا تلخ و شیرین با وجود آمیخته شدن در بعضی مواضع، چگونه از یکدیگر ممتاز می مانند) و او آن ذاتی است که از آب (نطفه) انسان را آفرید، سپس او را صاحب خاندان و وصلت قرار داد، (هم چنان که پدر و پدربزرگ و غیر خاندان شرعی و مادر و پدر مادر خاندان عرفی هستند که از آنها همراه با آفرینش، تعلقات پدید می آید، باز پس از عروسی رشته وصلت ایجاد می گردد، این همه دلیل قدرت الهی است که نطفه چه چیزی بود و آن را چگونه درست کرد که آن به این زودی، دارای خون شد، و نعمتی هم هست که بر این روابط، آبادی تمدن و کمکهای باهمی استوار است) و (ای مخاطب) پروردگارت دارای قدرت بزرگی است و (با وجود این که الله تعالی در ذات و صفات خود چنان کامل است که بیان گردید، و این کمالات متقاضی آن هستند که عبادت او بجا آورده شود، ولی) این مردمان (مشرک این) خدا را گذاشته چیزهایی را عبادت می کنند (که بر عبادت کردن) نه به آنها می توانند نفعی برسانند و نه (در صورت عبادت نکردن) می توانند ضرری به آنها برسانند، و کافر، مخاطب پروردگارش است (که او را گذاشته عبادت دیگران را بجا می آورد، و پس از مطلع شدن از مخالفت کفار، نه شما بر عدم ایمان آنها اندوهگین باشید؛ زیرا که) ما شما را فقط برای این مبعوث کردیم که (با اهل ایمان) مژده (جنت را) بدهید، و (کفار را از دوزخ) بترسانید (و از عدم ایمان آنها به شما چه ضرری لاحق می گردد، پس شما چرا اندوهگین باشید، و نه شما از مطلع شدن به این مخالفت، اندیشمند باشید، که وقتی اینها مخالف حق تعالی هستند، پس من که به سوی او دعوت می دهم



چگونه اینها این دعوت را خیرخواهی تصور کنند، بلکه آن را بر خود غرضی من، محمول کرده به آن التفاتی هم نخواهند کرد، پس چگونه می توان این بدگمانی آنها را اصلاح کرد، تا که این سد راه برطرف گردد، و اگر شما از آنها بر این تصور به قرینه، یا از زبان آنها اطلاع پیدا کنید، پس شما (در جواب این قدر) بگویید (و بی فکر باشید) که من در عوض این (تبلیغ) از شما معاوضه (مالی و مقامی) نمی خواهم، آری اگر کسی بخواهد راه (رسیدن) به خدا را اختیار کند (پس من این را که می خواهم، چه شما آن را معاوضه بگویید یا خیر) و (نه پس از اطلاع از مخالفت کفار در فکر ضرر رسانی آنها قرار گیرید، بلکه در تبلیغ) بر آن حی لایموت توکل کنید، و (با اطمینان) در تسبیح و تحمید او مشغول باشید، و (نه پس از اطلاع مخالفت، در فکر تعجیل عقوبت، آرزو بکنید تا ضرر آنها به دیگران نرسد؛ زیرا که) او (خدا) از گناهان بندگان خود (به طور) کامل آگاه است، (هرگاه او مناسب بداند، سزا خواهد داد، پس در این جمله ها حزن، فکر و خوف از رسول الله ﷺ زایل کرده شد، باز در آینده بیان توحید است) او آن ذاتی است که آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست همه را (به قدر) مدّت شش روز آفرید، و باز بر عرش (که شبیه تخت سلطنت است چنان) استوار (و جلوه افروز) شد (که سزاوار شأن اوست، و توضیح آن در آغاز رکوع هفتم از سوره ی اعراف، جلد ۵، ص ۳۵۶ گذشت) او بسیار مهربان است که شأن او را باید از آگاهی پرسید (که او چگونه است، کفار و مشرکین چه می دانند، و به علّت عدم اینگونه معرفت صحیح به شرک مبتلا هستند، کما قال الله تعالی:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾^(۱)، و وقتی که به آنها (کفار) گفته می شود که برای

رحمن سجده کنید، پس (از روی جهل و عناد می گویند که رحمن چه چیزی است، (که به ما می گویند در جلو او سجده کنیم) آیا ما برای کسی سجده بکنیم که شما به ما، نسبت به سجده برای او، می گویند و از این، نفرت آنها بیشتر می شود، (لفظ رحمن در میان آنها کمتر شهرت داشت، ولی نه این که آن را نمی دانستند، اما چون مخالفت شان با تعالیم اسلامی اضافه شده بود، در محاورات و گفتگوی جمعی، آن مخالفت را جلوه می دادند، و وقتی که این لفظ در قرآن به کثرت به کار برده شد با آن مخالفت کردند) او آن ذات بسیار عالی شأنی است که در آسمان ستارگان بزرگی آفرید و از آن جمله دو ستاره را بسیار درخشانده و مفید ساخت (یعنی) در آن (آسمان) چراغ (خورشید) و ماهتاب نورانی آفرید (شاید خورشید را به علت تیزی آن، چراغ فرموده است،) و او آن ذاتی است که شب و روز را پشت سر همدیگر رفت و آمد کننده قرار داد، (و همه ی آنچه در اینجا دلایل توحید و نعمت های الهی که ذکر شده اند) برای (تفهیم) کسانی (است) که بخواهند بفهمند یا بخواهند شکر کنند، (که در نظر فهمنده استدلال و در نظر شکر کننده نعمت هایی هستند). و اگر نه:

اگر صد باب حکمت پیش نادان بخوانی آیدش بازیچه در گوش

معارف و مسایل

اسباب و مسببات در مخلوقات الهی باهم مرتبط،

و همه تابع قدرت حق تعالی هستند

در آیه های مذکور ذکر قدرت حق تعالی، انعام و احسانهای او بر بندگان آمده است، که از آن توحید حق تعالی و عدم شراکت کسی در



استحقاق عبادت با او، ثابت می‌گردد.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ آفتاب و سایه، هر دو چنان نعمت‌هایی هستند که بدون آن‌ها زندگی انسان و کاروبار او، رو به راه نمی‌شود، اگر هر جا در هر وقت همیشه آفتاب باشد، برای انسان و همه‌ی حیوانات مشکل بزرگی قرار می‌گیرد، و این روشن است، سایه نیز این چنین حالتی دارد که اگر هر جا و در هر وقت سایه باشد و هرگز آفتاب نیاید، صحت و تندرستی انسان نمی‌تواند باقی بماند، و هم چنین در هزارها کار دیگر نیز خلل واقع می‌شود، الله تعالی این دو نعمت را به قدرت کامل خود آفرید، و آنها را موجب راحت و سکون انسان قرار داد، ولی حق تعالی با توجه به حکمت کامل خویش، تمام پدیده‌های این جهان را با اسباب خاصی مرتبط ساخته است، که هرگاه آن اسباب پدید بیایند این چیزها موجود می‌گردند و هرگاه آنها نباشند، اینها هم نیستند، اگر اسباب قوی یا بیشتر باشند، مسببات هم قوی و بیشتر خواهند شد، و اگر آنها ضعیف یا کم باشند مسببات هم ضعیف و کم خواهند شد، سبب تولید محصولات و گیاهان، زمین و آب و باد را، سبب روشنی ماه، خورشید را، و سبب باران، ابر و باد را قرار داد، در این اسباب، و اثرات مترتب بر آنها، چنان ارتباط مضبوط و مستحکمی برقرار نمود که هزاران سال بدون کوچکترین فرقی، برابر و یکسان در جریان است، نگاهی به خورشید و حرکت آن، شب و روز، سایه و آفتابی که از آن سایه پدید می‌آید، بیندازید، چنان نظام مستحکمی بر آنها حکم فرماست، که در آن هزاران سال، یک دقیقه بلکه یک ثانیه فرقی پدید نمی‌آید، نه گاهی در موتور ماه و خورشید ضعف پدید می‌آید و نه گاهی نیاز به تعمیر دارند، از بدو آفرینش به یک گونه و در یک اندازه‌ی مخصوص در حرکت هستند، که می‌توان با محاسبه، وقت را در اشیای بعد از هزار سال

اعلام کرد، و این نظام مستحکم سبب و مسبب، که شاهکار عجیب و غریبی است، از قدرت کامل حق تعالی، و برهان قطعی است، از قدرت و حکمت بالغه‌ی او و در اثر استحکام، آن است که مردم در غفلت قرار گرفته، و تنها اسباب ظاهری را نگاه می‌کنند، و همین اسباب را خالق و مالک تمام چیزها و تأثیر آن‌ها پنداشته‌اند، نیروی اصلی که مسبب‌الاسباب و آفریدگار اسباب است؛ زیرا حجاب اسباب مستور مانده است، بنابراین این است که انبیاء علیهم‌السلام و کتب آسمانی انسان را مکرراً بر این متنبه می‌کنند، که قدری نگاه را برداشته تیزتر کنید، و پشت پرده‌ی اسباب بنگرید، که چه کسی این نظام را می‌چرخاند، تا که به حقیقت راه یابید، آنچه در آیه‌های مذکور آمده در ارتباط با این موضوع می‌باشد، در آیه: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ انسان غافل متنبه گردانیده شد، که تو هر روز می‌بینی که سایه‌ی هر چیز در صبح به جانب مغرب گسترده می‌باشد، باز به کاستن شروع می‌شود، تا این که به وقت نصف النهار معدوم یا کالعدم می‌گردد، باز پس از زوال این سایه با رفتار تدریجی خویش، به جانب شرق گسترش می‌یابد، هر انسان از فواید آفتاب و سایه‌ی روزانه مستفید می‌شود، و می‌بیند که همه‌ی اینها نتایج طلوع و ارتفاع و غروب آفتاب است، اما آفرینش کره‌ی خورشید و نگهداری از آن، تحت یک نظام به خصوصی، کار چه کسی است، این به چشم، دیده نمی‌شود، برای دریافت آن، چشم دل و بصیرت باید داشت.

هدف از آیه‌ی مذکور این است که این بصیرت به انسان داده شود که این افزایش و کاستن سایه‌ها اگر چه در نظر شما متعلق به خورشید است، ولی به این هم بیندیشید که چه کسی آسمان را با این شأن و شوکت آفرید و چه کسی حرکت آن را تحت یک نظام خاصی برقرار داشت، آن ذاتی که قدرت کامل او همه‌ی اینها را انجام داده، اوست عطاکننده‌ی این نعمت



سایه و آفتاب، و اگر او می خواست، این سایه و آفتاب را بر یک حالت استوار نگه می داشت، هر کجا آفتاب می بود، همیشه می بود، و هر کجا سایه می بود آن هم برای همیشه می بود، ولی حکمت او با توجه به ضروریات و فواید انسانی، چنین نکرد، ﴿وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا﴾ همین مطلب را روشن می سازد.

برای بیدار کردن انسان، برگشت سایه و کاستن آن را در آیه ی مذکور چنین تعبیر فرموده است که: ﴿قَبْضَتُهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا﴾ یعنی باز ما سایه را به طرف خود جمع کردیم، این ظاهر است که حق تعالی از جسم، جسمانیت، جهت، جانب، پاک و منزّه است، مفهوم جمع شدن سایه به سوی او این است که همه ی این کارها به قدرت کامل او انجام می گیرد.

تخصیص خواب به شب و کار در روز، مبنی بر حکمت بزرگی است

در این آیه شب، به لفظ لباس تعبیر شده که همانگونه که لباس پوشاننده ی همه ی بدن انسان است، هم چنین شب یک چادر پرده ای از قدرت است که بر کل کاینات انداخته می شود، ﴿سُبَاتًا﴾ از سبت مشتق است به معنی قطع و مراد از آن چیزهایی است که از آنها چیزهای دیگری قطع بشوند.

خواب را خداوند چنان چیزی قرار داده که از آن تمام خستگی زحمتهای سراسر روز، و ناتوانی قطع می گردد، افکار و خیالات منقطع شده به ذهن انسان استراحت می رسد، بنابر این، «سبات» را به استراحت ترجمه کرده اند، و معنی آیه این که ما شب را یک چیز پنهان کننده ساختیم و سپس در آن بر انسان و بقیه ی حیوانات خواب را مسلط گردانیدیم که وسیله ی استراحت و آرامش آنها قرار گرفت.

در اینجا چند چیز قابل تأمل است: نخست این که هر کس می داند که

خواب وسیله‌ی استراحت بلکه روح آنست، اما فطرت انسانی چنین است که آمدن خواب در روشنی بر او مشکل قرار می‌گیرد، و اگر بیاید فوراً چشم باز می‌گردد، حقّ تعالی مناسب به خواب، شب را تاریک و سرد قرار داد، بدین شکل شب خود، جداگانه نعمتی است، و خواب جداگانه، و نعمت سوم این‌که خواب همه‌ی مردم و حیوانات در شب به یک وقت به صورت اجبار در آورده شد، و اگر اوقات خواب یکی، مخالف با اوقات خواب دیگری قرار می‌گرفت، پس وقتی که عده‌ای می‌خواستند بخوابند گروهی دیگر به کار پرداخته، موجب شور و غوغا قرار می‌گرفتند، و هم چنین وقتی که نوبت خواب آنها می‌آمد، اینها به علت کار و رفت و آمد در خواب آنها خلل می‌آوردند، علاوه بر این هزارها نیازمندی یک انسان، به انسان دیگری وابسته است در این صورت در کارها تعاون و همیاری با یکدیگر، حرج واقع می‌شد، که کسی که تو با او کاری داری وقت خوابش رسیده و زمانی که او بیدار می‌شود، وقت خواب تو می‌باشد، و اگر برای تکمیل این اهداف معاهده‌ی بین‌المللی به کار گرفته می‌شد، که همه‌ی مردم وقت خواب خود را یکی مقرر کنند، اولاً برقرار کردن چنین معاهده‌ای در میان میلیاردها مردم، کار آسانی نبود، ثانیاً خللهایی که در طرق معاهداتی به وسیله رشوه و مراعات مشاهده می‌گردد، در اینجا هم باقی می‌ماند، الله تعالی با قدرت کامل خویش وقت اجباری برای خواب مقرر فرمود که به هر انسان و حیوان در آن خواب می‌آید، و اگر بنا بر ضرورتی بخواهد بیدار باشد، برای انتظام آن با مشکل روبرو می‌شود، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ هم چنین در: ﴿جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾ روز را «نشور» یعنی زندگی فرمود؛ زیرا حریف آن، یعنی خواب، یک نوع مرگ است، و وقت زندگی را هم در تمام مردم به صورت اجبار، یکی کرد، و اگر نه لازم می‌آمد برخی کارخانه‌ها و مغازها در



روز بسته شوند، و شب باز گردند، و هرگاه آنها باز می شدند، بقیه بسته می شدند، و بدین شکل هر دو گروه در کار و معاملات خود با مشکل مواجه می گشتند، هم چنان که حقّ تعالی قرار دادن شب را وسیله ای برای استراحت، انعام بزرگی فرمود، هم چنین برای ضروریات دیگر زندگی که با هم اشتراک می خواهند، تقریباً وقت متحد و مشترکی مقرر فرمود، مثلاً ضرورت غذا و گرسنگی در صبح و شام یک امر مشترکی است که همه در این اوقات به فکر آن قرار می گیرند، که در نتیجه فراهم کردن همه ی ضروریات برای هر یکی آسان می گردد، هتلها و رستورانها در این اوقات آماده و از غذا پر دیده می شوند و در هر منزل و خانه، این اوقات برای زمان خوردن وقت معین شده است، این تعیین، نعمت بزرگی است که حقّ تعالی با حکمت بالغه ی خویش فطرتاً در طبیعت انسان گذاشته است.

﴿ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴾ لفظ طهور در زبان عرب صیغه مبالغه ای است، طهور به آن چیزی گفته می شود که خود پاک و وسیله پاک کردن چیزهای دیگر باشد، حقّ تعالی این صفت خاص را به آب عنایت فرموده است، هم چنان که خود پاک است به وسیله ی آن می توان نجاست های حقیقی و معنوی را هم پاک کرد، و آبی که مردم آن را به کار می برند، عموماً همان است که از آسمان نازل می گردد، گاهی به صورت باران و گاهی به صورت برف و تگرگ، سپس آن آب در رگهای کوهها به صورت لوله کشی فطری در تمام زمین پخش می شود، که در بعضی موارد خود بنخود به صورت چشمه بیرون می آید و در بعضی جاها زمین را حفر کرده به صورت چاه از آن، بیرون آورده می شود، همه ی آنها در ذات خود پاک و وسیله پاک کردن چیزهای دیگر است، نصوص قرآن و سنّت و اجماع امت بر آن گواه اند.

و این آب تا وقتی که به مقدار زیاد باشد، مانند حوضها و حوضچه‌ها و نهرها که اگر نجاستی در آنها پدید آید، نجس نمی‌گردد، بر این، همه‌ی علما اتفاق دارند، به شرطی که اکثر اجزای نجاست در آب ظاهر نگردند، و رنگ، مزه و بوی آن تغییر نیابد، ولی اگر آب کم باشد و نجاستی در آن بیفتد، پس حکم آن چیست؟ در این باره ائمه‌ی مجتهدین با هم اختلاف نظر دارند، هم‌چنین در تعیین مقدار کثیر و قلیل آب هم، اقوال شان مختلف است، تمام مسایل متعلق به آب در این مقام در تفسیر مظه‌ری و قرطبی نوشته شده و در عموم کتب فقه مذکور است، لذا نیازی به نقل آنها در اینجا نیست.

﴿و نُسْقِيهِ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَ نَاسِيًّا كَثِيرًا﴾ اناسی جمع انسی است و بعضی فرموده‌اند که جمع انسان است در آیه این بیان گردید که الله تعالی از آب نازل شده از آسمان، زمین و حیوانات و بسیاری انسان را سیراب می‌فرماید، در اینجا این امر قابل توجه است که همانگونه که همه‌ی حیوانات از آن آب سیراب می‌گردند، همه‌ی مردم هم از آن استفاده می‌نمایند و سیراب می‌شوند، پس به این تخصیص که بسیاری مردم را سیراب فرمود، لازم می‌آید که بسیاری مردم از این سیرابی محروم هستند، جوابش این‌که مراد از بسیاری مردم در اینجا کسانی هستند که عموماً در بیابانها و جنگلها بر آب باران گذر اوقات می‌کنند، و آبادی شهرها بر لب جویها و چاههاست، که منتظر باران نیستند.

﴿وَ لَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ﴾ منظور آیه این‌که در باران، تغییراتی پدید می‌آوریم که گاهی در یک شهر و گاهی در دیگری می‌بارد، از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که آنچه مردم می‌گویند که باران در این سال زیاد و در آن سال کم است، درست نیست؛ زیرا آب باران هر سال از طرف خداوند یکنواخت نازل می‌گردد، البته حسب دستور او چنین می‌شود، که مقدار آن



در یک شهری نسبت به شهر دیگری اضافه و کم باشد، و بسا اوقات هدف از کم کردن آن سزا دادن آن شهر یا متنّبّه کردن آن است، و گاهی اضافه شدن آن عذابی قرار می‌گیرد، پس این آب که رحمت خالص خداست، برای ناسپاس گزاران و نافرمانان خدا، عذاب و سزا قرار می‌گیرد.

جهاد با قرآن، یعنی انتشار دادن دعوت آن، جهاد بزرگی است

﴿ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴾ این آیه ی مکی، زمانی نازل شد که احکام جهاد با کفار نازل نشده بودند، لذا جهاد را با «به» مقید فرمود، ضمیر «به» راجع به قرآن است، و معنی آیه از این قرار است که به وسیله قرآن با مخالفین اسلام جهاد کنید، جهاد بزرگ. و اصل جهاد به وسیله قرآن این که سعی کنید احکام آن را برای مردم تبلیغ نموده آنها را به سوی قرآن متوجه سازید چه با زبان باشد و چه با قلم یا به طرق دیگر که به همه ی آنها در اینجا جهاد کبیر فرموده است.

﴿ وَ هُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ لفظ «مرج» به معنی آزاد گذاشتن است، به این خاطر به چراگاه مرج می‌گویند، که حیوانات در آن آزاد می‌گردند و می‌چرند، «عذب» به آب شیرین گفته می‌شود و «فرات» به معنی خوش مزه و گواراست، «ملح» به معنی نمکین و «اجاج» تیز و تلخ است.

حقّ تعالی به فضل و حکمت بالغه ی خویش، در جهان دو نوع دریا خلق فرموده است: یکی از همه بزرگتر بحر محیط که به آن اقیانوس می‌گویند، و دور و بر زمین را فرا گرفته است که تنها یک چهارم از آن ظاهر است، که در آن کل جهان بشریت آباد است، این بزرگترین دریا، به مقتضای حکمت خیلی شور و تلخ و بد مزه است، بر منطقه آباد زمین از آب نازل

شده از آسمان چشمه‌ها و سیلابها و جویها و نهرهای بزرگ هست، که همه شیرین و گوارا و خوش مزه هستند. انسان در فرو نشانیدن تشنگی خویش و کار روزانه‌ی خود به آب شیرین نیازمند است که خداوند آن را در بخش آباد زمین به صورتهای مختلف مهیا فرموده است، ولی اگر بحر محیط اقیانوس، شیرین می‌شد، پس خاصیت آب شیرین این است که خیلی زود فاسد شود، بویژه اقیانوس که در آن آبادی انسان و حیوانات دریایی به نسبت آبادی زمین بیشتر است که در آن می‌میرند و همانجا پوسیده شده خاک می‌گردند، و تمام آبهای روی زمین و کثافتها جاری، و سرانجام در اقیانوس می‌ریزند، اگر این آب شیرین می‌بود ظرف سه الی چهار روز فاسد می‌شد و از بدبویی و فساد آن سکونت برای اهل زمین در آن مشکل می‌شد، لذا حکمت خداوندی آن را به قدری شور و تلخ کرده است که تمام کثافتهای روی زمین در آن ریخته هضم می‌گردند و حیوانات ساکن آن در آنجا می‌میرند و نمی‌پوسند.

در آیه مذکور این احسان و انعام ذکر گردیده که با توجه به نیازمندی انسان دو نوع دریا آفریده شده است، دوم این قدرت کامل ذکر شده که جایی که دریاها، یا جویها، آب شیرین در اقیانوس می‌ریزد و آب تلخ و شیرین یکجا باهم جمع می‌شوند، در آنجا مشاهده می‌گردد که هر دو آب چندین کیلومتر کنار هم جریان دارند که یک طرف آب شیرین است و طرف دیگر تلخ، و باهم آمیخته نمی‌شوند در صورتی که میان آنها حایل وجود ندارد.

﴿ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا ﴾ نسب، به آن قرابت و خویشاوندی گفته می‌شود، که از طرف پدر یا مادر باشد، و «صهر» آن رشته و تعلقی است که از طرف همسر باشد که در عرف به آن وصلت، می‌گویند، همه این تعلقات و خویشاوندیها نعمتهای الهی هستند که برای



زندگی خوشگوار انسان، لازم می‌باشند، تنها انسان نمی‌تواند کاری انجام دهد. ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ یعنی دعوت دادن شما به سوی ایمان، تبلیغ احکام الهی به شما و سعی جهت پیروزی شما در هر دو جهان، برای من هیچ فایده‌ی دنیوی دربر ندارد، و هیچ مزد و معاوضه برای این زحمت خود از شما نمی‌خواهم، و استفاده من بجز از این چیزی دیگر نیست که هر کس که دلش بخواهد راه خدا را اختیار کند، و این روشن است، هر کسی که راه خدا را اختیار کند به نفع خود اوست، و پیغمبر ﷺ که آن را استفاده خود می‌فرماید این شفقت پیامبرانه اوست، که من استفاده شما را استفاده خودم می‌پندارم، این به آن می‌ماند که پدر پیر و ضعیف به فرزندان بگوید که: شما بخورید و بنوشید و خوش باشید، این خوردن و نوشیدن و خوش شدن من است، و شاید از این جهت آن را استفاده خود فرمود که ثواب آن به آن حضرت ﷺ می‌رسد، چنان‌که در احادیث صحیح آمده است که اگر کسی به سوی کارهای نیک دعوت بدهد و مردم به گفته‌ی او کار نیک انجام دهند پس ثواب آن به خود عامل هم می‌رسد و همان قدر به هدایت‌کننده هم می‌رسد^(۱).

﴿فَسْئَلُ بِهِ خَيْرًا﴾ یعنی آفریدن آسمان و زمین و جلوه افروز شدن بر آنها حسب شأن خود، این همه کار خداوند رحمن است، اگر هدف تصدیق و تحقیق آن است، پس، از شخصی آگاه پرسید، مراد از آگاه حق تعالی یا جبرئیل است، و نیز این احتمال می‌رود که مراد از آن علمای کتب پیشین باشند، که آنان به وسیله انبیای خویش از این معامله آگهی یافته‌اند^(۲).

﴿قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ﴾ رحمن لفظ عربی است که معنی آن را همه عربها

می دانستند ولی آن را بر خدا اطلاق نمی کردند، لذا در اینجا سؤال کردند که رحمن چه کسی و چه چیزی است؟

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ۝ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴾ هدف از این آیه‌ها، نشان دادن انسان است که مادر آسمان ستاره‌های بزرگ، شمس و قمر و به وسیله‌ی آنها انقلاب شب و روز، روشنی و تاریکی و همه‌ی کاینات آسمان و زمین را، به این خاطر آفریدیم که برای اندیشمندان و متفکران در آن دلایل توحید و قدرت کامل حق تعالی فراهم گردند، و شکرگزار فرصتی به دست بیاورد، و کسی که وقت او در دنیا، خالی از این دو چیز گذشت، وقت او ضایع و سرمایه‌ی او از بین رفته است، اللهم اجعلنا من الذاکرین و الشاکرین.

ابن عربی می‌گوید که: من از شیخ اکبر شنیده‌ام، در غبن و خسارت است کسی که عمرش به شصت سال برسد و سی سال نصف آن را به خواب بگذراند، و یک ششم آن که ده سال باشد به خواب نیمروز بگذرد، پس از شصت سال فقط بیست سال مشغول کار باشد، در اینجا قرآن کریم پس از ستارگان، سیاره‌های بزرگ و کهکشان‌ها، این را هم بیان فرمود که قرآن این اشیا را، به این خاطر مکرراً ذکر می‌فرماید، تا که شما در آفرینش، حرکات و آثار پدید آمده از آنها، بیندیشید و خالق و چرخاننده آنها را بشناسید، و با سپاسگزاری او را یاد کنید.

اما این مسئله که حقیقت و هیأت اجرام آسمانی و کهکشان‌ها چیست؟ آیا اینها در جرم آسمان جایگزین‌اند، یا بیرون از آن در فضای آسمانی قرار دارند؟ هیچ مسئله از معاش یا معاد انسان به آن وابسته نیست، و دریافت حقیقت آن نیز برای انسان آسان نیست، کسانی که عمر خود را در



این کار صرف کرده‌اند، معترف‌اند که آنان هم نمی‌توانند فیصله قطعی و نهایی انجام دهند، و آنچه فیصله کرده‌اند آن هم با تحقیقات مخالف علمای دیگر، مخدوش شده‌است، لذا در تفسیر قرآن بیش از این در این بحث وارد شدن خدمت لازم و شایسته برای قرآن نیست، ولی متخصصان علوم جدید امروز با فرستادن اقمار مصنوعی و رسیدن به کره‌ی ماه و عکسبرداری از خاک، سنگ، کوه و غار آنجا بدون شک و تردید کارنامه‌ی حیرت‌انگیزی به یادگار گذاشته‌اند، اما متأسفانه آن حقیقتی را که قرآن می‌خواهد به وسیله‌ی این چیزها انسان را به آن آشنا کرده درس عبرت بدهد، ایشان در غرور کنجکاو و بی‌تحقیقی خواسته شده از آن، دورتر قرار گرفته‌اند، و اذهان عموم مردم را هم به گونه‌ی بدی منحرف کرده‌اند، بعضی این چیزها را خلاف قرآن تصوّر کرده، مشاهدات را انکار کرده‌اند، و بعضی در قرآن دست به تاویل زده‌اند، لذا دانسته شد که این مسئله به قدر نیاز بیشتر توضیح داده شود، و در آیه: ﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾^(۱)، نیز به این وعده شده بود که تفصیل آن در سوره‌ی فرقان نوشته خواهد شد، لذا آن تفصیل بدین‌گونه است:

آیا ستارگان و سیارات در آسمانها جایگزین‌اند یا بیرون از آن؟ و نظریات علم‌هیأت قدیم و جدید و بیانات قرآن کریم

از الفاظ: ﴿جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا﴾ به ظاهر چنین مفهوم می‌شود که این بروج یعنی منزل سیارات در آسمان جای دارد؛ زیرا «فی» فقط برای ظرفیت به کار برده می‌شود، هم چنین در سوره‌ی نوح آمده: ﴿أَلَمْ تَرَ أَيْسَرُ كَيْفَ

خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فيهن نوراً و جعل الشمس سراجاً ﴿^(۱)﴾، در اینجا ضمیر «فیهن» به «سبع سموات» برمی‌گردد که از آن به ظاهر چنین مفهوم شود که ماه در آسمانهاست، ولی در اینجا دو چیز قابل تأمل است: اولاً این که لفظ سماء در قرآن هم چنان که بر این مخلوق عظیم الشان و وسیع زاید از وهم و گمان اطلاق می‌شود و در آن طبق تصریحات قرآن، درهایی وجود دارد، و بر آن درها فرشتگان نگهبانند، که در اوقات بخصوصی باز می‌گردند، و طبقات آنها را قرآن هفت بیان فرموده است، هم چنین لفظ «سماء» بر هر چیز مرتفع که به سوی آسمان باشد اطلاق می‌گردد، فضای میان آسمان و زمین و از این بالاتر آنچه در اصطلاح امروز به آن خلاء می‌گویند، همه در مفهوم سماء داخل اند، لذا مفسرین، سماء را در آیه: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً﴾ ^(۲)، و آیه‌های دیگری که در آنها ذکر باران از آسمان آمده است، بر این معنی دوم حمل فرموده‌اند؛ زیرا از عموم مشاهدات هم ثابت است که باران از ابرها می‌بارد که با ارتفاع آسمان هیچ نسبتی ندارند، و نیز خود قرآن در آیات دیگری تصریح فرموده که باران از ابرها می‌بارد، چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ﴾ ^(۳)، مزنی در اینجا جمع مزنة است که به معنای ابر سفید می‌آید، و معنی آن چنین است که آیا شما باران را از ابرهای سفید نازل کرده‌اید یا ما، و در جایی دیگر فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً﴾ ^(۴)، و در اینجا معصرات به معنای ابرهای پر از آب است و معنی آیه چنین است که ما آب را از ابرهای پر آب به کثرت نازل کردیم، با توجه به این تصریحات واضح قرآن و مشاهدات عمومی آیاتی که در آن ذکر نزول آب از آسمان آمده

۲ - فرقان، ۴۸.

۴ - نباء، ۱۴.

۱ - نوح، ۱۶.

۳ - واقعه، ۶۹.



است در آنجا هم اکثر مفسّرین لفظ «سما» را به معنی دوم یعنی فضای آسمانی قرار داده‌اند.

خلاصه این‌که وقتی طبق تصریح قرآن کریم و لغت عربی لفظ «سما» به معنای فضای آسمانی اطلاق می‌شود و بر جرم آسمان هم، پس در چنین صورتی در آیاتی که برای کواکب و سیّارات لفظ «فی السماء» به کار برده می‌شود، در مفهوم آن هر دو احتمال موجود است، که این کواکب و ستارگان در جرم آسمان باشند، یا در فضای آسمانی زیر آسمان باشند، با توجه به این دو احتمال نمی‌توان نظر قطعی را به طرف قرآن نسبت داد که قرآن ستارگان و سیّارات را در آسمان قرار داده است، یا بیرون از آن در فضای آسمانی، بلکه با در نظر گرفتن الفاظ قرآن هر دو صورت امکان دارد، آنچه از مشاهده و تجربه و تحقیقات کاینات به اثبات برسد، منافی تصریح قرآنی نیست.

حقایق هستی و قرآن

در اینجا درک یک امر اساسی لازم است که قرآن کتاب فلسفه یا هیأت نیست، که موضوع بحث آن حقایق کاینات یا هیأت و حرکات آسمانها و ستارگان باشد، اما با وجود این از آسمان و زمین و کاینات موجود در میان آنها گاه گاه ذکری به میان می‌آید و به فکر و تأمل در آنها دعوت می‌دهد، از فکر و تأمل در همه‌ی این آیات قرآنی، به طور واضح، ثابت می‌گردد که قرآن عزیز در باره‌ی این حقایق هستی تنها از آن چیزهایی بحث می‌کند که مربوط به تصحیح عقیده و ایدئولوژی باشد، یا منافع دینی و دنیوی به آن متعلق باشد، مثلاً قرآن کریم مکرراً از آسمان، زمین، ستارگان، سیّارات و حرکات آنها و آثاری که از حرکات آنها پدید می‌آید، به این خاطر بحث می‌کند که انسان با مشاهده‌ی این صنعت عجیب و غریب

و آثار فوق العاده، یقین کند که اینها خود به خود پدید نیامده‌اند، خالق آنها از همه بالاتر حکیم و علیم و صاحب قدرت و نیرو است، و برای تحصیل این یقین، لازم نیست که حقیقت ماده‌ی آسمانها، مخلوقات فضا، ستارگان، سیارات، هیأت و صورت اصلی آنها و کیفیت کامل کل نظام آنها معلوم گردد، بلکه برای آن فقط اینقدر کافی است که هر شخصی که آنها را به طور عینی می‌بیند، می‌فهمد که شمس و قمر و بقیه‌ی ستارگان گاهی ظاهر می‌شوند و گاهی غایب می‌گردند و گاهی هم ماه کامل می‌شود و گاهی کاسته می‌شود، و در شب روز انقلاب پدید می‌آید، باز در موسم‌ها و مناطق مختلف، اضافه و کاسته شدن شب و روز که در این نظام عجیب و غریب چندین هزار سال گاهی به قدر یک دقیقه در آن تفاوت دیده نمی‌شود، از همه‌ی این امور ادنی‌ترین عاقل و فهمیده بر این یقین اجبار می‌گردد که این برنامه‌ی پر از حکمت، این چنین خود به خود نمی‌چرخد، هست کننده ذاتی است که خالق و چرخاننده و نگهدار آن است، و برای درک این مطلب، نه انسان نیازمند تحقیق فلسفی و آلات رصد است، و نه قرآن به سوی آن دعوت داده است، دعوت قرآن تنها تا این حد، به آن چیزهایی است که به عموم مشاهده و تجربه به دست بیایند، از اینجاست که رسول کریم ﷺ و صحابه‌ی کرام برای ساختن یا تهیه‌ی آلات رصد و دریافت هیأت اجرام، مطلقاً اهتمام نفرمودند، و اگر هدف از تدبّر، فکر و اندیشه، این می‌بود که حقایق و هیأت آنها و فلسفه‌ی حرکات آنها معلوم گردد، امکان نداشت که رسول خدا ﷺ نسبت به آن اهتمام نفرمایند، خصوصاً وقتی که سلسله‌ی ترویج، تعلیم و تعلم این فنون، در آن زمان در جهان موجود بود، و متخصصان این فنون و به‌کارگیرندگان آنها در هند، چین، مصر، شام و غیره موجود بودند، نظریه فیثاغورث پانصد سال قبل از تولد مسیح و پس از آن



نظریه‌ی بطليموس در دنيا ترویج یافته بود، و مناسب به آن زمان ابزار رصد و غیره ایجاد شده بودند، ولی آن ذات مقدّسی که این آیات، بر او نازل گردید، و صحابه‌ی کرام که حضوراً این آیات را از آن حضرت ﷺ، آموختند، گاهی به این طرف التفات فرمودند، لذا قطعاً معلوم گشت که هدف از تدبّر و تفکر در آیات هستی، هرگز چنین نبود که برخی علمای تجدد پسند، از اروپا و تحقیقات آن، متأثر شده اختیار کرده‌اند، که سفر فضا و کوشش در کمند اندازی بر ماه، مریخ و زهره مقتضای قرآن را به پایه تکمیل می‌رساند.

فقط امر صحیح این است که قرآن کریم نه مردم را به سوی تحقیقات قدیم یا جدید فلسفه دعوت می‌دهد و نه از آنها بحث می‌کند و نه مخالف آن قدم برمی‌دارد، اصول و اسلوب قرآن نسبت به تمام فنون وابسته به کاینات و مخلوقات، این است که از چیزهای هر فنی فقط به آن اندازه بحث می‌کند که ضرورت دینی یا دنیوی انسان به آن متعلق باشد، و انسان بتواند آن را به آسانی درک کند، و حسب گمان غالب بر تحصیل آن مطمئن باشد، در مباحث دور از کار فلسفه و تحقیقاتی که از دسترس عموم مردم بیرون باشد، و پس از دریافت آنها باز هم قطعاً نمی‌توان گفت که آنها صحیح هستند، بلکه تحیّر و شکوک افزایش می‌یابد، انسان را در چنین مباحث سرگردان نمی‌کند؛ زیرا منزل مقصودی انسان در نظر قرآن از همه این کاینات و مخلوقات آسمانی و زمینی، برداشتن گام بالاتری در مرضیات الهی، تحصیل نعمت‌ها و راحت‌های ابدی جنّت است، پس، بحث در حقایق کاینات نه برای او لازم است، و نه عبور کامل بر آن در توان انسان است، اختلاف شدید در نظریات فیلسوفان، فضاشناسان هر زمان و اکتشافات جدید روزمره، دلیل روشن است بر این‌که نمی‌توان نظریه و

تحقیق را یقینی و آخری دانست، طبق ضرورت و نیاز انسانی، قرآن حکیم از تمام فنون، افلاک، کاینات فضا، ابر و باران، خلأ، لایه‌های زمین، پدیده‌های روی زمین، جمادات، نباتات، حیوانات، عالم انسان و علوم و فنون انسانی، مانند تجارت، زراعت، صنعت و غیره تنها روح و آن مقدر از مشاهدات است که ضرورت دینی یا دنیوی انسان به آن وابسته باشد، و انسان را در تحقیقات دور از کار و متزلزل، درگیر نمی‌کند، البتّه گاه گاهی به سوی بعضی مسایل به خصوصی، اشاره یا صراحتی یافته می‌شود.

معیار صحیح توافق یا مخالفت با نظریات فلسفه در تفسیر قرآن

علمای قدیم و جدید اهل حق، بر این، اجماع دارند، که آنچه نسبت به این مسایل به طور قطع و یقین از قرآن ثابت است اگر نظریه‌ی جدید یا قدیمی از آن، مختلف باشد، پس به خاطر آن، تاب و پیچ و تأویل در قرآن جایز نیست، خود آن نظریه غلط تصوّر کرده می‌شود، البتّه مسایلی که نسبت به آن، در قرآن تصریحی نیست، و در الفاظ قرآن هر دو نوع احتمال موجود باشد، پس اگر در آنجا نظریه‌ای به تجربه و مشاهدات تقویت گردد، پس در حمل آیه‌ی قرآن بر آن معنی هیچ مضایقه‌ای نیست، چنان‌که در این آیه: ﴿ جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا ﴾، قرآن هیچ قضاوتی نفرموده است که آیا ستارگان در داخل آسمان‌اند، یا خارج از آن در فضای آسمانی قرار دارند، امروز وقتی که تجربه‌های فضا آسمانی به اثبات رسانده که می‌توان تا این ستارها رسید، پس از این تأییدی بر نظریه فیثاغورث رسیده است که ستارگان در آسمان پیوند نیستند؛ زیرا از تصریحات قرآن و احادیث صحیح ثابت است که آسمان حصاری است که در آن، هفت در، و بر درها فرشتگان نگهبان مقرراند، که هر کس نمی‌تواند در آنها داخل گردد، پس



بنابر این مشاهدات و تجربیات، مفهوم آیه چنین قرار داده می‌شود که کواکب در فضای آسمانی آفریده شده‌اند، و این تأویلی نیست، بلکه از دو مفهوم یکی متعین شده است، اما اگر کسی کلاً منکر وجود آسمانها باشد هم چنان‌که بعضی از اهل هیأت جدید می‌گویند یا کسی مدعی باشد که می‌توان به وسیله راکت یا هواپیما در داخل آسمانها رفت، پس از روی قرآن این ادعا، غلط تلقی می‌شود؛ زیرا آیاتی متعدّد از قرآن واضح نموده است که آسمانها در دارند و آنها در اوقات به خصوصی باز می‌گردند و فرشتگان بر این درها نگهبان هستند، و هر کسی هرگاه که بخواهد نمی‌تواند در آنها داخل شود، لذا با توجه به این ادعا، در این آیه‌ها تأویل به کار برده نمی‌شود، بلکه خود این ادعا غلط تصوّر می‌شود.

هم چنین وقتی که از آیه: ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^(۱) تحرّک ستارگان ثابت است، نظریه‌ی بطليموس غلط تصوّر می‌شود که او ستارگان را در جرم آسمان پیوند قرار داده است، که خود آنها حرکتی ندارند، بلکه در حرکت، تابع آسمان‌اند، از این معلوم گردید که بعضی از مفسران قدیم که معتقد به نظریه‌ی بطليموس بوده‌اند، در این آیات قرآنی که چیزی برخلاف نظریه بطليموس فهمیده شده، تأویل به کار گرفته‌اند، هم چنین بعضی مؤلفان جدید وقتی تصوّر می‌کنند که بعضی از آیه‌ها مخالف نظریه‌ی هیأت جدید است، در آنها تأویل به کار برده، می‌کوشند آنها را با نظریات جدید تطبیق بدهند، در حالی که این هر دو صورت صحیح و درست نیست، و مخالف طریقه‌ی اسلاف صالحین و قابل ردّ است، حقیقت این است که هیأت جدید آنچه تاکنون تحقیقات جدیدی کرده است و در آنها جز انکار آسمانها،

چیز دیگری مخالف با قرآن و سنت نیست، بعضی در اثر قصور علم خود آنها را مخالف قرآن و سنت تصور کرده در پی به کار بردن تأویل قرار می‌گیرند، تفسیر روح المعانی تألیف بزرگترین مفسر عصر جدید علامه محمود آلوسی بغدادی است که خلاصه‌ای از تفاسیر علمای سلف می‌باشد و در شرق و غرب و عرب و عجم مقبول و مستند است، و مؤلف آن هم چنان‌که در قرآن و سنت عالم متبحری است، در فلسفه و هیأت قدیم و جدید هم عالم چیره می‌باشد، او در تفسیر خود در باره‌ی تحقیقات فلسفه، اصول فوق‌الذکر را به کار برده است، و نوه او علامه سید محمد شکری آلوسی بر این مسایل کتاب مستقلی به نام «ما دل علیه القرآن مما يعضد الهيئة القوية البرهان» نگاشته است که در آن تأیید نظریات هیأت جدید در پرتو قرآن ابراز گردیده است، ولی مانند علمای دیگر تجددپسند، در آیات قرآنی هیچگونه تأویلی به کار نبرده است، نقل چند جملات از آن در تأیید هیأت جدید در اینجا کافی است، او می‌فرماید: «رأيت كثيراً من قواعدها، لا يعارض النصوص الواردة في الكتاب والسنة، على أنها لو خالفت شيئاً من ذلك، لم يلتفت إليها، و لم نؤل النصوص لاجلها، والتأويل فيها ليس من مذاهب السلف، الحرية بالقبول، بل لا بد ان نقول ان المخالف لها مشتمل على خلل فيه، فان العقل الصريح لا يخالف النقل الصحيح، كل منهما يصدق الاخر و يؤيده»^(۱)، من بسیاری قواعد علم هیئت را دیده‌ام که مخالف به نصوص قرآن و سنت نیستند، و اگر با وجود این، آنها مخالف نصوص قرآن و سنت باشند، ما به آنها مراجعه نمی‌کنیم، و به خاطر آنها در نصوص قرآن و سنت تأویل به کار نمی‌بریم؛ زیرا تأویل نصوص در مذهب مقبول سلف، نیست، بلکه ما در این صورت می‌گوییم که هر نظریه که



مخالف با قرآن و سنت باشد، حتماً در آن خلل هست؛ زیرا در بین عقل سلیم و نقل صحیح گاهی اختلاف پدید نمی آید بلکه آنها یکدیگر را تأیید می کنند.

خلاصه‌ی کلام این‌که بحث و تحقیق در حرکت فلک، ستارگان، سیارات و هیأت، فن تازه‌ای نیست، چندین هزار سال قبل، تحقیقاتی متعلق به آنها جریان دارد، صدای آنها از قدیم‌الایام در مصر، شام، هند و چین طنین انداز بوده و هست، پانصد سال قبل از تولد مسیح علیه السلام بزرگترین معلم این فن فیثاغورث گذشته، که آن را در مدرسه «کروتونا» در ایتالیا با ضابطه تدریس می کرد، بعد از او حدود یکصد و چهل سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام، محقق دیگر این فن بطليموس رومی آمد، و در همین قرن فیلسوف دیگری به نام «هیثرخوس» مشهور گردید که آلات پیمایش زاویه‌ها را ایجاد کرد.

نظریات فیثاغورث و بطليموس در باره هیأت افلاک کاملاً متضاد یکدیگر بودند، از بطليموس حکومت وقت و مردم حمایت کردند و نظریه‌ی او چنان در جهان انتشار یافت که نظریه فیثاغورث در گوشه گمنامی افتاد، وقتی فلسفه یونان به عربی منتقل گردید با همین نظریه بطليموس بود که منتقل گشت، و عموماً در میان علما و دانشمندان، همین نظریه شناخته شد، بسیاری از مفسرین با توجه به این نظریات در تفسیر قرآن بحث کردند، در قرن یازدهم هجری و پانزدهم میلادی که سال آغاز ترقی اورپایی است، و محققین اروپا خواستند در این مسایل کار کنند، از همه اول اسامی «پرنک» و سپس در آلمان «کیلر» و در ایتالیا «گلیلو» و غیره بر زبان می آید، آنان مجدداً این مسایل را بررسی کردند، و همه بر این متفق شدند که نظریه‌ی بطليموس در باره هیئت افلاک اشتباه، و نظریه‌ی فیثاغورث صحیح است، و در قرن هیجدهم عیسوی و سیزدهم هجری نام

«اسحق نیوتن» شهرت پیدا کرد، تحقیقات و مبدعات او این را بیشتر تقویت کرد، او در تحقیق خود به این رسیده که علت سقوط اشیای سنگین بر زمین، آن نیست که در نظریه‌ی بطلیموس نشان داده شده است که در وسط زمین مرکزی هست و تمام اشیای سنگین طبعاً به سوی مرکز برمی‌گردند، بلکه او نشان داده که در همه ستارگان و سیارات یک ماده جاذبه‌ای هست، و زمین هم مانند آنها سیاره‌ای است که در مرکز آن هم جاذبیت وجود دارد، و تا جایی که اثر جاذبیت زمین باشد از آنجا هر چیز سنگین بر زمین می‌افتد، ولی اگر چیزی از دایره کشش آن خارج گردد آن چیز به سوی زمین نمی‌آید، در زمان حاضر متخصصان روس و آمریکا به کمک تحقیقات فیلسوف قدیم اسلامی ابوریحان بیرونی راکت و غیره ایجاد کرده عملاً تجربه و مشاهده کردند که هرگاه راکت به علت قوت شدید و حرکت سریع خود جاذبیت زمین را شکسته از دایره آن خارج گردد باز به سوی زمین بر نمی‌گردد، بلکه به صورت سیاره‌ای مصنوعی در آمده و بر مدار خود می‌چرخد، باز متخصصان با تجربه از این سیاره‌های مصنوعی، به فکر رفتن به سیارات افتادند، تا این‌که به کره ماه رسیدند، تمام متخصصان از مخالف گرفته تا موافق آن را تصدیق کردند، و تاکنون سلسله‌ی رفتن مکرر به ماه و عکسبرداری از آن، و آوردن سنگ و خاک از آن، جریان دارد، و کوشش برای رسیدن به سیاره‌های دیگر و تمرینهای فضانوردی و فضاپیمایی برقرار ادامه دارد.

از آن جمله «جان کلین» فضانورد آمریکایی که با پیروزی کامل از سفر فضا برگشته و بر پیروزی او موافق و مخالف همه اعتماد کردند، بیانیه‌ای از او در ماهنامه‌ی آمریکایی معروف به نام «ایدز دائجست» و ترجمه آن به اردو، در ماهنامه‌ی اردو - آمریکایی به نام «سیرین» مفصلاً انتشار یافت که



اقتباسات مهمی از آن ماهنامه «سیرین» در اینجا نقل می‌گردد که موضوع مورد بحث ما از آن کاملاً روشن می‌شود، «جان کلین» در مقاله طولانی خود شگفتی‌های فضا را بیان کرده می‌نویسد:

این آن یگانه چیزی است که در فضا بر وجود خدا دلالت می‌کند و این یک نوع نیرویی است که همه را به مرکز و محور وابسته نگاه داشته است. باز می‌نویسد:

با وجود مشاهده از کاررواییهایی که در فضا جریان داشته این کوشش ما بسیار حقیر است، در اصطلاحات و پیمانهای طبیعی، پیمایش فضا امکان پذیر نیست.

سپس بر قدرت موتور هواپیما اشاره کرده می‌نویسد که:

ولی بدون یک نیروی یقینی و غیر محسوس، استعمال این هم محدود و بی معنی شده می‌ماند؛ زیرا که هواپیما برای تکمیل هدف خویش نیازمند تعیین جهت است، و این کار از قطب‌نما گرفته می‌شود، و آن نیرویی که قطب‌نما را متحرک نگاه می‌دارد برای همه‌ی حواس پنجگانه ما اعلام مبارزه‌ای است، که نه ما می‌توانیم آن را ببینیم یا بشنویم یا لمس کنیم یا بچشمیم یا استشمام حس کنیم، حال آن‌که ظهور نتایج بر آن، صراحتاً دلالت دارند که در اینجا یک نیروی مخفی موجود است، و سپس به صورت نتیجه‌گیری از سیر و سفر خود می‌نویسد:

حقیقت اصول و نظریات مسیحیت عین همین است، و اگر ما آن را راهنمای خویش قرار دهیم، پس با وجود این‌که حواس ما از ادراک آن عاجز می‌باشد، ولی نتایج و تأثرات این نیروی رهنما را، در زندگی خویش و برادران دیگر، با چشم‌های باز خواهیم دید، از اینجاست که ما می‌دانیم، و بنابر این می‌گوییم که در این کاینات یک نیروی راهنمایی موجود است.

این است محصول کسب مسافرین فضاورد و کمنداندازان بر سیارات، که شما آن را در بیانیه فضاورد آمریکایی خواندید که در نتیجه تمام این نقل و حرکت، رسیدن به حقیقت راز کاینات بجای خود، بلکه پس از درک گردش همه این نجوم و سیارات بی حد و بی حساب، حیرت بیشتر افزایش یافت، و مجبور گشتند که بر عدم پیمایش آن به وسیله ابزار طبیعی و تحقیر فعالیت خویش اقرار و اعتراف نمایند، پس حاصل این که، همه این نظام کاینات، نجوم، سیارات، خود بخود در حرکت نیستند، بلکه تحت فرمان یک نیروی بزرگ و غیر محسوس می چرخند، همین است آن که انبیاء علیهم السلام در نخستین قدم به عموم مردم نشان داده بودند و در بسیاری آیات از قرآن کریم برای یقین و باور کردن آن تلقین فرموده که بر احوال و اوضاع آسمان، زمین و نجوم و سیارات بیندیشید و فکر کنید.

شما مشاهده فرمودید که همانگونه که باشندگان روی زمین به بحث و تفتیش در هیئت و تحقیقات نجوم، سیارات و فضای آسمانها به حقیقت نرسیدند، و بالاخره بر عجز و ناتوانی خویش اعتراف نمودند، هم چنین مسافرین صدها کیلومتر در فضا، و آورندگان سنگ، خاک و عکس از ماه هم در میدان حقیقت شناسی از آن قدم فراتر نگذاشتند.

از این تحقیقات به انسان و انسانیت چه نتیجه ای رسید؟

تا جایی که به جدّ و جهد انسانی، ارتقای فکری، اعجوبه ی کاری و انکشافات حیرت انگیز او مرتبط است، همه ی آنها به جای خود درست و از عموم نظر، قابل تحسین است، ولی اگر بر این فکر کرد که تماشا بینی و شعبده گری بی مصرف که فایده ی معتد به انسانیت به آن وابسته نباشد، این کار حکیمان و عاقلان نیست، این قابل ملاحظه است که این جدّ و جهد



پنجاه ساله و هزینه‌ای میلیاردها دلار که برای برطرف کردن مشکلات انسانیّت کفایت می‌کرد و از نذر آتش کردن آنها، و رسیدن به کره‌ی ماه و آوردن خاک و سنگ از آنجا، به انسان و انسانیّت چه فایده‌ای رسید، گروه بسیار بزرگ انسانها را کسانی تشکیل می‌دهند که دارند از گرسنگی می‌میرند و به آنها لباس و مکان نمی‌رسد، آیا این جدّ و جهد راهی برای حل ورشکستگی و فقر و مصیبت آنان پیدا کرده یا برای صحّت و عافیت آنها از امراض و آفات انتظام کرده است، یا وسایلی برای راحت و آرامش قلبی آنها فراهم نمود، جواب همه اینها بجز خیر، چیزی نخواهد بود.

از اینجاست که قرآن و سنّت از غرق کردن انسان در چنین مشاغلی بی‌فایده، اجتناب می‌ورزند، و فقط از دو جهت به فکر و اندیشه و تدبّر در کاینات دعوت می‌دهند نخستین جهت که هدف اصلی است این است که با مشاهده‌ی این آثار عجیب، بر مؤثّر حقیقی و نیروی غیر محسوس که این نظام را می‌چرخاند یقین کنند، و اسم او خداست، دوم در این مخلوقات آسمان و زمین، الله تعالی برای نفع انسان هر چیز لازم را به ودیعت گذاشته است، و وظیفه انسان این است که عقل و شعور و جدّ و جهد خود را به کار گرفته طریقه استخراج آنها را از مخازن زمین و به کار بردن آنها را، یاد بگیرد. منظور اصلی، جهت اوّل است، و جهت دوم برای دفع ضرورت است، لذا غرق شدن در آن بیش از ضرورت خوب نیست، و هر دو بعد فکر و اندیشه و تدبّر، برای انسان آسان و نتیجه‌خیز اند، و در نتایج این جهت فلاسفه‌ی قدیم و جدید همه با هم اختلافی ندارند، و اختلاف آنها وابسته به هیئت و حقیقت افلاک و سیّارات است که قرآن آن را غیر لازم و ناقابل دانسته و پشت سر انداخته است.

علّامه «نجیت» مفتی مصر در کتاب خود به نام «توفیق الرحمن» علم

هیئت را به سه بخش تقسیم کرده است: یک بخش آن وصفی است که وابسته به حرکات و محاسبات اجرام سماوی است، دوم عملی که وابسته به آلات قدیم و جدید برای به دست آوردن این محاسبات است، سوم طبیعی که متعلق به هیئت و حقیقت افلاک و سیارات است، و نوشته که در دو قسمت اول اختلاف متخصصان قدیم و جدید کالعدم است، باوجود اختلاف بزرگ در آلات ادراک، در بیشتر امور بر نتایج متفق اند، اختلاف شدید آنها فقط در قسمت سوم است.

از فکر و اندیشه معلوم می شود که آنچه وابسته به ضروریات انسانی است فقط دو قسمت اول است و قسمت سوم دور از کار، و مشکل هم هست، بنابر این، قرآن و سنت و تعلیمات عموم انبیاء علیهم السلام انسان را در این بحث سوم غرق نکردند، و بزرگان سلف چنین نصیحت فرمودند:

زبان تازه کردن به اقرار تو نینگیختن علت از کار تو
مهندس بسی جوید از رازشان نداند که چون کردی آغازشان
صوفیای کرام که از دیدگاه مکاشفه به آن نگاه می کنند، سرانجام قضاوت آنان هم آن است که شیخ سعدی رحمته الله بیان فرموده است:

چه شبها نشستم درین سیر گم که حیرت گرفت آستینم که قم
حافظ شیرازی می فرماید:

سخن از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نکشاید به حکمت این معما را

حاصل تمام این تفصیل این که اندیشه و فکر در کاینات افلاک، فضا و کاینات ارضی از این جهت که بر وجود آفریدگار آنها و توحید و علم بی مثال و قدرت او استدلال بشود، عین مقصود قرآنی است، و قرآن جایجا به آن دعوت می دهد، و از این جهت که مسایل اقتصادی انسان به آن مرتبط



است آن هم در حدّ ضرورت منظور قرآنی است، و قرآن به آن هم، دعوت می‌دهد، ولی با این تفاوت که زندگی و لوازم آن را منظور حقیقی قرار داده در آن غرق نشود، بلکه این زندگی موجود را در حدّ سفر به سوی زندگی اصلی قرار داده مناسب به آن در آن مشغول باشد، و جهت سوم چون زاید بر ضرورت انسانی است، و به دست آوردن آن هم مشکل است، برای گریز از صرف عمر عزیز در آن، اشاره می‌فرماید، از اینجا، این هم روشن گردید که پیشرفت و تحقیقات جدید دانش را منظور قرآنی قرار دادن آن طوری که بعضی علمای تجدد پسند نوشته است، اشتباهی است، و قرآن را مخالف آنها قرار دادن هم به نحوی که علمای قدیم پسند فرموده است، نیز اشتباه است، حقّ این است که نه قرآن برای بیان آنها آمده و نه این، موضوع بحث آن است، و نه تحصیل آن برای انسان آسان است، و نه ضروریات انسانی به آن مرتبط و وابسته است، قرآن در این‌گونه معاملات خاموش است، اگر چیزی به تجربه و مشاهده ثابت گردد، منافی دانستن آن با قرآن صحیح نیست، رسیدن به کره ماه و سکونت در آن و استفاده از معادن آن همه در این داخل است، پس هر چه از اینها به تجربه یا مشاهده ثابت گردد، هیچ دلیلی بر انکار آنها نیست و تا وقتی ثابت نباشد، تصوّر آنها و صرف عمر عزیز در آنها، دانشمندی نمی‌باشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

عباد الرحمن (۱)

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمْ

و بندگان رحمن کسانی هستند که راه می‌روند بر زمین به نرمی، و وقتی که صحبت کنند

۱- در اینجا از این جهت این، عنوان انتخاب گردید که می‌توان آن را به صورت رساله مستقلی به این نام، انتشار داد، و اگر چنین اقدام شد در ابتدا بسم الله نوشته شود. محمد شفیع



الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا
بِأَنْهَا جَاهِلَان، می گویند آقا به سلامت، و کسانی که می گذرانند شب را در جلوس و پروردگاری به سجده

وَ قِيَامًا ﴿٦٤﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا
و قیام. و کسانی که می گویند پروردگارا دور بدار از ما عذاب دوزخ را، یقیناً عذاب آن

كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقْرَأً وَ مَقَامًا ﴿٦٦﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا
چسبنده است. آن بد جایی است از نظر مسکن و اقامتگاه. و کسانی که وقتی انفاق می کنند

لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
نه بیجا صرف می کنند و نه تنگی می کنند، و هست میان آن گذران راستی. و کسانی که نمی خوانند

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ
با خدا حاکم دیگری و نمی کشند نفسی را که منع کرده خدا مگر به حق و

لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
و زنا نمی کنند و هر کسی که بکند این کار را می افتد در گناه. دوبرابر می شود برای او عذاب

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ
روز قیامت و دایم می افتد در آن ذلیل شده. مگر کسی که توبه کرده و یقین آورده و کرده

صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾
کار نیک، پس به آنها بدل می دهد خدا به جای بدی نیک، و هست خدا بخشنده و مهربان.

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾ وَالَّذِينَ
و هر کسی که توبه کند و کار نیک بکند، پس او باز می آید به سوی خدا باز آمدنی. و کسانی که

لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللُّغُومِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾ وَ
شامل نمی شوند در کار دروغ، وقتی که می گذرند به امور بازیچه، می گذرند شرافتمند. و



الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾
 کسانی که وقتی تذکر داده شوند به سخنان پروردگارشان واقع نمی‌شوند بر آنها کور و کور.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا
 و کسانی که می‌گویند ای رب، بده به ما از طرف همسران ما و اولاد ما خنکی چشم. و بگردان ما را

لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾ وَأَلْسِنَكَ يُجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ
 برای پرهیزگاران پیشوا. به آنها بدل داده می‌شود بالاخانه به سبب ثابت قدمی آنها، و

يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتِ
 ملاقات می‌شوند در آن به دعا و سلام. برای همیشه می‌مانند در آن، جای خوبی است

مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾ قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ
 از نظر مسکن و اقامتگاه. تو بگو باکی ندارد به شما پروردگار من اگر شما او را نخوانید پس

كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

تکذیب کردید شما، پس عنقریب خواهد شد، درگیری رویاروی.

خلاصه‌ی تفسیر

و بندگان (خاص) رحمن کسانی هستند که راه می‌روند بر روی زمین به عاجزی (با این مطلب که در مزاج آنها در هر کار تواضع هست، و اثر آن در راه رفتن نیز ظاهر می‌گردد، و هدف بیان هیأت رفتار خاصی نیست؛ زیرا نرم رفتاری با غرور، موجب مدح نیست، و این تواضع، روش خاص آنها در اعمال‌شان است) و (روش‌شان با دیگران این است که) هرگاه جاهلان (با صحبت جاهلانه) با آنها گفتگو کنند، آنها سخن رفع شر می‌گویند (مطلب این‌که برای شخص خود به قول و فعل انتقام نمی‌گیرند، و خشونتی که برای

تأدیب، اصلاح، سیاست شرعی یا اعلای کلمه الله، باشد نفی آن منظور نیست) و کسانی که (با خدا چنین رفتاری دارند که) شبها را در جلو پروردگار خود در حال سجده و قیام (نماز) می گذرانند، و کسانی که (با وجود ادای حقوق الله و حقوق العباد، به قدری از خدا می ترسند که) دعا می کنند که پروردگارا از ما عذاب جهنم را دور نگهدار؛ زیرا عذاب آن کاملاً نابود کننده است، یقیناً آن جهنم بد جا و بد مقامی است، (این حالت آنها در طاعات بدنی است) و (در طاعات مالی روش آنها این است که) وقتی آنها به انفاق دست می زنند، نه اضافی خرجی می کنند (که در معصیت صرف کنند) و نه تنگی می کنند (که از انفاق در طاعات ضروری کوتاهی نمایند، و آن انفاق هم شامل اسراف است که بدون ضروریات، بالاتر از توان در مباحات یا طاعات غیر لازم، صرف کنند، که سرانجام آن بی صبری و بد نیّتی باشد؛ زیرا این امور معصیت هستند، و هر آن چیزی که سبب معصیت باشد آن هم معصیت است، لذا سرانجام آن، صرف در معصیت قرار گرفت، هم چنین عدم انفاق در طاعات ضروری از ﴿لَمْ يَقْتُرُوا﴾ مفهوم گردید؛ زیرا وقتی کاستن در انفاق جایز نیست، پس عدم انفاق به طریق اولی جایز نخواهد شد، لذا این شبهه باقی نخواهد ماند که از کاستن در انفاق نفی و نهی آمده است، ولی از عدم انفاق نفی و نهی نیامده است، الغرض آنان از افراط و تفریط هر دو مبرّا هستند، و انفاق آنها در میان این (افراط و تفریط) بر اعتدال می باشد (این حالت یاد شده وابسته به طاعات بود) و کسانی که (شان آنها در اجتناب از گناه این است که) با خدا معبود دیگری را نمی پرستند (که این معصیت متعلق به عقاید است) و کسی را که الله تعالی (قتل او را از روی قواعد شرع) حرام کرده قتل نمی کنند، مگر به حق (هرگاه سبب شرعی برای وجوب یا اباحت آن یافته بشود آن امری است دیگر) و آنان زنا



نمی‌کنند (که این قتل و زنا از گناهان متعلق به اعمال‌اند) و کسی که چنین کاری بکند (که شرک بکند یا همراه با شرک قتل ناحق انجام دهد یا زنا هم بکند هم چنان‌که مشرکان مکّه چنین می‌کردند) پس او به سزا، مواجه خواهد شد، که عذاب او روز قیامت اضافه می‌گردد (هم چنان‌که در حقّ کفّار، آیه سوره نحل آمده است: ﴿زَنَّهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ﴾^(۱)) و او در این (عذاب) برای همیشه ذلیل (و خوار) شده می‌ماند، (تا همراه با عذاب جسمانی در عذاب روحانی ذلت هم قرار گیرد، و همراه با شدت عذاب یعنی تضعف، افزایش در مقدار، یعنی خلودهم، باشد، مراد از: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ﴾ کفّار و مشرکین‌اند به قرینه، ﴿يُضَعَّفُ﴾ و ﴿يَخْلُدُ﴾ و ﴿مُهَانًا﴾ و ﴿ءَامِنٌ﴾؛ زیرا که برای مؤمن گناهکار در عذاب زیادتی و خلود نخواهد شد، بلکه عذاب او به خاطر پاک و صاف کردن او می‌باشد، نه برای اهانت، و برای این، نیازی به تجدید ایمان نیست، تنها توبه کافی است که در آینده ذکر می‌گردد: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ علاوه بر قرائن مذکور، در صحیحین شأن نزول آن از حضرت ابن عباس هم، چنین منقول است که این آیه در حقّ مشرکین نازل شده است) مگر کسی که (از شرک و معاصی) توبه کند و (شرط قبول شدن این توبه این است که) ایمان (هم) بیاورد و کار نیک انجام دهد (طاعات لازم را بجا بیاورد) پس (او از کجا در جهنّم دایم باقی می‌ماند، جهنّم او را لمس هم نمی‌کند، بلکه) الله تعالی گناهان (گذشته) ایشان را (محو کرده) به نیکی تبدیل می‌فرماید (چون کفر، و گناه گذشته پس از کفر، به برکت ایمان عفو می‌گردند، و در آینده بوجه اعمال صالح، نیکی نوشته می‌شود، و بر آن ثواب عاید می‌گردد، پس آنان با جهنّم

هیچ گونه رابطه‌ای نخواهند داشت، لذا استثنا منقطع است، و خبر ﴿مَنْ تَابَ﴾ ﴿فَأُولَئِكَ الْخَيْرُ﴾ است و منظور از: ﴿بِالْحَقِّ﴾ تبدیل سیئات بالحسنات است که بر مجموعه ایمان و توبه و عمل صالح مترتب می‌گردد، و محفوظ ماندن از آتش جهنم اثر لازمی آن است، پس وقتی که در جهنم دخولی نیست پس عدم خلود، خود ظاهر است، یا این که استثنا متصل باشد و برای عدم خلود مجموعه‌ی ایمان و توبه و عمل صالح شرط نباشد، ولی با مجموعه، عدم خلود در این آیه ذکر شده و از دلایل دیگر تنها بر ایمان ترتب عدم خلود ثابت است) و (این محو سیئات و ثبت حسنات به این خاطر شد که) الله تعالی «غفور» است، (لذا سیئات را محو فرمود و «رحیم» است) (لذا حسنات را برقرار داشت، این بیان تایید عن الکفر بود) و (در آینده ذکر از آن مؤمن است که از گناه توبه کند تا که مضمون توبه تکمیل گردد، و نیز تذکره بقیه اوصاف بندگان مقبول است که آنان همیشه معتاد به پایبندی طاعات و اجتناب از سیئات می‌باشد، ولی اگر احياناً معصیتی از آنها صادر گردد، فوراً توبه می‌کنند، لذا حال تائبین را ذکر فرمود، یعنی) هر شخص که (از هر معصیت) توبه کند و کار نیک انجام دهد (در آینده از معصیت اجتناب ورزد) پس او (هم از عذاب محفوظ می‌ماند؛ زیرا او) مخصوصاً به سوی خدا (با خوف و اخلاص که شرط توبه است) رجوع می‌کند (باز در آینده اوصاف عباد الرحمن را بیان می‌فرماید یعنی) و (در آنها این اثر هست که) آنان در کارهای بیهوده (مانند لهو و لعب خلاف شرع) شامل نمی‌گردند و اگر (اتفاقاً بدون قصد) به کنار کارهای بیهوده‌ای بگذرند، پس با سنجیدگی (شرافت) می‌گذرند (نه به آن متوجه می‌شوند، و نه از آثار آنها، تحقیر گناهکاران و ترفع و تکبر خودشان اظهار می‌گردد) و آنها به گونه‌ای هستند که هرگاه آنان به وسیله‌ی احکام الهی نصیحت کرده



شوند، پس بر آن (احکام) کر و کور شده نمی‌افتند (هم چنان‌که کفّار اگر چیزی تازه‌ای از قرآن فهمیدند، به صورت تماشاچی و نیز برای ایراد اعتراض در آن، کر و کور از حقایق و معارف آن، هجوم می‌آورند، چنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾^(۱)، (علی بعض التفاسیر) پس بندگان فوق‌الذکر این‌چنین نمی‌کنند، بلکه با عقل و فهم به قرآن متوجه شده به سوی آن می‌دوند که نتیجه‌ی آن زیادت‌ی ایمان و عمل بالاحکام است، پس منظور در آیه نفی کر و کوری است، نه نفی متوجه شدن با شوق و ذوق به سوی قرآن؛ زیرا این عین مطلوب است، و از این متوجه شدن کفّار به سوی قرآن ثابت می‌گردد، اما به صورت مخالفت و مزاحمت، مانند کران و کوران، لذا این مذموم است) و آنها به گونه‌ای هستند که (هم چنان‌که خودشان عاشق دین‌اند، همچنین برای اهل و عیال خود هم کوشا و داعی هستند، چنان‌که با کوشش عملی از خدای تعالی) دعا می‌کنند که پروردگارا به ما از همسفران ما و اولاد ما خنکی چشم (راحت) عطا بفرما (آنها را دیندار بگردان و ما را در این سعی دینداری پیروز بفرما که آنها را در حال دینداری مشاهده کرده مسرور و شادمان باشیم) و (تو ما را مسئول خانواده‌ی مان قرار داده‌ای، و دعای ما این است که همه آنها را متقی گردانیده) ما را پیشوای متقیان بگردان، (پس هدف اصلی، خواستن پیشوایی نیست، اگر چه در آن هم قباحتی نیست، ولی مقام بر این دلالت ندارد، بلکه منظور اصلی تقاضای متقی شدن خانواده است، یعنی به جای این‌که ما رئیس خانواده هستیم، ما را رئیس خانواده‌ی متقی بگردان، تا اینجا بیان اوصاف عباد الرحمن بود، در آینده پاداش آنها بیان می‌گردد،

یعنی) برای ایشان (جهت سکونت در بهشت) به سبب ثابت قدم ماندنشان (بر دین و اطاعت) بالاخانه می‌رسد و برای آنها در آن (بهشت از طرف فرشتگان) دعای بقا و سلامتی می‌باشد، (و) در (بهشت) برای همیشه می‌مانند، آن چگونه جا و مقام خوبی است (هم چنان‌که در باره‌ی جهنّم فرمود: ﴿سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا﴾ ای پیغمبر) شما (به صورت عموم، به مردم) بگویید که پروردگار من کوچکترین پروایی به شما اگر عبادت نکنید، ندارد، پس (از این باید فهمید که ای کفار) شما که (احکام الهی را) دروغ می‌دانید، عنقریب این (تکذیب برایتان) وبال (جان) شما خواهد شد (چه در دنیا، هم چنان‌که در واقعه‌ی بدر بر کفار مصیبت آمد، یا در آخرت، و این ظاهر است.

معارف و مسایل

بیشتر مضامین سوره‌ی فرقان شامل اثبات نبوت و رسالت پیامبر اکرم ﷺ و پاسخ به اعتراضات کفار و مشرکین و چگونگی کیفر و عذاب کفار و مشرکین و اعراض کنندگان از احکام الهی می‌باشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته شده خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف، عمل، اخلاق، عادات، خشنودی خدا و رسول را مد نظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل می‌کنند بر می‌شمارد.

قرآن کریم چنین بندگان خاص را به «عبادالرحمن» ملقب فرمود که بزرگترین اعزاز آنهاست، اگر چه همه مخلوقات به صورت تکوین و اجبار، بنده خدا و تابع مشیت و اراده‌ی او می‌باشند، و بدون اراده‌ی او هیچ کسی هیچ چیزی نمی‌تواند بکند، اما مراد از بندگی در اینجا، بندگی تشریحی و



اختیاری است، یعنی وجود خود و تمام خواهش‌ها و کردار خود را با اختیار خود، تابع رضای خدا قرار دهد، اوصاف این بندگان خاص که خداوند آنها را بنده خود گفته و به آنان اعزاز عطا فرمود، تا پایان سوره بیان گردیده است، در میان بحث توبه از کفر و معصیت، و آثار آن ذکر گردیده است، در اینجا هدف از بنده‌ی خود گفتن آن بندگان خاص، لقب اعزاز، دادن به آنهاست، امّا در اینجا برای نسبت به سوی خود از اسمای حسنی و صفات کمال، لفظ رحمن را به این خاطر انتخاب فرمود که عادات و صفات مقبولان باید مظهر و ترجمان صفت رحمانیت خداوندی باشند.

صفات و علامات مخصوص بندگان مقبول خداوند

در آیات مذکور سیزده صفت و علامات برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند ذکر گردیده، که شامل تصحیح عقاید، پایبندی به احکام الهی در تمام اعمال، چه متعلق به بدن باشد یا به مال، و نحوه‌ی معاشرت و ارتباط با مردم، خوف خدا در عبادات شبانه روزی، اهتمام در اجتناب از گناه و فکر و اندیشه اصلاح خود و همسر و اولاد می‌باشند.

نخستین صفت آنها: ﴿عِبَادٌ﴾ بودن آنهاست، «عباد» جمع عبد و ترجمه آن بنده است که مملوک آقای خود باشد، وجود و تمام اختیارات و اعمال او بر حکم و رضای خدا دایر می‌شوند، کسی می‌تواند مستحق بنده خدا گفتن، باشد، که عقاید، افکار، اراده، خواهش‌ها، تمام حرکات و سکانات خود را تابع حکم و رضای خدا قرار دهد، و هر وقت گوش به فرمان باشد که به هر کاری دستور برسد، آن را انجام دهد.

صفت دوم: ﴿يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ یعنی به تواضع بر روی زمین راه می‌روند، مفهوم لفظ «هون» در اینجا سکینه و وقار و تواضع است، که به

فخر راه نرود و متکبرانه قدم نزند، مراد از آن راه رفتن به آهستگی نیست؛ زیرا که اگر آن بدون ضرورت باشد، خلاف سنت است، از صفت راه رفتن پیغمبر که در شمایل ذکر شده معلوم می‌گردد که راه رفتن آن جناب ﷺ خیلی آهسته نبود، بلکه قدری تیز بود، در حدیث آمده که: «كأنما الأرض تطوى له» یعنی آن حضرت ﷺ به گونه‌ای راه می‌رفت که گویا زمین برای او پیچیده می‌شد^(۱)، بنابراین، سلف صالحین آهسته راه رفتن به تکلف را مانند بیماران علامت تکبر و به سبب تصنع، مکروه قرار داده‌اند، فاروق اعظم رضی الله عنه یک مرتبه جوانی را دید که خیلی آهسته راه می‌رفت، پرسید آیا تو مریضی؟ او گفت: خیر، پس آن جناب رضی الله عنه شلاق را برداشت و به او دستور داد با قوت راه برو^(۲).

حضرت حسن بصری در تفسیر آیه ﴿يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً﴾ فرموده است که تمام اعضا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم، گوش، دست و پا همه در جلو خدا ذلیل و عاجز می‌شوند، مردم نا آگاه با مشاهده‌ی آن می‌پندارد که او عاجز و معذور است، در صورتی که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف خدا چنان بر او مسلط است، که بر دیگران مسلط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی که بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه‌ی او در امور دنیاست، پس او همیشه در تحسر و تأسف می‌باشد، (که دنیا کاملاً میسر نمی‌شود و او از آخرت سهمی برنداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصور کرده و به سوی عالی‌ترین اخلاق متوجه نمی‌شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او، آماده است^(۳).

۲ - ابن کثیر.

۱ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر ملخصاً.



صفت سوم: ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ یعنی وقتی که جهالت کننده‌ای با آنها صحبت می‌کند می‌گویند: «سلام» در اینجا از ترجمه «جاهلون» به جهالت کننده این امر روشن گردید، که مراد از آن، شخص بی علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت و کلام جاهلانه بکند، اگر چه در نفس الامر عالم هم باشد، و مراد از لفظ «سلام» در اینجا سلام عرفی نیست، بلکه سخن سلامتی است، علامه قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلّم است، به معنی سلامت ماندن، منظور این‌که در پاسخ به جاهلان، آنها سخن سلامتی می‌گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است^(۱).

حاصل این‌که با کسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می‌گوید: انتقام نمی‌گیرند، بلکه از آنها درمی‌گذرند.

صفت چهارم: ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ یعنی آنها شب را با سجده و قیام به بارگاه خداوند می‌گذرانند، ذکر شب بیداری در عبادت به صورت ویژه از این جهت آمد، که این وقت خواب و استراحت است، در آن، بلند شدن برای نماز و عبادت خیلی مشکل است، و در آن خطر ریا و نمود هم نیست، منظور این‌که شب و روز آنها در طاعت خدا می‌گذرد، در روز کارهای تعلیم، تبلیغ و جهاد فی سبیل الله و غیره انجام می‌گیرند، و در شب به درگاه خدا عبادت بجا آورده می‌شود، در حدیثی برای نماز تهجد فضیلت بزرگی ذکر شده است، ترمذی از حضرت ابوامامه روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: به «قیام اللیل» یعنی تهجد پایبند باشید؛ زیرا آن عادت

بندگان نیک است که قبل از شما بوده‌اند و آن شما را به خدا نزدیک نموده و کفاره‌ی سیئات و باز دارنده از گناه می‌باشد^(۱).

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم: «بات لله ساجد و قائماً» قرار می‌گیرد^(۲).

از حضرت عثمان غنی رضی الله عنه مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نماز عشاء را با جماعت ادا کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذرانده است^(۳).

پنجمین صفت: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ﴾ یعنی باوجود این‌که مقبولان بارگاه، شب و روز در عبادت و طاعت مصروف‌اند، بی‌خوف شده نمی‌نشینند، بلکه هر وقت از خوف خدا و فکر آخرت برخوردارند، و برای آن می‌کوشند و به بارگاه خدا دعا هم می‌کنند.

ششمین صفت: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا﴾ یعنی بندگان مقبول خدا به وقت انفاق مال، از اسراف و ولخرجی و هم چنین از بخیلی و کوتاهی‌کناره می‌گیرند، و در میان هر دو تا بر جاده اعتدال استوار می‌مانند، در آیه، الفاظ اسراف و در مقابل آن اقتار به کار برده شده است.

اسراف در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن عباس، مجاهد، قتاده و ابن جریح اسراف عبارت از انفاق فی معصیة الله است، اگر چه پیشیزی باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت در کارهای جایز که در حد تبذیر (فضول خرجی) می‌باشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن حرام و

۲ - مظهري و بغوي.

۱ - مظهري.

۳ - رواه احمد و مسلم في صحيحه از مظهري.



معصیت است، حَقَّ تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾^(۱)، با توجّه به این، حاصل این تفسیر هم، همان تفسیر مذکور ابن عبّاس و غیره می باشد، یعنی هر آنچه در معصیت و گناه صرف گردد آن اسراف است^(۲).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که خدا و رسول به انفاق در آنها دستور داده است، تنگی به کار برده شود، (و عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر هم از حضرت ابن عبّاس، قتاده و غیره منقول است^(۳)، مفهوم آیه این شد که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل می کنند، رسول الله ﷺ فرموده: «مَنْ فَقَهُ الرَّجُلُ قَصْدَهُ فِي مَعِيشَتِهِ» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی)^(۴).

در حدیث دیگری از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه منقول است که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا عَالَ مِنْ اقْتَصَدَ» یعنی کسی که بر اعتدال و میانه روی استوار بماند، گاهی فقیر و مفلس نمی گردد^(۵).

صفت هفتم: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ در شش صفات قبلی اصول طاعت و فرمانبرداری بیان گردید، اکنون اصول مهم معصیت و نافرمانی بیان می شود که نخستین چیز از آنها، متعلّق به عقیده است که ایشان در عبادت، با خدا کسی دیگر را شریک نمی گردانند، از این معلوم شد که شرک از همه ی گناهان بزرگترین گناه است.

۱ - اسراء، ۲۷.

۲ - مظهری.

۳ - مظهری.

۴ - رواه احمد عن ابی الدرداء، ابن کثیر.

۵ - رواه احمد، ابن کثیر.

صفت هشتم و نهم: ﴿لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ﴾ در این از گناهان عملی، بیان بزرگترین و شدیدترین گناه آمده که بندگان مقبول خدا به کنار آن هم نمی‌روند، و کسی را به ناحق نمی‌کشند و مرتکب زنا هم نمی‌شوند، بعد از بیان این سه گناه بزرگ عقیده و عمل، در آیه آمده که: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ یعنی کسی که مرتکب به این گناه‌های مذکور باشد، به سزای آنها خواهد رسید، ابو عبیده در اینجا لفظ اثم را به سزای گناه، تفسیر کرده است، و بعضی از مفسرین فرموده: که اثم نام یکی از روده‌های جهنم است که پر از عذابهای سخت و شدید است، و بعضی روایات احادیث را هم در تأیید آن نوشته است (۱).

در آینده آن عذاب ذکر می‌گردد که بر مرتکبین این جرایم واقع می‌شود، و از سباق و سیاق آیه این امر متعین است که این عذاب مختص به کفاری است که شرک و کفر کرده به قتل و زنا هم مبتلا شده‌اند؛ زیرا اولاً الفاظ: ﴿يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ﴾ نمی‌تواند در حق مسلمانان باشد؛ زیرا در حق آنها به یک گناه وعده یک سزا در قرآن و حدیث منصوص است، تضاعف در سزا یعنی زیادتی در کیفیت یا کمیت برای مؤمنان نمی‌باشد، این از ویژگیهای کفار است که عذابی که بر کفر می‌بایستی به آنها داده بشود، در وقت ارتکاب گناه همراه با کفر، عذاب آنها دو برابر خواهد شد، ثانیاً در این عذاب این ذکر شده که: ﴿وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا﴾ یعنی برای همیشه در آن عذاب ذلیل و خوار می‌مانند و هیچ مؤمنی برای همیشه در عذاب نمی‌ماند، هر چند بزرگترین گناهکار باشد، بعد از دریافت سزای گناههای خود، از جهنم بیرون می‌آید.



خلاصه این که کسانی که در کفر و شرک مبتلا شده به قتل و زنا هم ارتکاب ورزیدند، عذاب آنها مضاعف یعنی دو چند و شدید خواهد شد، و باز این عذاب دایم هم خواهد گردید، در آینده این بیان شده که اگر این مجرم که در اینجا عذاب آن ذکر گردیده توبه و عمل نیک انجام دهد، خداوند سیئات او را به حسنات یعنی بدیهای او را به نیکی تبدیل می فرماید، منظور این که پس از این، در اعمالنامه او فقط حسنات باقی می ماند؛ زیرا بر توبه از کفر و شرک، الله تعالی وعده فرموده که هر گناهی که در حال کفر و شرک باشد با پذیرفتن ایمان و اسلام همه آن گناهها عفو می گردند، لذا اعمال نامه ی او که در گذشته از اعمال زشت و معاصی لبریز بود، اکنون با ایمان آوردن او همه آنها آمرزیده شد، جای آنها را ایمان و سپس اعمال صالح پر کرده است، این تفسیر تبدیلی سیئات به حسنات از حضرت ابن عباس، حسن بصری، سعید بن جبیر و دیگر ائمه ی تفسیر منقول است^(۱).

ابن کثیر تفسیر دیگری برای آن، چنین هم نقل فرموده که هر مقدار گناهی را که آنها در زمان کفر و جاهلیت کرده اند، پس از ایمان بجای آنها نیکی نوشته می شود، و علتش این که پس از ایمان آوردن، هرگاه آنان به یاد گناهان گذشته خود بیفتند، بر آن نادم شده تجدید ایمان می کنند، و به سبب این عملشان، آن گناهها به نیکی تبدیل می گردد، و در استدلال به این، بعضی روایات حدیث را تقدیم داشته است.

﴿ وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴾ به ظاهر این تکرار مضمون گذشته است که در آیه ماقبل: ﴿ إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ﴾

آمده بود، و قرطبی از قفال نقل کرده که این توبه از توبه گذشته جداگانه و مستقل است؛ زیرا که معامله گذشته در باره‌ی کفار و مشرکین بود که به قتل و زنا مبتلا شده بودند، سپس ایمان آوردند، پس سیئات آنها به حسنات مبدل گشتند، و در اینجا توبه مسلمانان گناهکار ذکر می‌گردد، لذا همراه با توبه‌ی قبلی ﴿وَأَمِنَ﴾ ایمان آوردن آنها ذکر گردید، و در این توبه دوم، آن مذکور نیست، از اینجا معلوم می‌گردد، که در اینجا توبه کسانی ذکر می‌شود که از گذشته مؤمن بودند، ولی در اثر غفلت به قتل و زنا مبتلا گردیدند، در حق آنها این آیه نازل گردید که اگر این قبیل مردم، توبه کنند که تنها بر توبه زبانی اکتفا نکنند بلکه در آینده، اعمال خود را هم اصلاح نمایند، پس توبه آنان صحیح و درست فهمیده می‌شود، لذا پس از ذکر توبه، به صورت شرط در ابتدا، ذکر یتوب در جزای صحیح است؛ زیرا توبه‌ای که در شرط ذکر شده آن توبه زبانی است، و آن که در جزا ذکر گردیده آن بر عمل صالح مترتب است، منظور این که کسی که توبه کرد و سپس عملاً آن را به اثبات رساند، پس او درست به سوی خدا رجوع کنند، فهمیده می‌شود، به خلاف آنکه از گناهان گذشته توبه کرد، ولی در آینده آن را عملاً به اثبات نرساند، پس توبه‌ی او گویا توبه‌ای نیست، خلاصه مضمون این آیه این است، که مسلمانانی که در اثر غفلت مبتلا به گناهی باشد و سپس توبه کند، و پس از توبه اعمال خود را اصلاح نماید که از عمل او توبه‌ی او به اثبات برسد، پس این توبه به بارگاه خدا قبول خواهد شد، و به ظاهر فایده آن هم همان خواهد شد که در آیه‌ی ماقبل نشان داده شده است، که سیئات او به حسنات مبدل می‌گردند.

در گذشته سلسله‌ی صفات بندگان خاص خدا بیان شده، در میان احکام توبه پس از گناه بیان گردید، و پس از این بقیه‌ی صفات بیان می‌شود.



دهمین صفت: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّور﴾ یعنی ایشان در مجالس دروغ و باطل شرکت نمی‌کنند، بزرگترین دروغ و باطل، کفر و شرک است، و پس از آن عموم دروغ و گناه، مطلب آیه این‌که، بندگان مقبول خدا از شرکت در چنین مجالسی هم، می‌گریزند، حضرت ابن عباس فرموده که مراد از آن اعیاد و جشنهای مشرکین‌اند، حضرت مجاهد و محمد بن حنفیه فرموده‌اند که مراد از آن مجالس موسیقی خوانی است، عمرو بن قیس فرموده که مراد از آن، مجالس بی‌حیایی و رقص است، امام زهری و امام مالک فرموده‌اند که مراد از آن، مجالس شراب نوشی است^(۱)، در حقیقت در این اقوال هیچ گونه اختلافی نیست، همه‌ی این مجالس مصداق مجلس زوراند، بندگان نیک خدا باید از اینگونه مجالس پرهیز کنند؛ زیرا عمداً نگاه به سوی باطل هم در حکم شرکت در آن است^(۲).

و بعضی از مفسرین لفظ ﴿يَشْهَدُونَ﴾ را در ﴿لَا يَشْهَدُونَ الزُّور﴾ به معنی شهادت یعنی گواهی دادن گرفته‌اند، و معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند که ایشان به دروغ گواهی نمی‌دهند، گناه کبیره و وبال عظیم بودن گواهی دروغ در قرآن و سنت معروف و مشهور است، در بخاری و مسلم از حضرت انس مروی است که رسول اکرم ﷺ گواهی دروغ را اکبر الكبائر قرار داده است.

حضرت فاروق اعظم فرموده: کسی که در حقّ او ثابت باشد که به دروغ گواهی داده است، او به چهل ضربه شلاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می‌شود، باز تا مدت طولانی حبس می‌شود^(۳).

۲ - مظهري.

۱ - ابن كثير.

۳ - رواه ابن ابي شيبة، عبدالرزاق و مظهري.

یازدهمین صفت: ﴿وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ یعنی اگر اتفاقاً بر مجالس لغو و بیهوده گذر کنند، پس با سنجیدگی و شرافت خواهند گذشت، منظور این که هم چنان که ایشان در این گونه مجالس به قصد و اراده شرکت نمی کنند، هم چنین اگر اتفاقاً بر چنین مجالس گذرشان بیفتد، پس بر این مجالس فسق، فجور و گناه، با شرافت می گذرند، یعنی این حرکت آنها را بد و قابل نفرت می دانند، نه آن کسانی را که به گناه مبتلا هستند تحقیر می کنند و نه خود را از آنها افضل و بهتر دانسته به تکبر مبتلا می شوند، حضرت عبدالله بن مسعود اتفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آن حضرت رضی الله عنه بر این عمل او اطلاع یافته فرمود: ابن مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کریمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است ^(۱).

دوازدهمین صفت: ﴿وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾ یعنی حالت آن بندگان مقبول، این است که هرگاه آنان به آیات خدا و آخرت تذکر داده شوند، آنان به سوی این آیات مانند کران و کوران متوجه نمی شوند، بلکه مانند انسان سمیع و بصیر در آنها می اندیشند و بر آنها عمل می کنند، و مانند مردمان غافل و مغفل چنین معامله نمی کنند که آنها را نه شنیده و نه دیده باشند، در این آیه دو چیز ذکر شد: یکی وقوع بر آیات الهی، یعنی با اهتمام به سوی آنها متوجه شدن، که این امری است محمود و مقصود و نیکی بسیار بزرگی است، دوم افتادن بر آنها مانند کران و کوران که بر آیات قرآن متوجه می شوند، ولی در عمل بر آنها چنان برخورد می کنند که گویا آنها را نشنیده و ندیده اند، و یا بر آیات قرآن عمل هم



می‌کنند، ولی آن را بر خلاف اصول صحیح و تفسیر صحابه و تابعین، تابع رأی خود و یا تابع افواه قرار گرفته، اشتباه عمل می‌کنند، این هم از یک جهت در حکم افتادن بر آن مانند کران و کوران است.

تنها مطالعه احکام دین کافی نیست بلکه فهم آنها مطابق با

تفسیر سلف و عمل بر آنها ضروری است

در آیات مذکور، هم چنان‌که این امر شدیداً مذمت شد که به آیات الهی توجه نکنند و روش کران و کوران را اختیار نمایند، هم چنین این هم مذمت شده که به سوی آنها توجه کنند و عمل هم بکنند، ولی بدون فهم و درک و بی بصیرت، طبق فکر و رأی خود به هر شکلی که دل‌شان بخواهد، این کثیر از این عون نقل کرده که او از حضرت شعبی پرسید که اگر من به مجلسی رسیدم که مردم در سجده هستند و من نمی‌دانم که چگونه سجده‌ای است، آیا من همراه با آنان در سجده شریک باشم؟ حضرت شعبی فرمود: خیر، برای مؤمن صحیح نیست که بدون فهم به کاری مشغول باشد، بلکه بر او لازم است که با بصیرت عمل کند، وقتی تو آن آیه سجده را نشنیده‌ای که مردم به خاطر آن در سجده قرار گرفته‌اند و تو از حقیقت سجده آنان هم با خبر نیستی، پس این چنین شریک شدن در سجده آنان جایز نیست.

در دور حاضر بسیار جای شکر‌گزاری است که جوانان و گروه تحصیل کرده به طرف قرآن خواندن و فهمیدن آن توجه کرده‌اند، اما در اثر آن، خود سرانه می‌خواهند با مطالعه ترجمه یا تفسیری، قرآن را بفهمند، ولی این تلاش آنها کاملاً بر خلاف اصول است، لذا بجای این‌که قرآن را درست بفهمند با اشتباهات زیادی دچار می‌گردند، امر اصولی این است که

کم ادنی ترین فن دنیوی تنها با مطالعه‌ی کتاب، به قدر نیاز به دست نمی آید تا وقتی که آن را پیش استاد ماهری نخوانند، ولی نمی دانیم چرا قرآن و علوم قرآن را چنین تصوّر کرده‌اند که هر کسی دلش بخواهد با مطالعه ترجمه، منظور آن را تعیین کند، این مطالعه خلاف اصول که رهنمایی استادی شامل آن نباشد، شامل مفهوم افتادن بر آیات الهی به مثل کر و کور است، الله تعالی تمام ما را برای استوار ماندن بر صراط مستقیم موفق بگرداند.

سیزدهمین صفت: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ در اینجا برای همسر و اولاد، در بارگاه خداوند چنین دعا است که آنها را خنک چشم ما بگردان، منظور از خنکی چشم گردانیدن، طبق تفسیر حضرت حسن بصری این است که آنها را در طاعت خدا ببیند، و همین خنک اصلی چشم یک انسان است، و اگر شامل صحّت، عافیت و خوشحالی همسر و فرزندان باشد، آن هم درست است.

در اینجا از این دعا اشاره به این است که بندگان مقبول خدا تنها بر اصلاح و اعمال صالح نفس خویش قناعت نمی کنند، بلکه به فکر اصلاح همسر و فرزندان خود هم هستند، و برای این می کوشند، و از جمله کوششها، یکی این است که برای اصلاح آنها از خدا دعا بکنند، در نخستین جمله‌ی این آیه این جز دعا هم هست، ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ یعنی ما را امام و پیشوای پرهیزکاران قرار بده، در این به ظاهر دعا برای جاه و مقام و برتری برای خود است، که از روی نصوص دیگر قرآن ممنوع است، هم چنان که قرآن می فرماید: ﴿تلك ألدار الأخره نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً﴾^(۱)، یعنی ما دار آخرت را مختص کسانی کرده ایم که



در زمین برای خود علو و برتری نمی خواهند، و نمی خواهند در زمین فساد به پا کنند، بنابراین بعضی از علما در تفسیر این آیه فرموده اند که: هر شخص فطرتاً امام و پیشوای اهل و عیال خود می باشد، لذا حاصل آن دعا این شد که اولاد و اهل و عیال ما را متقی بگردان، و هرگاه آنها متقی گردند، طبعاً این شخص امام و پیشوای متقین گفته می شود، حاصل آن این که در اینجا دعا برای برتری خود نیست، بلکه دعا برای متقی شدن ازواج و اولاد است.

حضرت ابراهیم نخعی فرموده که: در این دعا هدف تلاش و طلب ریاست و امامت و پیشوایی برای خود نیست، بلکه هدف این دعا این است که ما را چنین بگردان که مردم در دین و عمل از ما اقتدا کرده و از علم و عمل ما استفاده ببرند، قرطبی پس از نقل این دو قول فرموده که حاصل هر دو قول یکی است که طلب ریاست و امامت که برای دین و فایده آخرت باشد مذموم نیست، بلکه جایز است، و در آیه: ﴿لَا يَرْيَدُونَ عُلُوًّا﴾ طلب آن ریاست و اقتدار مذمت شده که برای عزت و مقام دنیا باشد، والله اعلم، تا اینجا صفات مهم عباد الرحمن یعنی مؤمنین کامل بیان گردید، در آینده پاداش و درجات اخروی شان بیان می گردد.

﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ﴾ غرفه در لغت به معنی بالاخانه است، برای مقربان خاص در بهشت غرفات می باشد که عموم اهل جنت آنها را چنان می بینند که اهل زمین ستارگان را^(۱).

در مسند احمد، بیهقی، ترمذی و حاکم از حضرت ابومالک اشعری مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: در جنت چنین غرفه هایی وجود دارد که بیرون آنها از داخل و داخل آنها از بیرون دیده می شود، مردم سؤال

کردند که یا رسول الله این غرفه‌ها مال چه کسانی می‌باشد؟ فرمود: برای کسی که کلام خود را نرم و پاکیزه کند و به هر مسلمان سلام بگوید و به مردم خوراک بدهد و در شب زمانی نماز تهجد بخواند که مردم خواب باشند^(۱).

﴿ وَ يَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴾ یعنی در جنب نعمتهای دیگر بهشت، آنان به این اعزاز هم مفتخر می‌گردند که فرشتگان به آنان مبارکباد و سلام می‌گویند، تا اینجا جزا و ثواب عبادات و اعمال خصوصی مؤمنین مخلصین بیان گردید، و در آخرین آیه باز به کفار و مشرکین تهدید به عذاب شده و سوره به پایان رسید.

﴿ قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ﴾ در تفسیر این آیه اقوال مختلفی هست، واضح تر و سهل ترین قول همان است که در خلاصه‌ی تفسیر نوشته شده است، که در نزد خدا شما هیچ ارزشی و حیثیتی نداشتید، اگر شما خدا را نمی‌خواندید او را عبادت نمی‌کردید؛ زیرا منشأ آفرینش انسان همین است که خدا را پرستد، چنان‌که در آیه‌ای دیگر آمده: ﴿ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾^(۲)، یعنی من انسان و جن را برای کار دیگری بجز این‌که مرا عبادت کنند نیافریده‌ام، این یک ضابطه عمومی است که بیان گردید که انسان بدون عبادت، هیچ قدر و قیمت و ارزش و حیثیتی ندارد، سپس به کفار و مشرکین که منکر رسالت و عبادت هستند خطاب آمده که: ﴿ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ ﴾ یعنی شما نسبت به همه چیزها تکذیب کردید، لذا در نزد خدا هیچ ارزشی ندارید، ﴿ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾ یعنی اکنون این تکذیب و کفر، گلوبند گردن شما قرار گرفته‌اند و با شما هستند تا این‌که به عذاب دائمی جهنم



مبتلا كرده می شوید و نعوذ بالله من حال اهل النار.

تم بحمد الله سبحانه تفسير سورة الفرقان يوم الاحد لثالث عشر من
صفر المظفر سنة ١٣٩١ هـ و باتمامه تم بعون الله و كرمه الحزب الرابع من
الاحزاب السبعة القرآنية والله سبحانه و تعالى ارجوا و اسأل اتمام الباقي و
ما ذلك على الله بعزیز.

و قد تم ترجمة هذه السورة من الاردوية الى الفارسی صباح الثلاثاء
ثمانية من شعبان سنة ١٤٠٧ هـ قبل اذان الصبح و ارجوا من الله و اسأله اتمام
ترجمة بقية القرآن و ما ذلك على الله بعزیز.





سورة الشعراء

سورة الشعراء مکیه وهی مائتان وسبع وعشرون آیه وعشر رکوعات
سوره شعراء در مکه نازل شده و دارای دو بیست و بیست وهفت آیه و یازده رکوع می باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

طسّم ﴿۱﴾ تَلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾ لَعَلَّكَ بَخِغٌ نَّفْسِكَ أَلَّا
این آیات کتاب واضح اند. شاید تو هلاک کنی خود را بر این که

يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
آنان یقین نمی کنند. اگر ما بخواهیم نازل می کنیم بر آنها از آسمان نشانی پس می شوند

أَعْنَقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿۴﴾ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحَدَّثٍ
گردنهای شان در جلو آن پست. و نیامده به نزدشان هیچ نصیحتی از طرف رحمن تازه که

إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿۵﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ
از آن روگردانی نکرده باشند. پس اینها تکذیب کردند اکنون می رسد بر آنها حقیقت این امر



مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
 كه بر آن مسخره می‌کردند. آیا ندیدند زمین را که چقدر رویانیدیم در آن از هر نوع

زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ وَ
 چیزهای بخصوص. البته در این نشانی است، و بیشتر مردم به آنها، ایمان ندارند. و

إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

پروردگار تو اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿ طَسَمَ ﴾ (معنی آن را خدا می‌داند) این (مضامین که بر شما نازل می‌گردد) آیات کتاب واضح (قرآن) هستند (و ایشان که به آن ایمان نمی‌آورند، چرا شما آنقدر غم می‌خورید، معلوم می‌شود که) شاید شما بر عدم ایمان آنها (تأسف خورده) جان می‌دهید (اصل این است که این عالم آزمایش است، در آن، آن دلایل حَقّ اقامه می‌گردد که پس از آن، ایمان آوردن در اختیار بنده باقی می‌ماند و) اگر ما می‌خواستیم (که آنها را با اجبار و فشار مؤمن کنیم) پس بر سر آنها از آسمان (چنان) نشانی بزرگی نازل می‌کردیم (که اختیار شان کاملاً سلب می‌شد) باز گردنهای آنها، بر (آمدن) آن نشانی پست می‌شد (و بالااضطرار مؤمن قرار می‌گرفتند، اما با چنین کردن آزمایش باقی نمی‌ماند، لذا این چنین کرده نمی‌شود، و معامله در میان جبر و اختیار باقی می‌ماند) و (حالت شان چنین است که) در نزد آنها از طرف (حضرت) رحمن (جل شان) فهم تازه‌ای نمی‌آید که آنها از آن اعراض نکرده باشند، پس (اعراض آنها به جایی رسید که) آنها (دین حَقّ را) تکذیب کردند، (که درجه‌ی نهایی اعراض است، و تنها بر درجه‌ی ابتدایی

آن که بی التفاتی باشد، اکتفا نکردند، و باز هم تنها تکذیب نکردند، بلکه همراه با آن استهزا نمودند) پس عنقریب حقیقت امری را که به آن استهزا می کردند، خواهند دانست (وقتی که عذاب الهی به هنگام مرگ یا در قیامت مشاهده گردد، آنگاه حقایق قرآن و آنچه در آن از عذاب و غیره است بر آنان آشکار می شود) آیا آنها زمین را ندیدند که (از آنها خیلی نزدیک و هر وقت در نظر شان است که) ما در آن چقدر بوته های متنوع و عمده رویانیدم (که مثل جمیع مصنوعات بر وجود آفریدگار، یکتایی و کمال قدرت او دلالت می کنند، که) در آنها (بر توحید ذاتی، صفاتی و افعالی) نشانی بزرگ (عقلی) هست (و این مسئله هم عقلی است که برای خدایی، کمال ذاتی و صفاتی شرط است، و از لوازم کمال مذکور است که در خدایی یکتا باشد) و (با وجود این) بیشتر آنها ایمان نمی آورند (و شرک می کنند؛ الغرض شرک کردن از انکار نبوت هم بزرگتر است، از این معلوم شد که عناد، فطرت آنها را کلاً مختل کرده است، پس چرا در عقب آنها جان باخته شود) و (اگر آنها در مذموم بودن شرک در نزد خدا، از این، در اشتباه قرار گرفته اند که چرا فوراً بر ما عذاب نمی آید، پس سبب آن این است که) یقیناً رب تو (با وجود این که) غالب (و کامل قدرت) است (اما با این که) رحیم (هم) هست (و رحمت عامه ای او در دنیا به کفّار هم متعلق است، و اثر آن این است که به آنها مهلت داده است، و اگر نه کفر یقیناً مذموم و مقتضی عذاب است).

معارف و مسایل

﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسِكَ﴾ باخع از بخع مشتق است، و معنی آن است که به هنگام ذبح رسیدن به نخع که رگی است در گردن و مراد از باخع در اینجا خود را در مشقت و تکلیف انداختن است، علامه عسکری فرموده که در



اینگونه مقامات اگر چه صورت، جمله خبریه است، اما در حقیقت، مراد از آن نهی و منع کردن است، و مطلب این که ای پیغمبر به سبب کفر قوم خود و انحرافشان از اسلام، آن قدر رنج نکشید که جان شما از بین برود، از این آیه یکی این معلوم گردید که اگر در حق کافری معلوم گردد که در تقدیر او ایمان آوردن نیست، باز هم از تبلیغ او نباید دست کشید، دوم این معلوم شد که در مشقت باید حد اعتدال را مراعات کرد، و کسی که هدایت یاب نشود، بر او بیش از حد نباید حزن و اندوه خورد.

﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ علامه زمخشری فرموده که اصل کلام: ﴿فَظَلُّوا لَهَا خَاضِعِينَ﴾ است یعنی کفار با دیدن آن نشانی، تابع گردند و خم شوند، ولی لفظ اعناق برای اظهار این آورده شد که موضع خضوع ظاهر گردد؛ زیرا خم شدن در عاجزی و غیره اول از همه، در گردن ظاهر می گردد، مضمون این آیه این است که ما بر این هم قادریم که نشانی بر توحید و قدرت کامل خود ظاهر کنیم، که از آن احکام شرعی و حقایق الهی بدیهی شده در جلو بیایند، و به کسی مجال انکار نرسد ولی مقتضای حکمت این است که این احکام و معارف بدیهی نباشند، بلکه نظری قرار گیرند که بر فکر و اندیشه متوقف گردند، و همین فکر و اندیشه آزمایش انسان است، و بر آن ثواب و عذاب مترتب می گردد، و اقرار به چیزهای بدیهی یک امر طبیعی و لازمی است، در آن شأن تعبد و اطاعت نیست^(۱).

﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ معنی لفظی زوج جفت است، از این، به زن و مرد، نر و ماده جفت گفته می شود، در بسیاری درختها هم نر و ماده وجود دارد، و به

آنها از این جهت می توان زوج گفت و گاهی لفظ زوج به معنای یک نوع و صنف خاص می آید، و با توجه به این معنی، به هر نوع درختی، می توان زوج گفت، و معنای کریم چیز پسندیده و عمده است.

وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰﴾ قَوْمِ فِرْعَوْنَ
وقتی که صدا کرد پروردگار تو موسی را که برو نزد قوم گناهکار. نزد قوم فرعون

أَلَا يَتَّقُونَ ﴿۱۱﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۱۲﴾ وَ يَضِيقُ صَدْرِي
آیا آنها نمی ترسند. گفت ای رب، من می ترسم که مرا تکذیب کنند. و تنگ می شود دل من

وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ ﴿۱۳﴾ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ
و جاری نمی گردد زبانه، پس پیغام بفرست به هارون. و آنان بر من ادعای گناه می کنند،

فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ
پس می ترسم که مرا بکشند. فرمود هرگز نه، شما دو تایی بروید با نشانی های ما، ما با شما

مُسْتَمِعُونَ ﴿۱۵﴾ فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾ أَنْ
می شنویم. بروید پیش فرعون و بگویید ما پیغام پروردگار عالم را آورده ایم. این که

أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۷﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِيْنَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِيْنَا
بفرست بامابنی اسرائیل را. گفت آیا پرورش ندادیم تو را پیش خود در کودکی و ماندی پیش ما

مِنْ عَمْرِكَ سِنِينَ ﴿۱۸﴾ وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنْ
از عمر خود چند سال. و کردی آن کار خود را که کردی، و هستی تو

الْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۰﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ
ناسپاس. گفت کردم من آن را در حالی که من بودم هیچ کاره. پس گریختم از شما



لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ
وقتی که ترسیدم، پس بخشید به من رب من حکم، و گردانید مرا پیامبر. آیا آن

نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ
احسانی است که منت می‌گذاری تو بر من، که غلام قرار دادی بنی اسرائیل را. گفت فرعون

وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ
چیست معنی پروردگار عالم. گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست اگر

كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ
شما یقین کنید. گفت به دور و بری‌های خود، آیا نمی‌شنوید. گفت پروردگار شما و پروردگار

ءَابَائِكُمُ الْأُولِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنْ رَسُولِكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾
بدران گذشته‌ی شما. گفت پیغام‌رسان شما که به طرف شما فرستاده شده‌است دیوانه‌است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَنْ
گفت رب مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست، اگر فهم دارید. گفت اگر

اتَّخَذتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أُولُو حِجَّتِكَ
قرار داده‌ای حاکمی غیر از من، خواهم انداخت تو را در زندان. گفت اگرچه آورده‌ام پیش تو

بَشَىٰ عَمِيْنٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَاتِّبِعْهُ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ
چیزی واضح. گفت بیاور آن را، اگر تو راست می‌گویی. پس انداخت عصای خود را

فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾

پس آن فوراً ازدهایی شد آشکار. و بیرون کشید دست خود را، آن سفید بود برای بینندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و (به ایشان قصه‌ی آن وقت را ذکر کن که) وقتی پروردگار تو موسی

(علیّه السلام) را صدا کرد (و به او حکم داد) که تو نزد این قوم ظالم یعنی قوم فرعون برو، (و ای موسی ببین) آیا ایشان (از غضب ما) نمی ترسند، (حالت آنها عجیب و شنیع است، بنابراین تو به طرف آنها فرستاده می شوی) او عرض کرد: که پروردگارا (من برای این خدمت حاضرم، ولی برای تکمیل آن کمک می خواهم؛ زیرا که) من می ترسم که آنها مرا (قبل از کامل کردن صحبت هایم) تکذیب کنند و (طبعاً در چنین وقتی) دل من تنگ می گردد و زبانم (به خوبی) نمی چرخد، لذا نزد هارون (هم وحی) بفرست (و به او پیغمبری عطا بفرما، که اگر به من تکذیب گردد، او تصدیق کند، تا که دل شکفته و زبان روان گردد، و اگر گاهی زبان من بند شود او صحبت کند، هر چند این مطلب با همراه قرار دادن هارون بدون نبوت هم می توانست به دست بیاید، ولی با اعطای نبوت به نحو احسن کامل گشت) و (امری دیگر این قابل عرض است که) آنان بر ذمه ی من جرمی دارند (که از دست من قبلی به قتل رسیده است، قصه ی آن در سوره ی قصص خواهد آمد) پس (بنابر این) من می ترسم که آنها مرا (قبل از تبلیغ رسالت) بکشند (باز هم نتوانم تبلیغ کنم، پس برای این انتظامی بفرما) دستور رسید که هیچ مجالی نیست (که بتوانند این کار را بکنند، و ما برای هارون علیّه السلام هم نبوت عطا کردیم، اکنون هر دو مانع تبلیغ مرتفع گشتند) پس (الآن) شما هر دو تا با احکام من بروید (که هارون هم پیغمبر شد و) ما (با کمک و نصرت) با شما همراه هستیم (و صحبتی که میان شما و آنها خواهد شد آن را) می شنویم، پس شما دوتایی پیش فرعون بروید و (به او) بگویید که ما فرستاده ی رب العالمین هستیم، (و در ضمن دعوت الی التوحید، این دستور را هم آورده ایم) که تو بنی اسرائیل را (از ظلم و بیگار خویش، رها ساخته، به طرف کشور اصلی آنها شام) با ما بفرست، (خلاصه ی این دعوت ترک ظلم



و تعدی در حقوق الله و حقوق العباد است، چنانکه آن هر دو نفر رفتند، و همه صحبتها را با فرعون گفتند) فرعون (همه صحبتها را شنیده نخست به موسی که او را شناخت متوجه شد و) گفت که (بلی تویی) آیا تو را در طفولیت پرورش ندادیم و تو در آن سن خود، چندین سال، پیش ما ماندی، و تو آن حرکت را هم کردی که بود، (قبطی را قتل کرده بودی) و تو خیلی ناسپاس هستی (که از من خوردی و مردم مرا قتل کردی و باز هم آمده‌ای که مرا پیرو خود بگردانی، می‌بایستی تو در جلو من خم می‌شدی) موسی (ﷺ) پاسخ داد که (واقعاً) من در آن وقت آن حرکت را کردم، و من اشتباه کرده بودم (من عمداً نکشتم هدف جلوگیری از روش ظالمانه او بود، که اتفاقاً او مرد) پس وقتی که من احساس خطر کردم، از جای شما فرار کردم، باز پروردگارم به من دانشمندی عطا فرمود، و مرا در ردیف انبیا قرار داد، (و آن دانشمندی از لوازم نبوت است، خلاصه‌ی جواب این‌که من به عنوان پیغمبری آمده‌ام که وجه برای خشم گرفتن نیست، و پیامبری منافی آن واقعه‌ی قتل خطا نیست؛ زیرا آن قتل اشتباهاً از من صادر شده بود که با اهلّیت و صلاحیت نبوت منافاتی ندارد، این پاسخ اعتراض قتل بود) و (مانند اظهار احسان پرورش) آیا این هم نعمتی است که تو بر من منت می‌گذاری، تو بنی اسرائیل را در ذلت سخت (و ظلم) انداخته‌ای (که پسران آنها را می‌کشتی، که از ترس آن، من در صندوق گذاشته شده به دریا انداخته شدم، و به دست تو رسیدم و تحت تربیت تو قرار گرفتم، پس علت اصلی این پرورش، ظلم خود تو هست، پس این پرورش را چگونه بر من منت می‌گذاری، بلکه از این تو باید به یاد حرکات ناشایسته خود آمده خجالت بکشی،) فرعون (بر این مبهوت شده روی سخن را برگردانید و) گفت که (آنکه تو او را) رب العالمین (می‌گویی لقوله تعالی «انا رسول رب العالمین»)

چه ماهیتی دارد (و حقیقت او چیست؟) موسی (علیه السلام) جواب داد که اوست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه (مخلوقات) در میان آنهاست، اگر شما به این یقین دارید (پس این ادرس زیاد است، منظور این که انسان نمی تواند حقیقت او را درک کند، لذا هرگاه سؤال از او بیاید با ذکر صفات پاسخ داده خواهد شد) فرعون به دور و بری های خود (که نشسته بودند) گفت آیا شما (چیزی) می شنوید (که سؤال از کجا و جواب از کجاست) موسی (علیه السلام) فرمود که اوست پروردگار تو و پروردگار بزرگان گذشته ی تو، (در این پاسخ تنبیه مکرر است بر مطلب مذکور، ولی) فرعون (نفهمید و) گفت که این رسول شما که (به زعم خود) به سوی شما رسول شده آمده است (معلوم می شود که) دیوانه است، موسی (علیه السلام) فرمود که اوست پروردگار مشرق و مغرب و هر آنچه در میان آنهاست، اگر شما عقل دارید (پس از این قبول کنید)، فرعون (بالآخره مجبور شده) گفت که اگر تو بجز من معبودی دیگر تجویز کنی، تو را به زندان خواهم فرستاد، موسی (علیه السلام) فرمود آیا اگر من دلیل صریح تقدیم دارم، باز هم (قبول نمی کنی) فرعون گفت خیلی خوب، آن دلیل را بیاور اگر تو راستگو هستی، موسی (علیه السلام) عصای خود را انداخت فوراً یک اژدهایی واضح شد (و برای نشان دادن معجزه ی دیگر) دست خود را (در گریبان انداخته) بیرون کشید، پس آن دفعه در جلو همه بینندگان سفید و درخشنده قرار گرفت (که آن را همه به نظر حس مشاهده کردند).

معارف و مسایل

تلاش کمک و اسباب، برای اطاعت، بهانه جویی نیست

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۝ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي ﴾



فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ۝ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿ از این آیات مبارکه ثابت گردید که اگر در انجام کاری چیزهایی تقاضا شود که در انجام آن کار کمک ثابت گردد، این یک نوع بهانه جویی نیست، بلکه جایز است، هم چنان که حضرت موسی علیه السلام پس از دریافت دستور خدا برای تسهیل در انجام آن و مفید واقع شدن آن، از خدای ذوالجلال تقاضایی کرد، لذا از آن این چنین نتیجه گیری اشتباه است، که چرا حضرت موسی علیه السلام دستور خدا را بدون توقف به سر و چشم نپذیرفت، و چرا توقف کرد؛ زیرا آنچه حضرت موسی کرد در سلسله‌ی اجرا دستور کرد.

مفهوم لفظ ضلال، در حق موسی علیه السلام

﴿ قَالَ فَعَلْتَهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴾ بر این سؤال فرعون که تو ای موسی قبطی را کشتند بودی حضرت موسی علیه السلام پاسخ داد که آری من او را قتل کرده بودم، ولی آن قتل از روی قصد و اراده نبود، بلکه برای متوجه کردن قبطی بر اشتباهش به او سیلی زدم، که در اثر آن او هلاک شد، خلاصه این که آنچه منافی نبوت است، آن قتل عمد است، و این قتل بدون اراده انجام گرفته است، که منافی نبوت نیست، حاصل این برآمد که منظور از ضلال در اینجا ناآگاهی است، و مراد از آن، قتل قبطی بدون اراده است، و این معنی به روایت حضرت قتاده و ابن زید تأیید می‌گردد که در اصل لغت عرب، ضلال به چندین معنی می‌آید، و در هر جا منظور آن، گمراهی نمی‌باشد، لذا در اینجا هم ترجمه‌ی آن به گمراه، درست نیست.

دانستن ذات و حقیقت خدای ذوالجلال برای انسان ممکن نیست

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ از این آیه مبارکه ثابت گردید که

دانستن کنه و حقیقت خدای ذوالجلال ممکن نیست؛ زیرا سؤال فرعون از حقیقت و ماهیت حقّ تعالی بود، حضرت موسی علیه السلام به جای نشان دادن ماهیت باری تعالی، اوصاف خداوندی را بیان فرموده اشاره فرمود که: ادراک کنه و حقیقت او تعالی ناممکن است، و چنین سؤالی، بیجاست^(۱).

﴿ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾ بنی اسرائیل در اصل ساکنان کشور شام بودند، و می خواستند به آنجا برگردند، امّا فرعون آنها به آنان اجازه نمی داد، و بدین ترتیب در حدود چهارصد سال در قید بردگی او زندگی خود را به سر بردند، آمار آنان در این مدت ششصد و سی هزار بود، حضرت موسی علیه السلام در ضمن این که پیام خدا را به فرعون رسانید، او را هدایت کرد که از ظلمی که برای بنی اسرائیل انجام داده باز بیاید، آنها را از قید بردگی رها سازد^(۲).

نمونه‌ای از مناظره پیامبرانه و آداب مؤثر در آن

بحث و تبادل نظر در میان دو گروه یا دو شخص مختلف الخیال که در اصطلاح به آن مناظره می گویند، از قدیم الایام رایج بود، ولی عموماً مناظره یک بازی شکست و پیروزی قرار گرفته است، حاصل مناظره در نگاه مردم فقط این است که سخن او بالا باشد، اگرچه اشتباه هم باشد، تمام نیروی ذهن و دلایل برای تقویت و تصحیح آن به کار برده می شود، و هم چنین تمام توانایی در رد سخن مخالف اگرچه صحیح هم باشد صرف می گردد، اسلام در این باره هم، اعتدال خاصی پدید آورده، اصول و قواعد و حدود آنرا معین کرد، آنرا وسیله‌ای مؤثر و مفید برای اصلاح تبلیغ قرار داد.



در آیات مذکوره نمونه‌ای مختصر از آن را ملاحظه فرمایید، وقتی که حضرت موسی و هارون علیهم‌السلام، جبّار و مدّعی خدایی را مانند فرعون در برابر او دعوت به حقّ دادند، او بحث مخالفانه را نخست خطاب به او این چنین آغاز کرد که وابسته به ذات حضرت موسی علیه‌السلام بودند، هم چنان که وقتی مخالف هوشیار عموماً از پاسخ در می ماند، نقاط ضعف مخاطب را آشکار و بیان می کند، تا او شرمنده و خجل باشد، و در میان مردم و جهه‌ی او از بین برود، در اینجا فرعون هم دو چیز گفت: اوّل این که، تو پرورش یافته ما و به نان و نمک ما پرورش یافته‌ای، ما بر تو احسان کرده ایم، پس تو با چه جرأتی در جلو ما صحبت می کنی، دوم این که: تو یک قبطی را به ناحق کشته‌ای که علاوه بر ظلم، یک نوع ناشکری و ناحق شناسی است، که در قبال پرورش بیاید، و یکی از آنها را به قتل برساند، در مقابل، پاسخ پیامبرانه حضرت موسی علیه‌السلام را ملاحظه فرمایید، که نخست در پاسخ ترتیب سؤال را تبدیل فرمود، یعنی اوّل پاسخ قتل قبطی آمد که فرعون در آخر ذکر کرده بود، و پرورش یافته بودن خود را که فرعون اوّل ذکر نمود در آخر جواب داد، فلسفه تبدیلی این ترتیب، چنین معلوم می شود که در حادثه قتل قبطی، یک نکته ضعف لازماً وجود داشت، که در روش مناظران امروز، این چنین چیز آمیخته کرده می شود، و سعی می گردد که به سوی صحبت دیگر توجّه شود، ولی رسول خدا به پاسخ آن اولویت می دهد، و فی الجمله در پاسخ به ضعف خود اعتراف می فرماید، و به این اصلاً باکی نداشت که مخالفین می گویند او به جرم خود اعتراف کرده، شکست خورد.

حضرت موسی علیه‌السلام در پاسخ به آن این اعتراف را کرد که در قتل آن من اشتباه کرده‌ام، ولی در ضمن، این حقیقت را روشن کرد که این اشتباه از روی

قصد و اراده نبوده است، و اقدامی بجا بوده است، و اتفاقاً سرانجام آن اشتباه در آمد، که هدف جلوگیری قبضی از ظلم بر اسرائیلی بود، که به این خاطر به او سیلی زد، و او در اثر آن اتفاقاً مرد، لذا این فعل با وجود این که اشتباه بود، در اصل معامله یعنی ادّعی پیامبری و حقانیت آن، تاثیری ندارد، من به این اشتباه خود پی بردم و به خاطر قانون از کشور بیرون رفتم، الله تعالی کرم فرمود و مرا به نبوّت و رسالت سرفراز کرد، توجّه فرمایید که پاسخ حضرت موسی در مقابله دشمن این بود که قبضی را واجب القتل ثابت می کرد و بر او تهمت می زد تا که واجب القتل بودنش به اثبات برسد، و شخص تکذیب کننده ی دیگری در آنجا نبود، که واهمه رد پیش بیاید، و در اینجا اگر بجز حضرت موسی شخص دیگری می بود، پاسخش این چنین بود، ولی در آنجا یک رسول اولوالعزم خدا که مظهر صدق بود، اظهار حقّ و حقیقت و صدق را پیروزی خود می داند، و در بارگاه مملو از دشمن، به اشتباه خود اعتراف می کند، و از آنچه بر رسالت و نبوّت شبهه ای واقع می شود، به آن پاسخ می دهد، سپس به امر اوّل یعنی منّت پرورش یافته شدن متوجّه شده پاسخ می دهد، و به اصل حقیقت این احسان ظاهری، متوجّه می سازد که قدری بیندیشید، من کجا و بارگاه فرعون کجا، اگر به علّت اصلی پرورش یافتن من در خانه تو بیندیشید، حقیقت آشکار می گردد، که شما بر کل قوم بنی اسرائیل برخلاف انسانیت ظلم می کردید، پسران معصوم آنها را به قتل می رساندید، ظاهراً به خاطر نجات من از ظلم و ستم تو، مادرم مرا در دریا انداخت، و شما حسب اتفاق صندوق مرا از دریا بیرون کشیدید، و در خانه گذاشتید، و در حقیقت این سازمان دهی پر حکمت الهی و سزای غیبی بر ظلم شما بود، که در اثر خطر هی پسری که شما هزاران پسر را به قتل رساندید، قدرت الهی او را در دست های شما،



پرورش داد، الآن بیندیشید که این پرورش من چه احسانی از طرف شماست، این رویه پاسخ‌گویی پیامبرانه باید طبعاً و عقلاً بر حاضرین اثر می‌گذاشت که این شخص کسی نیست که از طرف خود سخن بسازد و بیاورد، بجز راست، چیزی دیگر نمی‌گوید، سپس وقتی که معجزات را دیدند، بیشتر مایه‌ی تصدیق او شد، و آنها اگر چه اقرار نکردند ولی مرعوب گردیدند، که این دو نفر که حامی سومی ندارند، دربار همه از او، و کشور مال او، ولی چنان بر او خوف عارض گشت، که گفتند این دو نفر ما را از ملک و مملکت بیرون می‌رانند.

این است رعب خدا دادی و هیبت حق و صدق و صداقت، و مجادله و مناظره‌های پیامبران هم از جذبه‌ی صدق و صداقت و خیرخواهی طرف، پر می‌باشند، این است آنکه در دلها اثر می‌کند و سرکشهای بزرگ را رام می‌گرداند.

قَالَ لِمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ

گفت به سرداران دور و بر خود، این ساحری است با سواد. می‌خواهد بیرون کند شما را

مَنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجَاهُ وَآخَاهُ

از وطن شما به سحر خود، پس اکنون چه دستور می‌دهید. گفتند مهلت ده به او و برادرش

وَأُبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تُوكُ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٌ ﴿٣٧﴾

و بفرست در شهرها جار زننده. بیاورند پیش تو ساحران بزرگ با سواد را.

فَجُمِعَ السَّحْرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ

پس جمع کرده شدند ساحران بر میعاد روز مقرر. و گفته شد به مردم آیا شما هم

﴿۳۹﴾ لَعَنَّا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿۴۰﴾
جمع می‌شوید. شاید ما راه جادوگران را اختیار کنیم، اگر آنان غالب گردند.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿۴۱﴾
پس وقتی که آمدند ساحران، گفتند به فرعون، آیا ما مزدی داریم، اگر ما غلبه یابیم.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۴۲﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
گفت حتماً، شما آنگاه از مقربان خواهید شد. گفت به آنان موسی بیندازید آنچه شما

مُلْقُونَ ﴿۴۳﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ
می‌اندازید. پس انداختند ریسمانها و چوبهای خود را، و گفتند به شانس فرعون

إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿۴۴﴾ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا
فتح از آن ماست. پس انداخت موسی عصای خود را، پس شروع کرد به بلعیدن آنچه

يَأْفِكُونَ ﴿۴۵﴾ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَلْجِدِينَ ﴿۴۶﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ
به‌دروغ ساخته بودند. پس سرنگون شدند ساحران، گفتند ایمان آوردیم به پروردگار

الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿۴۸﴾ قَالَ ءَأَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ
جهانیان. که پروردگار موسی و هارون است. گفت آیا شما او را پذیرفتید در صورتی‌که

ءَاذَنْ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
من به شما اجازه نداده‌بودم حتماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته،

فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ وَ
اکنون خواهید دانست، یقیناً می‌برم دستهای شما را و از طرف دیگر پاهای شما را و

لَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۹﴾ قَالُوا لَأَضْرِبَنَّآ إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿۵۰﴾
به‌دار می‌کشم همه شما را. گفتند جای ترسی نیست، مابه‌سوی پروردگار خود خواهیم رفت.



إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَاتِنَا أَنْ كُنَّا
ما امیدواریم که ببخشد برای ما رب ما گناهان ما را، از این جهت که بودیم ما

أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۱﴾

اولین قبول کننده.

خلاصه‌ی تفسیر

(با ظهور معجزات حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرعون به اهل دربار خود که دور و بر او (نشسته) بودند گفت: در این شکی نیست که این ساحر بزرگ و ماهری است، (اصل) منظور او این است که با (نیروی) سحر خود (رئیس قرار گرفته) شما را از سرزمین شما بیرون براند (تا که بی مزاحمت دیگری با قوم خود ریاست کند)، پس شما مردم چه نظری دارید؟ اهل دربار گفتند که شما او را با برادرش (چند روزی) مهلت بدهید و در شهرهای (محدوده‌ی کشور خود) مأموران را (دستور داده) بفرستید، تا آنها (از همه شهرها) همه ساحران ماهر را (جمع کرده) پیش شما بیاورند، الغرض آن ساحران در وقت به خصوص روز معین، جمع کرده شدند، (مراد از روز معین ﴿یَوْمَ الزَّيْنَةِ﴾^(۱) و از وقت بخصوص وقت چاشت است، چنان‌که در آغاز سوره طه رکوع سوم جلد ۹ صفحه ۷۷ گذشت، یعنی تا نزدیک آن وقت همه مردم جمع گردانیده شدند، و به فرعون اطلاع جمع شدن آنها داده شد) و (از طرف فرعون به صورت اعلان عمومی) به مردم آگهی داده شد که آیا شما (در فلان وقت برای مشاهده واقعه) جمع می‌شوید (جمع شوید) که اگر ساحران غلبه بیابند (همان طوری که توقع بیشتر است) ما پیرو راه آنها

باشیم، همان راهی که فرعون بر آن بود و می خواست دیگران را بر آن نگاه دارد، منظور این که جمع شده بنگرید، امید می رود که ساحران غالب خواهند آمد، پس حقانیت راه ما به حجت ثابت می شود، پس وقتی که آن ساحران (به دربار فرعون) حاضر شدند، به فرعون گفتند: که اگر ما (بر موسی علیه السلام) غلبه یافتیم آیا به ما جایزه (و انعام) بزرگی می رسد، فرعون گفت: آری (جایزه مادی هم می رسد) و (مزید بر آن این پایه هم به شما خواهد رسید که) شما در این صورت در ردیف مقربان (ما) داخل می شوید، (الغرض پس از این بحث و تبادل نظر، در این وقت مقرر، برای مبارزه آمدند، و از طرف دیگر حضرت موسی علیه السلام تشریف آورد، و مبارزه شروع شد، ساحران به حضرت موسی علیه السلام عرض کردند که آیا شما جلوتر عصای خود را می اندازید یا ما بیندازیم، موسی علیه السلام) به آنها فرمود: که آنچه شما (می خواهید به میدان بیندازید) بیندازید، پس آنها ریسمانها و چوبهای خود را انداختند، (که در اثر سحر، مار معلوم می شدند) و گفتند که به شانس فرعون قسم که یقیناً ما غالب خواهیم آمد، سپس موسی علیه السلام به دستور خداوند) عصای خود را انداخت که با انداختن (ازدها شده) شروع به بلعیدن تمام ساخته و پرداخته آنها کرد، پس ساحران (با مشاهده آن، چنان متأثر شدند که) همه به سجده افتادند، (و با صدای بلند) گفتند: که ما ایمان آوردیم به رب العالمین که رب موسی و هارون علیهما السلام) هم هست، فرعون (خیلی ترسید که نه شاید همه رعیتها مسلمان نگردند، با ساختن مضمونی به صورت عناب به ساحران) گفت: که بلی، شما پیش از این که من اجازه بدهم، به موسی ایمان آوردید، (معلوم می شود که) او (در ساحری) استاد همه شماست، که به شما سحر یاد داده است، (و شما شاگردان او هستید، لذا باهم در نهان توطئه کرده اید، که تو اینطور کن و



ما اینطور، سپس بدین شکل شکست و پیروزی را آشکار می‌کنیم تا که سلطنت را از دست قبطنی‌ها گرفته با خیال آسوده حکومت کنید، کقوله تعالی: ﴿إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ تَمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا﴾^(۱)، پس عنقریب حقیقت را خواهید دانست (و آن این‌که) من از یک طرف دست‌های شما را و از طرف دیگر پایهای شما را می‌برم، و همه شما را دار می‌زنم (تا که این، عبرت دیگری باشد) آنان پاسخ دادند که باکی نیست، ما نزد مالک خود خواهیم رسید (که در آنجا هر نوع امن و راحت هست، پس از چنین مرگ چه خسارت هست و) ما امیدواریم که پروردگار ما خطاهای ما را ببخشد، بدین سبب که ما (در این موقع از همه حاضرین) نخست از همه، ایمان آوردیم، (پس بر این نمی‌توان شبهه آورد که بعض قبل از آنان ایمان آورده بودند، مانند آسیه و مؤمن آل فرعون و بنی اسرائیل).

معارف و مسایل

﴿الْقَوْمَ مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ﴾ یعنی حضرت موسی علیه السلام به ساحران گفت: آنچه شما می‌خواهید سحر نشان دهید، نشان دهید، از نظر سطحی بر این شبهه پدید می‌آید که حضرت موسی علیه السلام به آنها دستور داد، تا که عمل سحر انجام دهند، اما با قدری اندیشه و تفکر ظاهر می‌گردد که این از طرف موسی علیه السلام دستور به نشان دادن عمل سحر نبود، بلکه هدف ابطال آنچه آنها می‌خواستند انجام بدهند، بود، ولی ابطال آن بدون ظاهر کردنش ناممکن بود، لذا آن جناب علیه السلام به آنها اجازه‌ی اظهار سحرشان را داد، هم چنان‌که به یک بی‌دین گفته می‌شود که تو بر بی‌دینی خویش دلایل بیاور تا من بتوانم

بطلان آنها را به اثبات برسانم، روشن است که این، رضا بالكفر گفته نمی شود.

﴿بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ﴾ این کلمه در حقّ ساحران به منزله‌ی قسم بود که در زمان جاهلیت رواج داشت، متأسفانه امروز در میان مسلمانان هم اینگونه قسمها رایج گشته است، که از این هم، بیشتر شنیع و قبیح‌اند، مثل قسم به پادشاه، قسم به سر تو، قسم به ریش تو، یا قسم به قبر پدر تو، این چنین قسم خوردن در شرع جایز نیست، بلکه متعلّق به آنها این گفتن اشتباه نیست که همانگونه که قسم خوردن به نام خدا به دروغ چقدر گناه عظیم است، به این نامها به حقّ قسم خوردن هم کمتر گناه ندارد^(۱).

﴿قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ﴾ یعنی، وقتی که فرعون ساحران را بر قبول ایمان بر قتل، بریدن دست و پا و به دار کشیدن، تهدید کرد، ساحران با کمال بی باکی چنین پاسخ دادند، که آنچه تو می توانی بکن، هیچ ضرری به ما متوجّه نخواهد رسید، اگر ما کشته شویم بازگشت ما به سوی خداست که در آنجا فقط راحتی و آسودگی است.

در اینجا امر قابل توجّه این است که این ساحران که تمام عمر به کفر ساحری مبتلا بودند، و مزید بر آن ادّعای خدایی فرعون را تسلیم داشته او را می پرستیدند، با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت موسی عليه السلام، بر خلاف تمام قوم، و خلاف پادشاه ظالمی، مانند فرعون، ایمان خود را اعلام داشتند، این امری حیرت انگیز بود، ولی در اینجا تنها اعلام ایمان نیست، بلکه مظهری از آن رنگ عمیق ایمان‌داری است، که گویا قیامت و آخرت به چشم آنها می خورد، و وجود نعمتهای آخرت به چشم‌شان مشاهده می گشت، که با



توجّه به آن از هر نوع سزا و مصیبت دنیا بی نیاز شده نعره‌ی «فاقص ما أنت قاض» را سر دادند، یعنی آنچه دلت می‌خواهد بکن، ما که از ایمان برنخواهیم گشت، این هم در حقیقت معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام است که از معجزه عصا و ید بیضا کمتر نیست، از این قبیل وقایع بی شماری توسط رسول اکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به ظهور پیوسته که در ظرف یک دقیقه در درون کافر هفتاد ساله چنان انقلابی پدید آمده که نه تنها مؤمن شده بلکه مجاهد شده آرزومند شهادت گشته است.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي أَنْكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿٥٢﴾
و دستور دادیم به موسی که به شب ببر، بندگان مرا، البته شما را تعقیب خواهند کرد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشُرُومَةٌ
پس فرستاد فرعون در شهرها جاز زننده، که ایشان هستند البته گروهی

قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَ إِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ ﴿٥٦﴾
اندک. و آنها همیشه از ما در خشم‌اند. و همی ما از آنها احساس خطر می‌کنیم.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ
پس بیرون رانیدیم آنها را از باغها و چشمه‌ها. و خزانه‌ها و ساختمانهای عمده. این چنین،

وَ أَوْرَثْنَاهَا بِنِيِّ إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾
و رساندیم آنها را به دست بنی اسرائیل. پس تعقیب کردند آنها را هنگام برآمدن آفتاب.

فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمَذْرُكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ
پس وقتی که رویو قرار گرفتند دوطرف، گفتند اصحاب موسی ما دستگیر شدیم. فرمود:

كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ

هرگز، چنین نیست، پروردگارم بامن است به من راه نشان می‌دهد. پس دستور دادیم به موسیٰ

أَنْ أَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَ

که بزنی عصایت را در دریا پس دریا شکافت، پس هر شکافی مانند کوهی بزرگ شد. و

أَزَلَفْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأُنَجِّينَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

نزدیک گردانیدیم به آنجا دیگران را. و نجات دادیم موسیٰ را و کسانی که همراه او بودند همه.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ

سپس غرق کردیم دیگران را. در این نشانی هست، و نبودند بیشترشان

مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَإِنْ رَبُّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

تسلیم شونده. و پروردگار تو، اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

و (وقتی که فرعون از این واقعه هم هدایت نیافت، و دست از اذیت و آزار بنی اسرائیل برنداشت) ما به موسی (علیه السلام) دستور دادیم که (این) بندگان مرا (بنی اسرائیل را) شبانه (از مصر بیرون) ببر (و از طرف فرعون) شما تعقیب خواهید شد (چنان‌که او طبق دستور، بنی اسرائیل را شبانه برداشته به راه افتاد، صبح این خبر انتشار یافت پس) فرعون (برای انتظام تعقیب، هر جا به دور و بر) به شهرها پرستار دوانید (و پیام فرستاد) که ایشان (بنی اسرائیل نسبت به ما) گروه کوچکی هستند (از مبارزه با آنها واهمه نداشته باشید) و آنها (به کار روایی خود) ما را به خشم در آوردند (آن کارروایی این است که در نهان به چالاکی بیرون رفتند یا که بسیاری وسایل آسایش از ما به بهانه عاریت با خود بردند، الغرض ما را احمق قرار



داده رفتند، حتماً باید آنها را تعقیب کرد) همه‌ی ما یک گروه مسلح (و ارتش منظم) هستیم الغرض (ظرف دو سه روزی وقتی لشکر و وسایل فراهم شدند آنها را برداشته به تعقیب بنی اسرائیل حرکت کرد، و اطلاع نداشت که برگشت نصیب او نخواهد شد، پس با این حساب گویا) ما آنها را از باغها، چشمه‌ها، خزانه‌ها و ساختمانهای عالی‌شان بیرون راندیم (ما با آنها) این چنین کردیم، و بعد از آنها بنی اسرائیل را مالک آنها گردانیدیم (این جمله معترضه بود، قصه در جلو هست) الغرض (روزی) به وقت بر آمدن آفتاب پشت سر آنها رسیدند (نزدیک شدند در آن، بنی اسرائیل به فکر عبور از دریای قلزم بودند، که با چه وسیله‌ای بگذرند)، پس وقتی که هر دو گروه (چنان با هم نزدیک شدند که) یکدیگر را دیدند، پس همراهان موسی (علیه السلام) ترسیده گفتند که (ای موسی) ما که دستگیر شدیم، موسی (علیه السلام) فرمود: هرگز، چنین نخواهد شد؛ زیرا پروردگارم با من است، او مرا اکنون راه (بیرون رفتن از دریا) نشان می‌دهد، (زیرا به موسی (علیه السلام) به وقت حرکت گفته شده بود، که در دریا راه خشکی پدید می‌آید: ﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخْفُفُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَى﴾^(۱)، اگر چه کیفیت خشک شدن آن در آن وقت گفته نشده بود، پس موسی (علیه السلام) بر آن وعده، مطمئن بود و بنی اسرائیل به علت عدم اطلاع از کیفیت آن پریشان بودند) باز ما به موسی (علیه السلام) دستور دادیم که عصای خود را به دریا بزن هم چنان که (او عصا را بر آن زد) آن (دریا) شکافت (و چندین قسمت شد یعنی آب از چند جا این طرف و آن طرف به کنار رفت و خیابانهای متعددی باز شد) و هر بخش (از آن) به قدری (بزرگ) بود که مانند کوه بزرگ، (ایشان از دریا با امن و اطمینان

عبور کردند) و ما فریق دیگر را هم به آنجا نزدیک رسانیدیم (فرعونیان هم به دریا نزدیک رسیدند، و طبق پیشگویی سابق: ﴿وَأَتْرَكَ أَلْبَحْرَ رَهَوًا﴾^(۱)، دریا تا آن زمان بر حال خود ایستاده بود، بنابر این راههای باز را غنیمت شمردند و به عقب و جلو نیندیشیدند، تمام لشکر داخل رفت و از هر چهار طرف آب جمع شد و کار تمام لشکر به پایان رسید) و (سرانجام قصه این شد که) ما موسی (علیه السلام) و همه همراهان او را (از غرق شدن) نجات دادیم، باز دیگران را (مخالفان او را) غرق کردیم (و) در این واقعه هم عبرت بزرگی هست (شایسته این است که کفار به آن استدلال کرده بدانند که مخالفت با احکام و رسل، موجب عذاب خداوندی است، و این را درک کرده از مخالفت باز بپایند) و (با وجود این) بیشتر ایشان (کفار مگه) ایمان نمی آورند، و پروردگار تو بسیار غالب است (که اگر بخواهد در دنیا به آنها عذاب می دهد، ولی) بسیار مهربان (هم) هست، بنابر این به رحمت عامه‌ی خویش مهلتی برای عذاب مقرر کرده است، لذا نباید از تعجیل عذاب بی فکر باشند).

معارف و مسایل

﴿ قَالَ أَضْحَبْ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ۝ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴾ وقتی که لشکر فرعون که در تعقیب قرار گرفته بود، کاملاً روبروی آمد، کل قوم بنی اسرائیل سرو صدا بلند کردند که ما دستگیر شدیم، و در دستگیری شک و تردیدی نمانده بود؛ زیرا لشکر جرار از پشت و دریا از جلو حایل بود، این صورت حال از حضرت موسی (علیه السلام) هم پنهان نبود، ولی آن کوه استقامت بر وعده خدا یقین کرده با زور می گوید: ﴿ كَلَّا ﴾ هرگز چنین نیست، ما دستگیر



نخواهیم شد، و علتش را این بیان می فرماید که: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ پروردگارم با من است که به من راه نشان می دهد، ایمان در چنین حال به آزمایش گذاشته می شود که کوچکترین خطرهای به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دست نداده بود، او گویا راه نجات را به چشم خود می دید، هم چنین در واقعه ی هجرت به وقت پنهان شدن آن حضرت ﷺ در غار ثور برای او اتفاق افتاد که دشمنانی که در تعقیب او بودند بر دهانه ی غار آمده ایستاده بودند، و اگر کمی پایین تر نگاه می کردند آن حضرت ﷺ روبروی آنها قرار می گرفت، آنگاه حضرت صدیق اکبر خوف زده شدند، آن جناب ﷺ عیناً این جواب را دادند که: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^(۱)، که فکر نکن خدا با ماست، در این دو واقعه این امر هم قابل توجه است که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به هنگام تسلی دادن قوم خود می فرماید: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ که پروردگارم با من است، و رسول خدا ﷺ در جواب می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ که پروردگار با ما هر دو تاست، این خصوصیت امت محمدی است که افراد او همراه با رسول خدا از معیت الهی سرفرازاند.

وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيْنَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ عِبَادَتٌ مِثْلُهَا

وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيْنَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ عِبَادَتٌ مِثْلُهَا

يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

می شنوند صحبت های شما را وقتی که می خوانید. یا نفعی می دهند به شما یا ضرری می رسانند.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ

گفتند بلکه یافته ایم پدران خود را که چنین می کردند. گفت آیا می بینید کسانی را که

تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ

می پرستید. شما و پدران گذشته شما. پس همه آنها دشمن من هستند بجز از رب

الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ

جهانیان. که مرا آفریده و او به من راه نشان می دهد. و اوست که به من غذا می دهد و

يَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ

می نوشاند. و وقتی که مریض باشم او به من شفا می بخشد. و اوست که مرا می میراند و باز

يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ

زنده می کند. و اوست که من امیدوارم که ببخشد تقصیر مرا در روز جزا. ای رب من

هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّلَاحِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي

بده به من حکم و ملحق کن مرا به نیکان. و بگذار برای من ذکر خیری در

الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾ وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾ وَأَغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ

پس ماندگان. و بگردان مرا از وارثان باغ پر نعمت. و بیامرز پدرم را که بود او

مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا

از گمراهان. و رسوا نکن مرا روزی که می خیزند. و روزی که نه مال نفع می دهد و نه

بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ

پسران. مگر کسی که آورد پیش خدا قلب خوب. و نزدیک شده است جنت

لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾ وَبُرُزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾ وَقِيلَ لَهُمْ آيُنَ مَا كُنْتُمْ

برای پرهیزکاران. و ظاهر شده جهنم برای گمراهان. و می گویند به آنها که کجا هستید آنکه



تَعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾ مَن دُونَ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُم أَوْ يَنْتَصِرُونَ ﴿۹۳﴾
شمامی پرستیدید. به غیر از خدا، آیا کمک می‌کنند به شما یا که می‌توانند انتقام بگیرند.

فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿۹۴﴾ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿۹۵﴾ قَالُوا وَ
پس سرنگون می‌شوند در آن آنها و همه‌ی گمراهان. و لشکر ابلیس همه. می‌گویند وقتی

هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿۹۶﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾ إِذْ
در آنجا باهم درگیر می‌شوند. بخدا قسم که بودیم ما در اشتباه ظاهر. وقتی

نَسَوِيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۹۸﴾ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿۹۹﴾ فَمَا
ما شما را برابر می‌کردیم به پروردگار عالم. و ما را از راه رد کردند گناهکاران. پس نیست

لَنَا مِنَ سَفَاحِينَ ﴿۱۰۰﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ
برای ما سفارشی‌کننده. و نه دوست محبت‌کننده‌ای. پس اگر برسد به ما برگشتی خواهیم شد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾
از مؤمنان. در این نشانی هست و نیستند بیشتر مردم ایمان پذیرنده.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾

و پروردگار تو اوست غالب، مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

و شما در جلو ایشان قصه‌ی ابراهیم (علیه السلام) را بیان کنید (که دلایل مذمت شرک را دانسته باشند، به ویژه وقتی که از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل شده است؛ زیرا که این مشرکان عرب خود را بر آیین ابراهیم می‌دانستند، و این قصه زمانی بود که) وقتی او به پدر و قوم خود (که بت پرست بودند) فرمود که شما چه چیزهایی را عبادت می‌کنید، آنها گفتند که ما بتها را

عبادت می‌کنیم، و ما بر (عبادت) آنها استوار می‌مانیم، ابراهیم (علیه السلام) فرمود: که اینها از شما می‌شنوند وقتی که آنها را (به هنگام عرض حاجت) می‌خوانید یا (شما که آنها را عبادت می‌کنید آیا) آنها به شما نفعی می‌رسانند یا (اگر شما عبادت آنها را ترک کنید آیا) می‌توانند به شما ضرری برسانند، (برای استحقاق الوهیت علم و قدرت کامل لازم است) آنها گفتند (خیر این نیست که آنها بشنوند، یا بتوانند نفع و ضرری برسانند، و علت عبادت آنها این نیست) بلکه ما بزرگان خود را دیده‌ایم که چنین کرده‌اند) ابراهیم (علیه السلام) فرمود: که آیا شما (حالت) آنها را (با تأمل) دیده‌اید که عبادت‌شان را می‌کنید، شما و بزرگان گذشته شما هم اینها (معبودان) برای من (یعنی برای شما) باعث ضرر هستند (اگر عبادت آنها بجا آورده شود، چه نعوذ بالله من بجا بیاورم یا شما، غیر از ضرر، نتیجه‌ی دیگری ندارد) مگر برای ربّ العالمین (که او بگونه‌ای است که دوست عابدان خود است و عبادت او کاملاً نافع می‌باشد) اوست که مرا (و هم چنین همه را آفریده است و او مرا به مصالحم) راهنمایی می‌نماید (یعنی عقل و فهم عنایت می‌کند تا نفع و ضرر را درک کنم) و اوست که به من غذا و آب می‌دهد و چون مریض شوم از او شفا حاصل می‌شود، و اوست که مرا (به هنگام مرگ) می‌میراند، سپس (در روز قیامت) زنده می‌سازد، و اوست که من به وی امید دارم، اشتباهات مرا در قیامت می‌آمرزد (همه این صفات را بدین خاطر گوشزد نمود که قوم به عبادت خدا رغبت پیدا کند، پس از بیان پیایی صفات با غلبه حضور، به مناجات حقّ تعالی پرداخت که) پروردگارا مرا حکمت (کمال جامعیت بین علم و عمل) عطا کن (زیرا نفس حکمت هنگام دعا هم حاصل شده بود) و (در مراتب قرب) مرا در ردیف (اعلی‌ترین) نیکان (انبیای بزرگ) قرار ده، و ذکر خیر مرا در نسلهای آینده



جاری نما، (تا به راه من بروند و از آن ثواب بیشتر برای من میسر گردد) و مرا از جمله مستحقان جنت النعیم قرار ده و پدرم را (موفق به ایمان گردانیده، او را) پیامرز که از گمراهان است، و روزی که همه زنده شده، برمی خیزند در آن روز مرا رسوا نساز، (در آینده بعضی از وقایع هولناکی که آن روز را هم ذکر نمود تا که قوم بشنوند و بترسند یعنی: آن چنان) روزی (است) که در آن (برای نجات) نه مال دردی را دوا می کند و نه اولاد، مگر کسی (نجات می یابد) که دلی پاک (از شرک و کفر) به نزد خداوند آورد و برای خدا ترسان (اهل ایمان) در آن روز) جنت نزدیک گردانیده می شود (که آن را ببینند و از این که بدانند که ما وارد آن می شویم خوش باشند) و برای گمراهان (کفار) دوزخ به پیش آنها ظاهر کرده می شود (که با دیدن آن نگران شوند که وارد آن خواهیم شد) و (در آن روز) به آنها (گمراهان) گفته می شود که آن معبودان به کجا رفتند که شما به آنها غیر از خدا عبادت می کردید، آیا آنها (در آن زمان) می توانند از شما حمایت کنند، یا می توانند نسبت به نجات خود کاری انجام دهند، سپس (بیان می نماید که) همه ی آنها (عابدان) و گمراهان و لشکر ابلیس و ازگون شده در دوزخ انداخته خواهند شد (پس آن بتها و شیاطین نمی توانند خود و عابدان خود را نجات دهند و) آن کافران در دوزخ با هم صحبت کرده، (به معبودان) می گویند قسم به خدا که ما در گمراهی صریح بودیم، وقتی شما را (در عبادت) با رب العالمین برابر قرار می دادیم، پس ما را این مجرمان بزرگ (که مؤسس ضلالت بودند) گمراه کردند پس (اینک) نه برای ما سفارش کننده ای وجود دارد (که نجات دهد) و نه دوست صمیمی (که تنها از خود، دلسوزی نشان دهد) پس چه نیکو بود که باری دیگر (به دنیا) برگشت داده می شدیم تا ما مسلمان شویم، (تا اینجا سخن حضرت ابراهیم علیه السلام، تمام

شد، خداوند سپس می فرماید) یقیناً در این واقعه (مناظره ابراهیمی و نیز واقعه‌ی قیامت برای طالبان حقّ و سرانجام اندیشان) عبرتی وجود دارد (که در مضامین مناظره اندیشیده معتقد به توحید باشند و از وقایع قیامت بترسند و ایمان آورند) و (با وجود این) بیشتر مردم از آنان (مشرکان مکه) ایمان نمی آورند، یقیناً پروردگار تو بسیار غالب و مهربان است (که می تواند عذاب بدهد ولی مهلت داده است).

معارف و مسایل

دعایی برای دوام ذکر خیر تا قیامت

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ مراد از «لسان» در این آیه مبارکه ذکر است و لام «لی» برای نفع است، پس معنای آیه این است که خدایا چنان طریقه پسندیده‌ای و نشانهای عمده به من اعطا کن، که دیگران تا قیامت از آنها پیروی کنند و مرا به ذکر خیر و صفات عمده یاد کنند^(۱).

خداوند دعای حضرت ابراهیم را پذیرفت که یهود، نصارا و حتی مشرکان مکه با آیین ابراهیم محبت و الفت داشتند و خود را به آن جناب منسوب کنند اگر چه طریقه آنها بر خلاف دین ابراهیم، کفر و شرک است، ولی آنان مدّعی این هستند که ما بر ملت ابراهیم هستیم، و امت محمدی پایدار بودن خود را بر ملت ابراهیم موجب افتخار قرار می دهند



حَبِّ جاه مذموم است، ولی با شرایطی چند، جایز است

حَبِّ جاه یعنی تقاضای عزّت و مدح کردن از مردم برای خویش شرعاً نکوهیده است، قرآن کریم نعمتهای دار آخرت را بر ترک حَبِّ جاه موقوف نموده است، قال تعالی: ﴿ تَلِك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض و لا فساداً ﴾ در اینجا در آیه: ﴿ وَأَجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ ﴾ این دعای ابراهیمی متضمن بر این که در نسلهای آینده تعریف و ثنای من ادامه یابد، به ظاهر تقاضای حَبِّ جاه معلوم می شود، ولی اگر در الفاظ آیه تأمل شود، معلوم می گردد که مقصد اصلی این دعا حَبِّ جاه نیست، بلکه درخواست از بارگاه الهی است که مرا به چنان اعمال نیکی موفق گردان که وسایل آخرت من قرار گیرند، و با مشاهده آنها دیگران هم به اعمال صالح راغب گردند، و پس از من مردم در اعمال صالح از من پیروی کنند، خلاصه ی آن این است که مراد از آن، استفاده از هیچ و جاهتی نیست، تا بتوان آن را حَبِّ جاه دانست، جایی که در قرآن و حدیث حَبِّ جاه ممنوع و نکوهیده قرار داده است، مراد از آن و جاهت دنیوی و استفاده دنیوی از آن است.

امام ترمذی و نسایی از حضرت کعب بن مالک روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ، فرموده است: اگر دو گرگ گرسنه در رمه گوسفندان رها شوند به رمه گوسفندان همانقدر خسارت وارد نمی کنند که دو خصلت، در دین انسان، نقصان می آورند: یکی حَبِّ مال، دوم طلب عزّت و مقام^(۱).
و دیلمی از حضرت ابن عباس با سند ضعیف نقل کرده است که حَبِّ جاه و ثنا انسان را کر و کور می گرداند، و مراد از همه ی این روایتها، آن حَبِّ

۱ - رواه الطبرانی عن عبی سعید الخدری و البزار عن ابی هریره.

جاه و طلب ثناست، که برای مقاصد دنیوی مطلوب باشد، یا آنکه به خاطر آن در دین مدهانت یا گناهی ارتکاب گردد، و اگر این صورت نباشد، پس طلب جاه مذموم نخواهد بود. در حدیثی از خود رسول خدا ﷺ، چنین دعایی منقول است: «اللهم اجعلني في عيني صغيرا و في اعين الناس كبيرا» یعنی پروردگارا مرا در چشم خودم، کوچک و حقیر و در نظر دیگران بزرگ قرار بده، در اینجا هم مراد از بزرگی در نظر دیگران این است که مردم در اعمال نیک از من پیروی کنند، بنابر این امام مالک فرموده است: کسی که در واقع صالح و نیک باشد، و برای نیک قرار گرفتن در نظر مردم ریاکاری نکند، مدح و ثنا از طرف مردم برای او مذموم نیست.

ابن عربی فرموده است: از آیه‌ی مذکور ثابت شده است، که تلاش آن عمل نیک که در میان مردم موجب تعریف باشد، آن جایز است، و امام غزالی فرموده است: محبت عزت و جاه در دنیا، با سه شرط جایز است: نخست این که هدف از آن برتری خویش و تحقیر دیگران نباشد، بلکه برای استفاده اخروی باشد، که مردم معتقد من شده در اعمال نیک از من پیروی کنند، دوم این که هدف از آن ثناگویی به دروغ نباشد که صفتی که در او نیست، از مردم تقاضا داشته باشد که در آن از او تعریف کنند، سوم این که برای به دست آوردن آن مرتکب گناه یا مدهانت در دین نباشد.

دعای مغفرت برای مشرکان جایز نیست

﴿وَأَعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ﴾ پس از نزول این دستور قرآن مجید که: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ برای کسی که مرگ او بر کفر به قطع و یقین ثابت باشد، استغفار و دعای مغفرت ناجایز و حرام است؛ زیرا معنای



آیه این است که برای هیچ پیغمبر و اهل ایمانی قطعاً جایز نیست که برای مشرکان طلب مغفرت کنند، اگر چه آنها نزدیکان و خویشاوندان او باشند، وقتی که اهل جهنّم بودن آنها کاملاً روشن شده است.

یک سؤال و پاسخ آن

اکنون در اینجا این سؤال پیش می آید که با وجود این نهی و ممنوعیت، چگونه حضرت ابراهیم برای پدر مشرک خود، دعای مغفرت نمود، نسبت به این سؤال، خود خداوند رب العزت، در قرآن مجید چنین پاسخ داده است که: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَاةً فَلَمَا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^(۱). خلاصه‌ی جواب این است که حضرت ابراهیم در حیات پدر خود بدین نیت و خاطر استغفار نمود که الله تعالی او را به ایمان آوردن توفیق دهد، که پس از آن مغفرت او یقینی است، یا این که حضرت ابراهیم علیه السلام، پنداشت که پدرم در نهان ایمان آورده است، اگر چه آن را علناً اعلام و اظهار نمی کند، ولی وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام، دریافت که پدرش بر کفر مرده است از او کاملاً بیزارى و برائت اظهار نمود.

فایده

تحقیق این امر که آیا حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به کفر و شرک پدرش در حیات او اطلاع یافته بود یا پس از مرگ او یا در قیامت اطلاع خواهند یافت، با تفصیل کامل در سوره توبه ذکر شده است.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۚ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ یعنی در روز

قیامت نه مال کسی به درد می خورد و نه پسران او، مگر کسی که قلبی سلیم به بارگاه خدا آورده باشد، بعضی در اینجا استثناء را منقطع قرار داده آیه را چنین تفسیر کرده اند، که در آن روز نه مال کسی به درد می خورد و نه پسران او، آری فقط قلب سلیم به درد می خورد که در آن کفر و شرک وجود نداشته باشد، و این جمله مانند آن است که کسی نسبت به زید سؤال کند که آیا زید مال و اولاد دارد؟ او در جواب بگوید: مال و اولاد او قلب سلیم اوست، به این مطلب که مال و اولاد ندارد، ولی در عوض آنها قلب سلیم دارد، خلاصه مضمون آیه طبق این تفسیر این است که در آن روز مال و اولاد دردی را دوا نمی کنند، فقط ایمان و عمل صالح سودبخش است که از آن به قلب سلیم تعبیر شده است، و مشهورترین تفسیر نزد بیشتر مفسرین، این است که، استثنا متصل است و معنای آیه این است که مال و اولاد در روز قیامت کسی را سودی نخواهد بخشید مگر کسی که از قلب سلیم برخوردار باشد، و آن شخص مؤمن است، حاصل آن این است که همه این چیزها در قیامت مفید و نافع قرار می گیرند، اما تنها برای مؤمن، نه برای کافر. در اینجا این امر قابل توجه است که در اینجا قرآن: ﴿وَلَا بُنُونَ﴾ فرمود، که معنای آن «نه پسران» است، و عموم اولاد را شاید از این جهت ذکر نمود که در وقت مصیبت در دنیا هم تنها توقع کمک از پسران می شود، کمک از طرف دختران به هنگام مصیبت، مشکل و خیلی شاذ و نادر است، بنابراین در قیامت غیر نافع بودن پسران را بطور ویژه ذکر نمود، کسانی که در دنیا از آنها توقع نفع بود آنها هم نمی توانند نفعی برسانند.

امر دیگر این است که معنای قلب سلیم دل سالم است، ابن عباس فرموده که مراد از آن دلی است که به کلمه ی توحید گواهی داده از شرک پاک باشد، و همین مطلب از مجاهد، حسن بصری و سعید بن مسیب به



عناوین مختلف بیان شده است، سعید بن مسیب فرموده است: دل سالم تنها می تواند دل مؤمن باشد، دل کافر مریض است، چنان که قرآن فرموده است: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾.

مال، اولاد و روابط خانوادگی هم با شرط ایمان

می تواند نافع واقع شوند

طبق تفسیر مشهور آیه ی مذکور، معلوم شد که مال انسان هم می تواند در روز قیامت برای او نافع واقع شود، به شرطی که او مسلمان باشد، بدین صورت که چون کسی مال خود را در دنیا در راه خدا و کارهای نیک صرف کرده است، یا صدقه جاریه نموده است، اگر بر ایمان مرده باشد، و روز محشر در ردیف مؤمنان داخل گردد، پس مال انفاق شده ی او اینجا، ثواب صدقه ی جاریه او، در میدان حشر و میزان حساب، به درد او خواهد خورد. و اگر آن شخص مسلمان نبود، یا خدای نخواسته پیش از مرگ از ایمان خارج گشت، پس هیچ عمل نیک دنیوی او برای او سودی نخواهد بخشید، و هم چنین است معامله ی اولاد هم، که اگر این شخص مسلمان است، پس نفع اولاد می تواند در آخرت به او برسد، بدین شکل که پس از او اولادش برای او دعای مغفرت کنند، یا ایصال ثواب نمایند، و نیز بدین صورت که او اولاد را تربیت صحیح و درستی داده باشد، بنابر این ثواب اعمال نیک، خود به خود به او رسیده، در نامه ی اعمال او ثبت خواهند شد، یا بدین صورت که اولاد برای او در قیامت شفاعت کنند، چنان که در بعضی از روایات حدیث چنین شفاعت و قبول شدن آن ثابت است، به ویژه شفاعت اولاد نابالغ و هم چنین به اولاد هم از طرف والدین در آخرت به شرط ایمان نفع می رسد، که اگر مسلمان باشند و اعمال صالح آنها به درجه ی والدین نرسد،

خداوند متعال به پاس خاطر آبا و اجداد او، او را هم به آن مقام بلند می‌رساند که آبا و اجدادش در آن قرار دارند، قرآن کریم در این باره چنین فرموده است: ﴿وَالْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ یعنی ذرّیت بندگان نیک را هم به آنها می‌رسانیم، از تفسیر مشهور فوق‌الذکر این آیه، معلوم می‌شود که در هر جاری قرآن و حدیث بیاید که روابط نسبی به درد نمی‌خورد، مراد از آن این است که به درد غیر مؤمن نمی‌خورد، حتی اگر اولاد و همسر پیامبری هم غیر مؤمن باشند، پس پیامبری او به درد آنها نمی‌خورد، چنان‌که معامله حضرت نوح با پسرش و حضرت لوط با همسرش و حضرت ابراهیم با پدرش اتفاق افتاد، و مفهوم همه این آیه‌های قرآن: ﴿اِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾، ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ﴾، ﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنِ وَلَدِهِ﴾ همین می‌باشد، والله اعلم.

كَذَبَتْ قَوْمٌ نُوحًا الْأَمْزَلِينَ ﴿١٠٥﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ
تکذیب نمود قوم نوح پیغمبران را، وقتی که گفت به آنها برادرشان نوح

أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ
ایا شما ترس ندارید. من برای شما پیغمبر معتبرم. پس بترسید از خدا و

أَطِيعُونَ ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ
گفته‌ی مرا بپذیرید. و نمی‌خواهم من از شما بر این عوض، عوض من بر پروردگار

أَلْعَلَّمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونَ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَنْوْمُنْ لَكَ وَ
عالم است. پس بترسید از خدا و گفته‌ی مرا بپذیرید. گفتند آیا ما تو را قبول کنیم، و



أَتَبَعَكَ الْأَرْدَالُونَ ﴿۱۱۱﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۲﴾
 باتو شده‌اند کمیگان. گفتم و چه می‌دانم آنچه را آنها می‌کنند.

إِن حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ
 پریشانی حساب آنها کار رب من است، اگر شما فهم دارید. و من طرد کننده نیستم

الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۴﴾ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۵﴾ قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَنُوحُ
 مؤمنان را. من فقط ترساننده‌ای هستم، واضح. گفتند اگر تو باز نمی‌آیی ای نوح،

لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿۱۱۶﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿۱۱۷﴾
 حتماً تو سنگسار کرده خواهی شد. گفتم ای رب، قوم من مرا تکذیب کرد.

فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾
 پس داوری کن در میان من و آنها داوری، و نجات ده مرا و کسانی که بامن هستند مؤمن.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿۱۱۹﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ
 پس نجات دادیم او را و کسانی را که با او بودند در کشتی پر شده. باز غرق کردیم پس از آن

الْبَاقِينَ ﴿۱۲۰﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۱﴾ وَ
 بقیه را. البته در این امر نشانی هست و بیشترشان نیستند قبول کننده. و

إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۲﴾

پروردگارت تو اوست غالب و مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم نوح پیامبران را تکذیب نمودند؛ (زیرا تکذیب یک پیغمبر، مستلزم تکذیب همه‌ی آنهاست) وقتی که برادر نسبی‌شان نوح (علیه السلام) به آنها فرمود: آیا شما (از عذاب خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امین شما هستم

(که عیناً پیام خدا را بدون فزونی و کاستی به شما می‌رسانم) پس (مقتضای آن این است که) شما از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، و (نیز) من از شما مزد (دنیوی) نمی‌خواهم، مزد من فقط بر ذمه‌ی ربّ العالمین است، پس (مقتضای این بی‌غرضی من هم، این است که) شما از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، آنها گفتند: آیا ما تو را قبول کنیم، در حالی که مردمان رذیلی با شما همراه شده‌اند، (که از موافقت با آنها مردمان شرافتمند عار دارند، و نیز هدف این‌گونه مردمان بی‌حوصله بیشتر، به دست آوردن مال یا جاه است، ادعای ایمان آنها هم اعتباری ندارد) نوح (علیه السلام)، فرمود: من چه بحثی به کار (و پیشه) آنها دارم (چه شریف باشند چه رذیل، در دین این تفاوت چه اثری دارد، این احتمال که ایمان آنها قلبی نیست، پس حساب گرفتن از آنها برای این عمل فقط کار خداست، چه خوب بود که شما این را درک می‌کردید، از مانع قرار دادن رذالت پیشگان برای ایمان خود اشاره‌ی این تقاضا می‌شود که من آنها را از نزد خود برانم، پس من طردکننده اهل ایمان نیستم، چه شما ایمان آورید یا نیاورید، به من ضرری نمی‌رسد؛ زیرا که) من ترساننده‌ای آشکارا هستم (و با تبلیغ فریضه‌ی منصبی من ادا می‌شود، در آینده نفع و ضرر خود را شما بنگرید) آنها گفتند: اگر تو ای نوح (از گفت و شنود) باز نمی‌آیی، حتماً سنگسار کرده می‌شوی، (خلاصه وقتی چندین سال بدین منوال گذشت، آنگاه) نوح (علیه السلام)، دعا نمود: پروردگارا این قوم مرا (بیایی) تکذیب می‌نماید، پس شما در میان من و آنها یک داوری (عملی) بفرما، (آنها را هلاک بگردان) و مرا و مؤمنانی را که با من هستند (از این هلاکت نجات بده، پس ما (دعای او را قبول کردیم) و او را و کسانی را که با او در کشتی (سوار شده) بودند نجات دادیم، و سپس بقیه مردم را غرق کردیم، در این (واقعه هم) عبرت بزرگی وجود دارد و (باوجود این) بیشتر مردم از



آنها (کفار مکّه) ایمان نمی آورند، یقیناً پروردگار تو غالب (و) مهربان است (که با وجود قدرت بر عذاب، به آنها مهلت داده است).

معارف و مسایل

حکم گرفتن مزد بر طاعات

﴿ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ﴾ از این آیه معلوم می شود که گرفتن مزد برای تعلیم و تبلیغ جایز نیست؛ بنابراین، سلف صالحین مزد گرفتن را حرام دانسته اند، ولی متأخرین آن را در حال مجبوری جایز قرار داده اند، تفصیل کامل آن در جلد ۱ سوره بقره آیه ۴۱ ﴿ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمناً قليلاً ﴾ بیان شده است.

فایده: در اینجا آیه: ﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴾ دو جای برای تأیید و برای نشان دادن این موضوع وارد شده است که برای اطاعت رسول و ترس از خدا تنها امانت و دیانت رسول یا تنها مزد نگرفتن او بر تعلیم و تبلیغ، کافی بود، ولی همه‌ی این صفات در رسول یافته می شوند، پس اطاعت او و ترس از خدای بیشتر لازم است.

شرافت و رذالت به اعمال و اخلاق مربوط است

نه به نسب، مقام و پست

﴿ قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْدَلُونَ ۝ قَالَ وَ مَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ در این آیه نخست این قول مشرکان را نقل نمود که آنها علّت انکار قوم نوح علیه السلام، را از ایمان آوردن بر او، این بیان کردند که پیروان تو همه مردمان رذیلی هستند، پس ما مردمان شریف و معزز چگونه با آنها همراه شویم، نوح علیه السلام، در پاسخ فرمود: من از حال اعمال آنها اطلاعی در دست ندارم و

اشاره نمود، شما که نسب یا مال و ثروت، عزّت و جاه را اساس شرافت تصوّر می‌کنید، این اشتباه است، بلکه اساس عزّت و ذلّت یا شرافت و رذالت در حقیقت مبتنی بر اعمال و اخلاق است، کسانی که شما نسبت به آنها گفتید که همه رذیلند، این نادانی شماست؛ زیرا ما از حقیقت اعمال و اخلاق و احوال هر شخص مطلع نیستیم، لذا نمی‌توانیم قضاوت کنیم که در حقیقت چه کسی رذیل و چه کسی شریف است^(۱).

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودُ أَلَا

تکذیب کرد عاد پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها برادرشان هود، آیا شما

تَتَّقُونَ ﴿۱۲۴﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۲۵﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ

ترس ندارید. من برای شما پیغمبر معتبرم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونَ ﴿۱۲۶﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ

گفته‌ی مرا بپذیرید. و من نمی‌خواهم از شما بر این عوض، و عوض من بر مالک این

الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۷﴾ أَتَنْبُونَ بِكُلِّ رِيحٍ ءآيَةٌ تَعْبُوثُونَ ﴿۱۲۸﴾ وَ تَتَّخِذُونَ

جهان است. گفت آیا می‌سازید بر هر زمین بلند نشانی برای بازی. و می‌سازید

مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۲۹﴾ وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطْشَتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾

کاریگری که شاید شما همیشه می‌مانید. وقتی که دست‌می‌زنید پس پنجه می‌زنید از ظلم.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَ أَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

پس بترسید از خدا و بپذیرید. و بترسید از او که رساند به شما آنچه می‌دانید.



أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَنِينَ ﴿۱۳۳﴾ وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۳۴﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
 رساند به شما چهارپایا و پسران. و باغها و چشمه‌ها. من می‌ترسم بر شما از

عَذَابِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۳۵﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِّنْ
 آفت روز بزرگی، گفتند برابر است بر ما که تو نصیحت بکنی یا نباشی از

الْوَعِظِينَ ﴿۱۳۶﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳۷﴾ وَ مَا نَحْنُ
 نصیحت کنندگان. نیستند اینها مگر عادات گذشتگان. و نیست بر ما

بِمُعَذِّبِينَ ﴿۱۳۸﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكَ نَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
 آفت آمدنی. پس او را تکذیب کردند، پس آنها را غارت کردیم، در این امر البته نشانی هست،

وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۴۰﴾

و بیشتر آنها قبول ندارند. و پروردگار تو هم اوست غالب مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند، وقتی که برادر (نسبی) آنها هود (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به آنها گفت: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید، من پیغمبر امین شما هستم، پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و من از شما بر این (تبلیغ) مزدی نمی‌خواهم، مزد من فقط بر عهده‌ی ربّ العالمین است، آیا شما (علاوه بر شرک، در تفاخر و تکبر هم به قدری غرق شده‌اید که) بر هر مقام بلندی (ساختمانی به طور) یادگاری می‌سازید (تا که خیلی بلند به نظر رسد) که آن را فقط یهوده و (بدون ضرورت) بنا می‌کنید و (علاوه بر آن در منازل مسکونی که تا حدّی نسبت به آن نیاز وجود دارد به قدری غلوّ می‌کنید که) ساختمانهای خیلی مرتفع می‌سازید (در حالی که در کمتر از آن استراحت میسر می‌شود) مانند این که در دنیا برای همیشه می‌مانید

(یعنی) توسیع امکانات و ساختمانهای مرتفع و مضبوط و تعمیرات یادگاری زمانی مناسب بود که در دنیا برای همیشه می ماندید، پس چنین تصوّر می رفت که منازل وسیع بسازم تا در نسلهای آینده تنگی پیش نیاید؛ زیرا ما هم سکونت می کنیم و آنها هم سکونت می کنند و بلند هم می سازیم که در پایین جای نگیرند به طبقات بالایی می روند و مضبوط هم بسازیم تا برای عمر طویل ما نافع واقع شوند و یادگاری بسازیم تا که از زنده ماندن ما یاد ما هم زنده بماند و اکنون همه اینها بی کارند، یادگارهای بسیار بزرگی ساخته شده است که از سازندگان آن نام و نشانی باقی نیست، مرگ نام همه را از صفحه هستی محو نموده است، بعضی را به زودی و بعضی دیگر را دیر زمان و (به سبب این تکبر، در مزاج سختی و بی رحمی، به حدّی رسیده است که) هرگاه کسی را مؤاخذه کنید، کاملاً جابر (ظالم) شده دار و گیر می کنید، (این اخلاق بدین خاطر بیان گردید که اینها بیشتر در راه ایمان و اطاعت سد راه می شوند) پس (چون شرک و اخلاق بد گذشته سبب نارضایی خدا و عذاب هستند، لذا) شما (باید) از خدا بترسید، (خداوندی که من رسول او هستم) و (نیز) از من اطاعت کنید و از او (الله) بترسید، (کسی که من از ترسیدن او سخن می گویم چنان است) که کمک کرده به شما و به آنچه که می دانید (یعنی) چهارپاها و پسران و باغها و چشمه ها به شما کمک کرده است، (پس مقتضای منعمیت او این است که هیچگونه مخالفت با احکام او نشود) من در حقّ شما (اگر از این حرکتها باز نیامدید) از عذاب روزی بزرگ احساس خطر می کنم، (این ترهیب است و در ﴿ امدکم به انعام﴾ الخ ترغیب بود) آنها گفتند: هر دو امر در نزد ما یکسان است، خواه شما نصیحت کنید یا ناصح نباشید، (ما در هر دو حالت از کردار خود باز نخواهیم آمد و شما هر چه می گوئید) این عادت (رایج) مردم گذشته (و



رسم) است (که در هر زمان مردمانی ادّعی نبوّت کرده با مردم چنین گفته‌اند) و (شما که ما را از عذاب می‌ترسانید پس) هرگز عذابی به سوی ما نخواهد آمد، خلاصه این‌که مردم، هود (علیه السلام)، را تکذیب کردند، پس ما آنها را (به وسیله عذاب باد تندی) هلاک کردیم، یقیناً در این (واقعه هم) عبرت بزرگی وجود دارد، (که سرانجام مخالفت چه خواهد شد) و (با وجود این) بیشتر این مردم (کفّار مکّه) ایمان نمی‌آورند، و یقیناً ربّ تو غالب و مهربان است (که به عذاب دادن هم تواناست، بلکه به رحمت خویش مهلت داده است).

معارف و مسایل

تشریح چند الفاظ مشکل: ﴿ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيحٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ۝ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴾ «الریح» ابن جریر از مجاهد نقل نموده است که ریح به راهی گفته می‌شود که از میان دو کوه بگذرد، و از حضرت ابن عباس و جمهور منقول است که جای بلند را «ریح» می‌گویند و از آن «ریح النبات» مشتق است، یعنی نباتات بلند و بالا رونده، «ءَايَةً» معنای اصلی آن علامت است و مراد از آن محلّ بلند است، «تَعْبَثُونَ» از عبث مشتق است و عبث به چیزی گفته می‌شود که در آن نه فایده حقیقی وجود داشته باشد و نه حکمی، و در اینجا معنی این است که ساختمانهای مرتفع بی فایده می‌سازند که آنان به آنها نیازی نداشتند، بلکه تنها برای افتخار می‌ساختند، «مصانع» جمع مصنع است، حضرت قتاده فرموده است: مراد از مصانع حوض‌هاست، ولی حضرت مجاهد فرموده است: مراد از آن منازل مستحکم است، «لعلکم تخلصون» امام بخاری در صحیح بخاری فرموده است که: لعل در این آیه برای تشبیه است، و حضرت ابن عباس آن را چنین

ترجمه نموده است، «کانکم تخذون» یعنی گویا شما برای همیشه باقی می‌مانید^(۱).

بنای ساختمان بدون ضرورت مذموم است

از این آیه ثابت گردید که بنا و ساختن بدون ضرورت از نظر شرع مذموم است، و معنای آن حدیثی که امام ترمذی از حضرت انس روایت کرده که: «النفقة كلها في سبيل الله الا البناء فلا خير فيه» یعنی: ساختمانی که اضافه بر نیاز ساخته شود خیر در آن نیست، و تصدیق این مطلب از روایت دیگر حضرت انس می‌باشد که آمده است: «كل بناء وبال على صاحبه الا مالا یعنی الا ما لابد منه»^(۲)، یعنی هر ساختمانی برای صاحبش وبالی است، مگر آنچه حسب ضرورت باشد که آن وبال نیست، در روح المعانی آمده است که بدون هدف صحیح، ساختن ساختمان بلند در شرع محمّدی مذموم و بد است.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا

تکذیب کرد ثمود پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها برادرشان صالح، آیا شما

تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ

نمی‌ترسید. من برای شما پیغمبری معتبر هستم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونَ ﴿١٤٤﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ

گفته‌ی مرا بپذیرید. و نمی‌خواهم بر این از شما مزدی، مزد من بر پروردگار

الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَلْهَنَّا آمَنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّاتٍ وَ

جهانیان است. آیا می‌گذارند شما را در چیزهای اینجا خاطر جمع. در باغها و



عُيُونٍ ﴿۱۴۷﴾ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعَهَا هَ ضِيمٌ ﴿۱۴۸﴾ وَ تَنْحِتُونَ مِنْ
چشمه‌ها، و مزرعه‌ها و درختهای خرما که آبستن آنها ملایم است، و می‌تراشید از

الْجِبَالِ بُيُوتاً فَ رِهِينَ ﴿۱۴۹﴾ فَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ﴿۱۵۰﴾ وَ لَا تَطِيعُوا
کوهها خانه به تکلف، پس از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، و قبول نکنید

أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۵۱﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۱۵۲﴾
دستوربیبی‌باکان را، آنانکه فساد می‌آورند در زمین، و اصلاح نمی‌کنند.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ ﴿۱۵۳﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ
گفتند کسی بر تو سحر کرده است، تو هم مثل ما انسانی هستی، پس بیاور نشانی اگر

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۵۴﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ
توراستگویی، گفت این ماده‌شتری است، برای آن نوبت آب هست، و برای شما هم نوبت آب

يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿۱۵۵﴾ وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ
یک روز مقرر، دست نزنید آن را به نیت بد، پس می‌گیرد شما را عذاب روز

عَظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾ فَ عَقَرُوهَا فَ أَصْبَحُوا نَادِمِينَ ﴿۱۵۷﴾ فَ أَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنْ
بزرگ، پس بریدند آن ماده‌شتر را، و شدند فردا پشیمان، پس گرفت آنها را عذاب، یقیناً

فِي ذَٰلِكَ لآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۵۸﴾ وَ إِنْ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ
در این نشانی هست، و بیشتر آنها نیستند قبول کننده، و پروردگار تو اوست غالب

الرَّحِيمِ ﴿۱۵۹﴾

مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم ثمود (همه‌ی) پیغمبران را تکذیب کردند و چون برادرشان صالح

(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی ترسید، من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس شما از خداوند بترسید و اطاعت مرا به جای آورید، و من برای این کار، از شما مزدی نمی خواهم، پس مزد من بر عهده‌ی ربّ العالمین است، (و شما که به سبب خوشحالی، تا این حد، از خدا غافل هستید پس) آیا به شما اجازه داده می شود که در این چیزهایی که (در این دنیا) موجودند، بی خیال باشید یعنی: در باغها و چشمه‌ها و درختهای خرما که خوشه‌های آنها پر بار هستند، (آن درختهای خرما کاملاً ثمره می دهند) و آیا (به سبب این غفلت) شما کوهها را تراشیده تکبّر ورزیده (به افتخار) خانه می سازید، پس از الله بترسید، و گفته‌ی مرا بپذیرید، و گفته‌ی کسانی را که از حدود (بندگی) بیرونند را قبول نکنید که در زمین فساد می کنند و (هیچ‌گاه در جهت) اصلاح (کاری) انجام نمی دهند، (مراد از آن رؤسای) کفّارند که مردم را به گمراهی وا می دارند (و مراد از فساد و عدم اصلاح همین است) آنها گفتند: که بر تو کسی سحر سنگین کرده است، (که در اثر آن در عقل تو فتور آمده است که ادّعای نبوّت می کنی در حالی که) تو همانند ما یک انسان (ساده) هستی، (و انسان نبی نمی باشد) پس اگر (در ادّعای پیامبری) راستگو هستی معجزه‌ای بیاور، صالح (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فرمود: این ماده شتری است (که به سبب آفریده شدنش بر خلاف عادت، معجزه‌ای است، چنان‌که قبلاً در او آخر جزء هشتم گذشت، و علاوه بر این که این دلیل رسالت من باشد، خود آن هم حقوقی دارد، چنان‌که این هم از آن جمله است) که برای آب آشامیدن یک نوبت از آن است، و یک نوبت از شماست، در روز مقرّر، (برای دامهای شما) و (یکی این‌که) به اراده بدی (و اذیت) به او دست نزنید که شما را عذاب روز بزرگی در خود می گیرد، پس آنها (نه رسالت را تصدیق کردند و نه حقوق آن شتر ماده را ادا نمودند، بلکه) آن را



کشتند، پس (وقتی علایم عذاب ظاهر شد، پس از این حرکت خود) پشیمان شدند، (ولی اولاً، پشیمانی به هنگام مشاهده عذاب بی فایده است، ثانیاً تنها از پشیمانی طبعی چه می باشد تا وقتی تدارک اختیاری، یعنی توبه و ایمان همراه نباشد،) پس (بالآخره) عذاب آنها را فرا گرفت، یقیناً در این واقعه عبرت بزرگی وجود دارد و (باوجود این) بیشتر مردم از آنها (کفار مکّه) ایمان نمی آورند، و یقیناً پروردگار تو بسیار غالب و خیلی مهربان است. (که باوجود توان به آنها مهلت می دهد).

معارف و مسایل

﴿وَتَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾ از حضرت ابن عباس تفسیر «فارهین» به «بَطْرین» منقول است، یعنی تکبر کننده، ولی ابوصالح فرموده است و این نیز از امام راغب منقول است، که «فارهین» به معنای «حاذقین» یعنی ماهرین است، مراد این است که خداوند متعال بر شما چنین انعام فرموده است که چنان صنعتی نشان داده که ساختن خانه از کوهها را برای شما آسان نموده است، حاصل این که نعمتهای خداوندی را یاد کرده در زمین فساد نکنید.

حرفه مفید از انعام الهی است به شرطی که آن را

در کارهای زشت به کار نبرند

از این آیه ثابت گردید که حرفه های عمده از انعام الهی است، و استفاده از آنها جایز است ولی اگر از آنها گناه یا فعل حرام لازم آید یا بدون ضرورت در آن منهمک شود، پس اختیار چنین حرفه ای، جایز نیست، چنان که قبل از این از آیات گذشته مذمت ساختن ساختمانهای بلند، گذشت.

كَذَبَتْ قَوْمٌ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَكْذِبُونَ قَوْمٌ لُوطٍ پيغمبران را. وقتی که گفت برای شان برادرشان لوط آیا

تَقْتُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ شمانمی ترسید. من برای شما پیغمبری معتبر هستم. پس از خدا بترسید و

أَطِيعُونَ ﴿١٦٣﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ غفتهی مرا بپذیرید. و من نمی‌خواهم بر این از شما مزدی، مزد من بر عهدهی پروردگار

الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَ تَذَرُونَ مَا عالم است. آیا شما می‌روید بر مردان جهان. و می‌گذارید آنچه را که

خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوا لَنْ برای شما آفریده پروردگارتان همسر، بلکه شما هستید از حد تجاوزگر. گفتند اگر

لَمْ تَنْتَه يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مَنْ باز نیایی توای لوط، تو بیرون رانده خواهی شد. گفت من یقیناً از کار شما

الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾ فَنَجَّيْنَاهُ بیزارم. ای رب نجات ده مرا و خانواده‌ی مرا از کارهایی که ایشان می‌کنند. پس نجات دادیم

وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧١﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا اورا و خانواده‌ی او را هم. غیر از پیرزنی که ماند در ماندگاران. باز هلاک کردیم

الْآخِرِينَ ﴿١٧٢﴾ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿١٧٣﴾ دیگران را. و بارانیدیم بر آنها باران، پس چگونه بود باران ترساننده شدگان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾ وَ إِنْ رَبُّكَ لَهُوَ یقیناً در این نشانی هست، و نبودند بیشتر آنها قبول کننده. و یقیناً پروردگار تو اوست



الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾

غالب مهربان.

خلاصه‌ی تفسیر

قوم لوط (نیز) پیغمبران را تکذیب کردند، آنگاه برادرشان لوط (علیه السلام)، به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی ترسید، من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس شما از خدا بترسید و اطاعت مرا بجا آورید، و من بر این، از شما مزد نمی خواهم، فقط مزد من بر عهده‌ی ربّ العالمین است، آیا از همه‌ی مردم جهان تنها شما (مرتکب این حرکت می شوید که) با مردان عمل زشت انجام می دهید، و همسرانی که پروردگار برای شما آفریده است، آنها را نادیده می گیرید، (چنین حرکتی از غیر شما صادر نمی شود و چنین نیست که در زشتی آن شبهه‌ای باشد) بلکه (امر اصلی این است که) شما از حدّ (انسانیت) تجاوز می کنید، آنها گفتند: ای لوط اگر شما (از گفت و شنود ما) باز نمی آید حتماً (از این آبادی) اخراج خواهید شد، لوط (علیه السلام)، فرمود: (من با این تهدید از گفته‌هایم باز نمی‌گردم؛ زیرا که) من از این حرکت شما خیلی متنفرم، (پس چگونه گفته‌هایم را رها سازم، پس وقتی که به هیچ وجه، آنها نپذیرفتند، و از آمدن عذاب آگاهی رسید) لوط (علیه السلام)، دعا نمود: پروردگارا! مرا و بستگان خاص مرا از (وبال) این کار ایشان (که دارد بر آنها نازل می شود) نجات بده، پس ما او را و همه‌ی بستگانش را نجات دادیم، مگر پیرزنی (مراد از آن همسر اوست) که (در عذاب) ماندگار شد، پس همه آنها را (که غیر از لوط علیه السلام، و اهل او بودند) هلاک کردیم، و ما بر آنها نوعی باران خاص (سنگ) بارانیدیم، پس چه باران بدی بود که بر آنها بارید و (از عذاب الهی) ترسانده شدند، یقیناً در این (واقعه هم) عبرتی

وجود دارد و (با وجود این) بیشتر مردم از آنان (کفار مکه) ایمان نمی آورند، و یقیناً پروردگار تو خیلی توانا و بسیار مهربان است. (و می توانست مورد عذاب قرار دهد ولی اکنون چنین ننمود).

معارف و مسایل

انجام عمل خلاف فطرت، با همسر خود هم حرام است

﴿ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾ حرف «من» در لفظ «من ازواجکم» به اصطلاح می تواند بیانیه باشد که حاصل آن این است، زنانی که خداوند متعال آنها را برای خواش جنسی شما آفریده است آنها را رها کرده مردان هم جنس خود را محل شهوت نفسانی خود که دلیل خباثت نفس است، قرار می دهید، و این هم امکان دارد که حرف «من» را تبعیضیه قرار داده اشاره بدین موضوع باشد که عضو خاص را که خدا از همسران شما برای شما آفریده و امر طبیعی است، آن را گذاشته، با همسران تان عمل خلاف فطرت که قطعاً حرام است، انجام می دهید.

الغرض با توجه به معنای دوم، این مسئله هم ثابت گردید که عمل خلاف فطرت با همسر خود هم حرام است، در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ بر چنین شخصی لعنت فرموده است، نعوذ بالله منه^(۱).

﴿إِلَّا عَجُوزاً فِي الْغُبَرِينَ﴾ مراد از «عجوز» همسر حضرت لوط علیهِ السَّلَام، است که به این عمل قوم لوط راضی بود، و کافر هم بود، و اگر این همسر کافر حضرت لوط علیهِ السَّلَام، در حقیقت پیرزن بود، پس به کار بردن لفظ عجوز بر او روشن است، و اگر او از نظر سن پیر نبود، پس شاید بدین خاطر از او به لفظ



عجوز یاد شده است که همسر پیغمبر برای اُمّت به منزله‌ی مادر است، و زنی که بسیار اولاد داشته باشد، پیرزن گفتن او چندان بعید نیست.

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾ از این آیه ثابت گردید که تعزیراً انهدام دیوار بر لوطی یا انداختن او از مقام مرتفع به زمین، چنان‌که مسلک احناف است، جایز است؛ زیرا قوم لوط بدین گونه عذاب هلاک گردید که شهر آنها بالا برده شد و روی آنها سرنگون گردید،^(۱)

كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَكْذِبُونَ

تکذیب کردند باشندگان جنگل، پیغمبران را. وقتی که گفت به آنها شعیب آیا

تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَنَمِي تَرْسِيد؟ مَنْ هَسْتُمْ بِرَى شَمَا پِیغَامِرْسَان مَعْتَبِر. پس بترسید و

أَطِيعُونَ ﴿١٧٩﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ

گفته‌ی مرا بپذیرید. و من نمی‌خواهم از شما بر این مزدی، مزد من بر پروردگار

الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾ وَ زِنُوا

عالم است. درست پر کنید پیمانۀ را و نباشید خسارت دهنده. و وزن کنید

بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾ وَ لَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا

بِه ترازوی راست. و کم نکنید از مردم چیزهای شان را، و نروید

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾ وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولَى ﴿١٨٤﴾

در زمین برای فساد کردن. و بترسید از او که آفریده شما را و خلق گذشته را.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ

گفتند بر تو کسی سحر کرده است. و تو هم یک انسان هستی مانند ما، و به نظر ما

لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ

تو دروغگویی هستی. پس بینداز بر ما تکه‌ای از آسمان اگر تو هستی،

الصَّادِقِينَ ﴿۱۸۷﴾ قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾ فَكَذَّبُوهُ

راستگو. گفت پروردگارم خوب می‌داند آنچه شما می‌کنید. پس تکذیب کردند او را،

فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۸۹﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ

پس گرفت آنها را عذاب روز سایبان، یقیناً بود آن عذاب روز بزرگی. البته در این امر،

لَايَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ

نشانی است، و نبودند بیشتر آنها قبول کننده. و پروردگار تو غالب

الرَّحِيمِ ﴿۱۹۱﴾

مهربان است.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿أَضْحَبُ لَيْكَةِ﴾ (هم که ذکرشان در آخر سوره‌ی حجر گذشت) پیغمبران را تکذیب کردند، وقتی شعیب (علیه السلام) به آنها فرمود: آیا شما (از خدا) نمی‌ترسید من پیغمبر امانتدار شما هستم، پس از خدا بترسید و گفته‌ی مرا بپذیرید، و من برای این تبلیغ از شما مزدی نمی‌خواهم مزد من تنها بر عهده‌ی رب العالمین است، شما کیل را کامل کنید و (به صاحب حق) خسارت نزنید و (هم چنین چیزهای وزن کردنی را) با ترازویی میزان وزن کنید (یعنی در ترازو کمی و بیشی راه ندهید و در کیل هم فرق قایل



نباشید) و به مردم در چیزهایشان خسارت وارد نکنید و در زمین فساد به پا نکنید و (از خداوند توانا) بترسید خداوندی که شما و تمام مخلوقات گذشته را آفریده است. آنها گفتند: کسی تو را مورد سحری بزرگ قرار داده است، (که در اثر آن عقلت مختل شده و ادّعی نبوّت می کنی) و تو فقط همانند ما انسانی (ساده) هستی، و ما تو را از مردمان دروغگو می پنداریم، پس اگر از راستگویانی، پس بر ما تگّه ای از آسمان بینداز (تا ما بدانیم که فی الواقع تو نبی بودی و در اثر تکذیب تو ما بدین سزا مبتلا شدیم) شعیب (علیه السلام)، فرمود: (من چکاره هستم که عذاب بیاورم، یا کیفیت آن را تعیین کنم) اعمال شما را (فقط) پروردگارم کاملاً می داند (و آنچه مقتضای این عمل باشد که چه عذاب باشد و کی باشد، این را هم فقط او می داند و اختیار به دست اوست) پس آنها (پیایی) او را تکذیب کردند، پس عذاب واقعه ی سایبان آنها را فراگرفت، یقیناً آن عذاب روز سختی بود (و این واقعه ی هم عبرتی بزرگ در خود دارد، (باوجود این) بیشتر مردم (کفّار مگّه) ایمان نمی آورند، و یقیناً پروردگار تو توانا و مهربان است، (می تواند عذاب نازل نماید ولی مهلت داده است).

معارف و مسایل

﴿ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴾ بعضی فرموده اند که: «قسطاس» لفظ رومی است، و به معنای عدل و انصاف می آید، بعضی آن را عربی دانسته اند که مشتق از قسط است و معنای آن هم انصاف است، به این مطلب که ترازو و وسایل دیگر وزن و کیل را درست و مستقیم به کار برید که در آن اندیشه ی کاستن وجود نداشته باشد.

﴿ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ﴾ یعنی: چیزهای مردم را از آنان کم

نکنید، مراد این که طبق قرارداد، حق هر کسی هر چقدر که باشد کاستن از آن حرام است، چه آن چیز کیلی یا وزنی باشد یا چیزی دیگر غیر از آن، پس معلوم گردید که اگر کارمند و کارگر از وقت مقرر بکاهد او هم مشمول این وعید است، امام مالک در مؤطا نقل نموده است: حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، کسی را دید که در نماز عصر شرکت ننمود، آن را پرسید او معذوریتی پیش کشید، آن جناب فرمود: «طففت» یعنی در وزن کمی کردی! چون نماز وزنی نیست، بنابر این با نقل این حدیث امام مالک می فرماید که وفا و تطفیف یعنی موافق به حق کردن یا کاستن در هر چیز است تنها مختص به کیل و وزن نیست بلکه کاستن از حق کسی به هر شکلی که باشد مشمول تطفیف است، که حرمت آن در: «ویل للمطفین» بیان شده است.

مجرم خدا به پای خود می آید، نیاز به جلب ندارد

﴿ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ ﴾ واقعه‌ی عذاب الظلّة که در این آیه ذکر شده است از این قرار است که حق تعالی بر قوم او گرمی شدیدی مسلط گردانید که نه در منازل می توانستند استراحت کنند و نه بیرون آنان، سپس به نزدیکی آنها در جنگل ابر سطبری فرستاد که به زیر آن هوا خنک بود، همه از گرمی پریشان بودند، دویدند و به زیر آن ابر جمع شدند وقتی همه قوم به زیر ابر رسیدند، پس ابر به جای آب بر آنها آتش باراند، که در اثر آن همه خاکستر شدند^(۱).



وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۲﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾ عَلَى
و این قرآن نازل کرده‌ی پروردگار عالم است. که فرود آورده آن را فرشته معتبر. بر

قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۱۹۵﴾ وَ إِنَّهُ
دل تو، تا باشی ترساننده. به زبان واضح عربی. و این نوشته شده

لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾ وَأَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ
در کتب گذشتگان. آیا نیست برای آنها نشانی این امر، که خبر دارند از آن باسوادان

بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۱۹۷﴾ وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾ فَقَرَأَهُ
بنی اسرائیل. و اگر نازل می‌کردیم این کتاب را بر بعضی غیر اهل زبان. پس او می‌خواند آن را

عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۹۹﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ
بر آنها، باز هم بر آن یقین نمی‌کردند. این چنین جای دادیم این انکار را در دل

الْمُجْرِمِينَ ﴿۲۰۰﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿۲۰۱﴾
گناهکاران. آیا قبول ندادند آن را، تا وقتی نبینند عذاب دردناک.

فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۰۲﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿۲۰۳﴾
پس بیاید بر آنها ناگهان و آنها متوجه هم نباشند. پس می‌گویند آیا برای ما فرصتی می‌رسد.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿۲۰۴﴾ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿۲۰۵﴾ ثُمَّ
آیا می‌خواهند عذاب ما را به شتاب. پس بنگر تو اگر استفاده بدهیم به آنها چند سال. باز

جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿۲۰۶﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ﴿۲۰۷﴾
برسد به آنها آنچه به آنها وعده شده بود. به چه درد می‌خورد آنچه به آن استفاده می‌کردند.

وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ﴿۲۰۸﴾ ذِكْرِي وَ مَا كُنَّا
و بریاد نکردیم آبادی را که نداشته باشد ترساننده. برای یاد دهانی و نیست کار ما



ظَلَمِينَ ﴿٢٠٩﴾ وَ مَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا ظلم کردن. و فرود نیاورده این قرآن را شیاطین، و نه مناسب است به آنها و نه آنها

يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ ﴿٢١٢﴾ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ می توانند. و آنها از جای شنیدن به دور رانده شده اند. پس نخوان تو با خدا

الْهَاءَ آخَرَ فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ معبودی دیگر، پس واقع می شوی در عذاب. و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را.

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنْ أِنِّي وپایین آور بازوی خود را برای پیروان ایماندار خود، پس اگر از تونافرمانی کنند، پس بگو من

بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ الَّذِي بـ یزارم از کردار شما. و اعتماد کن بر غالب مهربان. آنکه

يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّجْدِ دِينَ ﴿٢١٩﴾ إِنَّهُ هُوَ می بیند تو را وقتی که می ایستی تو. و بلند و پایین بودن تو را در نمازخوانان. یقیناً اوست

السَّمِيعِ الْعَلِيمِ ﴿٢٢٠﴾ هَلْ أَنْبَيْتُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ شنوا و دانا. آیا نشان دهم به شما که بر چه کسی فرود می آیند شیاطین.

تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ فرود می آیند بر هر دروغگوی گنهگار. القا می کنند خبر شنیده و بیشتر شان

كَذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ دروغگو هستند. و دنبال می کنند سخن شاعران گمراه را. آیاتو ندیدی که آنها در هر

وَادٍ يَهِيْمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ إِلَّا الَّذِينَ که میدان سرگردان می روند. و این که می گویند، آنچه نمی کنند. مگر کسانی که



ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ أَعْدِ مَا
یقین کردند، و کردند کار شایسته، و یاد کردند خدا را بسیار، و انتقام گرفتند بعد از اینکه

ظَلَمُوا وَ سَيَعَلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿۲۲۷﴾

بر آنها ظلم شد، و اکنون خواهند دانست ظالمان که به چه پهلو برمی گردند.

خلاصه‌ی تفسیر

این قرآن فرستاده‌ی ربّ العالمین است که فرشته‌ای امانتدار آن را بر قلب شما به زبان عربی واضح نازل نموده است تا که شما (نیز) از جمله ترسانندگان باشید، (هم چنان که پیغمبران دیگر احکام الهی را به امت‌های خود رسانیده‌اند، شما هم برسائید) و ذکر این (قرآن) در کتب (آسمانی) امت‌های پیشین (هم) آمده است (که چنین پیغمبر عالی شأنی خواهد آمد، و بر او چنین کلامی نازل می‌گردد، چنان که در حواشی این مقام از تفسیر حَقَّانِی، چند بشارت از کتب سابقه تورات و انجیل نقل شده است، و در آینده توضیحی برای مضمون: ﴿وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاُولٰٓئِنَ﴾ آمده است یعنی) آیا برای آنها این امر دلیل بر این نیست که این (پیشگویی) را علمای بنی اسرائیل می‌دانند، (چنان که کسانی که از آنها مسلمان شده‌اند آشکارا به این اعتراف می‌نمایند و کسانی که مسلمان نشده‌اند آنها هم در جلو افراد بویژه، به این، اعتراف می‌کنند، چنان که در تفسیر: ﴿اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ﴾ در ربع اول از جزء اوّل گذشت، و اگر آمار و کثرت معترفین آن زمان در حد خبر واحد تسلیم شود، باز هم به سبب قرائن معنوی به حد تواتر معنوی رسیده بود، و این اقامه دلیل برای اعراب بی‌سواد است، و اگر نه اشخاص باسواد می‌توانند به اصل کتاب مراجعه کنند، و از این لازم نمی‌آید که کتب

سابقه دستخوش تحریف نشده‌اند؛ زیرا با وجود تحریف بقای چنین مضامین حجیت بیشتری دارد. و این احتمال که چنین مضامینی نتیجه تحریف باشد، اشتباه است؛ زیرا هیچ کس به ضرر خود تحریف نمی‌کند، چنین مضامینی برای تحریف کنندگان، زیان آور است، چنان‌که ظاهر است. تا اینجا برای ادّعی: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ﴾ دو دلیل نقلی بیان نموده است، یعنی: ذکر در کتب گذشته و دانستن بنی اسرائیل، که از اینها هم، دوم، دلیلی برای اوّل است، و در آینده در ضمن بیان عناد منکرین، به دلیل عقلی این ادّعا، اشاره شده است، یعنی: اعجاز قرآن. با این مطلب که اینها چنان معاندینی هستند که) اگر (بالفرض) این (قرآن) را بر عجمی (غیر عربی) نازل می‌کردیم، باز او آن را بر آنها می‌خواند (معجزه بودن آن بیشتر ظاهر می‌شد؛ زیرا کسی که بر او نازل شده بر زبان عربی قدرت نمی‌داشت، ولی) اینها (بوجه عناد بی‌نهایت خود) باز هم آن را قبول نمی‌کردند (در آینده به خاطر تسلی آن حضرت ﷺ، عدم توقع از ایمان آنها را اعلام می‌دارد، یعنی: ما بدین شکل (با شدّت و اصرار) عدم ایمان را در دل‌های نافرمانان جایگزین کرده‌ایم، (یعنی در کفر بیشتر اصرار دارند، و به سبب این شدّت و اصرار) اینها به این قرآن ایمان نمی‌آورند، تا وقتی که عذاب سختی را (به هنگام مرگ یا در آخرت و یا در برزخ) نبینند، که ناگهان به پیش آنها آمده قرار می‌گیرد، و آنها (پیش از این) با خبر هم نمی‌شوند، (آنگاه متوجّه می‌شوند، پس) می‌گویند: آیا (به گونه‌ای) امکان دارد که به ما مهلتی داده شود؟! (ولی نه آن زمان وقت مهلت است، و نه زمان قبول ایمان، و آن کفار به شنیدن چنین مضامین وعید و عذاب، از روی انکار، متقاضی عذاب می‌شوند، که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ﴾ یا ﴿وَإِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً﴾ یعنی: خدایا اگر این از طرف شما بر حقّ است،



پس بر ما سنگ بیاران. و مهلتی را که در حقیقت استدراجی است، دلیل بر عدم وقوع عذاب قرار می‌دهند، در آینده، به آن پاسخ داده شده است که) آیا (با شنیدن وعیدهای ما) باز ایشان طالب عجله در عذاب ما هستند (که منشأ آن انکار است؟ یعنی: با وجود اقامه‌ی دلیل، یعنی خبر بزرگواری راستگوار، باز هم انکار می‌کنند، ولی بنا نهادن انکار بر مهلت، اشتباه بزرگی است؛ زیرا که) ای مخاطب قدری نشان بده که اگر ما آنها را (تا چند سال) در عیش قرار بدهیم، باز وعده‌ی (عذاب) که به آنها داده شده است بر آنها واقع خواهد شد، پس عیش آنها چه سودی دارد؟! (این مهلت عیش که به آنها داده شده است، به سبب آن) امکان ندارد که در عذاب آنها، تخفیفی حاصل شود (مهلت دادن بنا بر حکمت تا چند روز، چه کم باشد یا زیاد مختص به آنها نیست، بلکه چنین مهلت‌هایی به امت‌های گذشته هم رسیده است، چنان‌که) چقدر از روستاهای (منکرین) را (به وسیله‌ی عذاب) از بین بردیم، که در همه‌ی آنها به خاطر نصیحت، (پیامبران) ترساننده آمدند (وقتی قبول نکردند، عذاب نازل گردید) و ما (به ظاهر هم) ظالم نیستیم، (با این مطلب که هدف از مهلت اتمام حجت و برطرف کردن معذرت است، که این برای همه بوده است، ولی تشریف آوری انبیا و تفهیم‌شان خود یک مهلت دادن است، ولی باز هم عذاب هلاکت آمد و رسید، از این وقایع حکمت «مهلت دادن» هم معلوم گردید، و عدم تضاد در امهال و تعذیب هم ثابت شد، و به ظاهر از این جهت گفته شد که از نظر حقیقت در هیچ صورتی ظلم واقع نخواهد شد، و در آینده باز به هدف اوّل یعنی مضمون، ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ﴾ رجوع شده است، و در میان این مضامین، به مناسبت، حالت منکرین ذکر شده بود، و حاصل مضمون آیات بعدی دفع این شبهات است، که در خصوص حقانیت قرآن بودند، یکی از آن شبهات بر کلام الهی بودن

قرآن و نزول آن از جانب خدا، بدین خاطر بود که در میان عربها از قدیم الایام کاهن وجود داشته، و آنها هم جمله‌های مختلفی می‌گفتند، لذا بعضی از کفار در حق آن جناب ﷺ؛ هم العیاذ بالله چنین می‌گفتند^(۱).

و در صحیح بخاری قول یک زن نقل شده است که وقتی نزول وحی در حین فترت از آن حضرت ﷺ، تا مدتی متوقف شد، او به آن حضرت ﷺ گفت: شیاطنت تو را رها ساخته است؛ زیرا کاهنان از طرف شیاطین تلقین و تعلیم می‌شدند، پاسخ آن این است که این نازل کرده‌ی رب العالمین است) و شیاطینی که (به نزد کاهنان می‌آیند) آن را نیاورده‌اند؛ (زیرا این امر با دو مانع قوی مواجه است: یکی صفت شیطان است، که به سبب آن) این (قرآن) مناسب (حال) آن نیست؛ (زیرا قرآن کلاً هدایتی است، و شیطان کلاً گمراهی است، نه او می‌تواند چنین مضامینی پیش کند، و نه هدف او که گمراه کردن خلق است، از انتشار چنین مضامینی به پایه‌ی کمال می‌رسد، یکی این مانع بود) و (مانع دیگر این است که او) قادر بر این هم نیست؛ زیرا شیاطین از شنیدن (وحی آسمانی) منع شده‌اند، (چنان‌که جنهای کاهنان و مشرکان عدم پیروزی خود را برای آنان اعتراف کردند، حتی به دیگران هم خبر دادند، چنان‌که در بخاری چنین قصه‌ای در باب اسلام عمر مذکور است، پس به هیچ نحو احتمال تلقین شیاطین باقی نماند، این جواب تکمیل شد، و جواب شبهه‌ی دیگری در پایان سوره مطرح می‌شود، در میان بر «تنزیل من الله» بودن، بطور فرعی مضمونی وارد شده است، یعنی: وقتی که منزل من الله بودن آن ثابت است، پس تعلیم آن واجب‌العمل است، و از آن جمله امر مهم و اعظم توحید است) پس (ای پیغمبر ما وجوب آن را به



طریق وحی خاصی تأیید می‌کنیم، که ما تو را مخاطب کرده، می‌گوییم که) تو کسی دیگر را با خدا در عبادت شریک قرار مده، که هیچ‌گاه به سزا مبتلا نباشی، (در صورتی که در وجود آن جناب ﷺ، العیاذ بالله نه احتمال شرک وجود داشت و نه احتمال تعذیب، ولی هدف نشان دادن مردم بود، که وقتی بر عبادت غیرالله آن جناب هم به سزا محکوم می‌تواند باشد، پس دیگران چه محسوب می‌گردند، و چگونه از شرک باز داشته نشوند، و چگونه از عذاب نجات می‌یابند) و (بدین مضمون) شما (قبل از همه) نزدیکترین خویشاوندان خود را بترسانید (چنان‌که آن جناب ﷺ همه را صدا زده جمع نمود، و در صورت ابتلا به شرک آنها را از عذاب الهی ترسانید، چنان‌که در احادیث وارد شده است) و (در آینده انذار یعنی طرز روش، با قبول کنندگان دعوت، و رد کنندگان را، نشان می‌دهد یعنی) با اینها که مسلمان شده پیرو شما قرار گرفته‌اند با شفقت و فروتنی پیش آید، (چه خویشاوند باشند، چه بیگانه) و اگر ایشان (که شما آنها را ترسانیده‌اید) گفته‌ی شما را قبول نکنند، (و بر کفر اصرار ورزند) پس شما (به‌طور واضح) بگویید: من از کردار شما بیزارم، (در این دو امر، یعنی: ﴿أخْفِضْ﴾ و ﴿قُلْ﴾ الخ، تعلیم کامل دوستی فی‌الله و دشمنی و خشم فی‌الله است، و هیچ‌گاه احساس خطر ایذا و نقصان رساندن از طرف مخالفان را نکنید) و توکل بر آن خدای رحیم داشته باشید که شما را، وقتی که (برای نماز) می‌ایستید (و پس از شروع در نماز) در جمع نمازخوانان در نشست و برخاست، شما را می‌بیند (و علاوه بر نماز هم می‌بیند و نگه‌داری می‌فرماید؛ زیرا) شنوا و دانای کامل فقط اوست، (پس وقتی علم او هم کامل است، چنان‌که: ﴿یراک﴾، «سمیع»، «علیم» بر آن دلالت دارند، و نیز بر شما مهربان است، چنان‌که «الرحیم» بر آن دال است، و نیز کل قدرت از آن اوست، چنان‌که از

«العزیز» مفهوم می‌گردد، پس حتماً سزاوار توکل هم اوست، او شما را از ضرر حقیقی نجات می‌دهد، و ضرر که به ظاهر به توکل می‌رسد آن به اعتبار ظاهر ضرری می‌باشد، که هزاران نفع در بر دارد، که بعضی از آنها در دنیا و بعضی در آخرت ظاهر می‌گردند، در آینده تتمه جواب کفایت است، که ای پیغمبر به مردم بگو: آیا به شما نشان بدهم که شیاطین بر چه کسانی وارد می‌شوند، پس بشنوید) آنان بر کسانی وارد می‌شوند که (از قبل) دروغگو و بدکردار باشند، و کسانی که (به هنگام اخبار شیاطین به آنها) گوش فرا می‌دهد و (به مردم به هنگام بیان آن چیزها) به کثرت، دروغ می‌گویند چنان‌که از احوال عاملین درجه‌ی پایین مشاهده می‌گردد، و سببش هم این است که در میان افاده دهنده و استفاده کننده، در مناسبت ضروری است، پس شاگرد شیطان هم کسی است که دروغگو و گنهکار باشد، و نیز از طرف شیطان قلباً مورد توجه باشد؛ زیرا بدون توجه استفاده، مشکل می‌شود، و چون بیشتر این علوم شیاطینی ناتمام می‌باشد؛ بنابر این برای تزیین و با ارزش کردن آنها نیاز به حاشیه ظن و تخمین می‌افتد، که طبق عادت برای کفایت ضروری است، و احتمال دوری هم نیست، که این امور در ذات مقدس آن حضرت ﷺ، پدید آید؛ زیرا صداقت آن جناب و عدم صداقت کاهنان بر همه روشن است، و تقوای آن جناب و بغض او با شیاطین در نزد دوست و دشمن، مسلم و معروف بود، پس چه جایی برای این احتمال وجود داشت) و (در آینده نسبت به شبهه‌ی شاعری بودن پاسخ داده شده است، که آن جناب ﷺ آن‌طور که کفار می‌گفتند: ﴿بل هو شاعر﴾ یعنی: مضامین او تخیلی و غیر واقعی است، اگر چه منظوم نباشد، شاعر هم نیستند، پس این احتمال از این جهت هم اشتباه است که) به راه شاعران، گمراهان می‌روند (مراد از آن راه شعرگویی است، یعنی گفتن مضامین



تخیلی شاعرانه چه در نثر باشد یا نظم، روش کسی است که از مسلک تحقیق به دور باشد، در آینده این ادعا و توقع داده شده است که ای مخاطب آیا نمی دانی آنها (شعرا) در هر میدان (مضامین تخیلی) حیران (شده و در تلاش مضامین خیالی سرگردان) می گردند، و (هرگاه مضمون گیرشان آید، چون بیشتر خلاف واقع می باشد، لذا) به زبان می گویند آنچه نمی کنند (چنان که نمونه ای از گفتار شعرا آورده می شود:

ای رشک مسیحا تری رفتار ک قربان

تهوکر س مری لاش کئی بار جِلا دی

ای باد صبا هم تچه کیا یاد کرینگ

اس گل کی خبر تو نکبھی هم کونه لادی

صبا ناسک کوچه سارا کر

خدا جانہ ہماری خاک کیا کی

یعنی: ای رشک مسیحا به رفتار تو فدا کردم، که با تصادف چندین بار نعش مرا زنده کردی، و ای باد صبا ما از تو چه یاد کنیم، زیرا تو خبر آن گل را هیچ گاه برای ما نیاوردی، و باد صبا از کوچه ی او برخاسته، خدا می داند که خاک ما را چه کار کرد.

و حتی بعض، گاه گاهی کلمه های کفرآمیز بر زبان می رانند، حاصل جواب این که برای مضامین شعری تخیل و عدم تحقق ضروری است، و مضامین قرآنی متعلق به هر امری که باشد، همه تحقیقی و غیر تخیلی می باشند، لذا نسبت شاعر دادن به آن حضرت ﷺ، غیر از دیوانگی شاعری، چیزی دیگر نمی تواند باشد، و حتی چون در اغلب نظمها چنین مضامینی وارد می شوند، خداوند آن حضرت ﷺ، را بر نظم مسلط نفرمود، و چون مذمت شعرا بیان شده است که به ظاهر نظم گویند هم مشمول عمومیت آن

هستند، اگر مضامین آنها عین حکمت و تحقیقی باشند، لذا در آینده آنها را استثنا می‌فرماید) آری مگر کسانی که از میان این شاعران ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (نه گفتارشان خلاف شرع است، و نه کردارشان، یعنی در اشعار آنان مضامین بیهوده وجود ندارد) و آنان (در اشعار خود) خدا را به کثرت یاد کرده‌اند (اشعار آنها در تأیید دین و اشاعه‌ی علوم به کار برده شده‌اند، که همه‌ی اینها مشمول ذکر الله می‌باشند) و (اگر در شعر مضمونی به ظاهر غیر مناسب باشد، مانند: هجو و مذمت کسی که به ظاهر خلاف اخلاق حسنه است، پس علت آن هم این است که) آنان پس از این که بر آنها ظلم شده (از آن) انتقام گرفته‌اند (نخست کفار و فساق به آنها شفاهاً اذیت کرده‌اند، مثل این که آنها را مورد هجو قرار داده‌اند، یا در دین توهینی وارد کرده‌اند که از هجو آنها هنوز بالاتر است، یا به مال و جان آنها ضرر رسانده‌اند، چنین افرادی مستثنی می‌باشند؛ زیرا اشعاری که به صورت انتقام‌گیری گفته شده‌اند بعضی از آنها مباح و بعضی دیگر اطاعت و ثواب است) و (پاسخ شبهات در خصوص رسالت تا اینجا به اتمام رسید؛ و قبل از این رسالت به دلایل ثابت شده است، اکنون در آینده وعید کسانی بیان شده است که با وجود این، منکر نبوتند و به آن حضرت ﷺ، آزار می‌رسانند، یعنی) عنقریب خواهند دانست کسانی که (به حقوق الله یا حقوق الرسول یا حقوق العباد) ظلم کرده‌اند که به چه جایگاه (بد و مصیبت باری) برخوردارند گشت (که مراد از آن جهنم است).

معارف و مسایل

﴿ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۝ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۝ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴾



قرآن عبارت از مجموعه الفاظ و معانی است

از لفظ: ﴿بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ در آیه‌های مذکور معلوم می‌گردد که قرآن آن است که به زبان عربی باشد، و به ترجمه مضمون آیه‌ی قرآنی که در زبانهای دیگر باشد، قرآن گفته نمی‌شود، و به ظاهر، لفظ: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ﴾ خلاف آن است، و از آن معلوم می‌گردد که معانی قرآن، که در زبان دیگر باشد، آن نیز قرآن است؛ زیرا به ظاهر ضمیر «انه» راجع به قرآن است، و «زبور» جمع زبور به معنای کتاب است، معنای آیه این است که قرآن کریم در کتب گذشته نیز وجود دارد، و روشن است که کتب گذشته تورات، انجیل و زبور به زبان عربی نبودند، و در این آیه تنها به ذکر معانی آن در آنها گفته شد که قرآن در کتب گذشته هم وجود داشته است، و حقّ این است که جمهور امت بر این عقیده‌اند، که بسا اوقات تنها بر مضامین قرآن توسعاً قرآن گفته می‌شود؛ زیرا مقصود اصلی از هر کتابی، مضامین آن است و ذکر قرآن در «کتب اولین» هم از این جهت می‌باشد که بعضی از مضامین قرآنی در آنها ذکر شده است، و در تأیید این، روایات زیادی از احادیث، وارد شده است.

در مستدرک حاکم حدیثی از معقل بن یسار منقول است که، رسول خدا ﷺ، فرمود: سوره‌ی بقره از ذکر اوّل، به من اعطا شده، و سوره طه، طواسین، یعنی سوره‌هایی که در اوّل آنها «طس» باشد و حوامیم، سوره‌هایی که به «حم» شروع می‌شوند از الواح موسی به من عنایت شدند، و سوره‌ی فاتحه از تحت عرش، طبرانی، حاکم، بیهقی و غیره از حضرت عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که سوره ملک در تورات موجود است، و نسبت به سوره «سبح اسم ربك الاعلی» تصریح خود قرآن آمده است، که ان هذا لفي الصحف الاولى صحف ابراهيم و موسی، یعنی مضامین این سوره

در صحیفه‌های حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم‌السلام، هم وجود دارند، اما حاصل کل روایات و آیه‌ها این است که بسیاری از مضامین قرآن در کتب گذشته هم موجود بود، ولی از این لازم نمی‌آید که به سبب آن مطالب این قسمت از کتب سابقه را که شامل بر این مضامین بود، به آن قرآن گفته شود، و نه کسی از امت قایل بر آن است که این صحیفه‌ها و کتبی را که مشتمل بر این مضامین هستند، قرآن گفته می‌شوند، بلکه عقیده جمهور امت این است که قرآن تنها نام الفاظ قرآن نیست، و تنها نام معانی هم نیست، اگر کسی خود الفاظ قرآن را از موارد مختلف برگزیده، از آنها عبارتی درست کند مثلاً چنین عبارت سازد: «الحمد لله العزيز الرحيم، الذي له ملك السموات و هو رب العالمين خالق كل شيء و هو المستعان» که همه‌ی اینها الفاظ قرآنند، ولی کسی این عبارت را قرآن نمی‌داند، و هم چنین معانی قرآن که به زبان دیگر بیان گردد، آنها هم قرآن نیستند.

خواندن ترجمه قرآن در نماز به اجماع امت ناجایز است

هم چنین ترجمه‌ی قرآن به زبان دیگر غیر از عربی که نوشته شده به آن قرآن آن زبان گفتن جایز نیست، چنان‌که بسیاری از مردم امروز تنها به ترجمه فارسی یا اردوی قرآن، قرآن فارسی یا اردو می‌گویند، یا به ترجمه‌ی انگلیسی، قرآن انگلیسی می‌گویند، این ناجایز و بی ادبی است، نشر و اشاعه‌ی قرآن بدون متن عربی به زبان دیگر به نام قرآن و خرید و فروش آن هم ناجایز است، و تفصیل کامل این مسئله در رساله‌ی اینجانب به نام: «تحذیر الاخوان عن تغییر اسم القرآن» مذکور است.

﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ﴾ در این آیه اشاره به این است که رسیدن عمر دراز در دنیا هم به کسی نعمت بزرگ الهی است، اما کسانی که به این



نعمت ناشکری کرده ایمان نیاورند، عافیت و مهلت عمر دراز هم به درد آنها نمی خورد، امام زهری نقل فرموده است که حضرت عمر بن عبدالعزیز هر روز صبح ریش خود را می گرفت و به نفس خود خطاب می نمود، و این آیه را می خواند: ﴿أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ﴾ سپس گریه بر او غالب می شد و این اشعار را می خواند:

نهارك يامغرور سهو و غفلة و ليلك نوم و الردى لك لازم
فلا أنت في الايقاظ يقظان حازم و لا أنت في النوم ناج و سالم
و تسعى الى ما سوف تكره غبة كذلك في الدنيا تعيش البهائم

ترجمه: ای فریب خورده، تمام روز تو در غفلت، شبت در خواب صرف شده است حال آن که مرگ تو امری ضروری است، نه تو در جمع بیداران، هوشیار و بیداری، و نه در جمع خواب به نجات اطمینان داری، سعی و کوشش تو در کارهایی است که سرانجام آنها عنقریب ناگواری پیش می آید، در دنیا چهارپایان چنین زندگی می کنند.

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ معنای عشیره قبیله و خاندان است، که مراد از اقربین، نزدیک ترین خویشاوندان هستند، در اینجا این امر قابل توجه است که تبلیغ رسالت و انذار همه ی امت، بر رسول خدا ﷺ، فرض بود، پس در اینجا در تخصیص افراد خویشاوندان چه حکمتی مضمّن است، اگر ملاحظه شود برای تسهیل و مؤثر قرار دادن امر تبلیغ و دعوت طریقه ی خاصی نشان داده شده است که آثار آن دور رس می باشد، و آن این که افراد قبیله ی خویش بنابر قرب خویشاوندی، بیشتر حق دارند که در هر کار خیر و نیک مقدم داشته شوند، و بنابر اطلاع و آگاهی ذاتی کسی نمی تواند در میان آنها به دروغ ادّعایی کند، کسی که به صدق و برتری اخلاق در میان افراد قبیله معروف باشد، قبول کردن دعوت راست او هم برای آنها آسان

می باشد، وقتی که خویشاوندان نزدیک حامی تحریک خوبی باشند، پس اخوت و حمایت آنان بر اساس پخته‌ای، استوار می‌گردد، و آن قبیله به اعتبار اجتماع هم بر تأیید و اخوت او مجبور خواهند شد، وقتی که محیط و اطراف خویشاوندان نزدیک، بر اساس حق و صداقت، ساخته شود، پس برای هر یکی عمل بر احکام دین در زندگی روزمره‌اش، آسان می‌شود، و باز یک نیروی مختصر ساخته شده در دعوت و تبلیغ دیگران کمک قرار می‌گیرد، قرآن کریم در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿ قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴾ یعنی خود را و اهل و عیال خود را از آتش جهنم نجات دهید، در این مسئولیت نجات اهل و عیال از جهنم را بر تک تک افراد قبیله قرار داد، که آسان‌ترین و راست‌ترین راه برای اصلاح اعمال و اخلاق است، و اگر اندیشه کنیم پابندی خود انسان بر اعمال و اخلاق صالح، و استوار ماندن بر آنها عاده، تا زمانی ممکن نیست که محیط او برای آن سازگار نباشد، اگر در کل افراد خانواده تنها یک نفر بخواهد که پابند نماز باشد، پس در ادای حقوق آن نمازخوان پخته هم، مشکلات سد راه قرار خواهد گرفت، امروز که اجتناب از حرام دشوار شده است، علتش این نیست که ترک آن در حقیقت کار مشکلی است، بلکه سببش این است که وقتی کل محیط و اطراف به گناه مبتلا هستند، پس پرهیز کردن یک نفر به تنهایی دشوار می‌باشد، وقتی که این آیه بر آن حضرت ﷺ، نازل گردید تمام افراد قبیله خود را جمع نموده پیام حق را به آنها ابلاغ نمود، اگر چه مردم از قبول آن حق، سر باز زدند، ولی به تدریج ایمان و اسلام در افراد قبیله نفوذ کرد و با اسلام آوردن عموی آن حضرت ﷺ، حضرت حمزه، اسلام خیلی تقویت یافت.



تعریف شعر

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ شعر در اصل لغت به آن کلامی گفته می‌شود که مضامین خیالی و غیر تحقیقی در آن بیان گردد، و در آن بحر، وزن، ردیف و قافیه شرط نیست، و در فن منطق، به این گونه مضامین، ادله شعری و قضایای شعریه می‌گویند، و چون در اشعار و غزلهای اصطلاحی، عموماً خیالات بیشتر داخل می‌شوند، لذا در اصطلاح شعرا به کلام موزون و مقفّی شعر می‌گویند، بعضی از مفسّرین آیه‌های قرآنی: ﴿بل هو شاعرٌ شاعر مجنون، شاعر تتربص به﴾ و غیره معنی شعر اصطلاحی مراد گرفته و گفته‌اند که کفّار مکه به آن حضرت ﷺ، می‌گفتند، که کلام وزن و قافیه دار آورده است، ولی بعضی گفته‌اند که هدف کفّار این نبود؛ زیرا آنها بر طرز و طریق شعر واقف بودند و ظاهر است که قرآن مجموعه‌ی اشعار نیست، هیچ عجمی نمی‌تواند به این قایل باشد، چه برسد به یک عرب فصیح و بلیغی، بلکه کفّار آن جناب ﷺ، را به اعتبار معنای اصلی شعر، یعنی مضامین خیالی، شاعر می‌گفتند، هدفشان در اصل تکذیب آن حضرت ﷺ، العیاذ بالله بود؛ زیرا شعر به معنای کذب هم مستعمل می‌شود و به کاذب شاعر هم گفته می‌شود، بنابر این، ادله‌ی کاذبه را ادله‌ی شعریه‌ی می‌گویند، خلاصه هم چنان‌که به کلام موزون و مقفّی شعر می‌گویند، به کلام ظنّی و تخمینی هم که اصطلاح اهل منطق است شعر گفته می‌شود.

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ در این آیه معنای اصطلاحی و معروف شعر مراد است، یعنی کسانی که کلام موزون و مقفّی می‌گویند، و تأیید آن در روایت فتح الباری است که وقتی این آیه نازل گردید، حضرت عبدالله بن رواحه، حسان بن ثابت و کعب بن مالک که در میان شعرای صحابه مشهوراند، باگریه به محضر آن حضرت ﷺ، حاضر شدند و عرض کردند: یا

رسول الله خداوند ذوالجلال این آیه را نازل نموده و ما هم شعر می‌گوییم، رسول اکرم ﷺ، فرمود: آخرین بخش آیه را بخوانید، هدف این بود که اشعار شما بیهوده و خیال‌بافی نیستند، لذا شما مشمول استثنایی که در آخر آیه آمده است، قرار می‌گیرید، بنابر این مفسرین فرموده‌اند: در ابتدای آیه شعرا مشرک مرادند؛ زیرا مردمان گمراه و شیاطین سرکش و جن‌های نافرمان از اشعار آنها پیروی و روایت می‌کردند^(۱).

پایه‌ی شعر و شاعری در اسلام

از ابتدای آیه‌های مذکور معلوم می‌شود، که شعر و شاعری نزد خداوند بسیار مذموم و مبغوض است، ولی از استثنایی که در آخر سوره آمده ثابت می‌گردد که شعرگویی به طور مطلق بد نیست، بلکه هرگاه در شعر نافرمانی خدا یا جلوگیری از ذکر خداوند یا دروغ و مذمت کسی به ناحق یا کلام فاحشی و تحریک آنها باشد، مذموم و مکروه است، و اشعاری که از این معاصی و مکروهات خالی باشد، خداوند آنها را به وسیله: ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ مستثنی نموده است.

و بعضی از اشعار به سبب مشتمل بودن آنها بر مضامین حکیمانه و وعظ و نصیحت جزء طاعت و ثواب است، چنان‌که در روایت ابی بن کعب آمده است که: «ان من الشعر حکمة» یعنی بعضی از شعرها حکمت می‌باشند^(۲).

حافظ ابن حجر فرموده است: مراد از حکمت سخن راست است که مطابق واقع باشد، ابن بطلال فرموده است: شعری که در آن وحدانیت خدا و



ذکر او و الفت با اسلام بیان گردد آن شعر مرغوب و پسندیده است، و در حدیث مذکور مراد از آن، چنین اشعاری است، و آنچه در آن دروغ و فحشی بیان گردد، مذموم است و تأیید مزید آن در روایات زیر می آید:

۱- عمر بن الشرید از پدرش روایت می کند که رسول خدا ﷺ، صد شعر از اشعار امیه بن ابی الصّلت را که من می خواندم، گوش داد.

۲- مطرف می گوید: من از کوفه تا بصره همراه با عمران بن حصین سفر کردم و در هر منزل، او اشعار به گوش من می خواند.

۳- طبری در خصوص کبار صحابه و تابعین فرموده است: که شعر می گفتند، و می شنیدند و به گوش دیگران می خواندند.

۴- امام بخاری فرموده است: که حضرت عایشه شعر می گفت.

۵- ابویعلی از عبدالله بن عمر مرفوعاً روایت کرده است که شعر کلامی است که اگر مضمون آن مفید و خوب باشد پس آن خوب است، و اگر مضمون آن بد یا گناه باشد آن بد است^(۱).

در تفسیر قرطبی آمده است که یکی از فقهای عشره مدینه‌ی منوره که در علم و فضل معروفند به نام عبیدالله بن عتبّه بن مسعود شاعری مشهور و قادر الکلام بود، و اشعار قاضی زبیر بن به کار در کتاب مستقلی جمع شده است، نیز قرطبی نوشته است که ابو عمرو فرموده است: هیچ یکی از اهل علم و عقل نمی تواند اشعار مشتمل بر مضامین خوب را بد بداند؛ زیرا هیچ یک از صحابه که مقتدای دینی اند، چنین نبوده که شعر نگفته باشد یا اشعار دیگران را نخوانده و نشنیده و پسند نکرده است.

هدف روایاتی که در آنها مذمت شعر و شاعری مذکور است، این

است که آن قدر در شعر مصروف و فرو رفته باشد که از ذکرالله و عبادت و قرآن غافل گردد، امام بخاری آن را در بابی مستقل ذکر نموده و از حضرت ابوهریره این روایت را نقل کرده است: «لَأنَّ يَمْتَلِيءَ جَوْفَ رَجُلٍ قَيْحًا، يَرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أن يَمْتَلِيءَ شِعْرًا» یعنی: کسی شکم خود را از ریم پر کند بهتر است از این که شکمش از اشعار پر باشد.

امام بخاری فرموده است: معنی آن در نزد من این است که شعر بر ذکرالله و علم و قرآن غالب آید و اگر شعر مغلوب است، پس مذموم نیست، هم چنین آن اشعاری که بر مضامین فاحشه یا طعنه و تشنیع مردم یا خلاف شرع مشتمل باشند آنها به اجماع امت حرام و ناجایزاند، و این مختص به شعر نیست، بلکه اگر کلام نثر چنین باشد آن هم مشمول این حکم است^(۱). حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه استاندار خود عدی بن نضله را از این جهت معزول نمود که اشعار فاحشه می گفت، و حضرت عمر بن عبدالعزیز به علت این جرم به تبعید کردن عمرو بن ربیع و ابوالاحوص دستور داد، که عمرو بن ربیع توبه کرد و توبه اش پذیرفته شد^(۲).

هر علم و فن غافل کننده‌ای از خدا و آخرت مذموم است

ابن ابی جمره فرموده است که بسیار قافیه بازی و هر علم و فن که سبب اعراض و انحراف از یاد خدا شده دلها را سخت کند و در عقاید شکوک و شبهات پدید آورده امراض روحانی ایجاد نماید، آن هم مشمول حکم اشعار مذموم است.



بیشتر پیروان گمراهی، علامت گمراهی، متبوع است

﴿ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴾ در این عبارت عیب شعرا بیان گردید که پیروان آنان گمراهند، در اینجا این سؤال پدید می آید که پیروان گمراه‌اند، پس چگونه الزام آنها بر پیروان یعنی شعرا عاید گشت؟ سببش این است که عموماً گمراهی پیروان علامت و نشانی گمراهی پیروان است، ولی سیدی حضرت حکیم‌الامت تهانوی رحمته الله، فرموده است: این حکم زمانی است که در گمراهی تابع، پیروی متبوع اثری داشته باشد، مثلاً متبوع برای اجتناب از دروغ و غیبت اهتمام نمی‌کند، در مجلس او این چنین صحبت می‌شود، او جلوگیری نمی‌کند، لذا تابع هم به دروغ‌گویی و غیبت عادت می‌کند، پس این گناه تابع، خود علامت گناه متبوع دانسته می‌شود، ولی اگر گمراهی متبوع به وجه دیگر و گمراهی تابع به جهت دیگر باشد، پس این گمراهی پیرو، علامت گمراهی متبوع نمی‌باشد، مثلاً کسی در عقاید و مسایل از کسی پیروی می‌کند و در این هیچ گمراهی وجود ندارد، ولی در اعمال و اخلاق از او پیروی نمی‌کند و در این، او گمراه است، پس این گمراهی عملی و اخلاقی او دلیل بر گمراهی آن عالم قرار نمی‌گیرد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة الشعراء بعون الله وحمده لنصف الربيع الثاني سنة ۱۳۹۱ هـ يوم الخميس

و يتلوها انشاء الله تعالى سورة النمل

تمت الترجمة بفضلته تعالى يوم السبت من غرة رمضان سنة ۱۴۰۷ هـ





سورة النمل

سورة النمل مکیه وهی ثلث و تسعون آیه و سبع رکوعات

سوره نمل درمکه نازل شده و دارای نود و سه آیه و هفت رکوع است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

طس ۱ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾ هُدًى وَبُشْرَى
اینها آیات قرآن و کتاب روشن‌اند. هدایت و مژده‌اند

لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ
برای ایمانداران. کسانی که برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و آنان به آخرت

يُوقِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ
یقین دارند. کسانی که قبول ندارند آخرت را آراسته نشان داده‌ایم برای آنها

يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ
اعمالشان را. پس آنها سرگردان می‌گردند، اینها هستند که برای شان بدگونه عذابی است،

وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسِرُونَ ﴿٥﴾ وَأَنْكَ لَتَلَقِيَ الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ
و آنها هستند در آخرت زیانکار. و به تو می‌رسد قرآن از نزد



حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۶﴾

حکیم و آگاه.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿طَسَّ﴾ (معنای آن را فقط خدا می‌داند) این آیه‌ها برای اهل ایمان (موجب) هدایت و نویدبخش‌اند (به جزای نیک برای هدایت) کسانی (از مسلمانان‌اند) که (عملاً هم بر هدایت‌اند، چنان‌که) به نماز پایبندند (که بزرگترین عبادت بدنی است) و زکات می‌دهند (که بزرگترین عبادت مالی است) و (از نظر عقیده هم هدایت یافته‌اند چنان‌که) بر آخرت یقین کامل دارند، (این صفت اهل ایمان است و) کسانی که بر آخرت ایمان ندارند، اعمال بدشان را در نظرشان مرغوب نمایانده‌ایم، پس آنها (در جهل مرکب خود از حق دور) سرگردان می‌گردند (چنان‌که نه عقاید آنها درست است و نه اعمالشان، لذا آنها قرآن را هم قبول ندارند، پس (چنان‌که قرآن به اهل ایمان مژده می‌داد، منکران را تهدید می‌کند، مبنی بر این‌که) آنها کسانی هستند که (در دنیا هنگام مرگ) برای‌شان عذاب سخت خواهد بود، و آنان در آخرت (هم) خسارت شدیدی خواهند دید (که هیچ‌گاه نجات نمی‌یابند) و (اگر چه این منکران، قرآن را قبول نکنند ولی) یقیناً به شما آن قرآن از طرف ذات بسیار حکیم و علیمی داده می‌شود (پس شما در مسرت این نعمت از انکار آنها نگران نباشید).

معارف و مسایل

﴿زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَلَهُمْ﴾ یعنی: ما اعمال بد آنان را که بر آخرت ایمان ندارند، در نظرشان مزین کرده‌ایم، لذا آنان آنها را بهتر تصور کرده مبتلا به

گمراهی می‌مانند، و بعضی از مفسّرین این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند که مراد از «اعمالهم» اعمال نیک است و با این مطلب که ما اعمال نیک را مزین گردانیده در جلو آنها قرار داده‌ایم، ولی این ظالمان به سوی آنها التفاتی نکردند، بلکه در کفر و شرک مبتلا ماندند، لذا در گمراهی خود سرگردان می‌گردند، اما تفسیر اوّل واضح‌تر است، اوّل از این جهت که الفاظ مزین کردن عموماً برای اعمال بد به کار برده می‌شود، مانند: ﴿زین للناس حب الشهوات﴾، ﴿زین للذین کفروا الحیوة الدنیا﴾، ﴿زین لکثیر من المشرکین﴾ و استعمال آن برای اعمال نیک کم و نادر است، مانند: ﴿حب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم﴾ ثانیاً لفظ: «اعمالهم» (اعمال آنها) هم بر این دلالت می‌کند که مراد اعمال بد است نه اعمال صالح.

اِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِیْكُمْ مِنْهَا بَخْبِرٌ
وقتی که گفت موسی به اهل خود که من دیدم آتشی، خواهم آورد برای شما از آنجا خبری

أَوْ آتِیْكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۷﴾ فَلَمَّا جَاءَهَا
یاخواهم آورد برای شما آخگر روشن شده تا که شما خود را گرم کنید. پس وقتی که رسید به آن،

نُودِیٰ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحٰنَ اللَّهِ
ندا رسید که برکت است بر او که در آتش است، و او که دور و بر آن است، پاک است ذات خدا

رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۸﴾ یَمْوَسِیٰ اِنَّهُ اَنَا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ﴿۹﴾ وَالْقِ عَصَاكَ
که پروردگار جهانیان است. ای موسی او منم خدای غالب و حکیم. و بینداز عصای خود را

فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ
پس وقتی که دید آن را که حرکت می‌کند، گویا آن ماری است، برگشت به عقب و نگر نیست به پشت،



يَمْوَسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَىٰ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَلْ
 ای موسیٰ نترس، منم که نمی ترسند پیشم رسولان. ولی اگر کسی ظلم کرد، سپس کرد به جای آن

حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ
 نیکی، پس از بدی پس منم آمرزنده مهربان. و داخل کن دستت را در گریبانت بیرون می آید

بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا
 سفید نه در اثر عیب، در جمع نه نشانی، بردار و برو به سوی فرعون و قوم او، یقیناً بودند

قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ
 آنها قوم نافرمان. پس وقتی که رسیدند نزد آنان نشانی های مافهما ننده، گفتند این سحری است

مُتَّبِعِينَ ﴿١٣﴾ وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ
 روشن. و انکار کردند آن را در حالی که یقین کرده بودند به آنها دل های شان از اثر ظلم و

عُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

سرکشی، پس بنگر که چگونه شد سرانجام فسادکاران.

خلاصه ی تفسیر

(حکایت آن زمان را به یاد آور،) وقتی که موسی (ﷺ)، از مدین آمده به شب، هنگام سردی، به کوه طور نزدیک شد، و راه مصر را گم کرده بود، (پس) به اهل خود گفت: من (به سوی کوه طور) آتشی دیدم، من اکنون (می روم) و از آنجا یا خبری (از راه) برای شما می آورم یا شعله ای از آتش بر سر چوبی روشن کرده می آورم تا شما خود را گرم کنید، پس وقتی که به آن آتش رسیده (از جانب خداوند به او ندا رسید که بر آنها که در آتش اند، (فرشتگان) برکت باشد، و بر آن که کنار آن (آتش) است (موسی) نیز (برکت

باشد، این دعا به صورت تحیّت و سلام است، چنان‌که ملاقات کنندگان همدیگر را سلام می‌دهند، چون حضرت موسی علیه السلام، نمی‌دانست که این نور انوار الهی است، لذا خود نتوانست سلام عرض کند، پس از جانب خدا برای مأنوس گردانیدن در سلام ارشاد گردید، و شامل کردن فرشتگان شاید بدین خاطر است، هم چنان‌که سلام فرشتگان علامت قرب خاص خداوند متعال است، این سلام برای موسی علیه السلام، هم نشانه‌ی قرب خاص است) و (برای نشان دادن این نوری که به شکل نار است، خود ذات حقّ تعالی نیست، فرمود: «الله رب العالمین» (از رنگ جهت، مقدار و حد بندی و غیره) پاک است، (و در این نور این چیزها یافته می‌شوند، پس این نور ذات خداوندی نیست، و اگر موسی علیه السلام، از این مسئله، خالی‌الذهن است، پس تعلیمی برای اوست، و اگر بنا بر دلایل عقلی و فطرت سلیم قبلاً آن را می‌دانست، پس این برای تفهیم بیشتر اوست، و پس از این فرمود: ای موسی من (که بدون کیفیت صحبت می‌کنم) خدای غالب و حکیم هستم و تو (ای موسی) عصای خود را (بر زمین) بینداز (پس او انداخت و آن به اژدهایی تبدیل شده به حرکت در آمد) پس وقتی که او دید آن چنان حرکت می‌کند که گویا ماری است؛ بازگشت به عقب، و پشت سر را هم نگاه نکرد، (دستور رسید که) ای موسی، نترس؛ زیرا تو را به مقام نبوّت برگزیده‌ایم و به دربار ما (هنگام دادن اعزاز نبوّت) انبیا، (از چنین چیزهایی که دلیل نبوّت آنان، یعنی معجزه باشند) نمی‌ترسند، (تو هم نباید بترسی) آری مگر کسی که مرتکب تقصیری (و یا کوتاهی) شده باشد، (او از آن بترسد، پس مضایقه‌ای نیست، ولی در حقّ او هم قانون چنین است که اگر تقصیری باشد) باز اگر پس از (صدور) بدی به جای آن نیکی انجام دهد (و توبه کند) پس من (آن را هم می‌آمرزم؛ زیرا من) آمرزنده و مهربان هستم،



بدین خاطر گفته شد تا که پس از مطمئن شدن به معجزه عصا به یاد قتل قبطنی نیفتد، و پریشان نگردد، لذا از آن هم به او اطمینان داد تا که وحشت بر طرف گردد) و (ای موسی علاوه بر این معجزه‌ی عصا، معجزه‌ی دیگری هم به تو عنایت می‌گردد، و آن این‌که) دست خود را در گریبان تو فرو بر، (و سپس بیرون آور) آن بدون عیبی (برص و غیره بی‌نهایت) روشن شده، بیرون می‌آید، (و این دو معجزه) از جمله‌ی (آن) نه معجزه‌ای (هستند که شما با آنها) به سوی فرعون و قوم او (فرستاده می‌شوید؛ زیرا) که آنها از حد بسیار متجاوز هستند، الغرض وقتی که معجزه‌های (داده شده) ما به آنان رسیدند (معجزه‌ای) که بی‌نهایت روشن بودند (در ابتدای دعوت دو معجزه نشان داده شد، سپس به هنگام مناسب، بقیه معجزات نشان داده شدند) پس آنها (با مشاهده همه اینها باز) گفتند: اینها سحری صریح هستند، و (تعجب در این بود که) از راه (ظلم و) تکبر (کاملاً) از اینها (معجزات را) منکر می‌شدند، در حالی که (از داخل) دل‌هایشان نسبت به آنها یقین کرده بودند، پس بر عاقبت و سرانجام (بد) این منکران نظر کن (که در دنیا غرق شدند و در آخرت با آتش مجازات خواهند شد).

معارف و مسایل

﴿ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَيْفَ مَنَهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُمْ بِسَهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴾

اختیار نمودن اسباب طبیعی برای ضروریات انسانی،

منافی با توکل نیست

حضرت موسی علیه السلام، در اینجا دو ضرورت داشت، یکی دریافت راهی

که آن را فراموش کرده بود، دوم به دست آوردن گرمی که شب سرد بود، و برای تحصیل آنها کوشید، عازم کوه طور گردید، ولی در ضمن به جای این که بر پیروزی در این مقصد امید یقین و ادّعا کند، الفاظی را اختیار نمود که در آن اظهار بندگی خویش و امید از خدا دیده می شود، معلوم شد که سعی و کوشش نمودن برای تحصیل ضروریات، منافعی با توکل نیست، اما به جای اعتماد بر کوشش، باید بر خدا اعتماد داشته باشد، شاید در نشان دادن آتش به او هم حکمت این باشد که از آن، هر دو هدف او برآورده می شوند، هم یافتن راه و هم رسیدن به گرمی^(۱).

در اینجا حضرت موسی علیه السلام، صیغه جمع «امکثو و تصطلون» به کار برد، در صورتی که تنها همسرش یعنی دختر حضرت شعیب همراه او بود، پس استعمال لفظ جمع برای او به خاطر احترام و اعزاز او بود، چنان که به فردی از معرّزین لفظ شما، می گویند، و به کار بردن لفظ جمع از آن حضرت علیه السلام، هم نسبت به ازواج مطهرات در روایات حدیث وارد شده است.

بهر این است که در عموم مجالس، مردم از همسرش اسم نبرد،

بلکه کنایاتی استعمال کند

در آیه مذکور قال موسی «لاهله» گفته شد، لفظ اهل عام است که شامل همسر و افراد دیگر خانواده می شود، اگر چه در این مقام همراه با حضرت موسی علیه السلام تنها همسرش بود، اما در به کار بردن الفاظ عمومی در تعبیر، اشاره به این است که اگر کسی می خواهد در مجالس از همسرش ذکری به میان آرد، بهتر است که به الفاظ عمومی ذکر کند، هم چنان که در



عرف ما گفته می شود که اهل خانه ام چنین می گویند.

﴿ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ يَمْوَسَّىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

تحقیق مشاهدهی آتش، و شنیدن ندا از آن

در قرآن کریم این داستان حضرت موسیٰ علیه السلام، در سوره های متعددی به عناوین مختلفی، بیان گردیده است. اما در آیات مذکوره سوره نمل، دو جمله در این سلسله قابل تأمل است: نخست ﴿ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ ﴾، ﴿ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ و در سوره «طه» که تفسیرش قبلاً گذشت، نسبت به این داستان چنین آمده بود که: ﴿ إِذْ رَأَىٰ نَارًا أَلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ نُودِيَ يَمْوَسَّىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي ﴾^(۱)، در این آیات نیز دو جمله به طور ویژه قابل تأمل است: ۱- ﴿ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ ﴾، ۲- ﴿ إِنِّي أَنَا اللَّهُ ﴾ و الفاظ سوره قصص راجع به این حکایت چنین است: ﴿ نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾^(۲)، در این هر سه مورد اگر چه عنوان تعبیر مختلف است، ولی مضمون تقریباً یکی است و آن این که حضرت موسیٰ علیه السلام، از چند جهت به آتش نیاز داشت، الله تعالی بر درختی از کوه طور آتشی به او نشان داد و از آن آتش یا درخت این صدا شنیده شد: ﴿ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ ﴾، ﴿ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ ﴿ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ﴾، ﴿ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾، امکان دارد این ندا چند بار گاهی به لفظی و گاهی لفظی دیگر اتفاق افتاده باشد و چگونگی شنیدن صدا، که ابو حیان در تفسیر «بحر

محیط»، و علامه آلوسی در «روح المعانی» نقل کرده‌اند، این است که این صدا بدین شکل شنیده شد که از اطراف طور یکسان می‌آمد و نمی‌توان برای آن جهتی مشخص کرد، و شنیدن آن هم طوری عجیب بود که نه تنها گوش بلکه دست و پا و تمام اعضای بدن آن را می‌شنیدند، که این به جای خود حیثیت معجزه‌ای را در بر داشت، آن صدای غیبی بود که بدون کیفیت و جهت شنیده می‌شد، ولی مبدأ آن همان آتش یا درخت بود که شکل آتش از آن نشان داده شد.

این چنین موارد عموماً موجب اشتباه و بت پرستی مردم قرار می‌گیرند، لذا در هر عنوانی به مضمون توحید راهنمایی و تنبیه نموده شد، و در آیه زیر از حیث لفظ: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ﴾ برای این، هشدار می‌افزاید کرده شد، و در سوره طه جمله: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ و در سوره قصص ﴿أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ برای تأکید بر این مطلب، افزوده شده‌اند، حاصل این تفصیل این است که این شکل آتشین بدین جهت به حضرت موسی علیه السلام، نشان داده شد که او در آن ساعت به آن آتش و روشنی نیاز داشت، در غیر این صورت کلام ربّانی و ذات ربّانی به شجره طور یا آتش ارتباطی نداشت، آتش مانند عموم مخلوقات خداوندی مخلوقی است، لذا در آیه‌ی مورد بحث که فرموده بود: ﴿مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ یعنی: مبارک است آنچه که در آتش یا دور و بر آن است، نظریات ائمّه‌ی تفسیر در این خصوص با هم مختلف است، و تفصیل آن در تفسیر روح المعانی آمده است، قولی از حضرت ابن عباس، مجاهد و عکرمه منقول است که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ خود حضرت موسی علیه السلام، است؛ زیرا آتش، آتش حقیقی نبود آن بقعه‌ی مبارکه‌ای که حضرت موسی در آن رسید از دور چون آتش می‌نمود، بنابراین حضرت موسی علیه السلام، در آتش قرار گرفت، و مراد از: ﴿مَنْ حَوْلَهَا﴾ فرشتگان اند که دور



و بر او حضور داشتند، و بعضی دیگر فرموده‌اند: که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ فرشتگان و ﴿وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ حضرت موسی عليه السلام، است، در خلاصه‌ی تفسیر بیان القرآن همین تفسیر اختیار شده، که برای درک مفهوم آیات مذکور کافی است.

یک روایت از حضرت ابن عباس و حسن بصری و تحقیق آن

در اینجا ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و غیره از حضرت ابن عباس رضی الله عنه، و حسن بصری و سعید بن جبیر نقل کرده‌اند که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾ خود ذات حق سبحانه و تعالی است؛ بدیهی است که آتش مخلوقی است و امکان ندارد خالق در مخلوقی حلول کند، پس مفهوم این روایت نمی‌تواند این باشد که ذات حق سبحانه در آتش حلول کرده باشد، آنچنان که بسیاری از مشرکان و بت پرستان معتقد به حلول خدا در بتها هستند، و این قطعاً مخالف با توحید است، بلکه مقصود از آن ظهور است، مانند آن که کسی چیزی را در آینه ببیند، آن در آینه حلول نکرده است، بلکه جدا و خارج از آن است، و این هم ظاهر است که ظهوری که تجلی نامیده می‌شود، تجلی خود ذات حق سبحانه و تعالی نیست، و اگر ذات حق تعالی را حضرت موسی عليه السلام، مشاهده می‌کرد، جایی برای سؤال بعدی او باقی نمی‌ماند، که: ﴿رَبُّ أَرْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ﴾، (پروردگارا! ذات خود را به من نشان بده تا ببینم) تا در پاسخ آن خداوند متعال بفرماید: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾، از این معلوم می‌گردد که مراد از آن در این قول حضرت ابن عباس، که ظهور حق تعالی است، یعنی تجلی که به صورت آتش نمودار گردید، این هم، آن چنان که حلول نبود، تجلی ذات هم نبود، بلکه از: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ ثابت می‌گردد که احدی نمی‌تواند در این جهان تجلی ذاتی را مشاهده کند، پس

مفهوم این ظهور و تجلی چیست؟ جواب آن این است که این تجلی مثالی بود، که در میان صوفیان کرام معروف است؛ و درک حقیقت آن برای انسان مشکل است، اینجانب آن را به قدر ضرورت تقریب الی الفهم، در کتاب احکام القرآن خود که به زبان عربی است، در سوره قصص تا حدی با تفصیل آورده‌ام، اهل علم می‌توانند بدانجا رجوع کنند و عوام به آن نیازی ندارند.

﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ در آیه‌ی ماقبل از این، معجزه‌ی عصای عصای حضرت موسی علیه السلام، مذکور بود، که وقتی عصا به صورت اژدها درآمد، خود موسی هم از آن ترسیده پا به فرار گذاشت، سپس معجزه دوم حضرت موسی، ید بیضا بیان می‌شود؛ لذا در میان، این استثنا برای چه آمده است؟ و آیا این استثنا متصل است یا منقطع، اقوال مفسرین در این باره مختلف است، بعضی آن را استثنای منقطع قرار داده که مفهوم آن این است، که در آیه‌ی گذشته عدم خوف انبیا ذکر شده بود، و در اینجا برای تذکر، کسانی را ذکر نمود که می‌بایست خوف بر آنها عارض شود، یعنی کسانی که از آنها خطا سرزد، سپس توبه کرده، عمل نیک انجام دهد، پس اگر چه حق تعالی جرم این قبیل افراد را عفو می‌فرماید، ولی پس از عفو هم، احتمال دارد آثار بعضی گناه باقی بماند، و آنها همیشه از این موضوع ترس کنند، و اگر این استثنا را متصل قرار دهیم، پس معنای آیه این می‌شود که رسولان خدا نمی‌ترسند، مگر کسانی که از آنها خطای (گناه صغیره) صادر شود که از آن هم توبه کرده باشند، که از این توبه گناه صغیره هم، آمرزیده می‌شود، و صحیح تر این است، لغزشهایی که از انبیا علیهم السلام، سر می‌زد، در حقیقت گناه (کبیره و صغیره) نبود، البته به صورت گناه بودند، و در حقیقت آنها خطاهای اجتهادی بودند، در این مضمون اشاره به این است که حضرت موسی علیه السلام، اگر چه در قتل قبطی مرتکب لغزش شد و خداوند



او را مورد عفو قرار داد، ولی اثر آن هنوز باقی بود که بر حضرت موسی علیه السلام، ترس عارض گشت، و اگر این لغزش از او سر نمی زد، این خوف هم حاصل نمی شد (۱).

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ
وما دادیم به داوود و سلیمان علمی، و گفتند شکر خدا را او که برتری داد ما را بر بسیاری

مِن عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵﴾ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
از بندگان ایماندارش. و نماینده شد سلیمان از داوود، و گفت ای مردم

عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾
آموخته شد بهما صحبت پرندگان، و داد بهما از هر چیز، بی شک این فضیلت صریحی است.

وَ حَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۷﴾
و جمع گردید به نزد سلیمان لشکر او از جن و انس و پرندگان، پس توزیع شدند دسته دسته.

حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ
تا اینکه رسیدند بر میدان مورها، گفت موری، ای مورها! داخل بشوید در خانه های خود،

لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا
پایمال نکند شما را سلیمان و لشکر او، و آنها متوجه هم نشوند. پس لبخند زده خندید

مِن قَوْلِهَا وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ
از صحبت او، و گفت پروردگارا موفق گردان مرا تا سپاس بجا بیاورم، احسان تو را که

عَلَىٰ وَعَلَىٰ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ اَدْخِلْنِي
کرده‌ای بر من و بر پدرم، و این که بجای آورم کار نیکی که تو بیسندی آن را، و داخل بگردان مرا

بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

از رحمت خودت در بندگان نیکی.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به داوود و سلیمان، (علیهم‌السلام) علم (شریعت و حکمرانی) عطا نمودیم، و آن دو تا (برای ادای شکر) گفتند: همه ثناها سزاوار خداوند متعال است، او که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمان خود، فضیلت داد و (پس از وفات) داوود (علیه‌السلام)، سلیمان (علیه‌السلام)، نایب او قرار گرفت، (به او نیز سلطنت و سایر امور رسید) و او (برای اظهار شکر) گفت: ای مردم به ما (فهم) گفتار پرندگان آموخته شده است، (که پادشاهان دیگر از آن بی بهره‌اند) و به ما هر نوع اشیاء (و وسایل لازم مخصوص به سلطنت) داده شده است، (مانند ارتش، مال بسیار، وسایل جنگی و غیره) در واقع، این فضل روشن (خداوندی) است، و برای سلیمان (علیه‌السلام)، که از وسایل عجیب و شگفت آور سلطنتی برخوردار بود) لشکر او جمع گردانیده شد، از جن‌ها، انسان و پرندگان (که تابع پادشاه دیگر نمی‌باشند) و (به قدری زیاد می‌گشتند که) آنها (به هنگام حرکت) باز داشته می‌شدند، تا پراکنده نباشند و پشت‌سری‌ها هم برسند، این امر عموماً در کثرت اتفاق می‌افتد؛ زیرا در اجتماعات کوچک پیشتانان خود در چنین وقت می‌ایستند، و در اجتماعات بزرگ دسته جلوترها از پشت‌سری‌ها با خبر نمی‌شوند، لذا برای آن باید انتظام برقرار گردد، باری با لشکر خود تشریف می‌برد) تا این که



وقتی به میدان مورها رسید، موری (با مورهای دیگر) گفت: ای مورها در سوراخهای خود بروید، شاید سلیمان و لشکرش نادانسته شما را پایمال کنند، پس سلیمان (علیه السلام)، سخن او را شنید و از سخن او (متعجب شده که با این کوچکی این قدر هوشیار و با احتیاط است) تبسم زده خندید و (دید که من سخن او را فهمیدم و این از حیث معجزه بودنش نعمت عظیمی است، و بقیه نعمتها هم به یادش آمدند پس) گفت: پروردگارا مرا بدین حال برای همیشه باقی گذار تا سپاس نعمتهایی را به جا آورم، که تو به من و مادر و پدر من عنایت فرموده‌ای، (ایمان و علم به همه و نبوت به خود او و پدرش داوود علیهما السلام عنایت شده بود) و (نیز بر این همیشه نگاهم دار تا) کار نیک انجام دهم و تو از من راضی گردی، (عمل مقبول باشد؛ زیرا اگر فی نفسه عمل نیک باشد، ولی به سبب خللی در اداب و شرایط مقبول نگردد، آن مقصود نیست) و مرا به رحمت (خالص) خویش در بندگان نیک (اعلی درجه، انبیاء) داخل بفرما (قرب را به بعد تبدیل نفرما).

معارف و مسایل

﴿ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا ﴾ ظاهر است که مراد از آن، علوم انبیا است که در خصوص رسالت و نبوت می باشد، و اگر علوم و فنون دیگر در عمومیت آن داخل باشند، بعید نیست، مثل این که ساختن زره به داوود علیهما السلام، آموخته شده بود و حضرت داوود و حضرت سلیمان در میان انبیا امتیاز خاصی داشتند، که همراه با نبوت و رسالت، سلطنت هم به آنان عنایت شده بود، و سلطنت شان چنان بی نظیر بود که تنها بر مردم حکومت نمی کردند، بلکه حیوانات همه تحت فرمانروایی او قرار داشتند، از همه این نعمتهای عظیم الشان در ذکر نعمت علم جلوتر، اشاره به این است که نعمت علم از

همه نعمتهای دیگر مهم تر و بالاتر است^(۱).

در میان انبیاء علیهم السلام، احکام ارث جاری نمی شود

﴿ وَ وِرْثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ ﴾ مراد از «ورث» وراثت علم و نبوت است، نه وراثت مال؛ زیرا آن حضرت علیه السلام، فرموده است: «نحن معشر الانبياء لا نرث ولا نورث» یعنی: انبیاء علیهم السلام نه وارث کسی می شوند و نه مورث کسی، از حضرت ابوالدرداء در ترمذی و ابوداود مروی است که: «العلماء ورثة الانبياء و ان الانبياء لم يورثوا ديناراً و لا درهماً و لكن ورثوا العلم، فمن أخذه أخذ بحظ وافر» یعنی علما وارثان انبیا هستند، ولی در وراثت علم و نبوت، نه در مال، روایت حضرت ابو عبدالله این مسئله را بیشتر روشن می کند که حضرت سلیمان وارث حضرت داوود شد، و آن حضرت علیه السلام، وارث حضرت سلیمان گردید^(۲).

و از نظر عقل هم نمی تواند در اینجا مراد وراثت مال باشد؛ زیرا به هنگام وفات، حضرت داوود (۱۹) نوزده پسر داشت، پس اگر مراد وراثت مالی باشد باید همه این پسران وارث قرار گیرند، پس تخصیص حضرت سلیمان به وارث بودن از او، معنی ندارد، از این ثابت می گردد که مقصود از وراثت آن است که برادران در آن شریک نبودند، بلکه تنها حضرت سلیمان وارث شد، و آن تنها می تواند وراثت علم و نبوت باشد، و همراه با این خداوند ملک و سلطنت حضرت داوود علیه السلام، را نیز به حضرت سلیمان عنایت نمود. و این را نیز بر آن اضافه نمود که حکومت او بر جنها و وحوش و طیور هم قوام یافت، و باد برای او مسخر گردید، لذا پس از این

۱ - قرطبی.

۲ - روح عن الكليني.



دلایل، آن روایت طبری اشتباه است که در آن به حواله بعضی از ائمه اهل بیت گفته است که مراد وراثت مالی است (۱).
فاصله میان وفات حضرت سلیمان و تولد خاتم الانبیاء ﷺ، یک هزار و هفتصد سال است، و یهودیها این فاصله را هزار و چهارصد سال دانسته‌اند و حضرت سلیمان پنجاه و اندی سال عمر یافت (۲).

به کار بردن صیغه جمع برای خود جایز است به شرطی که در آن تکبر وجود نداشته باشد

﴿عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا الْخَبْرَ﴾ حضرت سلیمان علیه السلام، با وجودی که تنها بود همانند شاهان صیغه جمع برای خود به کار برد، تا که بر رعایا رعب واقع شود، و در اطاعت خداوندی و اطاعت سلیمان سستی واقع نشود، و بدین شکل به کار بردن صیغه جمع برای امرا، حکام و فرماندهان در جلو زیر دستان خویش مضایقه‌ای ندارد، به شرطی که آن از روی سیاست بدون تکبر و برتری باشد.

در پرندگان و حیوانات هم عقل و شعور وجود دارد

از این واقعه ثابت شد که پرندگان و چرندگان و همه حیوانات تا حدی از عقل و شعور برخوردارند، ولی عقل آنها به حدی نیست که مکلف به احکام شرع قرار داده شوند، و به انسان و جن عقل کامل عنایت گردیده است، تا آنها بتوانند مخاطب خدا قرار گرفته و بر آن عمل کنند، امام شافعی فرموده است: کبوتر از همه‌ی پرندگان بیشتر عاقل است، ابن عطیه فرموده

است: که مور حیوان عاقل و هوشمند و دارای نیروی بویایی تیزی است، و دانه‌ها را که جمع آوری می‌کند آنها را دو تکه می‌کند تا که نرویند و توشه خود را برای فصل زمستان جمع آوری می‌کند^(۱).

فایده: تخصیص منطق الطیر یعنی گفتار پرندگان بنا بر واقعه «هدهد» می‌باشد، آن هم پرنده‌ای بود، و اگر نه به حضرت سلیمان زبان همه پرنده‌ها و چرنده‌ها و تمام حشرات زمین را آموخته بود، چنان‌که در آیه‌ی بعدی فهمیدن زبان مور آمده است، امام قرطبی در این مقام از تفسیر خود گفتار پرندگان مختلفی را و این‌که حضرت سلیمان نسبت به هر یکی فرموده است که این پرنده چنین می‌گوید، با تفصیل نقل نموده است، و تقریباً گفتار هر پرنده‌ای نوعی نصیحت و پند است.

﴿ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ لفظ «کل» در اصل لغت شامل افراد جنس است، ولی بسا اوقات از آن عموم کلی مراد نمی‌باشد، بلکه تا مقصد خاصی از عموم، مراد می‌باشد، چنان‌که در اینجا مقصود از عموم، آن اشیایی است که در سلطنت و حکومت ضروری باشند، ورنه روشن است که او هواپیما، ماشین و قطار نداشت، ﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي ﴾ که از وزع مشتق و معنی آن بازداشتن است، منظور آن در اینجا این است که مرا موفق بگردان، تا همیشه به شکر نعمت مشغول باشم، و هیچ‌گاه از آن غافل نشوم که حاصلش مداومت و پابندی است، در آیه‌ی ماقبل: ﴿ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴾ به این معنی آمده است که لشکر به علت کثرت آن از انتشار و پراکندگی باز داشته می‌شدند.

﴿ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَلِحًا تَرْضَاهُ ﴾ در اینجا رضا به معنای قبول است، معنی آن این است که پروردگارا مرا به انجام چنان اعمال نیکی موفق بگردان که به



دربار تو مقبول باشند، در روح المعانی از این، چنین استدلال شده است که برای عمل صالح پذیرش لازم نیست، بلکه مقبول شدن، بر شرایطی موقوف است، و فرموده اند که: در صالحیت و مقبولیت نه عقلاً لزومی است و نه شرعاً، بنابر این، روش انبیا این است که برای مقبول شدن اعمال صالحه خویش هم، دعا می کردند، چنانکه حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهم السلام، هنگام تعمیر بیت الله دعا نمودند؛ ﴿ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا ﴾ از این معلوم گردید که مردم تنها به انجام اعمال نیک بی فکر نباشد، بلکه از خدا بخواهد تا آن را قبول نماید.

باوجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت

بدون فضل خداوندی نیست

﴿ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ باوجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت با فضل و کرم خداوندی می باشد، آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود: هیچ کس با اتکای عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله! شما هم؟! فرمود: آری من هم، ولی رحمت و فضل خداوندی مرا احاطه کرده است^(۱)

حضرت سلیمان علیه السلام، هم در این کلمات برای دخول جنت به فضل ربّ، دعا می کنند یعنی: خدایا به من هم آن فضیلت را عطا کن تا مستحق جنت بشوم.

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾
و خبرگیری کرد از پرندگان، پس گفت چیست که نمی بینم هدهد را، یا او غایب است.

لَأَعَذِّبَنَّهٗ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾
سزا می دهم او را سزای سخت، یا ذبح می کنم او را، یا بیاورد پیش من، سند صریحی.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطُ بِهِ وَ جِئْتُكَ
پس درنگ نکرد که آمد و گفت آورده ام خبر چیزی که توبه آن خبر نداشتی، و آورده ام پیش تو

مِن سَبَا بِنَبِيٍّ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
از سبا یک خبر تحقیقی. من یافتم زنی را که بر آنها پادشاهی می کرد و او به هر چیزی نایل بود

و لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ
و او تختی دارد بزرگ. یافتم او را و قوم او را که سجد می کردند خورشید را غیر از خدا

وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ أَعْمٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ
و آراسته کرده برای شان شیطان کردارشان را، پس باز داشته آنها را از راه، پس آنها

لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يَخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمٰوٰتِ
راه نمی یابند. چرا سجد نمی کنند خدا را، آن که بیرون می آورد چیز پوشیده در آسمانها

وَ الْأَرْضِ وَ يَٰعْلَمُ مَا تَخْفُونَ وَ مَا تَعْلَنُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ لَا إِلٰهَ
و زمین، و می داند آنچه پنهان می کنید و آنچه ظاهر می کنید. خدا هست که نیست معبودی

إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ
غیر از او، پروردگار تخت بزرگ. گفت سلیمان می بینیم آیا تو راست گفتی یا تو هستی از

الْكَٰذِبِينَ ﴿٢٧﴾ أَذْهَبَ بِكِتٰبِي هٰذَا فَأَلْقَهٗ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ
دروغگویان. بپر این نامه مرا و بینداز پیش آنها، باز برگرد از آنها، سپس بنگر که



مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾

چه جوابی می‌دهند.

خلاصه‌ی تفسیر

(باری چنین اتفاق افتاد که) سلیمان (علیه السلام) از پرندگان آمار گرفت، پس («مدهد» را ندید) فرمود: چه خبری شده است که من هد هد را نمی‌بینم، آیا جایی پنهان شده است، (وقتی دریافت که در حقیقت آن غایب است، فرمود:) من او را (بدین جهت) مجازاتی سخت خواهم داد، یا او را ذبح خواهم کرد، یا او دلیل روشنی (و معذوری بر غیابش) پیش من بیاورد، (آنگاه او را رها خواهم کرد) پس از قدری درنگ کردن آمد و به سلیمان (علیه السلام) گفت: چیزی دریافت کرده و آمده‌ام که شما آن را نمی‌دانید، و (توضیح مجمل آن این است) من نزد شما خبر یقینی از قبیله‌ی سبا آورده‌ام (که توضیح کامل آن چنین است که) من زنی را دیدم که بر آنها پادشاهی می‌کند و (از لوازم پادشاهی) از همه نوع وسایل به او داده شده است، تخت بزرگی دارد، (و وضع مذهبی آنها این است که من او را و قوم او را دیدم که (عبادت) خدا را رها کرده، خورشید را سجده می‌کنند، و شیطان اعمال (کفر آمیز) شان را در دیدشان مرغوب ساخته (و به سبب مزین کردن این اعمال بد) آنها را از راه (حق) باز داشته است، لذا آنان به راه (حق) نمی‌روند خدا را سجده نمی‌کنند که (صاحب چنین قدرتی است که) چیزهای پوشیده آسمان و زمین را (که شامل باران و گیاهان زمین است) بیرون می‌آورد، و (چنان داناست که) آنچه شما (تمام مخلوق در دل) پوشیده می‌دارید و آنچه (بر زبان یا سایر اعضای جسم) ظاهر می‌کنید همه را می‌داند (لذا) الله چنین است که غیر از او کسی سزاوار عبادت نیست و مالک

عرش عظیم اوست، سلیمان (علیه السلام) با شنیدن این) فرمود: ما اکنون می بینیم که آیا تو راست می گویی، و یا از دروغگویان هستی، (بسیار خوب) این نامه ی مرا ببر و در نزد آنها بینداز و سپس خود را (اندکی از آن) کنار بکش، سپس بنگر که با هم چه صحبت می کنند، (باز به اینجا بیا، و از آنچه عکس العمل انجام می دهند راستگویی و دروغگویی تو معلوم خواهد شد).

معارف و مسایل

﴿ وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ ﴾ تفقد عبارت است از: تحقیق کردن حاضر و غیر حاضر در یک اجتماع، لذا آن را به جستجو کردن و نگهبانی ترجمه می کنند، حق تعالی به حضرت سلیمان (علیه السلام)، علاوه بر مردم پادشاهی جن ها و وحوش و طیور را نیز عنایت فرموده بود، چنان که اساس حکمرانی است، که جستجو و نگرانی هر طبقه ی از رعایا و وظیفه حاکم است، و طبق آن در این آیه فرمود: ﴿ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ ﴾ که حضرت سلیمان (علیه السلام)، پرندگان رعیت خود را معاینه نمود، تا ببیند چه کسانی از آنها حاضر و چه کسانی غایبند، عادت شریف رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، هم این بود که برای دریافت احوال صحابه توجه خاصی مبذول می فرمود، و از افراد غیر حاضر در صورت مریضی، عیادت و پرستاری می نمود، و اگر کسی به شکلی گیر می کرد، برای چاره جویی از آن، انتظام می کرد.

بر حاکم و مشایخ لازم است که از رعایا، شاگردان و

مردان خبر گیرند

از آیه ی مذکور ثابت گردید که حضرت سلیمان (علیه السلام)، به هر طبقه از رعایا، توجه خاصی مبذول می نمود، و از احوال و اوضاع آنها آگاهی



به دست می آورد، حتی هدهد که از جمع پرندگان کوچکتر و ضعیف تر است، و از نظر تعداد هم در جهان نسبت به پرندگان دیگر کمتر است، از نظر او پنهان نبود، بلکه از سؤال و جواب او که در خصوص هدهد کرد، بدان خاطر بود که او در جمع پرندگان دیگر ضعیف و قلیل است، لذا بر رعایای مستضعف خود توجه بیشتری مبذول می کردند.

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، از جمع صحابه، این سنت انبیا را در عهد خلافت خویش کاملاً به موقع اجرا گذاشت، شبها در کوچه و خیابانهای مدینه گشت می زد تا که از وضع همه مردم آگاه باشد، هر کسی را که به مصیبت و مشکلی مبتلا می دید، او را مورد نصرت قرار می داد، و قایع بسیاری در سیرت او مذکور است، او می فرمود: اگر در کناره رود فرات گرگی بزغاله ای را بکشد، نسبت به آن هم از عمر سؤال خواهد شد (۱).

اینها آن اصول و اساس جهان بینی و حکمرانی هستند، که انبیاء علیهم السلام به مردم آموختند، و صحابه ی کرام آنها را عملاً به موقع اجرا گذاشته، نشان دادند، که در اثر آن، همه رعایا از مسلمان و غیر مسلمان در امنیت و اطمینان زندگی خود را به پایان بردند، و پس از آنها آسمان و زمین چنین عدل و انصاف و امنیت جهانی را مشاهده نکرد. ﴿ مَالِي لَا أَرَىٰ أَلْهَدُهُدَ أُمَّ كَانٍ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴾ حضرت سلیمان عليه السلام، فرمود: مرا چه شده است که هدهد را در اجتماع نمی بینم!

محاسبه از نفس خویش

در اینجا مناسب این بود که می فرمود: هدهد را چه شد که در جمع حاضر نیست، ولی شاید عنوان سؤال را بدین خاطر تغییر داد که مسخر

شدن همه مرغها انعام خاص حقّ تعالی بود، از غایب شدن هدهد در بدو امر احساس خطر کرد که شاید از من کوتاهی پدید آمده است که این نعمت دارد کم می شود، و از جمع مرغان هدهد ناپدید است، لذا از خود سؤال کرد که چرا این چنین شد؟ چنان که معمول مشایخ صوفیه است که هرگاه در نعمتهای آنان قلت پدید آید، یا مشکل و پریشانی پیش آید، برای ازاله‌ی آن به جای توجه به اسباب مادی جلوتر از نفس خویش خبر می‌گیرند که از ما در حقّ ادای سپاس خداوندی چگونه کوتاهی اتفاق افتاده است، که به سبب آن، این نعمت از ما گرفته شد، قرطبی در این مقام به حواله‌ای از ابن عربی این حال اسلاف را ذکر فرموده است که: «إِذَا فَقَدُوا أَعْمَالَهُمْ تَفَقَدُوا أَعْمَالَهُمْ» وقتی آنان به مراد خود نمی‌رسیدند، اعمال خود را بررسی می‌کردند، که چه کوتاهی از ما سرزده است؟

پس از این محاسبه‌ی ابتدایی و فکر و تأمل فرمود: «أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» در اینجا «م» به معنای بل است^(۱). با این مطلب که در دیدن «هدهد» نگاه من اشتباه نکرده، بلکه آن حاضر نبوده است.

وجه تخصیص هدهد از جمع طیور و یک عبرت

از حضرت عبدالله بن عباس سؤال شد که در جمع تمام پرندگان تنها تمییز از «هدهد» مبنی بر چه علتی است؟ فرمود: حضرت سلیمان عليه السلام، در جایی اقامت نموده بود که آب وجود نداشت، خداوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نمود، که امور درون زمین و چشمه‌های جاری داخل زمین را می‌بیند، و هدف حضرت سلیمان عليه السلام، این بود که از هدهد سؤال



کند که در این میدان آب در چه عمقی وجود دارد، و از کندن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، و پس از نشان دادن هدهد به جن‌ها دستور می داد تا زمین را بکنند و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می‌کنند و آب بیرون می‌آوردند، هدهد با وجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیّاد می‌افتد و شکار می‌شود حضرت ابن عباس در این خصوص می‌فرماید:

«قف یا وقاف کیف یری الهدهد باطن الأرض و هو لا یری الفتح حین یقع فیه»^(۱).
یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می‌بیند ولی دام پهن شده روی زمین، به نظرش نمی‌رسد و در آن گرفتار می‌شود.
با این مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم و بصیرت یا زور و زر خویش نمی‌تواند از آن رهایی یابد.
﴿لَاعَذَّبْنَهُ عَذَاباً شَدِيداً أَوْلاً اذْبَحْنَهُ﴾ پس از فکر و تأمل ابتدایی مظهر سیاست حاکمانه است که باید برای غایب بودن مجازات شود.

حیوانی که در کار سست باشد، مجازات معتدل آن جایز است

خداوند متعال سزا دادن به چنین حیوانهایی را برای حضرت سلیمان حلال کرده بود، چنان‌که برای عموم امت ذبح حیوانات و استفاده از گوشت و پوست آنها اکنون هم جایز و حلال است، هم چنین اگر حیوانها اهلی مانند گاو، خر، اسب و شتر، در کار خود سست باشند، پس زدن معتدل آنها برای تأدیب به قدر ضرورت جایز است، و مجازات کردن حیوانهای دیگر در شریعت ما جایز نیست^(۲).

﴿ أَوْ لِيَأْتِيَنَّ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴾ یعنی: اگر هدهد برای غایب بودن خود عذر موجهی پیش کرد از مجازات مصون خواهد ماند، در این اشاره به این است که حاکم باید به مردم فرصت دهد تا عذر خود را در تقصیر انجام وظیفه بیان کنند، پس اگر عذر آنها موجه شد از سر تقصیر آنها بگذرد.

﴿ أَحَطُّ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ﴾ یعنی: هدهد عذر خود را بیان کرده گفت چیزی دریافته‌ام که تو نمی‌دانی، یعنی خبر آورده‌ام که شما قبلاً آن را نمی‌دانستید.

انبیاء علیهم السلام عالم الغیب نمی‌باشند

امام قرطبی فرموده است: از این پرواضح می‌گردد، که انبیاء علیهم السلام، عالم الغیب نیستند تا هر چیز را بدانند.

﴿ وَ جِنَّتِكَ مِنْ سَبَاٍ بِنِيَّ يَقِينٍ ﴾ «سبا» نام شهری مشهور در یمن است ژ نام دیگر آن «مأرب» است، و از آنجا تا صنعا پایتخت یمن مسافت سه روز راه است.

آیا کوچکتر می‌تواند به بزرگتر از خود بگوید،

علمی بیشتر از تو دارم

از مصاحبه‌ی مذکور «هدهد» بعضی چنین استدلال کرده‌اند که شاگرد در جلو استاد یا غیر عالم در جلو عالم می‌تواند بگوید که در این مسئله من از شما اطلاعات بیشتری دارم، به شرطی که در آن مسئله علم واقعی کامل نسبت به دیگران، داشته باشد، اما در روح المعانی آمده است که این نحو گفتگو در نزد مشایخ و بزرگان خلاف ادب است، باید از آن پرهیز نمود، و از قول هدهد بر آن استدلال از این جهت نمی‌تواند باشد، که او این قول را برای نجات خود از عقوبت و معذرت خواهی بیان کرد، تا که عذر غایب بودن او کاملاً برای حضرت سلیمان روشن گردد، پس اگر در چنین مواردی با



مراعات ادب صحبت کرد، در آن مضایقه نیست.

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾ یعنی: من زنی را یافتم که مالک قوم سبا بود، یعنی بر آنها حکومت می‌کند، نام این زن (ملکه) سبا در تاریخ بلقیس بنت شراحیل برده شده است، و در بعضی از روایات آمده است که مادر این زن یکی از جن‌ها به نام ملعمه بنت شیصان بود^(۱).

و پدر بزرگ او هداهد پادشاه عظیم الشان سراسر کشور یمن بود، که چهل پسر داشت، و همه‌ی آنها ملوک و پادشاه شدند، پدر او شراح با زنی از میان جن‌ها ازدواج نمود، که بلقیس از او متولد شد، برای ازدواج او با زن جنّی و جوهات مختلفی بیان شده است، از آن جمله یکی این است که: او در غرور حکومت و سلطنت خویش به مردم می‌گفت: از شما هیچ یک با من هم کفو نیست، لذا من ازدواج نمی‌کنم؛ زیرا ازدواج در غیر کفو پسندیده نمی‌باشد، در نتیجه مردم او را با یک زن جنّی ازدواج دادند^(۲).

شاید این در نتیجه همان فخر و غرور بود که او مردمی را که در حقیقت کفو او بودند حقیر و ذلیل قرار داد و هم کفو خود ندانست، پس تقدیر نکاح او را با زنی مقدر کرد که نه کفو او بود و نه جنس و قوم او.

آیا نکاح انسان با زن از جن درست است؟

در این باره بعضی از این جهت به اشتباه افتاده‌اند که جن‌ها را مانند انسان اهل توالد و تناسل ندانسته‌اند، ابن عربی در تفسیر خود فرموده است که این خیال باطل است، از احادیث صحیح ثابت است که توالد و تناسل و تمام آن خصوصیات مرد و زن که در انسانها هست در جن‌ها هم وجود دارد.

۱ - زواه وهیب بن جریر عن الخلیل بن احمد، قرطبی.

۲ - قرطبی.



سؤال دیگر از نظر شرع وجود دارد که آیا برای انسان جایز است با زن جنی ازدواج کند؟ در این باره فقها اختلاف کرده‌اند، بسیاری آن را جایز قرار داده و بعضی دیگر به علت غیر جنس بودنش مانند بقیه حیوانات حرام دانسته‌اند، و تفصیل این مسئله در کتاب: «آکام المرجان فی احکام الجنان» مذکور است، و در آن بعضی از این وقایع هم آمده است که مرد مسلمان با زن جنی مسلمان ازدواج کرده، و از او اولاد هم متولد شده است، در اینجا این مسئله بیشتر قابل بحث نیست، که نکاح کننده پدر بلیقیس، مسلمان نبود، لذا از عمل او نمی‌توان بر جواز و عدم جواز استدلال نمود، و چون در شرع اسلام نسبت اولاد به سوی پدر است و پدر بلیقیس انسان است، لذا بلیقیس انسان می‌شود، لذا آنچه در بعضی از روایات آمده است که حضرت سلیمان با بلیقیس ازدواج کرده اگر آن روایات صحیح باشند، باز هم حکم نکاح با جن از آن ثابت نمی‌شود؛ زیرا بلیقیس خود جنی نبود اگر چه مادرش جنیه بود، والله اعلم. و بیان بیشتر نسبت به نکاح سلیمان در آینده خواهد آمد.

آیا جایز است که زن، پادشاه، یا امام و امیر قوم باشد؟

در صحیح بخاری از حضرت ابن عباس مروی است که وقتی آن حضرت رضی الله عنه، خبر یافت که ایرانیان دختر کسری را پادشاه خود قرار دادند، فرمود: «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة» یعنی: قومی که اقتدار خود را به اختیار زنی قرار دهند، هرگز پیروز نخواهند شد، لذا علمای امت اتفاق نظر دارند که نمی‌توان به زن امام و خلافت یا سلطنت و حکومت سپرد، بلکه مانند نماز سزاوار امامت کبری هم تنها مرد می‌باشد و از ملکه بودن بلیقیس در ملک سبا این حکم شرعی نمی‌تواند ثابت گردد، مگر این که ثابت باشد که حضرت سلیمان رضی الله عنه، با او نکاح کرده و باز او را بر حکومت و سلطنتش



برقرار کرد، و این از روایات صحیح ثابت نیست، که بتوان در احکام شرع بر آنها اعتماد کرد.

﴿ وَ أَوْتَيْتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ﴾ مراد این است که همه وسایل ضروری که پادشاه و امیری با آنها سر کار دارد، حسب زمان برای او مهیا بود؛ لذا عدم وجود آنچه در آن زمان وجود نداشت، منافی این آیه نیست.

﴿ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴾ معنای لفظی عرش تخت پادشاهی است، از حضرت ابن عباس در یک روایت آمده است که عرش بلقیس، به طول چهل در هشتاد دست بود، و ارتفاعش هم سی دست که در آن مروارید و یاقوت احمر و زبرجد سبز به کار برده بودند، و پایه‌هایش از مروارید و جواهرات بودند، و در پرده‌های ابریشم و حریر در هفت اتاق قفل شده‌ی تو در تو محفوظ بود.

﴿ وَ جَدَّتْهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ ﴾ معلوم می‌شود که او ستاره پرست بود، خورشید را می‌پرستیدند، بعضی گفته‌اند: مجوس بودند که آتش و هر روشنی دیگری را می‌پرستیدند^(۱).

﴿ أَلَا يَسْجُدُوا ﴾ متعلق به ﴿ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ ﴾ یا ﴿ صَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ ﴾ است، یعنی شیطان در اذهان آنها را جایگزین کرده بود تا خدا را سجده نکنند، یا بدینگونه آنها را از جاده منحرف کرده بود که خدا را سجده نکنند.

نوشتن و تحریر در عموم معاملات حجّت شرعی است

حضرت سلیمان علیه السلام، ارسال نامه به ملکه‌ی سبا را، برای اتمام حجّت او کافی تصوّر نمود، بر آن عمل کرد، از این معلوم می‌شود که خط و تحریر

در عموم معاملات دلیلی معتبر است، فقها رضی الله عنهم، تنها در مواردی نامه را کافی نمی‌دانند، که شهادت شرعی لازم باشد؛ زیرا نمی‌توان به نامه، تلفن و غیره گواهی گرفت، مدار شهادت بر این است که شاهد به دادگاه آمده، پیش قاضی شهادت بدهد، و در آن حکمتهای بزرگی مضمراست، از اینجاست که در دنیای امروز هم در هیچ دادگاهی گواهی به نامه و تلفن را کافی نمی‌دانند.

آیا نوشتن نامه به مشرکین و ارسال آن نزد آنها جایز است؟

مسئله دیگری که از نامه حضرت سلیمان ثابت شد این است که به جهت تبلیغ دین و دعوت اسلام، نوشتن نامه برای مشرکین جایز است، و فرستادن نامه از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله، به کفار مختلف، از احادیث صحیح ثابت است.

مراعات اخلاق انسانی، در هر مجلس لازم است، اگرچه مجلس کفار باشد

﴿ فَأَلَقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ ﴾ حضرت سلیمان علیه السلام، از هدهد خواست تا کار پیک (پست) را انجام دهد، و آداب مجلس را به او نشان داد که نامه را به ملکه سبا رسانیده قدری از او کناره بگیر که این طریقه مجالس عمومی شاهان است، از این معلوم می‌گردد که آداب معاشرت و اخلاق انسانی با عموم مردم لازم است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ

گفت ای اهل دربار، نزد من نامه‌ای معزز انداخته شده. و آن نامه‌ای است از طرف سلیمان،



وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ
وان این که شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است. که زور نشان ندهید

عَلَىٰ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي
درمقابل من، و بیایید پیش من فرمانبردار. گفت ای اهل دربار نظر دهید به من در کارم،

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونَ ﴿۳۲﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسِي
نیستیم که طی کنم کاری را تا شما حاضر نباشید. آنها گفتند که ما زور آور و جنگجو هستیم

شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿۳۳﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا
شدید، و کار به اختیار تو است، پس ببین که چه دستور می دهی. گفت پادشاهان وقتی

دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ
داخل بشوند در روستایی، از بین می برند آن را، و می کنند سرداران آنجا را ذلیل، و

كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۳۴﴾ وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ أَبِمْ
این چنین خواهند کرد. و من می فرستم به سوی آنها هدیه ای را، باز می بینم که به چه

يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۵﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونِي
پاسخ برمی کردند قاصدان. پس وقتی که رسید پیش سلیمان گفت آیا شما کمک می کنید

بِمَالٍ فَمَا آتَيْنِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْتُم بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ
مرا به مال، پس آنچه خدا به من داده بهتر است از آنچه شما آورده اید، بلکه شما به تحفه خویش

تَفْرَحُونَ ﴿۳۶﴾ أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلِنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ
خوش می باشید. برگرد به سوی آنها اکنون خواهیم رسید بر آنها به لشکری که

لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿۳۷﴾
تاب مقاومت آن را نخواهند داشت، و بیرون می رانیم آنها را ذلیل، و آنها خوار خواهند شد.

خلاصه‌ی تفسیر

(سلیمان علیه السلام)، پس از گفتگو با «هدهد» نامه‌ای به بلقیس نوشت که مضمون آن در قرآن مذکور است، و به هدهد سپرد او آن را به منقار خود گرفت و روان شد و تنها یا در مجلسی پیش بلقیس انداخت (آن را خوانده و سرداران خود را جهت مشورت طلب کرد و) گفت: ای اهل دربار به نزد من نامه‌ای (که مضمونش بی‌نهایت) با شوکت و ارزش (و عظیم‌الشان است) انداخته شده است (با ارزش از این جهت گفت که: مضمونش حاکمانه است که با وجود اختصار مشتمل بر اعلی‌ترین درجه‌ی بلاغت است و) آن از طرف سلیمان است و در آن این (مضمون آمده است) که (نخست) بسم الله الرحمن الرحیم (و پس از آن این‌که) شما مردم (بلقیس و تمام ارکان دولت، که عوام هم بدان وابسته‌اند) در مقابل من کبر نورزید و فرمانبردار نزد من آید (هدف دعوت به همه است، و آنها پیش از آن، حال حضرت سلیمان را شنیده بودند، اگر چه سلیمان آنها را نمی‌شناخت، و بیشتر چنین است که بزرگان کوچکها را نمی‌شناسند و کوچکترها بزرگترها را می‌شناسند، یا پس از رسیدن نامه تحقیق کرده باشند، و پس از آگاه کردن آنها از مضمون نامه) بلقیس (چنین) گفت: ای اهل دربار به من در این باره رأی دهید (که چگونه با سلیمان برخورد کنم) و من (هیچ‌گاه) در کاری رأی قطعی نمی‌دهم تا شما پیش من حاضر نباشید (و در آن شریک و مشیر نباشید) آنها گفتند: ما (از طرف خود به هرگونه حاضریم، اگر مصلحت مقابله و جنگ باشد، پس ما) بسیار نیرومند و جنگجو هستیم، ولی اختیار به دست شماست، پس تو (مصلحت را) ببین، هر آنچه (که به تصویب رسد) دستور فرمایید، بلقیس گفت: (به نظر من جنگ مصلحت نیست؛ زیرا سلیمان پادشاهی است و) پادشاهان (قانونی دارند که آنها) در روستایی که



(به صورت مخالف) داخل گردند، آن را زیر و رو می‌کنند، و (برای ذلیل کردن) آبرومندان، اهالی آنجا را ذلیل (و خوار) می‌سازند و (اگر با جنگ به آنها پاسخ داده شود امکان دارد آنها تسلط یابند، پس) ایشان هم این چنین خواهند کرد (پس بدون ضرورت افتادن در پریشانی خلاف مصلحت است، لذا اینک جنگ را باید به تأخیر انداخت) و (اکنون مناسب چنین است که) من (به وسیله کسی) برای آنها قدری هدیه (می‌فرستم، پس می‌بینم که آن قاصدان (از آنجا) چه (جوابی) می‌آورند، (آنگاه مجدداً از اندیشه کار گرفته خواهد شد، چنان‌که وسایل هدیه آماده گردید، و قاصد آنها را برداشت و عازم شد) وقتی که آن قاصد به نزد سلیمان، (علیه السلام) رسید (و تمام هدایا را تقدیم داشت) پس سلیمان (علیه السلام) فرمود: آیا شما (بلقیس و پیروان او) مرا نصرت مالی می‌دهید، (بنابر این هدیه آورده‌اید) پس (بدانید که) آنچه خداوند متعال به من داده است، به درجات بهتر است، از آنچه که به شما داده است؛ (زیرا در نزد شما تنها دنیا وجود دارد، و نزد من دین و دنیا هر دو وجود دارند، لذا من حریص این چیزها نیستم) آری شما به هدایای خود افتخار دارید، (بنابر این ما این هدایا را تحویل نمی‌گیریم) تو (آن را برداشته) به نزد آنها برگرد، (پس اگر آنها اکنون هم ایمان بیاورند چه بهتر، و اگر نه) ما بر آنها چنان لشکری گسیل می‌داریم که تاب مقاومت آن را نداشته باشند، و ما آنها را از آنجا با ذلت بیرون خواهیم راند و آنها (با ذلت برای همیشه) زیر دست (و رعیت) خواهند شد (این نیست که پس از بیرون راندن آزادشان گذاریم تا به هر کجا بخواهند بروند، بلکه ذلت دایمی لازم آنان خواهد بود).

معارف و مسایل

﴿ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاِئِنِّيَ الْتَقَىٰ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴾ معنای لفظی «کریم» معرّز

و مکرم، و در محاوره به آن نامه‌ای معزز و مکرم گفته می‌شود که بر آن مهر زده شود، بنابراین تفسیر «کتاب کریم» در آیه از حضرت ابن عباس، قتاده، زهیر و غیره با «کتاب مختوم» آمده است، و از این معلوم می‌شود که حضرت سلیمان علیه السلام، بر آن نامه مهر خود را هم زده بود، وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله دریافت که پادشاهان نامه‌های غیر ممهور را نمی‌خوانند، بر نامه‌های آنها مهر زد، و نامه‌هایی را که برای قیصر و کسری نوشت آنها را ممهور ساخت، از این معلوم گردید که مهر زدن بر نامه، احترامی برای مکتوب الیه است، و دوم رسمیت دادن به خود نامه است، امروز عادت شده که نامه را در لفافه بند کرده می‌فرستند، این هم قایم‌قام مهر است، جایی که احترام مکتوب الیه در نظر باشد به جای نامه‌ی سرگشاده بند کردن آن در لفافه به سنت نزدیکتر است.

نامه‌ی حضرت سلیمان به چه زبانی بود؟

خود حضرت سلیمان اگر چه عرب نبود، ولی درک زبان عربی و فهم آن از او بعید نیست، وقتی که او زبان مرغها را می‌دانست، پس زبان عربی که از همه زبانها افضل و اشرف است، چه مشکلی است، امکان دارد نامه را به زبان عربی بنویسد؛ زیرا مکتوب الیه بلقیس از نژاد عرب بود، او نامه را خواند و درک کرد، و این هم امکان دارد که حضرت سلیمان علیه السلام، نامه را به زبان خود بنویسد و به نزد بلقیس مترجمانی بوده که آن را خوانده و برای بلقیس ترجمه و تفهیم کرده‌اند^(۱).



آدابی چند برای نامه نگاری

﴿ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ قرآن کریم هیچ بعدی از ابعاد زندگی انسان را نگذاشته که بدان هدایت و راهنمایی ننموده باشد، گفت و شنید به وسیله خط و کتابت و مراسلات با همدیگر، از اهم ضروریات زندگی است، در این سوره نامه‌ی کامل حضرت سلیمان به ملکه سبا (بلقیس) نقل شده است، این نامه یک پیامبر و رسولی است که قرآن به صورت استحسان آن را نقل نموده است، لذا راهنمایی که در این نامه برای خط و کتابت یافت می‌شود برای مسلمانان قابل تأسی است.

نویسنده نخست نام خود را بنویسد، سپس گیرنده را

نخستین هدایت در این نامه این است که حضرت سلیمان نامه را به نام خود آغاز نمود و این که نام گیرنده را به چه گونه نوشت در الفاظ قرآن مذکور نیست، ولی همین قدر از این معلوم می‌شود که، سنت انبیا برای نویسنده این است که نخست نام خود را بنویسد، که آن مشتمل بر فوایدی چند می‌باشد: مثلاً قبل از خواندن نامه، گیرنده بداند که نامه‌ی چه کسی را دارد می‌خواند، تا که او در آن ماحول، مضمون نامه را بخواند و بیندیشد، مخاطب متحمل این مشقت نباشد که در نامه دنبال نام نویسنده بگردد، که نامه از کیست؟ و از کجا آمده است؟ آن حضرت ﷺ، در همه مکاتیب خود که از او نقل و شایع شده در جهان وجود دارد، همین روش را اختیار نموده که: «من محمد عبدالله ورسوله» نامه را شروع نموده‌اند.

در اینجا امکان دارد، این سؤال پدید آید که اگر بزرگتری برای کوچکتر نامه‌ای بنویسد پس برای او در تقدیم نام خودش اشکالی ایجاد نمی‌شود، ولی اگر کوچکتر برای پدر یا استاد و شیخ یا شخصی بزرگتر

نامه‌ای بنویسد، پس آیا تقدیم نام او خلاف ادب محسوب نمی‌شود، چنین کند یا خیر.

عمل اصحاب کرام در این باره مختلف بوده بیشترشان اتباع سنت نبوی را بر ادب مقدم داشته‌اند، حتی در نامه‌هایی که برای خود آن حضرت ﷺ، نوشته‌اند، باز هم نام خود را جلوتر نوشته‌اند، در روح المعانی به حواله بحر محیط از حضرت انس منقول است که:

«ما كان أحد أعظم من رسول الله ﷺ، وكان اصحابه إذا كتبوا إليه كتاباً بدأوا بأنفسهم، قلت وكتاب علاء الحضرمي شهد له على ما روي» که هیچ انسانی بیشتر از رسول الله ﷺ، قابل احترام نیست، اما صحابه وقتی به نام او نامه می‌نوشتند، نخست نام خود را می‌نوشتند، و نامه علاء حضرمی که به نام آن حضرت ﷺ، نوشت کاملاً گواه بر این است.

البته در روح المعانی بعد از نقل این روایات نوشته شده است که همه‌ی این بحث و گفتگو در افضلیت است، نه در جواز، اگر کسی به جای نام خود نامه را به نام مکتوب الیه شروع کند و نام خود را در آخر بنویسد این هم جایز است، در بستان فقیه ابوليث آمده است که اگر کسی نامه را به نام گیرنده شروع کند در جواز آن هیچ کسی بحثی ندارد؛ زیرا این طریقه هم درست و رایج است، و کسی آن را انکار ننموده است^(۱).

پاسخ به نامه‌ها هم سنت انبیاء علیهم السلام است

در تفسیر قرطبی آمده است کسی که به نزد او نامه‌ای نوشته شده است، باید مناسب به آن، پاسخ داده شود؛ زیرا نامه‌ی غایب، به جای سلام



حاضر است، از اینجاست که از حضرت ابن عباس در روایتی آمده است که او پاسخ به نامه را، مانند پاسخ به سلام واجب می دانست^(۱).

نوشتن نام خدا در نامه‌ها

از نامه‌ی مذکور حضرت سلیمان علیه السلام، و نیز تمام مکاتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله، این مسئله به اثبات می رسد که نوشتن: «بسم الله» در آغاز نامه‌ها سنت انبیاء علیهم السلام است، اما این که آیا بسم الله را جلوتر از نام خود بنویسد یا بعد از آن، پس مکاتبات رسول خدا صلی الله علیه و آله، گواه بر این هستند که «بسم الله» بر همه مقدم باشد، سپس نام نویسنده و پشت سر آن نام گیرنده نوشته شود، و آنچه در قرآن آمده است که نام حضرت سلیمان جلوتر و بسم الله بعد از آن آمده است، از ظاهر آن معلوم می شود که نوشتن بسم بعد از نام فرستنده هم جایز است، ولی ابن ابی حاتم از یزید بن رومان نقل کرده است که حضرت سلیمان در اصل، نامه‌ی خود را چنین نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، من سلیمان بن داود الی بلقیس ابنة ذی شرح و قومها ألا تلعوا الخ» ولی وقتی که بلقیس این نامه را پیش قومش خواند، پس او برای آگاهی قوم جلوتر اسم حضرت سلیمان را ذکر کرد، و در قرآن قول بلقیس ذکر شده است، و برای این تصریحی وجود ندارد که در اصل نامه حضرت سلیمان علیه السلام، بسم الله مقدم بود یا نام حضرت سلیمان علیه السلام، و این هم امکان دارد که نام حضرت سلیمان بر پاکت نوشته باشد و خود نامه با بسم الله آغاز گردیده باشد، وقتی بلقیس خواست نامه را برای قومش بخواند نام حضرت سلیمان را جلوتر ذکر کرده باشد.

مسئله: سنت اصلی نامه‌نگاری این است که در ابتدای هر نامه‌ای بسم الله نوشته شود، ولی از نصوص و اشارات قرآن و سنت، حضرات فقها این قاعده‌ی کلی را استنباط کرده‌اند که در جایی که برای حفظ بسم الله و نام خدا در نامه‌هایی نوشته شده انتظام برقرار نیست، بلکه آن‌را پس از خواندن بر زمین می‌اندازند، پس نوشتن بسم الله و نام خدا در چنین نامه‌ها و اموری جایز نیست، و او در نوشتن آن در گناه بی ادبی شریک خواهد شد، و حال آنچه را امروز عموماً برای یکدیگر نامه می‌نویسند، همه می‌دانند که نامه‌ها در کثافتها و غیره افتاده و مشاهده می‌شوند، لذا مناسب است که برای ادای سنت بسم الله را به زبان بخواند و در نامه ننویسد.

آیا دادن نامه که در آن آیه قرآنی نوشته باشد به دست کافر و مشرک جایز است

این نامه را زمانی حضرت سلیمان فرستاد که بلقیس هنوز مشرک بود، در صورتی که در آن، بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده بود، از این معلوم می‌شود که این چنین کردن جایز است، در نامه‌هایی که آن حضرت علیه السلام، به ملوک عجم که مشرک بودند نوشته، نیز آیات قرآن وجود داشت، اصل علت این است که دادن قرآن کریم به دست کافر جایز نیست، اما کتاب یا نامه‌ای که در ضمن مضمون آن، آیه‌ی قرآنی باشد، که در عرف به آن قرآن گفته نمی‌شود، لذا مشمول حکم قرآن نیست، پس می‌توان آن را به دست کافر یا شخص بی‌وضوئی داد^(۱).



نامه را باید مختصر جامع، بلیغ و مؤثر نوشت

این نامه حضرت سلیمان علیه السلام، را ملاحظه کنید که در چند سطر تمام مضامین لازم و اهم جمع شده و معیار اعلی بلاغت هم در آن برقرار است، در مقابل کافر، اظهار شوکت شاهانه خویش را بیان می کند، و در ضمن بیان صفات کمال حق تعالی و دعوت به سوی اسلام، و هم مذمت تکبر و ترفع آمده است، و در حقیقت این نامه هم نمونه ای از اعجاز قرآنی است، حضرت قتاده فرموده است: سنت تمام انبیاء علیهم السلام، در نامه نویسی این است که تحریر طولانی نباشد، ولی هیچ مضمون مهمی فروگذار نباشد^(۱).

مشورت در امور مهم سنت است و در آن، استفاده از

رای دیگران، دلجویی شان می باشد

﴿ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوْنَ ﴾
 «افتونی» مشتق از فتوی، به معنای جواب دادن به مسئله ی خاصی است، و مراد از آن در اینجا مشورت و اظهار رأی است، وقتی که نامه ی حضرت سلیمان به ملکه ی بلقیس رسید، او کابینه ی دولت خود را جمع کرده، این واقعه را اظهار کرد، و از آنها مشورت خواست که من چه کاری را باید انجام دهم، ولی قبل از دریافت آرا به خاطر دلجویی و همت افزایی آنها گفت: من هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام نخواهم داد، در نتیجه این بود که لشکر و وزرا در پاسخ به او آمادگی خود را در فداکاری به اجرای دستورات او، اظهار کردند، که: ﴿ نَحْنُ أَوْلُوْا قُوَّةً وَأَوْلُوْا بِأَسْسِدِيْدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ ﴾ حضرت قتاده فرموده است که برای ما بیان شده است که ارکان مجلس شورای

بلقیس ۳۱۳ نفر و هر یک از آنها فرمانده ده هزار نفر بود (۱).

از این معلوم می‌شود که مشورت گرفتن در کارهای مهم از قدیم رواج داشته است، اسلام به آن اهمّیت خاصی قایل شده و کارمندان دولت را به پایبندی به آن مشورت داد، تا این‌که خود رسول خدا ﷺ، که مورد نزول وحی الهی بود و از آسمان به او هدایت می‌رسید و بنابر این در حقیقت به مشورت گرفتن رای کسی نیاز نداشت، ولی به خاطر اقامه‌ی سنّت برای امت، به او هم دستور رسید که: ﴿ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ یعنی شما در امور مهم، با صحابه کرام مشورت کنید، این متضمّن دلجویی و همّت افزایی صحابه هم هست، و برای عمّال حکومت در آینده تأکید شده است که با مشورت کار کنند.

عکس العمل بلقیس در پاسخ نامه حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام

بعد از مشورت کردن با ارباب حکومت و تحصیل کمک از آنها، ملکه بلقیس خود پیشنهادی داد که حاصل آن، این است که او حضرت سلیمان را مورد آزمایش قرار دهد، و او تحقیق کند که آیا فی الواقع او پیامبر و رسول خداست، و آنچه دستور می‌دهد در اجرای دستورات الهی است، یا این‌که او پادشاهی است که هوس توسعه‌طلبی در سر می‌پروراند، و هدف او از این امتحان، این بود که اگر فی الواقع نبی و رسول است، پس باید از حکم او پیروی نمود، و هیچ نوع مخالفتی نباید با او روا داشت، اگر پادشاهی است که هوس توسعه‌طلبی در سر می‌پروراند و می‌خواهد ما را برده قرار دهد، پس باید اندیشید که چگونه با او مبارزه کرد، و طریقه‌ی امتحان را چنین تجویز کرد که مقداری هدایا پیش او بفرستد، اگر او آنها را پذیرفته و راضی



شد، نشانه‌ی این است که او پادشاهی است، و اگر فی الواقع رسول و نبی است پس غیر از ایمان و اسلام به چیزی دیگر راضی نخواهد شد، این مضمون را ابن جریر با اسانید متعدّد از حضرت ابن عبّاس، مجاهد، ابن جریج و ابن وهب نقل کرده و توضیح آن از قرار زیر است:

﴿وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَن يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾ یعنی: من نزد

حضرت سلیمان و ارکان دولت او هدیه‌ای می‌فرستم، سپس نگاه می‌کنم که این قاصدان هدایا را برداشته می‌روند و باز آمده صورتحال را بیان می‌کنند.

حضور قاصدان بلقیس به بارگاه حضرت سلیمان

در روایات تاریخی اسرائیلی تفصیل قاصدان بلقیس و تحفه‌های آنها مذکور است، بر این امر همه متفقند که در میان آنها، قدری خشت طلا و قدری جواهرات و یکصد غلام و یکصد کنیز وجود داشت، اما غلامان را لباس زنانه و کنیزان را لباس مردانه پوشانیده بودند، و در ضمن بلقیس نامه‌ای هم نوشته بود که در آن از حضرت سلیمان چندتا سؤال کرده بود، و در انتخاب هدیه نیز هدف او امتحان بود، حقّ تعالی حضرت سلیمان علیه السلام را پیش از رسیدن تحفه‌ها از تفصیل آن آگاه و باخبر کرد، و حضرت سلیمان علیه السلام به جن‌ها دستور داد که از دربار، به مسافت ۹ فرسخ یعنی تقریباً ۶۰ کیلومتر را به خشتهای طلا فرش کنند و در دو طرف راه حیوانات عجیب‌الخلقة را قرار داد که بر همین خشتهای طلایی مدفوع و ادرار می‌کردند، هم‌چنین دربار خود را با اهتمام خاص مزین نمود و در دو طرف راست و چپ هشت هزار صندلی طلایی قرار داد که از یک طرف علما و از طرف دیگر وزرا و عمّال دولت بر آنها قرار گرفتند، سالن کاملاً به جواهر آراسته بود، وقتی قاصدان بلقیس مشاهده کردند که حیوانات دارند بر

خشتهای طلا کثافت می اندازند، از تحفه های خود شرمنده شدند، و در بعضی روایات آمده است که طلاهای خود را انداختند، باز هر مقداری جلوتر که آمدند، صفهای وحوش و طیور را در دو طرف ملاحظه کردند، سپس صفهای جنها را دیدند، و بی حد مرعوب گردیدند، اما همین که به دربار رسیدند و به ملاقات حضرت سلیمان شرف یاب گردیدند، آن جناب علیه السلام، با خنده رویی، با آنها برخورد کرد، و از آنها پذیرایی خیلی محترمی بجا آورد، ولی هدیه های آنها را پس داد، و به تمام سؤالات بلقیس پاسخ داده شد^(۱).

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان

﴿ قَالَ أَتَمِدُونِنِ بِمَالِ أُمَّاتِنِ ۚ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا عَاتَكُم بَلْ أَنْتُمْ بِمَهْدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴾ یعنی: وقتی که قاصدان بلقیس با هدایا نزد حضرت سلیمان علیه السلام، رسیدند، او به قاصدان فرمود: شما می خواهید که به من کمک مالی کنید، مال و ثروتی که خدا به من داده است خیلی بیشتر از وسایل و اموال شماست، لذا من این هدیه مالی شما را نمی پذیرم، و آن را برگردانید، شما هستید که از این تحفه خویش شادمان هستید.

آیا پذیرفتن هدیه ی کافر جایز است یا خیر؟ تفصیل و تحقیق آن

حضرت سلیمان علیه السلام، هدیه ملکه بلقیس را قبول نکرد، از این معلوم می شود که پذیرفتن هدیه کافر جایز یا بهتر نیست، و تحقیق در این مسئه این است که اگر در پذیرفتن هدیه کافر خللی در مصالح خود یا مسلمانان باشد،



یا در حقّ آن احتمال تضعیف رأی باشد، پذیرفتن آن درست نیست^(۱). البته اگر پذیرفتن آن مقتضای مصلحت دینی باشد، مثلاً توقع داشته باشد که با پذیرفتن آن، کافر مأنوس شده به اسلام نزدیک شود، و مسلمان گردد، و یا به وسیله آن می توان شر و فساد او را دفع کرد، پس این گنجایش وجود دارد که آن را قبول کند، سنّت رسول خدا ﷺ، در این باره چنین بوده است، که هدیه بعضی از کفار را پذیرفته و بعضی را مسترد نموده است، در عمدة القاری شرح بخاری، کتاب الهبة و شرح سیرکبیر از حضرت کعب بن مالک مروی است که عامر بن مالک بنا بر ضروت، در مدینه زمانی که هنوز مشرک بود رسید، و دو اسب و دو دست لباس به صورت هدیه، به محضر آن حضرت ﷺ، تقدیم داشت، آن جناب ﷺ، هدیه ی او را مسترد کرده فرمود: ما هدیه ی مشرک را نمی پذیریم، و عیاض بن حمار مجاشعی هدیه ای به خدمت آن جناب ﷺ، تقدیم کرد از او پرسید: آیا مسلمان شده ای؟ او گفت: خیر، هدیه او را هم مسترد نموده، فرمود: خداوند از پذیرفتن هدایای مشرکین مرا منع فرموده است، و در مقابل این، این روایات هم وجود دارند که ابوسفیان در حالت شرک پرستی به خدمت آن جناب ﷺ، هدیه داد، آن را قبول نمود، و یک نصرانی یک پارچه ی ابریشمی بسیار درخشنده ای به عنوان هدیه تقدیم کرد، آن را هم قبول نمود.

شمس الائمّه پس از نقل آن می فرماید، سبب آن نزد من این بود که در مسترد کردن بعضی از هدایا، آن حضرت ﷺ، به مسلمان شدن هدیه دهندگان امید نداشت، و از آنان که توقع داشت هدیه شان را پذیرفت^(۲). و بلیس که مسترد کردن هدیه را علامت پیامر بودن قرار داد، سببش



این نبود که پذیرفتن هدیه‌ی کافر برای پیغمبر جایز نیست، بلکه سببش این بود که او هدیه خود را در حقیقت به عنوان رشوه فرستاده بود، تا که بدین وسیله از حمله حضرت سلیمان محفوظ بماند.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا تَيْنِي بِعَرَشِهَا قَبْلَ أَنْ
گفت ای اهل دربار آیا هست کسی از شما که بیاورد پیش من تخت او را پیش از این که

يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عَفْرَيْتُ مَنْ أَلْحَنَ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ
بیایند نزد من فرمانبردار. گفت دیوی از جنیان من می‌آورد آن را برای تو پیش از برخاستن تو

مِنْ مَقَامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ
از جایت، و من بر این توانای معتبرم. گفت کسی که نزد او علم کتاب بود،

أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَءَاهُ
من می‌آورد آن را پیش تو، پیش از این که برگردد به سوی تو چشمت، پس وقتی که دید آن را

مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ
که قرار گرفته نزد او، گفت این فضل رب من است، برای آزمایش من، که شکر می‌کنم یا

أَكْفُرُ وَ مَن شَكَرْنَا مَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ
بیاناشکری بجامی‌آوردم و هرکسی که شکر بکند برای خود شکر می‌کند و کسی که ناشکری کند

فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾ قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرَشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ
پس پروردگارم بی‌نیاز و کریم است. گفت تغییر دهید تخت او را ببینم درک می‌کند یا هست

مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

از کسانی که درک ندارند.



خلاصه‌ی تفسیر

(در نهایت قاصدان هدایای خود را برداشته و برگشتند، تمام واقعه را برای بلقیس بیان کردند، و او نیز از این اوضاع بر علم و کمالات نبوت حضرت سلیمان یقین پیدا کرد، و برای شرف یابی به بارگاه او از کشور خود حرکت کرد) سلیمان (علیه السلام)، به وسیله وحی یا پرندگان دیگر دریافت که آنها حرکت کرده‌اند، پس به درباریان) فرمود: ای اهل دربار! آیا در میان شما کسی هست که تخت او را (بلقیس را) پیش من بیاورد، پیش از این که آنان مسلمان شده پیش من بیایند، (قید برای اظهار واقعه است؛ زیرا آنان به این نیت آمده بودند، خواستن تخت شاید بدین خاطر بود که آنها معجزه را ملاحظه کنند؛ زیرا آمدن آن تخت بزرگ با وجود چنین نگهبان‌های شدیدی به صورت ناگهانی که اطلاعی هم از آن نداشته باشند، بیرون از عادت بشری است، و اگر این تابع تسخیر جن‌ها باشد، باز هم تابع شدن جن‌ها معجزه است، و اگر به وسیله‌ی کرامت ولی‌ای از امت باشد، پس کرامت ولی هم معجزه نبی است، و اگر بدون واسطه است، پس معجزه بودنش روشن‌تر است، به هر حال این معجزه، دلیلی بر نبوت است، لهذا هدف این است که همراه با کمالات اندرونی، این کمالات معجزه را هم مشاهده کنند، تا که ایمان و اطمینان بیشتر گردد) یک جن قوی هیکل جواب داد: من آن را به خدمت شما حاضر خواهم کرد، پیش از این که شما از جلسه‌ی خود برخیزید، و (اگر چه بسیار سنگین باشد ولی) من بر (آوردن) آن توانا هستم (و اگر چه آن خیلی با ارزش و به جواهرات مزین باشد، ولی من) امین (هم) هستم (در آن خیانت نخواهم کرد) گفت: کسی که نزد او علم کتاب (الهی تورات یا کتاب دیگر وحی شده که در آن تأثیر نامهای خدا باشد)، بود (اقرب این است که مراد از آن خود حضرت

سلیمان علیه السلام، است، خلاصه) او (به آن جن) گفت: (تو فقط به همین میزان توانا هستی و) من می توانم آن را پیش از تو قبل از چشم به هم زدنت، حاضر سازم؛ (زیرا من آن را با توان معجزه می آورم، چنان که آن جناب به بارگاه خدا این چنین یا به وسیله اسم الهی دعا نمود و تخت در جلو حاضر شد) وقتی سلیمان علیه السلام آن را در جلو خود مشاهده نمود، پس (خوشحال شده در مقام سپاسگزاری) گفت: این فضل پروردگار من است، (که این معجزه را به دست من ظاهر نمود) تا که مرا بیازماید که آیا سپاسگزاری می کنم یا (خدای نخواست) ناسپاسگزار می شوم، و روشن است هر کسی که سپاسگزاری می کند، برای نفع خویش سپاسگزاری می کند (و به خداوند متعال نفعی نمی رسد) و (هم چنین) کسی که ناسپاسگزاری می کند (او هم به خود ضرر می رساند و به خداوند هیچ ضرری نمی رسد؛ زیرا) پروردگار من غنی و کریم است (سپس) سلیمان علیه السلام، برای آزمایش عقل بلقیس (دستور داد (که برای آزمایش عقل او) در تخت او تغییری بدهند (و طریقه های آن بسیار است، مثلاً جای جواهرات را تغییر دهند، یا به صورت دیگری) تا ببینیم که آیا او می تواند دریابد، یا که او در شمار کسانی است که (این گونه امور را) در نمی یابند (در صورت اوّل معلوم می شود که عاقل است، و از عاقل توقع بیشتری می رود که حق را درک کند، و آثار درک حق تا دور می رسند، و در غیر این صورت توقع حق شناسی کم می باشد).

معارف و مسایل

حضور بلقیس در بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام

قرطبی به حواله روایات تاریخی آورده است: قاصدان بلقیس خود مرعوب و مبهوت شده برگشتند و اعلان جنگ حضرت سلیمان را به آنها



ابلاغ کردند، پس بلقیس به قوم خود گفت: من از نخست می‌پنداشتم که سلیمان مانند پادشاهان دنیا پادشاهی نیست، بلکه او از طرف خدا به مقام خاصی رسیده و جنگ با پیامبر و رسول خدا مبارزه با خداست، که ما توان آن را نداریم، این را گفته، برای شرف‌یابی به بارگاه حضرت سلیمان علیه السلام، شروع به آماده سازی کرد، و دوازده سردار را که زیر دست هر یکی صد هزار ارتشی بود، با خود برداشت، و حق تعالی به حضرت سلیمان علیه السلام، چنان رعب و جلالی عنایت نموده بود، که کسی نمی‌توانست در مجلس او شروع به صحبت کند، روزی حضرت سلیمان علیه السلام، دید که از دور غباری بر می‌خیزد، از حاضرین پرسید: این چیست؟ مردم گفتند: این ملکه بلقیس است که دارد با همراهانش می‌آید، و در بعضی از روایات آمده است که او در آن زمان به فاصله یک فرسخ یعنی شش کیلومتر از دربار حضرت سلیمان علیه السلام، دور بود، آنگاه حضرت سلیمان علیه السلام، جنود و عساکر خویش را مورد خطاب قرار داده فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا قِنِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ چون حضرت سلیمان علیه السلام، اطلاع یافته بود که بلقیس از دعوت او متأثر و مطیع شده دارد می‌آید، خواست که همراه با قوت و شوکت شاهی یک معجزه پیمبرانه هم، از او ببینند، تا بر ایمان آوردن او بیشتر کمک و معینی قرار بگیرد، حق تعالی معجزه عمومی تسخیر جن‌ها را به او عنایت نموده بود، شاید پادشاه از طرف خدا خواست که تخت شاهی بلقیس به گونه‌ای در دربار او پیش از خودش برسد، لذا به حاضران دربار که شامل جن‌ها هم بودند خطاب کرده آوردن تخت را از آنها خواست، و انتخاب تخت شاهی در جمع کل اموال و ثروت، شاید بدین خاطر بود که آن از همه محفوظ‌تر بود، که در وسط هفت کاخ شاهی در یک آپارتمان مقفل محفوظ بود، و

مردمان خاص خود او هم تا آنجا رسایی نداشتند، و انتقال دادن آن بدون شکستن دریا قفل و رسیدن آن با این مسافت طولانی فقط در اثر قدرت الهی می توانست باشد، لذا این بزرگترین وسیله ای برای یقین کردن او بر قدرت عظیم الشان خداوندی بود، و نیز لازم بود بر این یقین کند، که حضرت سلیمان علیه السلام، از طرف خداوند بر مقام خاصی نایل آمده است، که بر دست او چنین چیزهای خارق العاده ای ظاهر می گردد^(۱).

﴿قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ «مسلمین» جمع مسلم است که در لغت به معنای مطیع و فرمانبردار می آید، و در اصطلاح شرع به مؤمن، مسلمان گفته می شود، و مراد از آن طبق قول ابن عباس معنای لغوی آن است، یعنی: مطیع و فرمانبردار؛ زیرا تا آن زمان هنوز اسلام ملکه بقلیس به ثبوت نرسیده بود، بلکه او پس از شرف یابی به دربار حضرت سلیمان علیه السلام، و بحث و گفتگو، مسلمان شد، چنان که در آینده از الفاظ خود قرآن ثابت می گردد.

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ یعنی: کسی که از علم کتاب برخوردار بود، این چه کسی بود؟ یک احتمال همان است که در خلاصه ی تفسیر نوشته است که مراد از آن خود حضرت سلیمان علیه السلام، است؛ زیرا او بیش از همه عالم به کتاب الله بود، پس در این صورت تمام این سرگذشت به صورت معجزه و قوع یافت، و هدف هم همین بود که بقلیس اعجاز پیامبرانه را مشاهده کرده باشد، و در این رابطه اشکالی باقی نمی ماند، ولی ابن جریر از بیشتر ائمه ی تفسیر، مانند: قتاده و غیره نقل نموده است، و قرطبی آن را قول جمهور قرار داده است که او کسی از اصحاب حضرت سلیمان علیه السلام، بود، ابن اسحق نام او را آصف بن برخیا دانسته است، و نیز گفته است که او



دوست حضرت سلیمان علیه السلام، بود و در بعضی روایات آمده است که او خاله زاده حضرت سلیمان بود که اسم اعظم را می دانست، و خاصیت آن این است که هر چه به وسیله آن از خدا خواسته شود، عنایت می گردد، و هر دعایی که توسط آن باشد، اجابت می گردد، از این لازم نمی آید که حضرت سلیمان علیه السلام، آن اسم اعظم را ندانسته باشند، زیرا بعید نیست که حضرت سلیمان علیه السلام، چنین مصلحت دانسته باشد که این کار عظیم الشان به دست یکی از افراد امت او انجام گیرد تا بیشتر بر بلقیس اثر بگذارد، و بنابر این به جای خویش به اصحاب خود خطاب کرد که: ﴿ أَيُّكُمْ يَا تَيْبِي ﴾^(۱). پس در این صورت این یکی از کرامات آصف بن برخیا می باشد.

فرق میان معجزه و کرامت

همانطوری که اسباب طبیعی در تحقق معجزه دخالتی ندارند، بلکه انجام آن مستقیماً کار خدا می باشد، چنان که خود قرآن می فرماید: ﴿ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ﴾ هم چنین در کرامت هم اسباب طبیعی دخالتی ندارند آن هم به راه راست کار خدا می باشد، و معجزه و کرامت هر دو در اختیار صاحب معجزه و کرامت نمی باشند، و فرق میان آن دو، تنها این است که اگر این گونه کار خارق العاده ای از دست نبی صاحب الوحی صادر گردد، به آن معجزه گفته می شود، و اگر از دست غیر نبی متحقق شود به آن کرامت گفته می شود، در این واقعۀ اگر این روایت صحیح باشد که این عمل توسط آصف بن برخیا صحابی حضرت سلیمان علیه السلام، به وقوع پیوسته است، پس این کرامت اوست، و چون کمالات هر ولی عکسی از کمالات

رسول و پیغمبر او و از او مستفاد می‌گردد، لذا هر کرامتی که از دست اولیای اُمّت ظاهر گردد، همه‌ی آنها از معجزات رسول به شمار می‌روند.

آیا واقعه تخت بلقیس کرامتی بود یا تصرفی؟

شیخ اکبر محی الدین ابن عربی آن را تصرف آصف بن برخیا قرار داده است، تصرف در اصطلاح، عبارت از به کار بردن نیروی خیال و نظر در صادر کردن کاری حیرت انگیز است، که برای آن نبی یا ولی حتی مسلمان بودن هم شرط نیست، آن کاری است شبیه کاری که صوفیای کرام گاه گاهی آن را برای اصلاح مریدان به کار برده‌اند، ابن عربی فرموده است که چون انبیاء علیهم‌السلام از به کار بردن آن اجتناب می‌نمایند، حضرت سلیمان علیه‌السلام، انجام آن را به آصف بن برخیا محوّل کرد، ولی قرآن کریم آن را نتیجه‌ی علم من الکتاب نشان داده است؛ لذا راجح این است که آن در اثر دعا یا اسم اعظم بوده باشد، که ارتباطی به تصرف ندارد، بلکه آن مشمول مفهوم کرامت است.

اما این شبهه که او گفت: ﴿أَنَا أَيْتِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ که من تخت بلقیس را پیش از چشم زدن، پیش تو می‌آورم، علامت این است که این کار با قصد و اختیار انجام گرفته است، و این علامت تصرف است؛ زیرا کرامت در اختیار ولی نمی‌باشد، امکان دارد جوابش این باشد که خداوند متعال به او اطلاع داده است که تو اراده می‌کنی و ما آن را انجام می‌دهیم، این تقریر سیدی حضرت حکیم‌الامه مولانا اشرف علی تهانوی است، که به هنگام نوشتن تفسیر سوره نمل احکام القرآن ایراد فرمود، و موصوف بر احکام و حقیقت تصرف، رساله‌ای به نام التصرف به زبان عربی دارند که اینجانب آن را به اردو ترجمه کرده‌ام، و انتشار هم یافته است.



فَلَمَّا جَاءَتْ قَبِيلَ أَهْكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَ
پس وقتی رسید، کسی گفت به او، آیا چنین است تخت تو، گفت گویا این خود آنست، و

أَوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ
علم داده شدیم پیش از آن، و بودیم فرمانبردار. و باز داشت او را آنچه می پرستید غیر از

اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ
خدا، یقیناً او بود از منکران. کسی گفت به آن زن، داخل باش در گناخ، پس وقتی دید آن را،

حَسِبْتَهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ
پنداشت آن را ابی عمیق، و برداشت دامن از ساقهایش، گفت این کاخی است آراسته از شیشه،

قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ
گفت ای رب، من بد کردم بر خودم، و فرمانبردار شدم با سلیمان به بارگاه خدا که رب

الْعَلَمِينَ ﴿٤٤﴾

جهانیان است.

خلاصه‌ی تفسیر

(حضرت سلیمان علیه السلام)، تمام انتظامات را برقرار کرده بود تا این که بلقیس رسید) پس وقتی که بلقیس آمد (تخت به او نشان داده) گفته شد (چه خود سلیمان علیه السلام)، شخصاً گفته باشد یا شخصی دیگر) آیا تخت شما این چنین است؟ او گفت: آری این چنین است، (از بلقیس به این شکل از این جهت سؤال شد که شکل آن دگرگون بود، و به اعتبار اصل خود همان تخت بود، صورتش آن نبود، لذا گفته نشد که آیا این تخت شماست، بلکه گفته شد که این چنین است تخت شما، و بلقیس آن را شناخت و دگرگونی آن را هم

درک کرد، لذا مطابق سؤال پاسخ داد) و (نیز گفت که) تحقیق (نبوت تو) به ما پیش از این واقعه رسیده، و ما (از همان زمان قلباً) فرمانبردار شده‌ایم (چون به واسطه‌ی قاصد کمالات شما معلوم گشت، چندان نیازی برای این معجزه نمانده بود) و (چون تصدیق و اعتقاد قبل از معجزه دلیل کمال عقل است، خداوند متعال بر عاقلی او تثبیت فرموده است که فی الواقع او فهمیده بود، اما عدم ایمان او چند روز بدین جهت بود که) عبادت غیرالله (که به آن عادت داشت) او را (از ایمان آوردن) باز داشته بود (و عادت داشتن هم از این جهت بود که) او از قوم کفار بود، (پس آنچه را از دیگران دید، او هم انجام داد، و بیشتر عادات قومی مردم را از فهم و درک باز می‌دارند، ولی چون عاقل بود به محض این‌که متنبّه شد، فهمید، سپس حضرت سلیمان علیه السلام، خواست علاوه بر نشان دادن اعجاز و شأن نبوت، شان سلطنت ظاهری را هم به او نشان دهد، تا که خود را از حیث دنیا هم بزرگ نپندارد، لذا ساختمانی آراسته با شیشه بنا کرد، و در ضمن آن حوضی درست کرد که از آب و ماهی پر بود، و روی آن را به شیشه گرفت و شیشه هم چنان صاف و شفاف که به نظر نمی‌رسید و حوض هم در جایی قرار گرفته بود که راه داخل شدن ساختمان از روی آن می‌گذشت، چنان‌که بعد از تمام این برنامه‌ریزی) به بلقیس گفته شد که در این ساختمان وارد بشو، (ممکن بود همان ساختمان برای قیام‌گاه او در نظر گرفته شده باشد، در نهایت او حرکت کرد و حوض سر راه او پیدا شد) پس وقتی صحنش را دید، آن را (پراز) آب پنداشت و (چون از قرینه گمان برد که باید به داخل آن پا گذاشت، برای داخل شدن در آن دامن را برچید و) هر دو ساق خود را برهنه کرد (آنگاه) سلیمان علیه السلام فرمود: این قصری است که (کلاً با صحن) از شیشه ساخته شده است (و سر این حوض هم با شیشه بسته است، نیازی



برای برداشتن دامن نیست (در این وقت) بلقیس (متوجه شد، در اینجا صنعت کاری دنیوی هم به قدری عجیب است که من هنوز آن را به چشم خویش ندیده‌ام، پس عظمت حضرت سلیمان به هر شکل در قلب او جای گرفت، و بی ساخته) گفت: پروردگارا من (تاکنون با ابتلا به شرک) بر خود ظلم کرده بودم، و (اکنون) با سلیمان (ﷺ)، بر طریق او شده) به ربِّ العالمین ایمان آوردم.

معارف و مسایل

آیا بلقیس به نکاح حضرت سلیمان در آمد؟

داستان بلقیس در آیات مذکور با این پایان یافت که به بارگاه حضرت سلیمان (ﷺ)، شرف یاب شده، به اسلام مشرف گشت، و از این‌که پس از آن چه مسائلی اتفاق افتاد قرآن خاموش است، از اینجاست وقتی یکی از عبدالله بن عینه پرسید: آیا حضرت سلیمان (ﷺ)، با بلقیس ازدواج نمود؟ او گفت: معامله او بر این پایان یافته که: ﴿أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ با این مطالب که قرآن تا اینجا حال او را بیان کرده و توضیح مابعد آن را قرآن ترک نموده است، لذا نیازی نیست که ما در تفتیش آن قرار گیریم، ولی ابن عساکر از حضرت عکرمه روایت نموده است، که پس از این، بلقیس به نکاح حضرت سلیمان در آمد و او را بر پادشاهیش برقرار گذاشته مجدداً به یمن برگردانید، و حضرت سلیمان در هر ماه به آنجا تشریف می‌برد و تا سه روز اقامت می‌نمود و حضرت سلیمان برای او در یمن سه آپارتمان ساخت که بی نظیر بود، والله اعلم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ
و ما فرستاده بودیم به طرف ثمود برادرشان صالح را، که بندگی کنید خدا را، پس آنها

فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَاقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ
دو فرقه شدند که دشمنی کردند. گفت ای قوم من چرا زود می‌خواهید بدی را پیش از

الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۶﴾ قَالُوا أَطَّيَّرْنَا
نیکی، چرا آمرزش نمی‌خواهید از خدا، شاید به شما رحم گردد، گفتند منحوس قدم یافتیم

بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿۴۷﴾
تورا و همراهان تورا، گفت بدشانسی شما نزد خداست، بلکه از شما آزمایش گرفته می‌شود.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿۴۸﴾
و بود در آن شهر نه نفر که فساد می‌آوردند در ملک، و اصلاح نمی‌گردند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ
گفتند قسم بخورید با هم به نام خدا، حتماً شبیخون بزنیم او را و خانه او را، باز بگوییم

لَوْلِيهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۴۹﴾ وَ مَكَرُوا
به مدعی او، ما ندیدیم وقتی هلاک شد خانه او را، و یقیناً ما راست می‌گوییم. و به کار بردند

مَكَرًا وَ مَكَرْنَا مَكَرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
یک فریب و ما هم به کار بردیم فریب و آنها متوجه نشدند. پس بنگر چگونه شد انجام

مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۱﴾ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ
فریب آنها که هلاک کردیم ما آنها را و قومشان را همه. پس این خانه‌های شان ویران شدند

بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۲﴾ وَ أَنْجَيْنَا
به سبب انکارشان، البته در این نشانی است برای کسانی که می‌دانند. و نجات دادیم



الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۳﴾

کسانی را که یقین آورده بودند، و پرهیز کرده بودند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما نزد (قوم) ثمود برادر (نسبی) آنها صالح را (پیغمبر قرار داده) فرستادیم که (چنین پیغام داد که) شما (از شرک دست کشیده) خدا را عبادت کنید (می‌بایستی همه ایمان می‌آوردند، ولی برخلاف انتظار) ناگهان دو گروه شدند که در باره‌ی دین باهم به دشمنی پرداختند (گروهی ایمان آورد، و گروهی دیگر ایمان نیاورد، و بخشی از مخاصمه‌ی آنها در سوره‌ی اعراف ذکر شده است: ﴿قَالَ اَلْمَلُؤُا الَّذِيْنَ اَسْتَكْبَرُوْا لِلَّذِيْنَ اَسْتَضْعَفُوْا﴾ و بخش دیگر در آینده می‌آید: ﴿قَالُوْا اَطِيْرْنَا بِكَ الْخ﴾ وقتی که آنها بر کفر اصرار ورزیدند صالح عليه السلام، طبق عادت انبیاء عليهم السلام، آنها را به عذاب الهی تهدید نمود، چنان‌که در سوره‌ی اعراف گذشت که: ﴿فَاِذَا خَذُكُمُ عَذَابُ اٰلِيْمٍ﴾ پس آنها گفتند: آن عذاب را بیاور تا ببینیم از کجاست؟ چنان‌که در سوره‌ی اعراف آمده است: ﴿قَالُوْا يَا صٰلِحُ اَنْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ﴾ (نگاه صالح عليه السلام) فرمود: ای برادران! شما پیش از کار نیکی (توبه و ایمان) بدین زودی عذاب را می‌خواهید (می‌بایستی با شنیدن تهدید عذاب، ایمان می‌آوردند، نه این‌که ایمان نیاورده و برعکس متقاضی عذاب باشند، که جسارت بسیار بزرگی است، به جای این استعجال عذاب) چرا به بارگاه الهی (از کفر) آمرزش نمی‌خواهید که امید است به شما رحم شود (از عذاب، مصون بمانید) آنها گفتند: ما شما و همراهان شما را منحوس می‌پنداریم (که از روزی که شما این مذهب را ایجاد کردید و این حزب شما پدید آمد، در میان قوم اختلاف ظاهر گشت، و مفاصد اختلاف بر آن مترتب

گردید، پس منشاء همه‌ی این مفساد شما هستید) صالح (عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ) فرمود: (سبب این) نحوست شما، در علم خداست، (خداوند همه‌ی اعمال کفرآمیزتان را می‌داند، و این مفساد بر اعمالی مترتب می‌گردند، چنان‌که واضح است، اختلاف مذموم آن است که بر خلاف حقّ متحقّق شود، لذا ایراد آن بر اهل ایمان، وارد نمی‌شود، بلکه بر اهل کفر وارد می‌گردد، و در بعضی از تفاسیر آمده است که بر آنها قحط واقع شد، و مضرات کفر شما تنها بر این شرارها پایان نیافته است) بلکه شما کسانی هستید که (به سبب این کفر) به عذاب مبتلا گشتید، و (کفار در این قوم زیاد بودند اما سرگروه) در آن شهر (حجر) نه نفر بودند که بر روی زمین (حتّی بیرون از شهر هم) فساد برپا می‌کردند، و (کوچکترین) اصلاحی در وضع خویش ایجاد نکردند، (بعضی از مفسدان به گونه‌ای می‌باشند، که اگر قدری فساد می‌کنند، قدری اصلاح هم می‌کنند، ولی آنها چنین نبودند، بلکه مفسد خالص بودند، چنان‌که در یک نوبت این فساد را برپا کردند که) آنها (با همدیگر) گفتند: با هم به خداوند (بر این) قسم یاد کنید که ما بر صالح و بستگان او (اهل ایمان) شبیخون زده آنها را از بین می‌بریم، سپس (اگر نوبت به تحقیق رسید) به وارث او می‌گوییم (که مدّعی خون می‌شود) که به هنگام هلاکت بستگان او، (هم چنین خود او) ما حاضر نبوده‌ایم، (چه برسد به هلاک کردن آنها) و (برای تأکید، چنین هم می‌گوییم که) ما کاملاً راستگو هستیم (و کسی به عنوان گواه عینی وجود ندارد، پس امر در پنهانی می‌ماند) و (پس از این مشورت) آنان به پنهانی تدبیری به کار بردند، (که به هنگام شب جهت انجام این کار حرکت کردند) و ما هم در خفا تدبیری به کار بردیم که آنها متوجّه نشدند، (و آن این‌که سنگ بزرگی از سرکوهی بر آنها



افتاده و همه از بین رفتند)^(۱)، پس بنگر که سرانجام شرارت آنها به کجا رسید که ما آنها را (به طریق مذکور) و (باز مانده) قوم آنها را توسط عذاب آسمانی) کلاً از بین بردیم، (که قصه‌ی آن در آیات دیگر آمده است: ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ إِلَىٰ فَاحْذَتَهُمُ الرَّجْفَةُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾ پس اینها خانه‌های آنها هستند که به سبب کفرشان ویران شده‌اند، (که اهل مکه هنگام سفر به ملک شام بر آنها می‌گذرند) یقیناً در این (واقعه) عبرت بزرگی برای دانشمندان وجود دارد، و ما اهل ایمان و تقوی را (از این قتل که مورد مشورت بود و از عذاب قهری هم) نجات دادیم.

معارف و مسایل

﴿تِسْعَةَ رَهْطٍ﴾ «رهط» به معنای گروه می‌آید، در اینجا هر یکی را از نه نفر به لفظ رهط از این جهت ذکر نمود، که آنان به اعتبار مال و ثروت، و جاه و مقام، در میان قوم، بزرگ پنداشته می‌شدند، و با هر یکی جداگانه یک گروهی بود، لذا بر آن، نه نفر، نه گروه فرمود، اینها در شهر حضرت صالح یعنی حجر بزرگ محسوب می‌شدند، حجر در سرزمین شام جای معروفی است.

﴿لَبِيتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ با این مطلب که همه با هم در تاریکی شب، بر او و بستگان او شبیخون می‌زنیم، و همه را از بین می‌بریم، سپس وقتی وارث و مدعی خون او بر خیزد، می‌گوییم: ما نه کسی را کشته‌ایم و نه شخصی را به کشتن کسی تشویق کرده‌ایم، و در این قول خود از این جهت راستگو می‌باشیم، که در تاریکی شب این تعیین که چه کسی او را کشته معلوم نمی‌گردد.

در اینجا یک چیز قابل توجه این است که این کفار و اشرار برگزیده از آنها که در شرارت معروف بودند، همه‌ی کارهای کفر، شرک، قتل و غارتگری را انجام می‌دادند، و هیچ نمی‌اندیشند، ولی این اندیشه و فکر دامنگیرشان شد که دروغ نگوئیم، یا دروغگو واقع نشویم، از همین مقدار دریابید که دروغ چه گناه بزرگی است، که افراد مرتکب تمام جرایم بزرگ هم، برای حفظ شرافت نفس و عزت خویش، مرتکب دروغگویی نمی‌شدند.

امر دیگر قابل توجه در این آیه این است، کسی که آنها را ولی حضرت صالح می‌پنداشتند او هم جزء اهل صالح بود، چرا اقدام به قتل او نکردند؟ جوابش این است که امکان دارد او به اعتبار نسب ولی باشد ولی کافر باشد، و با کفار در ارتباط باشد، و پس از قتل حضرت صالح و بستگان به خاطر خون خواهی از جهت خویشاوندی قیام کند یا این هم امکان دارد که او مسلمان باشد، ولی شخص باو جاهتی باشد که از قتل او احساس خطر کنند که در قوم اختلاف و دو دستگی ایجاد شود، لذا اراده به قتل او نکرده باشند، والله اعلم.

و لوطاً اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَتَاْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿۵۴﴾ اَتُنْكُمْ و لوط را وقتی که گفت به قوم خود آیا می‌کنید بی‌حیایی، و شما می‌بینید. آیا شما

لَتَاْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُوْنِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ﴿۵۵﴾ شهوت رانی می‌کنید با مردان، زنها را گذاشته، چیزی نیست جز این‌که شما نادان هستید.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوْا اَخْرِجُوْا ؕ اَل لُّوْطُ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ پس نبود جواب قوم او جز این‌که می‌گفتند، بیرون کنید خانواده لوط را از شهر خود،



إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ
ایشان هستند مردمانی که می‌خواهند پاکیزه بمانند. پس نجات دادیم او را و خانواده او را

إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً
غیر از همسرش، مقدر کردیم او را از باقی ماندگان. و بارانیدیم بر آنها باران، چه بد بود

مَطَرُ الْمُنذِرِينَ ﴿٥٨﴾ قُلْ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَىٰ
باران ترساننده شدگان. بگو ستایش از خداست و سلام است بر بندگان که برگزیده آنها را

ءَاللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

آیا خدا بهتر است یا کسانی که آنها شریک می‌کنند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما لوط (علیه السلام) را (به پیامبری برانگیختیم و به سوی قومش) فرستاده بودیم، وقتی به قوم خود فرمود: شما این بی‌عفتی را مرتکب می‌شوید، در صورتی که فهمیده هستید (آیا بدی آن را نمی‌فهمید، در آینده بیان آن بی‌عفتی است یعنی) آیا شما با مردان شهوت رانی می‌کنید؟ زنها را رها کرده، (که هیچ وجهی برای آن نمی‌توان یافت) بلکه (در این باره) شما (فقط) نادانی می‌کنید (برای این تقریر) هیچ جواب (معقولی) از طرف قوم او نبود جز این که با هم گفتند: که کسان لوط را (کسانی را که به او ایمان آورده‌اند همراه با او) از شهر خود بیرون رانید (زیرا) ایشان بسیار پاکیزه می‌مانند، پس (وقتی که نوبت به این رسید) ما (بر آن قوم عذاب نازل کردیم و) لوط (علیه السلام) و پیروانش را (از آن عذاب) نجات دادیم مگر همسرش را که (به علت عدم ایمان) در جمع کسانی مقدر کردیم که در عذاب باقی مانده بودند، و (عذابی که بر آنها نازل شده بود، این بود که) ما بر آنها نوعی باران

دیگری (که سنگباران بود) بارانیدیم پس چه باران بدی بود باران کسانی که قبلاً از عذاب خدا ترسانده شده بودند (و بر آن التفات نکرده بودند).

معارف و مسایل

مضامین لازم این داستان در مواضع متعددی از قرآن به ویژه در سوره‌ی اعراف بیان شده است، در آنجا ملاحظه شوند. ﴿ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ﴾ بعد از بیان برخی از احوال انبیای گذشته و امت‌های شان و وقایع نزول عذاب، بر آنها، با این جمله به نبی کریم ﷺ، خطاب شده است که خدا را سپاس گزارید که امت شما را از عذاب عمومی دنیا مصون نگهداشته است، و بر انبیای گذشته و بندگان برگزیده خدا سلام بفرست، مختار جمهور مفسرین این است و بعضی از مفسرین حضرت لوط علیهِ السَّلَام، را مخاطب آن قرار داده‌اند، از الفاظ: ﴿ الَّذِينَ أَصْطَفَى ﴾ در این آیه این بر می آید که مراد از آن انبیاء علیهِمُ السَّلَام، هستند چنان‌که در آیه‌ای دیگر آمده: ﴿ وَ سَلَّمْ عَلٰی الْمُرْسَلِينَ ﴾ و در روایتی از حضرت ابن عباس آمده است که مراد از آن اصحاب رسول خدا ﷺ، هستند، نظر سفیان ثوری هم همین است (۱).

و اگر مراد از: ﴿ الَّذِينَ أَصْطَفَى ﴾ صحابه باشند، چنان‌که در روایت ابن عباس آمده است، پس ثابت می شود که اطلاق «علیهِمُ السَّلَام»، بر غیر انبیا هم جایز است، تحقیق کامل این مسئله در تفسیر آیه: ﴿ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ در سوره احزاب ان شاء الله خواهد آمد.

مسئله: از این آیه، آداب خطبه هم ثابت شده است که با حمد خدا و



درود بر انبیا باید آغاز گردد، و این امر در تمام خطبات رسول خدا و صحابه کرام معمول بود، بلکه در آغاز هر کار مهم حمد خدا و درود بر رسول خدا ﷺ، مستحب است (۱).

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا

آیا چه کسی ساخت آسمانها و زمین را، و نازل کرد برای شما از آسمان آب، پس رویانیدیم

بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ

به وسیلهی آن باغهای رونق دار، کار شما نبود که بی رویانید درخت آنها را، آیا هست حاکم دیگر

مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ

با خدا کسی؟ خیر، آنها منحرف می شوند. آیا چه کسی قرار داد زمین را قرارگاه، و جاری کرد

خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوْسِيًّا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا

میان آن جویهارا، و گذاشت جهت قرار گرفتن آن سنگینی، و گذاشت میان دو دریا پرده،

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ

آیا هست حاکم دیگری با خدا، خیر، بیشترشان فهم ندارند. آیا چه کسی می رسد به داد کسی

إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

وقتی او را بخواند، و دور می کند سختی را، و قرار می دهد شما را جانشین گذشتگان بر زمین،

أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ

آیا هست حاکم دیگری با خدا، بسیار کم شما متوجه می شوید. آیا چه کسی راه نشان می دهد

فِي ظُلُمَاتٍ أَلْبَرُ وَالْبَحْرِ وَ مَن يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا
شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا، و چه کسی می‌فرستد بادهای بشارت دهنده،

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَلَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۳﴾
در جلورحمت او، آیا هست حاکم دیگری با خدا، بسیار بالاتر است خدا از آنچه شما شریک می‌کنید.

أَمَّن يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرْزُقُكُمْ
آیا چه کسی است که از آغاز می‌آفریند، باز اعاده می‌کند، و چه کسی است که رزق می‌دهد شما را

مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلَلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ
از آسمان و زمین، آیا هست حاکمی با خدا بگو بیاورید مدارک خود را اگر هستید شما

صَلِّقِينَ ﴿۶۴﴾

راستگو.

خلاصه‌ی تفسیر

(در آخر آیه‌ی گذشته فرموده بود: ﴿اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ یعنی: آیا
الله بهتر است یا آن بتها و غیره که مردم آنها را شریک خدا قرار می‌دهند، این
نوعی انکار بر عدم آگهی بلکه کج فهمی مشرکان بود، و در آینده بیان دلایل
توحید می‌آید، ای مردم! خبر دهید که) آن ذاتی (بهتر است) که آسمانها و
زمین را آفریده است و از آسمان آب نازل نموده، سپس ما به وسیله‌ی آن،
باغهایی که از رونق برخوردارند، رویانیدیم، (در غیر این صورت) از شما
امکان نداشت که بتوانید درختهای آن (باغها) را برویانید، (اکنون با شنیدن
این مطلب خبر دهید که) آیا معبودی دیگر غیر از خداوند متعال وجود
دارد؟ (که لایق شراکت در عبادت باشد) ولی مشرکین باز هم نمی‌پذیرند
بلکه ایشان مردمی هستند که (دیگران را) با خدا برابر قرار می‌دهند، (باز به



کمالات دیگری گوش فرا داده خبر دهید، که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که زمین را (برای مخلوقات) قرارگاهی قرار داد، و در آن جویها آفرید و برای (ساکن ماندن) آن کوهها را ساخت، و در میان دو دریا حدّ فاصل قرار داد، (چنانکه در سوره‌ی فرقان: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ آمده است، این را شنیده اکنون خبر دهید که) آیا معبود دیگری (که لایق شریک بودن) با خداوند، وجود دارد؟ ولی باز مشرکان قبول نمی‌کنند) بلکه بیشترشان در نمی‌یابند، (بسیار خوب، باز کمالات دیگری شنیده خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که دعای مردم بی‌قرار را وقتی او را می‌خواند پاسخ می‌دهد، و مصیبت (او) را دور می‌سازد، و شما را در زمین صاحب تصرف قرار می‌دهد، (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که در تاریکی‌های خشکی و دریا راه را نشان می‌دهد، و آن‌که پیش از باران بادها را می‌فرستد تا (امید باران را آورده دلها را) مسرور سازند (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که) آیا معبود دیگری (که لایق شریک عبادت) با خداوند (باشد) وجود دارد (هرگز نیست) بلکه خداوند متعال از شرک آنها برتر است (بسیار خوب، کمالات و احساناتی دیگر را شنیده خبر دهید که این بتها بهترند) یا آن ذاتی که مخلوقات را اولین بار می‌آفریند، آنها را دوباره اعاده می‌کند، و کسی که از آسمان و زمین (باران را بارانیده و نباتات را رویانیده) به شما روزی می‌دهد (اکنون با شنیدن این موضوع خبر دهید که) آیا معبودی دیگر (که لایق شریک عبادت) با خداوند (باشد) وجود دارد؟ (و اگر آنها این را شنیده باز هم بگویند که آری معبودان دیگری هم سزاوار عبادت هستند، پس) شما بگویید که (بسیار خوب) شما (بر استحقاق عبادت آنها) دلایل خود را پیش کشید اگر (در این ادعا) راستگو هستید.

معارف و مسایل

﴿ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ﴾ «مضطر» از اضطرار مشتق

است به حالت اجبار و بی‌قراری که در اثر ضرورت باشد اضطرار گفته می‌شود، و آن وقتی حاصل می‌شود که برای او یار، مددکار و حامی‌ای نباشد؛ لذا مضطر کسی است که از همه‌ی حامیان جهان مأیوس شده تنها خدا را فریادرس دانسته به سوی او متوجه شود، و این تفسیر مضطر از سدی، ذوالنون مصری، سهل بن عبدالله و غیره منقول است^(۱).

رسول خدا ﷺ چنین افرادی را رهنمایی فرموده که با این الفاظ دعا

کند:

«اللهم رحمتك ارجوا فلا تكني الی طرفة عين و اصلح لی شأنی كله، لا اله الا أنت»

خداوندا به رحمت تو امیدوارم، لذا مرا لحظه‌ای هم به خودم وامگذار، و خودت همه‌ی کارهای مرا اصلاح فرما که جز تو معبودی دیگر نیست^(۲).

دعای مضطر که مبنی بر اخلاص باشد، حتماً پذیرفته می‌شود

امام قرطبی فرموده است: خداوند متعال متعهد شد که دعای مضطر را قبول نماید، و در این آیه آن را اعلام هم نموده است، و سبب اصلی آن این است که انقطاع از همه‌ی حمایتها و روابط دنیوی و متوجه شدن تنها به سوی خدا که او را کارساز تصوّر کنند، سرمایه‌ی اخلاص است، و اخلاص نزد خدا درجه‌ی بزرگی دارد، و آن از هر بنده‌ای که ملاحظه شود، اعم از مؤمن و کافر، متقی و فاسق و فاجر، به برکت آن، رحمت حق متوجه می‌شود، چنان‌که خداوند حال کفار را ذکر نموده که چون در دریا سوار بر



کشتی از هر طرف با امواج مواجه شوند، با اخلاص کامل خدا را صدا می‌کنند، که اگر ما را از این مصیبت نجات دهی، ما سپاس‌گزار خواهیم شد، ولی وقتی خداوند دعایشان را قبول نموده و آنها را به ساحل نجات می‌رسانند، باز به شرک مبتلا می‌شوند، ملاحظه کنید قوله تعالی:

﴿ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (الَى قَوْلِهِ) فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ

يُشْرِكُونَ ﴾ در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: دعای سه کس حتماً قبول می‌شود، و در آن مجال شکی وجود ندارد: یکی مظلوم، دوم مسافر، سوم پدری که برای اولاد خود دعای بد بکند، قرطبی پس از نقل این حدیث فرموده است در این سه دعا همان صورتی وجود دارد که در دعای مضطر تحریر گردید، که وقتی مظلومی از همه‌ی حامیان و مددکاران دنیا مأیوس شده خدا را برای دفع ظلم صدا کند او هم مضطر است، هم چنین مسافر در حال سفر از خویش و اقارب و عزیزان جدا شده بی‌یار و مددکار باقی می‌ماند، و هم چنین پدر با توجه به شفقت طبیعی پدری هیچ‌گاه بر اولاد دعای بد نمی‌کند، مگر وقتی که کاملاً دلش از اولاد بریده شود، و برای نجات خویش از مصیبت، خدا را بخواند.

امام حدیث آجری روایتی از حضرت ابوذر نقل فرموده است، که نبی کریم ﷺ، فرمود: این قول خداوندی است که من هرگز دعای مظلوم را رد نمی‌کنم، اگر چه آن از دهان کافر برآید^(۱).

اگر گاهی مضطر، مظلوم، مسافر و غیره احساس کردند که دعایشان قبول نشده است، نباید مأیوس و بدگمان باشند؛ زیرا بسا اوقات دعا قبول شده ولی بنا بر مصلحت ربّانی، اثر آن دیر ظاهر می‌گردد، یا این‌که قلب خود



را بررسی کند، شاید در اخلاص و توجه او به سوی خدا خللی واقع شده است، والله اعلم.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ
بگو که خبر ندارند کسانی که در آسمانها و زمین اند از چیزهای پوشیده بجز خدا، و

مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾ بَلِ أَدْرَكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ
خبر ندارند کی زنده می‌شوند. بلکه مانده و افتاده است فکرشان در باره آخرت، بلکه آنها

فِي شَكِّ مَنَّهَا بَلْ هُمْ مَنَّهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا
در شک هستند نسبت به آن، بلکه آنها از آن کورند. و گفتند کسانی که منکراند، آیا وقتی

كُنَّا تُرَابًا وءَابَاؤُنَا أَنِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ و
باشیم ما خاک و پدران ما، آیا ما را از زمین بیرون می‌کنند، رسیده است وعده آن به ما و

ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
به پدران ما پیش از این، نیست چیزی، اینها نقلهای گذشتگانند. بگو بگردید در زمین،

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾ وَ لَا تَحْزَن عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُن
پس بنگرید، چگونه شد انجام گناهکاران. و غمگین نباش بر آنها، و نباش

فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
پیشان از فریب کاری آنها. و می‌گویند که کی می‌رسد این وعده، اگر شما هستید،

صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي
راستگو. بگو چه دور است که پشت سر شما فرا رسد، بعض آنچه



تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۷۲﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ زُودٌ مِّمَّنْ يَخْتَفُونَ ﴿۷۳﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۴﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۷۵﴾

زود می‌خواهید آن را، و پروردگار تو دارای فضل است بر مردم، ولی بیشترشان شکر نمی‌کنند. و رب تو می‌داند آنچه مخفی است در سینه‌های‌شان، و آنچه

اظهار می‌دارند. و نیست چیزی که غایب باشد در آسمان و زمین، مگر هست در کتاب

مُبِينٍ ﴿۷۵﴾
واضح.

خلاصه‌ی تفسیر

ربط آیات: در بالا بعد از بیان نبوت، ذکر توحید آمد، و در آینده ذکر معاد یعنی قیامت و آخرت می‌آید، که در ضمن دلایل توحید با عبارت (ثم یعیده) اجمالاً به آن اشاره شده است، و کفّاری که از وجوه تکذیب این راهم قرار داده بودند که با وجود سؤال چون وقت معینی برای قیامت بیان نمی‌گردد، لذا از این معلوم می‌شود که قیامت چیزی نیست، یعنی آنها عدم تعیین وقت را دلیل بر عدم وقوع قرار می‌دادند، لذا این مضمون با این مطالب شروع شد که علم غیب مختص به ذات خداست، فرمود: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ الْخَبْرُ﴾ (که در آن پاسخی به شبهه‌ی آنها داده شد) علم تعیین قیامت خاصه‌ی خداست، باز بر شک و انکار آنها تشنیع نمود، ﴿بَلْ أَدْرَاكَ﴾ سپس قول انکار آنها را نقل نمود، که: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ بعداً بر این انکار تهدید کرد که: ﴿قُلْ سِيرُوا﴾ و نگاه بر این انکار به آن جناب ﷺ، تسلّی داده شده است که: ﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾ سپس به شبهه‌ی دیگری پاسخ داده که: ﴿وَقُلْ يُقُولُونَ﴾ و در آخر

تهدید را تأکید نموده است که: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ الْخ﴾ چنانکه از ترجمه ظاهر می شود.

(آنها که از نشان ندادن وقت قیامت، بر عدم وقوع آن، استدلال می کنند)، شما (در پاسخ آنها) بگویید: که (این استدلال بیجاست؛ زیرا حد اکثر از آن، این لازم می آید که علم تعیین آن از من و شما مخفی است، پس در آن چه تخصیصی وجود دارد، بلکه قانون کلی نسبت به علم غیب این است) هر مخلوقی که در آسمانها و زمین (عالم) موجود است، هیچ یکی (از آنها) هم غیب را نمی داند مگر الله، و (از اینجاست که) آنها (مخلوقات) این را (هم) نمی دانند که، آنها دوباره زنده می گردند، (الله تعالی است که همه را بدون نشان دادن می داند، و کسی دیگر غیر از این که به او نشان دهند هیچ چیزی نمی داند، ولی مشاهده گردیده که بسیاری از امور که از جلو نسبت به آنها علم نبوده، واقع شده اند، از این معلوم شد که از عدم علم چیزی، لازم نمی آید که آن چیز، موجود نباشد، بلکه حق این است که خداوند متعال بنابر حکمت خویش بعضی از علوم را زیر پرده نگاه می دارد، که تعیین قیامت هم یکی از آنهاست؛ لذا علم آن به مخلوق داده نشده است، ولی این کی لازم می آید که آن به قوع نیوندد، و این عدم علم بالتعیین، در همه امری مشترک است، اما برای کفار منکرین تنها این نیست که آنها بالیقین قیامت را قبول نداشته باشند، بلکه (بالاتر از آن این هم هست که) در باره ی آخرت (نفس) علم (بالوقوع) آنها نابود گردید، (نسبت به خود وقوع، آنها علم ندارند، که از علم بالیقین، این شدیدتر است) بلکه (از این هم بالاتر، این که) اینها نسبت به (وقوع) آن در شک هستند، بلکه (از این هم بالاتر، این است که) ایشان از آن کوراند، (چنانکه کور راه را نمی بیند، لذا رسیدن او به مقصد بعید است، هم چنین آنچه وسیله تصدیق به آخرت هست، یعنی



دلایل صحیحه آنها بنابر عناد در آنها هم فکر و اندیشه را کار نمی گیرند، لذا آن دلایل که از آن امید رسیدن به مطلوب وجود داشته باشد، به چشمشان نمی خورد، پس این بالاتر از شک هست؛ زیرا شک کننده بسا اوقات در دلایل نظر انداخته شک خود را بر طرف می کند، و ایشان نگاه نمی کنند) و (پس از این تشنیع بر کفار، در آینده قول آنها را بر انکار نقل می فرمایند، که) این کفار چنین می گویند که آیا وقتی که ما (مرده و) خاک بشویم و (هم چنین) بزرگان ما آیا (باز) ما (زنده شده از قبرها) بیرون آورده می شویم، این به ما و بزرگان ما از قبل (یعنی پیش از محمد ﷺ)، وعده شده است؛ (زیرا این قول از همه انبیاء علیهم السلام، مشهور است، ولی تا امروز نه این به وقوع پیوسته، و نه کسی گفته که کی می شود، از این معلوم می گردد که) اینها سخنان بدون مدرک هستند که از گذشتگان پشت سر نقل می کردند، شما بگویید که (وقتی بر امکان آن دلایل عقلی و بر وقوع آن دلایل نقلی در همه جا بارها به شما تقدیم شده است، می بایستی شما از تکذیب باز می آمدید، و اگر نه حالت مکذبین دیگر که به عذاب مبتلا شده اند، بر شما هم خواهد آمد، و اگر بر حال آنها شکی دارید پس) شما در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام مجرمان چه شد؛ (زیرا که آثار هلاکت و عذاب آنها هنوز باقی است) و (اگر با وجود این مواظظ بلیغ، باز هم، بر مخالفت کمر بسته باشند، پس) شما نسبت به آنها نگران نباشید، و از شرارت آنها دل تنگ نباشید؛ (زیرا با انبیای دیگر هم، چنین رفتاری انجام گرفته است)، و (در: ﴿ قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴾ و آیات دیگر امثال آن که به آنها تهدید عذاب شد، چون در دل تصدیق ندارند، بنابر این) آنها (بی باکانه) چنین می گویند، که این وعده (قهر و عذاب) کی خواهد آمد، اگر شما راستگو هستید، (پس خبر دهید) شما به آنها بگویید، عذابی که شما آن را با شتاب می خواهید قدری از آن به شما

رسیده است، و (آنچه تاکنون تأخیر شده علتش این است که) پروردگار تو بر مردم بسیار فضل دارد (با توجه به این رحمت عمومی قدری به آنها مهلت داده است) ولی بیشتر مردم (بر این امر) شکر به جا نمی آورند، (که این تأخیر را غنیمت شمرده و در این فرصت حقّ را تلاش کنند، و آن را بپذیرند تا از عذاب ابدی نجات یابند، بلکه برعکس آن را انکار نموده و به صورت استهزا آن را زودتر طالب می شوند) و (چون تأخیر مصلحت است، لذا تصوّر نکنند که بر این افعال آنها هیچ گاه مجازاتی داده نخواهد شد؛ زیرا) پروردگار تو کاملاً آگاه است، از آنچه در دل‌های‌شان مخفی است، و از آنچه علناً انجام می دهند و (این تنها علم خداوندی نیست، بلکه در دفتر او ثبت است، و باز هم این مختصّ به افعال آنها نیست، بلکه) هیچ چیز مخفی در آسمانها و زمین، نیست که در لوح محفوظ نباشد، (و دفتر خداوندی همین لوح محفوظ است، پس وقتی که چیزهای مخفی که کسی آنها را نمی داند در آن موجود هستند، پس چیزهای ظاهر به درجه‌ی اولی مشمول آن واقع خواهند شد، در نهایت الله تعالی از کردار بد آنها کاملاً آگاه است، و آنها در دفتر آسمانی ثبت و محفوظ‌اند، و خود آن اعمال متقاضی مجازات هم هستند، و همه‌ی اخبار درست انبیاء علیهم‌السلام، هم به طور مطلق بر آن دلالت دارند، پس مجالی نیست که کسی چنین فکر کند که عذاب را نخواهد دید، البتّه تأخیر در آن امکان دارد، چنان‌که بعضی از مجازات‌ها در این جهان هم بر منکران واقع شده مثل قحط، قتل و غیره، و مقداری در قبر و عالم برزخ واقع می شود، که آن چندان دور نیست، و مقداری در آخرت خواهد بود.



معارف و مسایل

﴿ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ به رسول الله ﷺ، دستور رسیده است تا به مردم خبر دهد، تمام مخلوقات که در آسمانها مانند فرشتگان وجود دارند و تمامی مخلوقات که در زمین هستند مانند مردم و جن‌ها و غیره کسی از آنها غیب را نمی‌داند، مگر خداوند متعال، آیه‌ی مذکور با روشنی و صراحت کامل، نشان می‌دهد که علم غیب صفت خاص خداست، و امکان ندارد فرشته یا نبی و رسولی در آن شریک او باشد، تفصیل لازم این مسئله در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام آمده است، و علاوه بر آن یک رساله‌ی مستقلی از اینجانب بر این موضوع به نام «کشف الريب عن علم الغيب» جزو احکام القرآن (عربی) شده و انتشار یافته است، اهل علم می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

﴿ بَلِ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴾ قرآتهای مختلفی وارد شده است، و در معنای آن هم چند نظر آمده است، اهل علم می‌توانند تفصیل آن را در تفاسیر ملاحظه نمایند، و در اینجا فهمیدن بر همین میزان کافی است که بعضی ﴿أَدْرَاكَ﴾ را به تکامل تفسیر کرده‌اند، ﴿فِي الْآخِرَةِ﴾ را به آن متعلق قرار داده، معنی آیه را چنین بیان کرده‌اند، که: علم آنها نسبت به این، در آخرت مکمل خواهد شد؛ زیرا در آن زمان حقیقت هر چیز منکشف شده، مشاهده می‌شود، ولی دانستن در آن زمان برای آنها، هیچ نفعی در بر ندارد؛ زیرا آنها در دنیا همیشه تکذیب می‌کردند، و بعضی از مفسرین آن را به معنای «ضَلَّ وَغَاب» تفسیر کرده و ﴿فِي الْآخِرَةِ﴾ را به «علمهم» متعلق دانسته‌اند، که علم آنها در باره‌ی آخرت غایب می‌شود که نمی‌توانند آن را بفهمند.



إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾
این قرآن بیان می‌کند بر بنی اسرائیل بیشتر چیزهایی را که آنان در آنها دارند اختلاف می‌کنند.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
و یقیناً آن هدایت و رحمتی است برای ایمانداران. پروردگار تو قضاوت می‌کند بین آنها

بِحُكْمِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَىٰ
به حکم خویش، و اوست غالب و دانسا به همه چیز. پس توکل کن بر خدا، یقیناً تو بر

الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٧٩﴾

جاده صحیح و روشنی هستی.

خلاصه‌ی تفسیر

بی‌شک این قرآن بیشتر (حقیقت) آن چیزهایی را بر بنی اسرائیل ظاهر می‌کند که آنان در آنها اختلاف می‌کنند، و آن برای اهل ایمان هدایت (خاص) و رحمتی (ویژه) است (هدایت به اعتبار طاعات و اعمال و رحمت به اعتبار ثمرات و نتایج) یقیناً ربّ تو در بین آنها با حکم خود (عملاً در روز قیامت) قضاوت می‌کند، (آنگاه معلوم می‌گردد که دین حقّ، چه بود و باطل چیست؟ پس بر این گونه مردم چرا تأسّف خورده شود) و او غالب و داناست (که بدون مشیّت او کسی نمی‌تواند به دیگری ضرری برساند) پس شما بر خدا توکل کنید (کمک خدا حتماً به شما خواهد رسید؛ زیرا) شما بر حقّ صریح هستید.

معارف و مسایل

در آیات گذشته قدرت کامل خداوند متعال با مثالهای گوناگونی این



امر را به اثبات رساند که وقوع قیامت و زنده شدن مردگان در آن، از نظر عقل ممکن است، اشکال عقلی در آن نیست، و با امکان عقلی، لزوم وقوع آن به نقل، از انبیاء علیهم السلام، و کتب آسمانی، ثابت است، و صحّت و ثبوت خبر موقوف بر این است که ناقل، مخبر و راوی آن صادق و راستگو باشد؛ لذا در این آیه این را بیان نمود که مخبر آن قرآن است، و صادق بودن مخبر آن غیر قابل انکار است، تا جایی که مسایلی که بنی اسرائیل در آن با هم اختلاف داشته و نمی توانستند آنها را حل کنند، قرآن در آن مسایل محاکمه کرده به قضاوت صحیح رهنمایی نموده است، و روشن است که محاکمه و قضاوت کننده در میان علما باید از همه اعلم و اعلی باشد، لذا مخبر صادق بودن قرآن واضح گشت، سپس برای تسلی آن حضرت ﷺ، فرمود: شما از مخالفت آنها تنگدل نگردید، خود خداوند متعال در مورد شما قضاوت خواهند نمود، بر خداوند اعتماد کنید؛ زیرا امداد و نصرت الهی، با حقّ همراه است، و بر طریق حقّ بودن شما یقینی است.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا

البته تو نمی توانی بشنوانی مردگان را و نمی توانی بشنوانی کران را صدا، وقتی به عقب

مُدْبِرِينَ ﴿۸۰﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ

برگردند، و تو نمی توانی راه نشان دهی کوران را وقتی از راه گم شوند، تو می توانی بشنوانی

إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾

کسی را که یقین داشته باشد به آیات ما، پس آنها فر مانبر دارند.

خلاصه‌ی تفسیر

شما نمی‌توانید مردگان را بشنوید و نیز نمی‌توانید کران را صدای خود بشنوید، (مخصوصاً) وقتی که آنها به پشت، روی برگردانند، و شما کوران را از گمراهی‌شان (نجات داده) نمی‌توانید راه‌شان دهید، شما فقط کسانی را می‌توانید بشنوید که به آیات ما یقین داشته باشند، (و) باز (هم) قبول داشته باشند.

معارف و مسایل

جذبه‌ی شفقت و همدردی که رسول ما ﷺ، با تمام مردم داشت، متقاضی این بود، که پیام خدا را به همه رسانیده آنها را از جهنم نجات دهند، پس کسانی که این پیام را نمی‌پذیرفتند، آن جناب ﷺ خیلی رنجیده خاطر می‌شد، و چنان غمگین می‌گشت، که فرزندان کسی بر خلاف گفته‌ی او به آتش بروند؛ لذا قرآن در مواردی چند برای تسلی دادن رسول خدا ﷺ، عناوین مختلفی اختیار نموده است، و در آیات گذشته: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ﴾ عنوان این رشته بود، و در آیه‌ی فوق‌الذکر مضمون تسلی به عنوانی دیگر بیان گردیده که شما وظیفه‌ی خود را که رساندن پیغام حق باشد، انجام دادید، پس اگر کسانی آن را قبول نکردند، شما در این باره تقصیر و کوتاهی ندارید، که بر آن اندوهگین باشید، بلکه آنها استعداد پذیرش خود را از دست دادند، قرآن کریم در این آیه گم کردن صلاحیت آنها را با سه مثال به اثبات رسانیده است: اولاً ایشان در باره‌ی قبول حق مانند نعل مرده‌ای هستند که نمی‌توانند صحبت کسی را گوش داده، استفاده کنند، ثانیاً مثال آنها مانند آن کبری است که با وجود کر بودن نمی‌خواهد به گفته‌ی کسی گوش فرا دهد، بلکه هرگاه کسی بخواهد به او حرفی بزند از او برگشته می‌گریزد.



ثالثاً اینها مانند کورانی هستند که اگر کسی بخواهد به آنها راه را نشان دهد، نمی تواند ببینند، پس از ذکر این سه مثال، در نهایت فرمود:

﴿إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾ یعنی: شما تنها کسانی را می توانید بشنوید که به آیات خداوند ایمان آورند و اطاعت از خداوند را بپذیرند، در کل این مضمون، این امر، پر واضح است که مراد از شنیدن و شنوایدن در اینجا، تنها رسیدن صدا به گوش شخصی نیست، بلکه مراد از آن سماع و شنیدنی است، که مفید باشد، شنیدنی که سودمند نباشد قرآن مجید با توجه به هدف و مقصد آن، به عدم سماع تعبیر نموده است، چنانکه در نهایت فرموده است که شما فقط می توانید کسانی را بشنوید که ایمان آورده اند، اگر مراد از شنوایدن تنها رساندن صدا به گوش آنها می بود، پس این گفتن قرآن خلاف مشاهده و واقع، قرار می گرفت؛ زیرا شهادت بسیاری بر رسیدن صدا به گوش کفار و شنیدن و پاسخ دادن آنها وجود دارد، و کسی نمی تواند آن را انکار کند؛ لذا از این واضح می شود که مراد از شنوایدن، سماع نافع است، و آنچه آنها را به نعش مرده تشبیه نموده و فرمود که نمی توانی مردگان را بشنوی، معنی آن هم این است که هم چنانکه اگر مردگان سخن حقی هم بشنوند و بخواهند در آن زمان آن حق را قبول کنند، این برای آنها نافع نیست؛ زیرا آنها از دارالعمل دنیا که در آن ایمان و عمل صالح می توانست، مفید واقع گردد، گذشته اند، پس از مرگ همه ی کفار و منکرین ایمان را در برزخ یا محشر آرزو می کنند، ولی آن وقت پذیرش ایمان و عمل صالح نیست؛ لذا از این آیه ثابت نمی شود که مرده نمی تواند هیچ صحبتی را از کسی بشنود، لذا آیه در حقیقت از مسئله سماع مردگان خاموش است، و این مسئله در محل خود قابل توجه است، که آیا مرده می تواند کلام کسی را بشنود یا خیر؟

مسئله سماع اموات

این مسئله که آیا مردگان می‌توانند کلام کسی را بشنوند یا خیر؟ از مسایلی است که خود صحابه کرام در باره آن با هم اختلاف نظر داشته‌اند، حضرت عبدالله بن عمر سماع مرده را به اثبات می‌رساند، و حضرت ام‌المؤمنین عایشه صدیقه آن را نفی می‌نماید، لذا اصحاب دیگر و تابعین هم به دو گروه تقسیم شده‌اند، بعضی قایل به اثبات و بعضی قایل به نفی آن می‌باشد، و این مضمون در قرآن یکی در این سوره آمده و دوم در سوره روم آیه ۵۲ و ۵۳ تقریباً با همین الفاظ آمده است، و در سوره فاطر آیه ۲۲ به این الفاظ آمده است: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ یعنی: شما نمی‌توانید کسانی را بشنوانید که در قبرها هستند.

در این هر سه آیه این امر قابل توجه است که در هیچ یک از آنها نفرمود که مردگان نمی‌توانند بشنوند بلکه در هر سه آیه این را نفی نمود که شما نمی‌توانید آنها را بشنوانید، از اختیار کردن این تعبیر و عنوان در هر سه آیه، اشاره واضح به این است که امکان دارد مردگان استعداد و صلاحیت شنیدن را داشته باشند، ولی ما نمی‌توانیم با اختیار خود آنها را بشنوانیم.

در مقابل این سه آیه، آیه‌ی چهارم که در حق شهدا آمده این را ثابت می‌کند که به شهدا در قبرهای شان زندگی خاصی عنایت شده است و طبق آن زندگی به آنها رزق هم می‌رسد، و نسبت به بستگان و پس‌ماندگان شان از جانب خدا به آنها بشارت داده می‌شود و آن آیه ۱۶۹ سوره آل عمران است، به این الفاظ: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يَحْزَنُونَ﴾ این آیه دلیلی است بر این که پس از مرگ هم می‌تواند در روح انسانی شعور و ادراک باقی بماند، بلکه در حق



شهدا این آیه بر وقوع آن شهادت می دهد، امّا این امر که مختص به شهادت است نه به اموات دیگر، پس جواب آن این است که از این آیه حد اقل این ثابت می شود که پس از مرگ هم در روح انسانی می تواند شعور و ادراک و ارتباطی به این دنیا باقی بماند، چنان که به شهدا این اعزاز داده شده است که ارتباط ارواح شان با قبور و اجسادشان برقرار می ماند، هم چنین هر وقت خدا بخواهد، می تواند به اموات دیگر هم این فرصت را بدهد، حضرت عبدالله بن عمر که قایل به سماع موتی است، قول او نیز مستند به حدیث صحیحی است، که از خود او با اسناد صحیح منقول است، به این عبارت:

«ما من أحد یمر بقبر أخیه المسلم کان يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه إلا رد الله علیه روحه حتی یرد علیه السلام»^(۱). یعنی کسی نیست که به کنار قبر برادر مسلمانش می گذرد که او را در دنیا می شناخت به او سلام می کند مگر الله تعالی روح آن مرده را باز به او برمی گرداند تا به سلام جواب بدهد.

از این هم ثابت می شود که وقتی کسی سر قبر برادر مسلمانش رفته سلام گوید، آن مرده سلام او را می شنود و به او جواب می دهد، بدین صورت که الله تعالی در آن زمان روح او را به دنیا برمی گرداند، از این حدیث دو امر ثابت می گردد، یکی این که مردگان می توانند بشنوند، دوم این که شنیدن آنها *وسمّا*، به اختیار خود ما نیست، بلکه هرگاه خدا بخواهد می شنوند، و اگر نخواهد نمی شنوند، این حدیث نشان می دهد که به هنگام سلام گفتن مسلمانی، حق تعالی روح مرده را برمی گرداند، و سلام را به او می شنوند و به او توانایی می دهد تا جواب سلام را بدهد، نسبت به بقیه ی احوال و کلمات، نمی توان به طور قطعی فیصله داد که مرده آنها را می شنود

یا خیر؟ بنابر این امام غزالی، علامه سبکی و غیره چنین تحقیق کرده‌اند که این امر از احادیث صحیح و آیه‌ی مذکور قرآن ثابت است، که بسا اوقات مردگان کلام زندگان را می‌شنوند، ولی این ثابت نیست که هر مرده‌ای در هر زمانی کلام هر کس را حتماً می‌شنود، پس بدین طریق بین روایات و آیات هم، توافق ایجاد می‌گردد، امکان دارد که مرده در بعضی اوقات کلام زندگان را بشنود و در بعضی اوقات دیگر نشنود، یا این‌که بعضی از مردگان بشنوند و بعضی دیگر نشنوند؛ زیرا از آیات سوره‌ی نمل و سوره‌ی روم و سوره‌ی فاطر هم این ثابت گردید که شنوایدن مردگان در اختیار ما نیست، بلکه کسی که خدا بخواهد به او می‌شنواید، لذا در مواردی که از احادیث صحیح شنیدن ثابت گردد، در آنجا بر شنیدن باید عقیده داشت و جایی که ثابت نیست، در آنجا هر دو احتمال وجود دارد، بنابر این نه مجالی برای اثبات قطعی است، و نه برای نفی قطعی، والله اعلم.

در تحقیق کامل این مسئله اینجانب رساله‌ی مستقل تحت عنوان «تکمیل الحبور بسماع اهل القبور» نوشته‌ام که در حزب خاص سوره‌ی روم احکام القرآن به زبان عربی انتشار یافته است، و در آن، آیات، روایات، اقوال سلف و خلف، وقایع بسیار و مخاطبان اهل قبور نقل شده است، اهل علم می‌توانند بدان مراجعه نمایند، و خلاصه‌ی ضروری آنها در اینجا برای عوام نوشته شده است.

وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ

وقتی که واقع بشود بر آنها سخن، بیرون می‌آوریم در جلو آنان حیوانی از زمین که



تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿۸۲﴾
 با آنها صحبت می‌کند، که مردم به نشانیان ما یقین نمی‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

و وقتی که وعده‌ی (قیامت) بر آن (مردم) ها نزدیک به وقوع برسد، (قیامت نزدیک می‌رسد) پس ما برای آنها از زمین حیوانی (عجیب) بیرون می‌آوریم که آن با آنها صحبت می‌کند، که مردمان (کافر) بر آیات ما (آیات خداوندی به ویژه آیات متعلق به قیامت) یقین نمی‌کنند، (ولی آن زمان قیامت فرا رسیده است، که یکی از علایم آن ظهور من است).

معارف و مسایل

دابة الأرض چیست؟ و از کجا و کی بیرون می‌آید؟

در مسند امام احمد از حضرت حذیفه رضی الله عنه، مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا که شما پیش از آن ده علامت را مشاهده نکنید، ۱- طلوع آفتاب از طرف مغرب. ۲- دخان. ۳- دابة. ۴- خروج یأجوج و مأجوج. ۵- نزول عیسی علیه السلام. ۶- دجال. ۷- سه خسوف: یکی در مغرب، دوم در مشرق و سوم در جزیره العرب. ۸- یک آتش که از قصر عدن بیرون می‌آید و همه مردم را روان کرده به میدان حشر می‌برد، هر کجا که مردم برای استراحت شب مقیم می‌شوند آن آتش هم اقامه می‌کند باز آنها را می‌برد^(۱).

۱- هكذا رواه مسلم و اهل السنن من طرق و قال الترمذی حدیث حسن صحیح.

از این حدیث^(۱)، ثابت می‌گردد که نزدیک به قیامت چنین حیوانی از زمین بیرون می‌آید که با مردم صحبت می‌کند، و در تنوین لفظ: «دابة» به عجیب الخلقه بودن آن، اشاره شده است، و نیز این‌که همانند عموم حیوانات دیگر به طریق توالد و تناسل آفریده نمی‌شود، بلکه ناگهان از زمین بیرون می‌آید، و این هم از این حدیث مفهوم می‌گردد که خروج دابة الارض از علامات کاملاً نهایی است که پس از آن قیامت برپا می‌گردد، ابن کثیر به حواله ابوداود طیالسی از حضرت طلحه بن عمر در حدیث طولانی روایت کرده که این دابة الارض در مکه‌ی مکرمه از کوه صفا بیرون می‌آید، و از سر خود خاک افشانده در میان حجر الاسود و مقام ابراهیم می‌رسد، و مردم با مشاهده‌ی آن فرار می‌کنند، فقط یک گروه می‌ماند که این «دابه» صورتهای آنها را مانند ستاره روشن می‌کند، و پس از آن رو به سوی زمین بیرون می‌آید، و بر صورت هر کافری، علامت کفر می‌زند، و هیچ کسی نمی‌تواند از گیر و دار آن بگریزد، و هر مؤمن و کافری را می‌شناسد^(۲).

و مسلم بن حجاج از حضرت عبدالله بن عمر روایت کرده است که من از رسول خدا ﷺ حدیثی شنیدم که هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کنم، و آن این‌که رسول خدا ﷺ فرمود: در علامتهای نهایی قیامت اول خورشید از طرف مغرب طلوع می‌کند، و پس از بلند شدن آفتاب، دابة الارض بیرون می‌آید، از این دو تا علامت هر کدام که اول ظاهر گردد، پس از آن فوراً قیامت می‌آید^(۳).

شیخ جلال الدین محلی فرموده است: به هنگام خروج دابه، احکام امر

۱ - در اصل از این حدیث نوشته شده ولی به فکرم از این آیه؛ زیرا در حدیث فوق تنها لفظ دابة آمده نه چیزی دیگر و تفصیل در آیه است.

۲ - ابن کثیر.

۳ - ابن کثیر.



به معروف و نهی از منکر منقطع می‌گردد، و پس از آن هیچ کافری اسلام را قبول نمی‌کند، این مضمون از بسیاری احادیث و آثار مستنبط می‌شود^(۱).
 ابن‌کثیر و غیره در اینجا نسبت به هیئت و کیفیت و احوال دابة الارض، روایات مختلفی نقل کرده‌اند، که بیشتر آنها قابل اعتماد نیستند، لذا آنچه از روایات و احادیث صحیح ثابت است این است، که این حیوانی عجیب الخلقه می‌باشد، و بدون توالد و تناسل از زمین بیرون می‌آید، و خروج آن در مکه می‌باشد، سپس در تمام دنیا می‌گردد، و کافر و مسلمان را می‌شناسد، و با آنها صحبت می‌کند، اینها اموری هستند که به خبر صادق ثابتند و تنها باید بدانها عقیده داشت، تحقیق و تفتیش بیش از این نه لازم است و نه مفید.

اما این امر که مراد از صحبت کردن دابة الارض با مردم چیست؟ بعضی فرموده‌اند: کلام در آن است که در قرآن ذکر شده است، که: ﴿أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ و او از طرفی این کلام را به گوش مردم می‌رساند، که بسیاری از آنان پیش از امروز به آیات ما یقین نداشتند، و با این مطلب که اکنون آن زمان رسیده است، که همه آنها یقین می‌کنند، ولی یقین کردن در این وقت از نظر شرع اعتباری ندارد، و از حضرت ابن عباس، حسن بصری، قتاده و غیره منقول است و نیز روایتی از حضرت علی کرم الله وجهه، هم وجود دارد که این دابة الارض به مردم خطاب و صحبت می‌کند، همانگونه که عموم صحبت می‌باشد^(۲).

و يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا
و روزی که جمع کرده می‌آوریم از هر فرقه گروهی، که تکذیب می‌کردند سخن‌های ما را

فَهِمُّهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۸۳﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ
پس گروه بندی آنها می‌شود. تا این‌که وقتی حاضر گردند، می‌گویند چرا تکذیب کردید

بِآيَاتِنَا وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾ وَ وَقَعَ الْقَوْلُ
سخن‌های مرا و نه آمده بودند در فهم شما، یا بگویند که چه می‌کردید. و واقع شد قول

عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهِمُّ لَّا يَنْطِقُونَ ﴿۸۵﴾ أَلَمْ يَرَوْا
بر آنها به سبب این‌که شرارت کرده بودند، اکنون نمی‌توانند صحبت کنند، آیا نمی‌بینند که

أَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنْوَافِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
ما آفریدیم شب‌را که در آن استراحت کنند، و روز را برای دیدن، البته در این نشانی هست

لِلْقَوْمِ يُؤْمِنُونَ ﴿۸۶﴾ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعَ
برای کسانی که یقین می‌کنند. و روزی که دمیده می‌شود در صور، پس پیریشان گردند

مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ۗ وَ كُلُّ
کسانی که در آسمانها هستند و کسانی که در زمین هستند، مگر کسی که خدا بخواهد و همه

أَتَوْهُ دَخِرِينَ ﴿۸۷﴾ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمْرٌ مَرٌّ
می‌آیند پیش او به عاجزی. و می‌بینی کوهها را می‌پنداری که ثابت‌اند و آنها راه‌می‌روند مانند

السَّحَابِ ۚ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿۸۸﴾ مَنْ
ابر، آفرینش خداست، او که ساخته هر چیز را، او آگاه هست به آنچه شما می‌کنید. کسی که

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿۸۹﴾ وَ مَنْ
آورده نیکی می‌رسد به او بهتر از آن، و آنها از پیریشانی آن روز در امن هستند. و کسی که



جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزَوْنَ إِلَّا مَا

آورده بدی سرنگون انداخته می شود صورت های شان در آتش، به پاداشی می رسد که

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾

آن را می کردید.

خلاصه‌ی تفسیر

روزی که (پس از زنده شدن از قبرها) ما از هر گروهی (هم از امم سابقه و هم از این امت) دسته دسته از آنها (برای محاسبه) جمع می کنیم، که آیات مرا تکذیب می کردند، (پس آنها به سوی موقف برای محاسبه به حرکت انداخته می شوند، و چون این به کثرت می باشد، لذا) آنها (در حرکت برای رسیدن عقبی ها) باز داشته می شوند (تا که جلو و عقب نیافتند، همه با هم شده به سوی جایگاه حساب بروند، مراد از آن بیان کثرت است؛ زیرا در اجتماعهای بزرگ عادتاً چنین می باشد، چه بازداشت باشد و چه نباشد) تا این که وقتی شروع به (راه رفتن می کنند و در جایگاه) حاضر می شوند، پس (محاسبه آغاز می شود، و) خداوند متعال می فرماید: آیا شما بودید که آیات مرا تکذیب می کردید؟ در حالی که شما آنها را در احاطه علمی خود نیاوردید، (تا از آن فرصت اندیشه ای دست دهد، و اندیشیده بر آن رأی می دادید، با این مطلب که به محض شنیدن، بدون تدبّر و تفکّر آنها را تکذیب کردید، و بر تکذیب هم اکتفا نکردید)، بلکه (به یاد آورید که علاوه بر آن) چه کارهای دیگری انجام می دادید؟ (مانند آزار رسانی به انبیا و اهل ایمان، که بالاتر از تکذیب است، و هم چنین در عقاید کفرآمیز دیگر و فسق و فجور مبتلا بودید) و (اکنون نوبت آن رسیده است که به علت ثبوت جرم)

وعده‌ی (عذاب) بر آنها فرا رسیده (و استحقاق عذاب ثابت شد) به سبب این‌که آنها (در دنیا) تجاوزهای (بزرگی) کرده بودند، (که امروز ظهور آنها ثابت گشت) پس (چون ثبوت قوی است، لذا) آنها (نمی‌توانند به معذرت خواهی و غیره) زبان بگشایند (و آنچه در بعضی از آیات در بیان معذرت خواهی آنها ذکر شده، در ابتدا می‌باشد، که پس از اقامه‌ی حجّت نمی‌توانند، کوچک‌ترین صحبتی بکنند، و آنها که امکان قیامت را انکار می‌کنند، حماقت محض است؛ زیرا علاوه بر دلایل درست نقلی، دلیل عقلی هم بر آن هست، مانند این‌که) آیا آنها بدین نظر نکردند که ما شب را آفریدیم تا مردم در آن استراحت کنند (و این استراحت شبیه به مرگ است) و روز را آفریدیم که در آن بینند (که موقوف بر بیداری است، و آن شبیه به حیات بعد از مرگ است، پس) در این (خواب و بیداری روزمژه) دلایل بزرگی (بر امکان بعث و حقانیت این آیات، وجود دارد؛ زیرا مرگ این است که وابستگی روح به جسم زایل گردد، و حقیقت حیات ثانیه این است که این تعلق باز گردد، و خواب هم از یک حیث عبارت است از: زوال این تعلق؛ زیرا در خواب این تعلق ضعیف می‌شود و ضعف زمانی پدید می‌آید که مرتبه‌ای از مراتب وجود زایل گردد، و بیداری عبارت است از بازگشت آن مرتبه‌ی زایل شده وجود، لذا بین هر دو تا تشابه تام برقرار شده و قدرت الهی هر روز در بیداری پس از خواب مشاهده می‌شود، پس زندگی بعد از مرگ هم نظیر آن است، پس آن چگونه از قدرت الهی خارج می‌گردد، و این دلیل عقلی برای هر شخص عامی است، ولی به اعتبار انتفاع) برای کسانی هست که ایمان دارند؛ زیرا آنها اندیشه و فکر می‌کنند، و دیگران تدبّر نمی‌کنند، و برای رسیدن به نتیجه، فکر و نظر ضروری است، لذا دیگران از آن بهره برنمی‌دارند) و (یک حادثه‌ی خطرناکی قبل از این حشر مذکور،



اتفاق می افتد که ذکر آن بعداً می آید، بیم آن هم قابل یادآوری است) روزی که در صور دمیده می شود (این نفخه‌ی اولی است، و حشر مذکور پس از نفخه‌ی ثانیه می باشد) پس هر که در آسمان و زمین (از فرشته و انسان و غیره) وجود دارد همه پریشان می شوند، (سپس می میرند و ارواح مردگان بیهوش می گردد) مگر کسی که خدا بخواهد (او از این پریشانی و مرگ محفوظ می ماند، مراد از آن حسب حدیث مرفوع، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و حاملان عرشند، سپس همه‌ی اینها بدون اثر نفخه می میرند^(۱))، و (در دنیا هم چنان که عادت است از هر کسی که وحشت و ترس باشد، از او می گریزند، در آنجا کسی نمی تواند از خدا بگریزد (بلکه) همه با هم در جلو او جمع شده حاضر می گردند، تا جایی که مردمان زنده مرده، و مرده، گاه بیهوش می شوند) و (این تأثیر و تغییر نفخه در جانوران است، و تأثیری که در غیر جانداران پدید می آید، از این قرار است، که ای مخاطب) تو (در آن زمان) کوهها را به وضعی می بینی که (با توجه به استحکام ظاهر در نظر ظاهر) فکر می کنی که آنها (همیشه هم چنین باقی می مانند، و هیچ گاه از جای خود) تکان نمی خورند در حالی که (وضع آنها در آن ساعت چنان می شود که) مانند ابر (متخلخل و خفیف و اجزای پراکنده شده، در فضای آسمانی) پخش می شوند، (کقوله تعالی: ﴿وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا﴾ و از این موضوع نباید شگفت زده شد که چنین چیز سنگین و سخت چگونه به این حال در می آید؛ زیرا) این کار خداوندی است، که هر چیزی را (به مقدار مناسب) آفریده است، (و در ابتدا در هیچ چیزی استحکام نبود؛ زیرا ذات آن چیز وجود نداشت، پس صفت

استحکام به درجه‌ی اولی نبوده است، هم چنان‌که خداوند از معدوم، موجود و از ضعیف قوی را آفریده است، می‌تواند عکس آن را هم انجام دهد؛ زیرا تعلق قدرت ذاتی، نسبت به تمام مقدورات یکسان است، به ویژه این موضوع چیزهایی که نظیر و مشابه یکدیگر هستند، بیشتر واضح است، هم چنین پدید آمدن، تغییر عظیم در مخلوقات قوی دیگر آسمانی و زمینی، در آیات دیگر مذکور است، قوله تعالی: ﴿ وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً، فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ ﴾ و بعد از این، نفخه‌ی دوم وقوع می‌یابد که به وسیله‌ی آن ارواح به هوش آمده به بدنهای خود برمی‌گردند، و همه‌ی جهان دوباره ساخته می‌شود، آنچه در ذکر حشر در بالا گذشت بعد از نفخه‌ی دوم حاصل می‌شود. در آینده هدف اصلی یعنی جزا و سزا قیامت، بیان می‌گردد، لذا جلوتر به صورت تمهید می‌فرماید (این امر یقینی است که خداوند متعال از همه افعال شما کاملاً با خبر است (و این امر، نخستین شرط جزا و سزاست، و شرایط دیگر مانند قدرت و غیره از دلایل دیگر ثابت هستند، پس امکان مجازات از این ظاهر، و حکمت هم مقتضی وقوع آن است، از این موضوع وقوع جزا و سزا ثابت گشت، و پس از این تمهید، وقوع آن را با قانون و طریقه‌ی آن ذکر می‌نماید) هر کسی که نیکی (ایمان) بیاورد، پس (او بر این ایمان مستحق چه اجری است) به او اجری بهتر از آنچه که انجام داده است) می‌رسد، و آنها در آن روز از پریشانی بزرگ ایمن می‌مانند، (چنان‌که در سوره‌ی انبیاء آمده است: ﴿ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ ﴾ و هر کسی که بدی (کفر و شرک) بیاورد، پس آنها سرنگون در آتش انداخته می‌شوند، (و به آنها گفته می‌شود که) به شما سزای اعمالی داده می‌شود که (در دنیا) انجام می‌دادید، (این عذاب بدون دلیل نیست).



معارف و مسایل

﴿ فَهَمُّ يُوْزَعُونَ ﴾ از «وزع» مشتق و به معنای متوقف کردن است، مراد این است که گروه اولی متوقف کرده شود تا مردمان عقب مانده همراه گردند، و بعضی «وزع» را به معنای دفع گرفته‌اند، یعنی به آنها فشار آورده، به سوی جایگاه آورده می‌شوند، ﴿ وَ لَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا ﴾ در این مطلب اشاره به این است که تکذیب آیات الهی خود یک جرم و گناهی بزرگ است، به ویژه وقتی که بدون توجه و بدون فکر و اندیشه و درک به تکذیب پردازد، پس این جرمی دوچندان است، از این معلوم می‌شود، کسانی که با وجود فکر و اندیشه حق را درنیابند، به علت این که فکر و اندیشه، آنها را به سوی گمراهی سوق داده است، جرم آنها قدری سبک می‌شود اگر چه باز هم تکذیب وجود خدا و توحید و غیره، کفر و ضلال و غیر ناجی از عذاب ابدی می‌باشد؛ زیرا اینها چنان امور بدیهی‌ای هستند که اشتباه فکر و نظر در آن قابل عفو نیست.

﴿ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ الْخ ﴾ «فزع» به معنای ترس و پریشانی است، و در آیه‌ای دیگر در این مقام به جای «فزع»، «صعق» آمده که به معنای بیهوشی است، اگر این هر دو آیه متعلق به نفخه‌ی اول «صور» قرار داده شوند، پس حاصل هر دو لفظ این است که به هنگام دمیدن صور، نخست همه می‌ترسند و پریشان می‌شوند، باز بیهوش می‌گردند، و در خاتمه می‌میرند، اما حضرت قتاده و ائمه‌ی دیگر تفسیر این را متعلق به نفخه‌ی دوم دانسته‌اند، که به وسیله‌ی آن همه‌ی مردگان زنده می‌شوند، و مطلب آیه این است که همه به هنگام زنده شدن، با ترس و خوف بلند می‌شوند، و برخی دیگر فرموده‌اند که «صور» سه بار دمیده می‌شود:

نخستین نفخه، نفخه فزع است، که در اثر آن همه به پریشانی و ترس و اضطراب مبتلا می‌گردند، دوم نفخه، صعق است که همه در اثر آن می‌میرند، سوم نفخه، حشر و نشر است که از آن همه مردگان زنده می‌شوند، ولی از آیات قرآن و احادیث صحیح فقط دو «صور» ثابت می‌شود^(۱).

حضرت ابن مبارک از حضرت حسن بصری به صورت مرسل روایت نموده است که رسول خدا ﷺ، فرموده است: فاصله‌ی دو صور چهل سال می‌باشد^(۲).

﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ این استثنا از «فزع» است، که به معنای ترس آمده است، با این مطلب که بعضی کسانی هستند که به هنگام حشر هیچ ترسی بر آنها لاحق نمی‌گردد، در حدیث حضرت ابوهریره رضی الله عنه، آمده است که ایشان شهدا می‌باشند که در زندگی دوباره حشر هیچ ترسی بر آنان عارض نمی‌شود^(۳).

سعید بن جبیر هم فرموده است که مراد از آن شهدا هستند که هنگام حشر شمشیر به کمر بسته دور و بر حشر جمع می‌شوند، و قشیری فرموده است که انبیاء علیهم السلام، به طریق اولی مشمول آن هستند؛ زیرا که آنان حایز مقام شهادت و نبوت هر دو تا هستند^(۴).

و در سوره‌ی زمر در آینده می‌آید: ﴿وَنُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ که در آن به جای «فزع» لفظ: «صعق» آمده است که معنای آن بیهوش شدن است، و مراد از آن در اینجا بیهوش شدن و سپس مردن است، و در آن هم استثناء: ﴿إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ﴾ آمده است، و مراد از این استثنا طبق حدیث مرفوع شش فرشته‌اند، به شرح

۱ - قرطبی و ابن‌کثیر.

۲ - قرطبی.

۳ - صحیح الحدیث ابن‌العربی، قرطبی.

۴ - قرطبی.



زیر: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت، و حملة العرش که با نفخه‌ی صور نمی‌میرند، و پس از آن طبق تصریح حدیث همه‌ی آنها می‌میرند، مفسرین که فزع و صعق را یکی دانسته‌اند، آنها همانند سوره‌ی زمر در اینجا هم، مراد از آن فرشتگان را قرار داده‌اند، که در خلاصه‌ی تفسیر هم اختیار گردید، و در نزد کسانی که فزع و صعق را جدا از هم می‌دانستند، مراد از استثنا فزع شهدا هستند، همانطوری که در بالا نقل گردید.

﴿ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ﴾ مراد این است که کوهها از جایگاههای خود منتقل شده، همچون ابرها به حرکت در می‌آیند، که بیننده آنها را در جای خود ثابت می‌پندارند، در صورتی که آنها با سرعت دارند حرکت می‌کنند، تمام اجسام بزرگ که ابتدا و انتهای آنها در جلو نظر انسان نباشد، وقتی به سوی یک جهت حرکت کنند، هر چند حرکت آنها سریع باشد، اما در نظر بیننده، آنها در جای خود ثابت به نظر می‌رسند، و همه این را در ابر عمیق و گسترده مشاهده خواهند کرد، که در جای خود ثابت به نظر می‌رسند، در صورتی که آنها دارند حرکت می‌کنند، ولی حرکت آنها را بینندگان زمانی احساس می‌کنند که به قدری دور بروند که کناره افق از آنها ظاهر گردد.

خلاصه این که بجا ماندن کوهها به اعتبار نظر بینندگان است، و حرکت آنها به اعتبار حقیقت است، عامه‌ی مفسرین مطلب آیه را چنین فرموده‌اند و در خلاصه‌ی تفسیر نیز همین نظر اختیار شده است که دو حالت به اعتبار دو وقت است، جامد ماندن به اعتبار زمانی است که بیننده وقتی آن را می‌بیند، چنین تصوّر می‌کند، که آنها شاید هیچ گاه از جای خود تکان نمی‌خورند، ﴿ وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ﴾ به اعتبار روز قیامت است، بعضی از علما فرموده‌اند احوال کوهها در روز قیامت در قرآن به صورت گوناگونی بیان

گردیده است، نخست حال لرزش و زلزله است، که تمام زمین و کوهها را احاطه می کند، ﴿و اِذَا دَكَّتْ الْاَرْضُ دَكًّا﴾، ﴿اِذَا زَلَزَلَتْ الْاَرْضُ زَلَزَالِهَا﴾ حالت دوم این است که کوههای بزرگ همانند پشم از هم پاشیده گردند، ﴿و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ﴾ این زمانی حاصل می شود، که آسمان از بالا مانند قیر گداخته شود، و کوهها از زمین مانند پشم بالا بروند، و آسمان از بالا پایین بیاید، و هر دو ها هم برخورد کنند، ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمِهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾ سوم این که آنها به جای پشم از هم پاشیده یک جسم متصل تکه تکه و ریزه ریزه گردند، و ﴿بَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴾ چهارم این که آنها ریزه ریزه شده پراکنده گردند، ﴿قُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾ پنجم این که این کوهها ریزه ریزه شده مانند غبار بر زمین پراکنده گردند و باد آنها را به هوا بالا ببرد، و چون این غبار همه ی زمین را فرا می گیرد، اگر چه دارند همانند ابر با سرعت حرکت می کنند، ولی بینندگان آنها را در جای خود ثابت تصوّر می کنند، ﴿و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾، بعضی از این احوال به هنگام نفخه ی اولی و بعضی دیگر بعد از نفخه ی دوم، زمانی که زمین به صورت یک سطح صاف و مسطح در می آید مشاهده می گردند، که نه در آن گودالی باقی می ماند و نه کوه و ساختمان و درختی، دیده می شود: ﴿قُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا امْتًا﴾^(۱). و الله تعالی و سبحانه اعلم بحقیقه الحال.

﴿صُنِعَ اللهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ «صنع» به معنای صنعت است، و «اتقن» مشتق از اتقان است به معنای مضبوط و مستحکم کردن چیزی می آید، به ظاهر این جمله مرتبط با تمام مضامین گذشته است، که در آن قدرت کامل و



صنعت عجیب حقّ تعالی از دگرگونی لیل و نهار، حشر و نشر همه‌ی احوال ذکر شده است، با این مطلب که آنها چندان موجب حیرت و شگفتی نیستند؛ زیرا صانع آنها انسان یا فرشته‌ای که دارای علم و قدرت محدود باشد نیست، بلکه ربّ العالمین است، و اگر آن متعلّق به جمله‌ی نزدیک ﴿ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً ﴾ باشد، پس مطلب این است که این وضع کوهها که بینندگان آنها را ثابت بینند و در واقع آنها در حرکت باشند، چندان بعید و جای تعجب نیست؛ زیرا این صنعت ربّ العزه است که همه چیز در توان اوست.

﴿ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ﴾ این سرانجام، بعد از حشر و نشر و حساب و کتاب است، و مراد از «حسنة» کلمه: «لا اله الا الله» است^(۱)، یا مراد از آن، اخلاص است^(۲)، و بعضی مطلق طاعت را مشمول این لفظ دانسته‌اند، بدین معنی که هر کسی عمل نیک انجام دهد، و زمانی می‌توان عمل را نیک گفت که شرط اوّل آن، ایمان، وجود داشته باشد، پس او با چیزی بهتر از عمل خویش نایل می‌گردد، مراد از آن نایل شدن به نعمتهای لازوال جنت و نجات ابدی از هر عذاب و مشقت است، و بعضی فرموده‌اند که مراد از خیر این است که پاداش یک نیکی از ده تا هفتصد برابر می‌رسد^(۳).

﴿ وَ هُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمِنِذِءَامُنُونَ ﴾ مراد از «فزع» هر مصیبت بزرگ و پریشانی و ترس است، با این مطلب که در دنیا هر متقی و پرهیزکاری هم از سرانجام می‌ترسد، و می‌بایست هم بترسد، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ اِنْ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرِ مَأْمُونٍ ﴾ یعنی عذاب پروردگار چنان نیست که کسی از آن بی فکر و مطمئن شده آرام بنشیند، از اینجاست که انبیاء علیهم السلام، صحابه و

۲ - کما قال قتاده.

۱ - کمال قال ابراهیم.

۳ - مطهری.

اولیای امت، همیشه خایف و لرزان بودند، ولی روزی که از حساب و کتاب رهایی یابند، پس مردمان نیک که نیکو عمل کرده‌اند، از هر خوف و اندوهی بی فکر و مطمئن خواهند شد، والله اعلم.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ
به من دستور رسیده که بندگی کنم مالک این شهر را، آن که به آن حرمت داد، و از آن اوست

كُلِّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ
هرچیز، و دستور رسیده به من که باشم از فرمانبرداران. و این که بخوانم قرآن را پس هر کسی که

أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۹۲﴾
بهره‌آورد، پس برای خود به راه می‌آید، و هر کسی گمراه شد، پس بگو من فقط ترساننده‌ام.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا
و بگو همه تعریف از خداست، نشان می‌دهد به شما آیات خود را شما آنها را می‌شناسید

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

و نیست پروردگار تو غافل از آن کارهایی که شما انجام می‌دهید.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای پیغمبر، به مردم بگویند که) به من دستور رسیده است که من مالک (حقیقی) این شهر (مکه) را عبادت کنم، کسی که این (شهر) را محترم آفریده است (که حرم بودن آن بر این احترام مترتب است، با این مطلب در عبادت او کسی را شریک نگردانم) و (چرا او عبادت نشود وقتی که) همه چیزها از (ملک) او هستند و این (هم) به من دستور داده شده است که (در



همه‌ی عقاید و اعمال) فرمانبردار باشم، (این دستور به توحید است) و (به من) این (دستور نیز داده شده است) که من قرآن را (برای شما) بخوانم (احکام الهی را تبلیغ کنم که این از لوازم نبوت است) پس (بعد از تبلیغ من) هر کسی که هدایت می‌یابد به نفع اوست (او از عذاب نجات یافته و به نعمتهای لازوال نایل می‌آید، و من از او متقاضی نفع مالی یا جانی نیستم) و هر کسی که راه گمراهی در پیش می‌گیرد، پس شما بگویید که (به من هیچ ضرری نمی‌رسد زیرا که) من فقط از پیامبران ترساننده (مبلغ احکام) هستم (وظیفه‌ی من فقط تبلیغ احکام است، که پس از آن مسئولیت من به پایان می‌رسد، اگر شما قبول نکنید و بال آن به شما می‌رسد) و شما (این را هم) بگویید که (دیر آمدن قیامت را دلیل بر عدم آن تصوّر کرده (آن را انکار می‌کنید، این حماقت شماست، تأخیر در وقوع چیزی، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آن هیچ‌گاه نمی‌شود، علاوه بر این آنچه شما به من می‌گویید که قیامت را زودتر بیاورم، اشتباه دیگری است؛ زیرا من کی ادّعا کردم که آوردن قیامت در اختیارم هست، بلکه) همه صفات، قدرت، علم و حکمت از آن خداوند است، و اوست که حسب مقتضای حکمت خویش قیامت را می‌آورد، آری همین قدری که اطلاع داده شده است که در وقوع قیامت تأخیر زیادی وجود ندارد، بلکه) عنقریب نشانه‌های خود (وقایع قیامت) را نشان خواهد داد، پس شما (وقت وقوع) آن را خواهید شناخت (وقتی که در شناختن آن چندان فایده‌ای وجود ندارد) و (تنها بر نشان دادن علامات اکتفا نمی‌شود، بلکه باید هر یکی به کیفر اعمال بد خود برسد؛ زیرا) پروردگار تو از آن کارهایی که همه شما انجام می‌دهید، غافل نیست. مراد از:

﴿ رب هذه البلدة ﴾ در نزد جمهور مفسّرین، مکه‌ی مکرمه است، الله

تعالی ربّ العالمین و ربّ السموات و الارض است، تخصیص مگّه‌ی مکرمه در اینجا برای اظهار عظمت شأن آن و محترم و مکرم بودن آن نزد خداست، لفظ حرّم از تحریم مشتق است که معنای آن مطلق احترام و اکرام می‌باشد، و احکام شرعی خاص که به سبب این احترام و اکرام متعلق به مگّه و ارض حرم است، هم جزء آن است، مثلاً کسی که به حرم پناه ببرد ایمن می‌شود، انتقام گرفتن از دشمن و قتل در حرم ناجایز است، و شکار کردن هم در حرم جایز نیست، بریدن درختها هم جایز نیست، بیان این احکام در ذیل آیه‌ی ۹۷ آل عمران:

﴿من دخله کان آمناً﴾ و برخی در ابتدای سوره مائده‌ی و بعضی در ذیل آیه‌ی ۹۵ مائده:

﴿ولا تقتلوا الصيد و انتم حرم﴾ قبلاً بیان گردیده است.

الحمد لله که تفسیر سوره نمل امشب دوشنبه ۲۴ شوال سال ۱۳۹۱ هـ تمام شد وقتی از ۱۴ شوال هندوهای هندوستان بر کل پاکستان غربی از فضا و زمین و دریا حمله آور شدند و شهر کراچی به صورت خاص هدف آنها قرار گرفت. هر شب بمباران شود، در شهر در جاهای غیرنظامی هم، بم می‌ریزد، تمام شب خاموشی است، و از انفجار بمبها ساختمانها به لرزه در می‌آیند، ولی فضل و کرم الهی است که او در این احوال هم سلسله این تفسیر را برقرار داشت، و در ظرف ده روز این جنگ هم، از صفحه ۶۵ تا ۱۰۴ تقریباً ۴۰ صفحه نوشته شد.

و ترجمه آن هم امروز پس از نماز صبح به تاریخ ۹ شوال سال ۱۴۰۸ هـ خاتمه یافت.



سورة القصص

سورة القصص مکیه وهی ثمان و ثمانون آیه و تسع رکوعات
سوره قصص مکی است، و دارای هشتاد و هشت آیه و نه رکوع است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

طسّم ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ
اینها آیات کتاب روشن هستند. می خوانیم بر تو برخی از احوال راستین موسی و

فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ
فرعون را، برای کسانی که یقین می کنند. فرعون تسلط پیدا کرده بود در ملک و تقسیم کرده بود

أَهْلَهَا تَبِيعاً يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
باشندگان آن را به چند فرقه، ضعیف کرده بود گروهی را از آنها، که ذبح می کرد پسران شان را

وَ يَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
و زنده نگاه می داشت زنهایشان را، یقیناً او بوداز خرابکاران. و ما می خواهیم که احسان کنیم

عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمْ
بر کسانی که ضعیف قرار گرفته اند در زمین، و بکنیم آنها را سردار و بکنیم آنها را

أَلُو رَثِينٍ ﴿٥﴾ وَ نَمَكْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ وَ نَرَى فِرْعَوْنَ وَ هَمَانَ وَ قَائِمًا. و جایگزین کنیم آنها را در زمین، و نشان دهیم فرعون و هامان و

جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ لَشَرَّانِ رَا از دست اینها آنچه خطر داشتند. و دستور دادیم به مادر موسی که شیر بدهد او را،

فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا بِأَزْوَاجِ خَطَرِ كَرْدِي بِرِ او پس بپرداز او را در دریا و نترس و غمگین نباش، ما

رَأَدُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾ فَآتَتْهُهُ أَلْفُ فِرْعَوْنَ بِرِ می گردانیم او را به سوی تو، و می کنیم او را از رسولان. پس برداشت او را اهل خانه فرعون

لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَمَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ ﴿٨﴾ تا باشد برای شان دشمن، و غمگین کننده، یقیناً فرعون و هامان و لشکر آنها بودند خطاکار.

وَ قَالَتْ أُمَّرَأَتُ فِرْعَوْنَ قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا وَ كَفْتُ هَمْسِرَ فِرْعَوْنَ خَنكَ چشَمِ مَنْ وَ تَوَاسْتِ، نَكشِ او را، امید است که نفع برساند به ما،

أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا یا قرار دهیم او را پسر، و آنها خبر نداشتند. و صبح شد دل مادر موسی بی قرار،

إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ نزدیک بود که اظهار کند بی قراری را اگر ما گره نمی زدیم بر دل او، تا باشد از یقین کنندگان.

وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَ وَ كَفْتُ به خواهر او، برو پشت سر او، پس بین او را بیگانه شده، و آنها متوجه نمی شوند. و

حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِ بَارِ داشتیم از موسی دایهها را از جلو، پس گفت راهنمایی بکنم شما را اهل خانه ای که



يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿۱۲﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ

پرورش دهند او را برای شما، و هستند آنها برای او خیرخواه. پس برگردانیم او را به سوی

أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ

مادرش، تا که خنک گردد چشم او، و غمگین نباشد، و بدانند که وعده‌ی خدا بر حق است و

لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

باز هم بیشتر مردم نمی‌دانند.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿ طَسَمَ ﴾، (معنای آن را خداوند می‌داند) این (مضامین که بر شما وحی می‌گردد) آیات کتاب واضح (قرآن) هستند (که از آنها در اینجا) بر شما برخی از داستان موسی (علیه السلام) و فرعون را درست و صحیح می‌خوانیم (و نازل می‌کنیم) برای (بهره‌ی) کسانی که ایمان دارند؛ (زیرا مقاصد قصص یعنی عبرت و استدلال به آن بر نبوت و غیره، ویژه‌ی مؤمنان است، چه الآن مؤمن باشند یا در آینده، اراده ایمان داشته باشند، و اجمال این داستان از این قرار است که) فرعون بر سرزمین (مصر) تسلط یافته بود و او اهالی آنجا را به چند گروه تقسیم کرده بود (بدین شکل که قبطنی یعنی اهل مصر را معزز قرار داده و سبطی یعنی بنی اسرائیل را خوار و ذلیل کرده بود، چنان‌که در آینده خواهد آمد) که گروهی (بنی اسرائیل) را از (اهالی آنجا) ضعیف قرار داده بود، (این چنین که) پسران آنها را (که تازه متولد می‌شدند، را به دست جلدان (مردان) ذبح می‌کرد، و زنها (دختران) آنها را زنده نگه می‌داشت، تا مورد بهره‌برداری قرار گیرند، و نیز ترسی از آنها احساس نمی‌کرد)، در حقیقت او فاسد بزرگی بود، (در نهایت فرعون در این فکر بود) و ما

می خواستیم بر کسانی که در سرزمین (مصر) ضعیف نگاه داشته می شدند احسان (دینی و دنیوی) کنیم و (آن احسان این است که) آنها را (در دین) پیشوا قرار دهیم، و آنها را (در دنیا) مالک (این کشور) قرار دهیم، و (در ضمن مالک شدن) آنها را به مقام (مَلِک هم برسانیم، یعنی) در زمین حکومت عطا کنیم و به فرعون و هامان و پیروانشان از طرف این (بنی اسرائیلی) ها آن وقایع (ناگوار) را نشان دهیم که آنها از آن احساس خطر می کردند، (مراد از آن زوال سلطنت و هلاکت است که به خاطر نجات از آن (منجّمان تعبیر کرده بودند)، پسران بنی اسرائیل او را در اثر تعبیر خوابی که فرعون دیده بود، به قتل می رساندند^(۱))، پس در مقابل قضا و قدر ما، تدبیر آنها اصلاً سودی نبخشید، (اجمال داستان) و (تفصیل آن از ابتدا بدین قرار است که: وقتی حضرت موسی علیه السلام، در آن زمان پر آشوب متولد شد، پس) به مادر موسی (علیه السلام) الهام کردیم که (تا مخفی نگاه داشتن آن ممکن باشد) تو به او شیر بده، پس وقتی نسبت به او (از طّلع شدن مخبران) احساس خطر کردی، پس (بدون خوف و خطر) او را (در صندوقی گذاشته) به دریا (نیل) بینداز (از غرق شدن) نترس و (از جدایی) غمگین مباش؛ (زیرا) ما حتماً او را باز به نزد تو برمی گردانیم، (سپس در زمانی) او را پیامبر قرار می دهیم (الغرض او بدین طرز به او شیر می داد، وقتی که از افشای راز احساس خطر کرد، او را در صندوقی گذاشته به نام خدا در دریای نیل انداخت، نهری از آن به ساختمان فرعون می گذشت، یا بستگان فرعون برای گردش و تفریح به کنار دریا رفتند، و آن صندوق به کنار دریا آمد) پس کسان فرعون، موسی (علیه السلام) را (با صندوق) برداشتند تا



که او برای آنها موجب دشمنی و غم باشد، یقیناً فرعون و هامان و پیروانشان (در این باره) خیلی در اشتباه بودند (که دشمن خود را در بغل خود پرورش دادند) و (وقتی او از صندوق بیرون آورده شده آن را به نزد فرعون بردند)، همسر فرعون (حضرت آسیه به فرعون) گفت که این (پسر) خنکای چشم من و تو است، (با دیدن او دل آدمی شاد می شود، پس) او را به قتل نرسان، جای تعجب نیست که (او بزرگ شده) به ما سود ببخشد، یا ما او را پسر (خود) قرار دهیم، و آنها (از سرانجام) خبر نداشتند (که این همان پسر است که به وسیله‌ی او سلطنت فرعون برباد می رود)، و (از طرفی دیگر این اتفاق افتاد که) دل مادر موسی (علیه السلام) از هجوم خیالات گوناگون نا آرام شد (و بی قراری هم ساده نبود، بلکه بسیار سخت بود و) نزدیک بود که (از بی قراری بی نهایت) او حال موسی (علیه السلام) را (بر همه) ظاهر کند، اگر ما دل او را بدین خاطر مستحکم نمی کردیم که او (بر وعده ما) یقین کرده (نشسته) باشد، (الغرض، مشکل، او خود را کنترل کرد، و به تدبیر پرداخت که) به خواهر موسی (علیه السلام)، یعنی دختر خود) گفت: از موسی خبری بگیر، پس (او رفت و اطلاع یافت که صندوق در ساختمان فرعون باز شده است، به آنجا رسید یا قبلاً رفت و آمد داشت، یا که به تدبیری خود را به آنجا رسانید و) او موسی (علیه السلام) را از دور دید، و آنها نمی دانستند (که این خواهر اوست، و به سراغ او آمده است) و ما پیشاپیش (از وقتی که از صندوق بیرون آمده بود) بر موسی (علیه السلام)، شیردهندگان را بند کرده بودیم، (او شیر هیچ یکی را نمی خورد) پس او (این وضع را دیده فرصت یافته) گفت: آیا من شما را به اهل خانه‌ای راهنمایی نکنم که این پسر را برای شما پرورش دهند، و آنها (طبق سرشت خود از ته دل) برای او خیرخواهی کنند، (آنها در چنین وقتی که به مشکل شیردهی مبتلا بودند، این مشورت را غنیمت شمرده، نشانی

آن خانه را پرسیدند، او آدرس مادر خود را به آنها نشان داد، چنانکه او خوانده شد، و موسی علیه السلام، به آغوش او داده شد، همین که به آغوش او رسید شروع کرد به شیر خوردن، و مادر او را به اجازه آنها به خانه‌ی خود آورد، و گاه‌گاهی او را می‌برد، و به آنها نشان داده و برمی‌گرداند، الغرض ما موسی علیه السلام، را این چنین نزد مادرش (حسب وعده‌ی خود) برگردانیدیم تا که (با دیدن فرزند خود) چشم او خنک گردد، و در غم (فراق) نماند، و تا (در مرتبه معاینه) این را (با یقین بیشتر) بداند که وعده خدا راست است، ولی (متأسفانه) بیشتر مردم (بر آن) یقین ندارند (این تعریضی برای کفار است).

معارف و مسایل

سوره قصص از سوره‌های مکی، آخرین سوره‌ای است که به هنگام هجرت در میان مکه‌ی مکرمه و جحفه (رابع) نازل گردید، در بعضی از روایات آمده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله، در سفر هجرت به قرب جحفه یعنی «رابع» رسید، جبرئیل امین تشریف آورد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: ای محمد! آیا شما به یاد وطن خود که در آن متولد شده‌اید، هستید؟ آن جناب صلی الله علیه و آله، فرمود: آری، به یاد آن سرزمین هستم، آنکه جبرئیل امین علیه السلام، این سوره‌ی قرآن را خواند، که در آخر به آن حضرت صلی الله علیه و آله، مژده داده شد که سرانجام مکه‌ی مکرمه فتح شده، به تصرف شما در خواهد آمد، و آن آیه این است: ﴿ان الذی فرض علیک القرآن لرآذک الی معاد﴾ در سوره قصص پیش از همه داستان حضرت موسی علیه السلام، ابتدا به صورت اجمال و سپس با تفصیل بیان گردیده است، تا نصف سوره داستان حضرت موسی با فرعون و در آخر با قارون ذکر شده است.

داستان حضرت موسی علیه السلام، در قرآن چندین بار در بعضی جا مجمل



و در بعضی موارد به طور مفصل آمده است، در سوره‌ی کهف داستان مفصل او که با حضرت خضر اتفاق افتاد آمده است، و در سوره طه داستان او کاملاً ذکر شده و قدری از تفصیل آن در سوره نمل و سپس در سوره قصص اعاده گردیده است، حضرات محدّثین مانند امام نسائی و دیگران در ذیل آیه سوره طه: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّاكَ فَتُونًا﴾ تفصیل کامل داستان را نوشته‌اند و اینجانب هم این تفصیل کامل را به استناد ابن کثیر در سوره طه ذکر کرده‌ام، تمام بحثهای اجزای مرتبط با این داستان، و مسایل ضروری، و برخی فواید، در سوره‌ی کهف و بقیه در سوره طه ذکر شده است، که برای دستیابی به مسایل و مباحث، ملاحظه آن‌ها کافی است، در اینجا تنها به تفسیر مختصر الفاظ آیات اکتفا می‌گردد.

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً﴾ آیه، در این آیه تنها بر این اکتفا نشده است که تدبیر فرعون در مقابل تقدیر الهی ناامیدانه و زیان‌بار ماند، بلکه حماقت او و اهل دربار او ذکر شده است، پسری که متعلق به خواب و تعبیر خواب وابسته به آن، فرعون از او احساس خطر می‌کرد، و بنابر این، قانون ذبح نوزادان بیشمار بنی اسرائیل را اجرا کرده بود، و حقّ تعالی او را در خانه خود فرعون و آغوش او پرورش داد، و به خاطر اطمینان دادن به مادرش او را به طریقه حیرت‌انگیزی به آغوش او برگردانید، و مزید بر آن مزد شیردهی که روزی یک دینار گفته شده از او دریافت، معاوضه گرفتن بر عمل ارضاع، چون از کافر حربی با رضایت اوست، در جوازش اشکالی نیست، سرانجام خطری که برای برطرف کردن آن، بر کل قوم، این همه مظالم به راه انداخته شد، در خانه‌ی خود او، محبوب‌ترین پسری قرار گرفت و رشد کرد. و خداوند متعال خواب را برای او نمایان ساخت، و حاصل آیه‌ی: ﴿وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَمَّانَ وَ

﴿ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَخْذَرُونَ ﴾ همین است و در: ﴿ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ ﴾ لفظ وحی در معنای لغوی به کار رفته است، و مراد از آن وحی نبوت نیست، تحقیق آن در سوره‌ی طه قبلاً گذشت.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَأَسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ
وقتی رسید به قدرت خویش و به هوش آمد، دادیم به او حکمت و فهم و این چنین

نَجَزَى الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ
پس او را می‌دهیم به نیکوکاران. و وارد شد در شهر وقتی که بی‌خبر بودند اهالی آن. پس یافت

فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ
در آن دو مرد که با هم می‌جنگیدند، این یکی از همراهان او و دیگری از دشمنان اوست،

فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ
پس فریاد کرد به پیش او آن‌که از همراهانش بود علیه کسی که از دشمنان او بود،

فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ
پس سیلی زد به او موسی، پس کار او را تمام کرد، گفت این از کار شیطان است، یقیناً او

عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي
دشمنی است گمراه کننده صریح. گفت ای رب من، من بد کردم بر خود، پس بیامرز مرا،

فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ
پس آمرزید او را، یقیناً اوست آمرزنده مهربان. گفت ای رب هم چنان که انعام فرموده‌ای

عَلَىٰ فَلَن أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا
بر من، پس من هرگز نخواهم شد حامی گنهکاران. پس صبح بلند شد در شهر ترسان که



يَتَرَقَّبُ فَإِذَا أَلْذَىٰ أَسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ
انتظار می‌کشید، پس ناگهان آن‌که از او کمک خواست دیروز، امروز. باز کمک می‌خواهد از او،

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيُّ مُبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبِطِشَ
گفت به او موسی، یقیناً تو گمراهی صریح هستی. پس وقتی که خواست دست بپندازد

بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا
بر او که دشمن هر دو تا بود، گفت: ای موسی آیا می‌خواهی تو که بکشی مرا همانطوری که

قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ
کشتی یکی را دیروز، تو می‌خواهی که قدرت‌نمایی بکنی در کشور، و نمی‌خواهی که

تَكُونَ مِنَ الْمُضْلِحِينَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ
باشی صالح کننده. و آمد مردی از گوشه و کنار شهر که می‌دوید، و گفت:

يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْأَمْثَالَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي
ای موسی! اهل دربار مشورت می‌کنند در حق تو که بکشند تو را پس بیرون رو، من

لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ
خبرخواه تو هستم. پس بیرون رفت از آنجا ترسان، که چشم به راه بود، گفت: ای رب،

نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

نجات ده مرا از قوم بی‌انصاف.

خلاصه‌ی تفسیر

و وقتی که (پرورش یافته) به (سن) جوانی کامل خود رسید، و (از نظر عقل و جسم) بالغ شد، ما به او حکمت و علم عطا کردیم (قبل از نبوت به او عقل مستقیم و فهم سلیم دادیم تا بتواند با آن نیک و بد را از هم بشناسد) و

ما به نیکوکاران این چنین پاداش خواهیم داد (به وسیله‌ی عمل صالح در فیوضات علمی ترقی حاصل می‌شود، در این اشاره شده است که حضرت موسی علیه السلام، هیچ‌گاه مشرب فرعون را اختیار نکرده بود، بلکه از آن متنفر بود) و (یکی از پیش آمده‌های آن زمان، این بود، که اتفاقاً یک بار) موسی علیه السلام، در شهر (مصر، بنا بر نظر روح المعانی از ابن اسحاق) وقتی (از بیرون آمد و) رسید که (بیشتر) اهالی آنجا بی‌خبر (در خواب) بودند (از بیشتر روایات چنین معلوم می‌گردد، که نیمروز بود، و از بعضی روایات دیگر معلوم می‌شود که قدری از شب گذشته بود^(۱))، پس او در آنجا دید که دو نفر با هم می‌جنگند، یکی از قوم او (بنی اسرائیل) بود و دیگری از مخالفان او (از کارمندان فرعون) بود، (هر دو باهم به جهتی درگیر شده بودند، که قدرت از طرف فرعون بود) پس آن‌که از قوم او بود، از موسی علیه السلام، پس از دیدن او) در مقابل کسی که از مخالفان بود، کمک خواست، (نخست موسی علیه السلام، به او تفهیم کرد، وقتی که با این باز نیامد) پس موسی علیه السلام، از نظر تأدیب و دفع ظلم) به او یک سیلی زد، پس کار او را تمام کرد (اتفاقاً با همین سیلی درگذشت) موسی علیه السلام، از این نتیجه‌ی خلاف توقع خیلی پشیمان شد و) گفت: این حرکتی شیطانی بود، یقیناً شیطان (برای انسان) دشمنی علنی است، که به گمراهی می‌اندازد (و نادم شده به بارگاه خدا) عرض کرد که: پروردگارا، تقصیری که سرزد مرا بیامرز، پس خداوند متعال او را آمرزید، یقیناً او آمرزنده مهربان است، (اگر چه علم قطعی و ظهور این آمرزش، هنگام اعطای نبوت شد، كما فی النمل: ﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَلْ حُسْنًاۗۤ بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ در این چه به الهام معلوم گردد یا که اصلاً



اطّلاعی به دست نیاید) موسی (علیه السلام)، با توبه از گذشته نسبت به آینده هم) عرض کرد که پروردگارا چون شما به من انعامات (بزرگی) عطا نموده‌اید (که ذکر آن در سوره‌ی طه آمده است، ذیل آیه‌ی ۳۷ ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ أَلِي قَوْلِهِ وَلَا تَحْزَنْ﴾ من هیچ گاه از مجرمان حمایت نخواهم کرد، (مراد از مجرمان در اینجا کسانی هستند که می‌خواهند دیگران مرتکب گناه بشوند؛ زیرا گرفتن کار گناه از کسی نیز جرم است، پس شامل شیطان هم می‌شود، که او مردم را به گناه وامی‌دارد، و به گنهکار کمک می‌کند، چنان‌که در این آیه هست: ﴿وَكَانَ الْكَافِرَ عَلٰی رَبِّهِ ظَهِيْرًا﴾ (ای) الشیطن ﴿ مطلب این است که من هیچ گاه صحبت شیطان را قبول نخواهم کرد، یعنی در موارد خطای احتمالی هم، به احتیاط و آگاهی کار خواهم کرد، و اصل مقصود فقط همین قدر بود، ولی برای شمول حکم، مجرمین به صیغه‌ی جمع آورده شد، تا دیگران را هم دربر گیرد، در نهایت در این اثنا صدای آن، در شهر پیچید ولی بجز آن اسرائیلی کسی دیگر از آن راز اطّلاعی نداشت، و چون این اتفاق در مقام حمایت از او افتاده بود، پس آن را با کسی در میان نگذاشت، لذا کسی اطّلاع نیافت که قاتل کیست؟ ولی حضرت موسی (علیه السلام)، در این فکر و اندیشه بود، و تا اینجا شب گذشت (باز موسی (علیه السلام))، در شهر صبح کرد در حالی که خوف و وحشت داشت، تا ناگهان (می‌بیند که) آن‌که دیروز از او کمک خواسته بود باز او را (برای کمک) فرا می‌خواند، که (با کسی دیگر درگیر شده است) موسی (علیه السلام)، که او را دید به یاد حادثه‌ی دیروز افتاد و ناراحت شد (و) به او فرمود: یقیناً (تو مردی که) به صراحت گمراه هستی، (که همه روز با مردم درگیر می‌شوی، موسی (علیه السلام))، از قرائن دریافته بود که او هم به خشم آمده، ولی نعدّی از طرف فرعون است، لذا خواست که جلوی او را بگیرد) پس وقتی که موسی (علیه السلام))، دست به طرف

او دراز کرد که مخالف هر دو تا بود (مراد از آن فرعونى است که مخالف اسرائیلی و موسى عليه السلام، هر دو بود؛ زیرا موسى عليه السلام، از بنی اسرائیل بود، و آنها کلاً با بنی اسرائیل مخالف بودند، اگر چه با یقین موسى عليه السلام را نشناخته باشد که اسرائیلی است، یا این که چون موسى عليه السلام، از روش فرعون متنفذ بود این امر مشهور شد، لذا گروه فرعون با او مخالف شده اند، به هر حال وقتى موسى عليه السلام، به سوى فرعونى دست دراز کرد، و قبلاً بر اسرائیلی خشم رفته بود، اسرائیلی فکر کرد که شاید امروز مى خواهد با من درگیر شود، پس ترسیده) گفت: ای موسى آیا مى خواهی (امروز) مرا به قتل برسانی، هم چنان که دیروز یکی را به قتل رساندی؟ (معلوم مى شود که) تو مى خواهی در دنیا تنها قدرت نمایی کنی، و نمى خواهی از صلح (و آشتی) کنندگان باشی، (این سخن را که فرعونى شنید و قبلاً در تلاش قاتل بودند، پس این اطلاع یافتن کافی بود، فوراً به فرعون اطلاع داد، فرعون از کشته شدن مردم خود خشمگین شده بود، و شاید از اینجا ترس خواب او تقویت شد، که مبادا آن شخص این موسى باشد، مخصوصاً اگر فرعون اطلاع یافته باشد که موسى عليه السلام، از روش او ناراحت است، پس از این جا هم عداوت داشته باشند، سپس علاوه بر آن این اتفاق افتاد، در هر صورت او فوراً با اهل دربار به مشورت نشست، و در پایان قتل حضرت موسى عليه السلام، به تصویب رسید) و یکی (از آن جمع که دوست و خیرخواه حضرت موسى عليه السلام)، بود او از (آن) گوشه ی شهر (که مشورت در آن صورت پذیرفته بود، به کوچه های نزدیک) دویده (پیش حضرت موسى عليه السلام)، آمد (و) گفت: ای موسى اهل دربار دارند در خصوص تو مشورت مى کنند تا تو را بکشند، پس تو (از اینجا) بیرون برو که من خیرخواه توام، پس موسى عليه السلام، این را شنیده) از آنجا با خوف و وحشت (به گوشه ای) بیرون رفت، (و چون راه را



نمی دانست به صورت دعا) گفت: پروردگارا مرا از این ظالمان نجات ده. و به جایی برسان).

معارف و مسایل

﴿ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَأَسْتَوَى ﴾ معنای لفظی «اشد» رسیدن به نهایت قوّت و شدّت است، یعنی: انسان از ضعف طفولیت به تدریج به سوی قوّت و شدّت بالا برود، تا این که به قوّت و شدّتی که برای او امکان داشت به آن برسد، پس آن وقت را وقت رشد می گویند، و این به اعتبار مناطق مختلف و مزاجهای ملل، با هم متفاوت است، لذا زمان شدّت بعضی زودتر و برای بعضی دیرتر فرا می رسد.

از حضرت ابن عباس و مجاهد به روایت عبد بن حمید منقول است، که عمر رشد در سی و سه سال می باشد، که به آن سن کمال یا سن وقوف می گویند، و در آن نشو و نمای بدن به حدّی منتهی می رسد، و از آن به بعد تا چهل سالگی زمان وقوف است، که به لفظ استوی تعبیر شده است، و پس از آن انحطاط و ضعف آغاز می گردد، و از اینجا معلوم شد که عمر اشد از سی و سه سالگی شروع شده به چهل سالگی منتهی می شود^(۱).

﴿ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ﴾ مراد از «حکم» نبوّت و رسالت و از «علم» علم احکام شرعی الهی است، ﴿ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا ﴾ مراد از مدینه در نزد اکثر مفسّرین شهر مصر است، از لفظ داخل شدن در آن معلوم می شود که موسی عليه السلام، از آن بیرون رفته بود، باز زمانی در آن داخل شد که وقت غفلت عموم مردم بود، آینده در داستان قتل قبطی می آید که حضرت

موسی علیه السلام، در این زمان، نبوت و رسالت خویش و اظهار دین حق را آغاز کرده بود، که در اثر آن بعضی از مردم مطیع و فرمانبردار او قرار گرفته بودند، پیروان او گفته می شدند، و لفظ: ﴿ مِنْ شِيعَتِهِ ﴾ شاهد آن است، از تمام این قرائن آن روایت ابن اسحاق و ابن زید تأیید می گردد که وقتی حضرت موسی علیه السلام، به عقل و هوش رسید، و قدری از دین حق به مردم صحبت کرد، فرعون مخالف او قرار گرفته تصمیم گرفت او را به قتل برساند، ولی بنابر تقاضای همسرش آسیه از قتل او دست کشید، اما دستور داد تبعیدش کنند، سپس حضرت موسی علیه السلام، در گوشه ای از کشور قرار گرفت که گاه گاهی به صورت پنهانی وارد مصر می شد، و مراد از: ﴿ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا ﴾ در نزد بیشتر مفسرین وقت نیم روز است، که مردم در خواب قیلوله بودند (۱).

﴿ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ ﴾ معنای «وکز» سیلی زدن است، ﴿ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ﴾ محاوره «قضاء و قضی علیه» زمانی به کار می رود که کار کسی کاملاً تمام بشود، لذا معنای آن در اینجا قتل کردن است (۲).

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ ﴾ حاصل این آیه، این است که قتل قبطنی کافر که بدون اراده از حضرت موسی علیه السلام، اتفاق افتاد، آن را با توجه به منصب نبوت و رسالت خویش و عظمت شأن پیامبرانه خود، برای خود گناهی تصور کرده و از خدا آمرزش خواست، و خداوند او را مورد مغفرت قرار داد، در اینجا نخست این سؤال پدید می آید که آن کافر قبطنی از نظر شرع شخصی کافر حربی بود، که عمداً هم قتل او مباح و جایز بود؛ زیرا نه او ذمی حکومت اسلامی بود و نه حضرت موسی علیه السلام، با او معاهده



برقرار کرده بود، پس چگونه قتل او را حضرت موسی علیه السلام، عمل شیطان و گناه قرار داد، و می بایستی قتل او در ظاهر موجب اجر واقع می شد؛ زیرا داشت بر مسلمانی ظلم می کرد، که به خاطر نجات آن این قتل اتفاق افتاد، جوابش این که معاهده، چنان که به قول و تحریر برگزار می شود، مانند معاهده حکومت اسلامی با اهل ذمه، یا معاهده صلح با حکومت غیر اسلامی، که این معاهده به اتفاق واجب العمل و تخلف از آن غدر و عهدشکنی و حرام می باشد، هم چنین معاهده عملی هم نوعی معاهده می باشد که پایبندی به آن هم لازم، و خلاف ورزی آن به معنی عهدشکنی است، صورت معاهده ی عملی این است که بعضی از مسلمانان با برخی کافران تحت حکومت دیگر با امن و اطمینان سکونت داشته باشند، و حمله و غارت از طرفین غداری بشمار برود، پس چنین معامله و معاشرت هم، یک نوع معاهده عملی می باشد، که تخلف از آن جایز نیست و دلیل آن حدیث طویل حضرت مغیره بن شعبه است که امام بخاری آن را در کتاب الشروط مفصلاً روایت نموده است، و واقعه آن از این قرار است که حضرت مغیره بن شعبه در زمان جاهلیت قبل از اسلام با گروهی از کفار مصاحبت و معاشرت داشت، سپس آنها را به قتل رسانده و بر اموال آنها چیره شد، و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله، حاضر شده به اسلام مشرف گشت، و اموالی را که از آنها گرفته بود آن را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تقدیم کرد، آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود: «اما الإسلام فأقبل و اما المال فإلست منه فی شیء» و در روایت ابوداود چنین آمده است که: «اما المال فمال غدر لا حاجة لنا فیه» یعنی: ما اسلام تو را قبول کردیم و اکنون تو مسلمان هستی، ولی این مال مالی است که به غدر و از روی عهدشکنی به دست آمده است، لذا ما به چنین مالی نیاز نداریم، شارح بخاری حافظ ابن حجر در شرح آن فرموده است: از این حدیث این

مسئله استنباط می‌گردد که غارت کردن اموال کفار در حال امنیّت حلال نیست؛ زیرا اهالی یک روستا یا کارگران یک کار، خود را از یکدیگر ایمن می‌پندارند، و این معاهده عملی آنها هم نوعی از امانت است، که ادای آن بر صاحب امانت فرض است، چه آن مسلمانی باشد یا کافری، و اموال کافر که بر مسلمانان حلال می‌باشد تنها در صورت محاربه و مغالبه است، در حال امن و امان که خود را از یکدیگر مأمون تصوّر می‌کنند، غارت کردن مال هیچ کافری جایز نیست، و قسطلانی در شرح بخاری فرموده که: «ان اموال المشركين ان كانت مغنومة عند القهر، فلا يحل اخذها عد الامن، فاذا كان الانسان مصاحباً لهم، فقد امن كل واحد منه صاحبه، فسفك الدماء و اخذ المال مع ذلك غير حرام، الا ان ينبذ اليهم عهدهم على سواء»

یقیناً اموال مشرکین به هنگام جنگ و جهاد غنیمت و مباح است، ولی در حال امنیّت حلال نیست؛ لذا مسلمانی که با کفار سکونت دارد، و عملاً از یکدیگر ایمن هستند، در چنین حالتی ریختن خون کافر یا گرفتن مال او به زور، غدر و حرام است، مگر این‌که از معاهده عملی آن اعلام عدم یابیندی کند.

خلاصه این‌که اگر قتل قبطنی با توجّه به این معاهده عملی عمدی قرار می‌گرفت، جایز نمی‌شد، ولی حضرت موسی علیه السلام، به آن قصدی نداشت، بلکه برای نجات اسرائیلی از ظلم او، یک سیلی به او زد که عادتاً سبب قتل قرار نمی‌گرفت، اما آن قبطنی تصادفاً از آن سیلی مرد، حضرت موسی علیه السلام، متوجّه شد که برای دفع آن زدنی کمتر از این کفایت می‌کرد، پس این زدن از طرف من، درست نبود، لذا آن را عمل شیطان قرار داده از آن مغفرت و آمرزش خواست.

فایده: این تحقیق حضرت سیدی حکیم‌الامه مولانا اشرف علی



تهانوی است که به هنگام تصنیف سوره قصص از احکام القرآن به زبان عربی بیان فرمود، و این آخرین تحقیق علمی است که این جانب از آن حضرت استفاده کردم؛ زیرا آن جناب، این را در مورخه ۲ رجب سنه ۱۳۶۲ هـ بیان فرمود که پس از آن شدت مرض افزون شده در تاریخ ۱۶ رجب همین سال این آفتاب عالمتاب غروب کرد، «انا لله و انا الیه راجعون».

و بعضی از مفسرین فرموده اند: اگر چه قتل قبطلی مباح بود، ولی انبیاء علیهم السلام، در مباحات هم در هر مهم، تا زمانی اقدام نمی کردند که به طور ویژه از جانب خداوند اجازه داده شود، در اینجا حضرت موسی علیه السلام، بدون این که در انتظار اجازه بماند، اقدام نمود، لذا حسب شأن خویش آن را گناهی قرار داده، استغفار کرد^(۱).

﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴾ وقتی که حق تعالی از این لغزش حضرت موسی علیه السلام، صرف نظر نمود، آن جناب در برابر سپاس این نعمت، عرض کرد: من در آینده از هیچ مجرمی حمایت نخواهم کرد، از این معلوم می شود که اگر چه حضرت موسی علیه السلام، به جهت کمک به اسرائیلی این قدم را برداشت، اما از واقعه ی دیگر معلوم شد که خود او جنگباز بود و به جنگ و جدال عادت داشت، لذا او را مجرم قرار داده به عدم حمایت از چنین اشخاص در آینده عهد نمود، و از حضرت ابن عباس در اینجا تفسیر مجرمین، به کافرین منقول است، و تقریباً قتاده هم چنین فرموده است، بنابر این تفسیر، چنین معلوم می شود که اسرائیلی که حضرت موسی علیه السلام، از او حمایت کرده بود، او هم مسلمانی نبود، ولی حضرت موسی علیه السلام، او را مظلوم تصوّر کرده از او حمایت کرد، از این گفتار حضرت

۱ - کذا فی الروح و غیره و له وجه.

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، دو مسئله استنباط می‌گردد:

مسئله نخست: این‌که حمایت از مظلوم اگر چه کافر یا فاسق باشد لازم است، مسئله دوم: این‌که حمایت از مجرم ظالم جایز نیست، علما از این استنباط نموده‌اند که استخدام پیش حکام ظالم جایز نیست؛ زیرا او هم شریک ظلم او قرار می‌گیرد، و در این باره از سلف روایات متعددی منقول است^(۱).

و حمایت از کفار و ظالمان به گونه‌های مختلف می‌باشد، که احکام آنها به تفصیل در کتابهای فقهی مذکور است، اینجانب در احکام القرآن عربی در ذیل آیه مذکور تحقیق و تنقیح کامل مسئله را آورده‌ام، که اهل نظر می‌توانند در آنرا ملاحظه نمایند.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۲۲﴾
وقتی که متوجه شد به سوی مدین، گفت: امید است که رب من ببرد مرا بر راه راست.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ
و وقتی که رسید بر آب مدین، یافت بر آن گروهی از مردم را که آب می‌دادند و یافت

مِن دُونِهِمْ أُمَّرَاتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا
غیر از آنها دو تازن را که بازمی‌داشتند گوسفندان خود را، گفت: حال شما چطور است، گفتند

لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿۲۳﴾ فَسَقَى
ما آب نمی‌دهیم تا برگشت چوپانان، و پدر ما پیرمرد کهن سالی است. پس آب داد



لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ
به دامهای آنها، سپس برگشت به سوی سایه، پس گفت: ای رب من به آنچه نازل کردی

إِلَىٰ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿۲۴﴾ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ
بر من از خوبی محتاجم. پس آمد پیش او یکی از آن دو تا که راه می‌رفت با شرم، گفت:

إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا
پدرم تو را می‌خواند که در عوض بدهد به تو حق آنچه تو آب دادی دامهای ما را،

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ
پس وقتی آمد پیش او، و بیان کرد به او احوال را، گفت: نترس نجات یافتی از قوم

الظَّالِمِينَ ﴿۲۵﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ
ظالمان. گفت: یکی از آن دو تا ای پدر استخدام کن او را یقیناً بهترین خدمتکاری است که

اسْتَجَرْتُ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ ﴿۲۶﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نِكَحَكَ إِحْدَى
استخدام کنی، کسی است که توانا و امین باشد، گفت: من می‌خواهم که به نکاح تو بدهم یکی

أَبْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثُمَّ نِنِي حَجَجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ
از این دو دخترم را با این شرط، که تو خدمت کنی برایم هشت سال، پس اگر تکمیل کنی

عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي
ده سال را، پس آن احسان تو است، و نمی‌خواهم که بر تو مشقت بیاورم، تو خواهی یافت مرا

إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۲۷﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ
اگر خدا بخواهد از نیک بختان. گفت: این است وعده میان من و تو هر مدتی را که

قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿۲۸﴾

انجام دهم، پس زیادتی نباشد بر من، و بر خداست اعتماد نسبت به آنچه می‌گوییم.

خلاصه‌ی تفسیر

و وقتی که موسی (علیه السلام)، این دعا را نمود و توکل بر خداوند به طرفی بیرون رفت، و به تأیید غیبی) به سوی مدین متوجه شد، (چون راه را نمی دانست، لذا برای تقویت و توکل و تسکین نفس خود، به خود) گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه راست (مکانی امن) می برد، (چنان که این طور شد و به مدین رسید) و وقتی به آب (چاه) مدین رسید، بر آن گروهی از مردم (مختلف) را دید که (از آن چاه) آب (کشیده به دامهای خود) می دادند و در گوشه‌ای (جدا) از آنها دو زن را دید که آنها (گوسفندان) خود را باز داشته ایستاده‌اند، موسی (علیه السلام)، از آنها پرسید که شما چه خواسته‌ای دارید، هر دو گفتند: (معمول ماست که) ما (به دامهای خود) آب نمی دهیم تا وقتی که این چوپانهای (که گوسفندان خویش را آب می دهند) آب داده، (حیوانها را) نرانده و نروند (این امر به دو وجه بود، یکی به سبب حیا، دوم این که ناتوانان، کی می توانند با مردان ازدحام کنند) و (ما با این وضع نمی آمدیم، ولی) پدر ما خیلی پیر است، (و در خانه کارگر دیگری هم نیست، و انجام این کار ضروری است، بنابر این به ضرورت مجبور شدیم و آمدیم) پس (این را شنیده دل) موسی (به حال آنان مهربان شد، و آب کشیده) به (دامهای) آنها آب داد (و آنها را از انتظار و مشقت آب کشیدن نجات داد) باز (از آنجا) برگشت زیر سایه‌ی (کوه یا درختی) نشست، باز (به بارگاه خداوند) دعا نمود که پروردگارا (اکنون) آنچه نعمتهای (اندک و بسیاری) که به من عنایت بفرمایی، من به آن (خیلی) نیازمند هستم؛ (زیرا در این سفر چیزی خورده و نوشیده نشده بود، حق تعالی، برای او چنین انتظام فرمود که آن دو خانم به خانه برگشتند، پدر سبب زود آمدن، آنها را از وقت معمول پرسید، آنها قصه‌ی حضرت موسی



علیّه السلام، را به طور کامل بیان کردند، او یکی از این دو دختر را فرستاد تا او را بیاورد) یکی از آن دو دختر پیش موسی (علیه السلام)، در صورتی که با شرم راه می رفت آمد (که این حالت طبیعی اهل شرف است، و آمده) گفت: پدرم تو را فرا می خواند، تا پاداش آن عمل تان را به شما بدهد که تو به خاطر ما (حیوانهای مان را) آب داده بودی؛ آن دختر این را از عادت پدر خود دانسته بود که برای احسان پاداش می داد، موسی (علیه السلام)، همراه شد اگر چه هدف او یقیناً معاوضه گرفتن در مقابل خدمت نبود، ولی به مقتضای ضرورت در تلاش مکان امن و رفیق شفیق، بود، و اگر شدت گرسنگی جزو علت رفتن باشد در آن مضایقه ای نیست، و این با اجرت هم ربطی ندارد، و تقاضای ضیافت بویژه به هنگام نیاز مخصوصاً از شخصی کریم و شریف ذلتی نیست، چه برسد به قبول کردن آن طبق خواهش دیگری، در راه حضرت موسی (علیه السلام)، به آن خانم گفت: تو در عقب من باش؛ زیرا من از اولاد حضرت ابراهیم هستم، که دیدن زن بیگانه بدون وجه مورد پسند من نیست، خلاصه بدین ترتیب به نزد آن بزرگوار رسید) پس وقتی که به نزد او رسید و تمام ماجرا را برای او بازگو کرد، او را (تسلّی داد و) گفت: (اکنون) نگران مباش تو از ظالمان نجات یافتی؛ (زیرا تسلط فرعون در این مکان نبود، کذا فی الروح، سپس) یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان (تو به کسی نیاز داری و ما بزرگ شده ایم، و مناسب حال ما سکونت در خانه است، پس) شما او را استخدام کنید؛ زیرا بهترین خادم کسی است که توانا و (نیز) امانتدار باشد، (و این مرد دارای هر دو صفت هست، چنان که توانایی او از آب کشیدن معلوم شد، و امانتداری او از برخوردش بویژه در عقب قرار دادن زن ظاهر می شد، و با پدرش هم بیان کرده بود، آنگاه) آن (بزرگوار به موسی (علیه السلام)، گفت: من می خواهم که یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم، به این

شرط که تو، تا هشت سال برای من خدمت کنی، (و معاوضه این خدمت همان نکاح است، حاصل این که خدمت هشت سال، مهر این ازدواج است) باز اگر ده سال را کامل کنی، این (احسان) از طرف خود شماست (از طرف من اجباری نیست) و من (در این باره) نمی خواهم تو را به مشقت افکنم (در کار گرفتن و پایبندی اوقات و فروعات معامله، تسهیل خواهم فرمود) تو ان شاء الله مرا خوش معامله خواهی یافت، موسی (علیه السلام، راضی شده و) گفت: (خیلی خوب) این امر در میان من و تو (پخته) شد، من از این دو مدّت هر کدام را که انجام دهم بر من اجباری نخواهد شد، و ما آنچه (نسبت به این معامله) داریم گفتگو می کنیم، خدا بر آن گواه (کافی) است (او را حاضر و ناظر تصوّر کرده باید آن عهد را به پایه ی تکمیل رساند).

معارف و مسایل

﴿ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ ﴾ «مدین» نام شهری از کشور شام است، که به نام مدین بن ابراهیم موسوم است، این منطقه خارج از حکومت فرعون بود، و مسافت آن از مصر هشت فرسنگ بود، و وقتی حضرت موسی (علیه السلام) از تعاقب سپاهیان فرعون طبعاً احساس خطر کرد، این موضوع نه منافی با نبوت و معرفت است و نه منافی با توکل، از مصر به اراده ی هجرت عازم مدین شد و تعیین این جهت شاید بدین خاطر بود که مدین هم از آبادی اولاد ابراهیم است، و حضرت موسی (علیه السلام)، هم از اولاد اوست.

در آن زمان حضرت موسی (علیه السلام)، کلاً با بی سر و سامانی چنان از مصر بیرون رفت که توشه ای هم همراه نداشت، و راه را هم نمی دانست، و در چنین وضع پریشانی به سوی خدا متوجّه شده، فرمود: ﴿ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾ یعنی امید است که پروردگارم مرا به راه راست



هدایت کند، خداوند متعال دعای او را پذیرفت، مفسرین فرموده‌اند: غذای حضرت موسی علیه السلام، در این سفر تنها برگ درخت بود، حضرت ابن عباس فرموده است: این نخستین امتحان و ابتلای حضرت موسی علیه السلام، است و تفصیل ابتلاها و امتحانهای حضرت موسی علیه السلام، به اسناد حدیث طویل در سوره‌ی طه گذشته است.

﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ﴾ مراد از «ماء مدین» آن چاهی است که مردم آن آبادی، دامهای خود را از آن، آب می‌دادند، ﴿وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ﴾ یعنی: دو زن را دید که گوسفندان خود را از رفتن به سوی آب باز می‌داشتند تا که آنها با گوسفندان دیگران مخلوط نگردند.

﴿قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ لفظ: «خطب» به معنای شأن و حال کاری که مهم باشد به کار می‌رود، بدین معنی که حضرت موسی علیه السلام، از آن دو زن پرسید: شما در چه حالی هستید، که گوسفندان خود را باز می‌دارید، و همانند دیگران به لب چاه نیآورده به آنها آب نمی‌دهید؟ آن دو پاسخ دادند که عادت ما این است که به خاطر اجتناب از آمیزش با مردان زمانی گوسفندان خود را آب می‌دهیم که اینها بر سر چاه نباشند، وقتی آنها بروند ما گوسفندان خود را آب می‌دهیم، سؤالی که در این موضوع پدید می‌آید این است: مگر شما مرد ندارید که زنهای برای این کار بیرون آمده‌اند؟ نسبت به این سؤال خود آن زنان پاسخ دادند که پدر ما پیرمرد ضعیف و ناتوانی است که نمی‌تواند این کار را انجام دهد، لذا ما از روی ناچاری این کار را انجام می‌دهیم.

از این واقعه چند فایده‌ی مهم، برداشت می‌گردد: نخست: کمک به ضعیفان سنت انبیاء علیهم السلام، است، وقتی حضرت موسی علیه السلام، دید که دو زن

گوسفندان را برای آب آورده‌اند ولی به علت هجوم مردم نمی‌توانند آنها را آب بدهند وضع آنها را پرسید. دوم این‌که: در صحبت کردن با زن بیگانه به هنگام ضرورت حرجی نیست، به شرطی که هراس به فتنه افتادن در میان نباشد، سوم این‌که: اگر چه این واقعه زمانی بوده است که بر زنها حجاب لازم نبوده و آن تا ابتدای اسلام جریان داشت، و پس از هجرت به مدینه احکام پوشش بر زنها نازل شد، ولی در آن زمان هم آنچه هدف از پوشش بود و به سبب حیا و شرافت طبعی در میان زنها وجود داشت که با وجود ضرورت هم با مردان اختلاط را نمی‌پسندیدند، و مشقت را متحمل می‌شدند، چهارم این‌که: بیرون آمدن زنها برای اینگونه کارها در آن زمان هم مورد پسند نبود، و از این جهت معذوریت پدر خود را بیان کردند.

﴿ فَسَقَى لَهُمَا ﴾ یعنی: موسی علیه السلام، بر آن زنان ترحم نموده از چاه، آب کشید و گوسفندان آنان را سیراب کرد، در بعضی از روایات آمده است که چوپانان عادت داشتند که پس از آب دادن گوسفندان خود سنگ بزرگی روی دهانه‌ی چاه می‌گذاشتند، و این زنها به آب باقیمانده اکتفا می‌کردند، و این سنگ بزرگ به قدری سنگین بود که ده نفر آن را بر می‌داشت، اما حضرت موسی علیه السلام، به تنهایی آن را برداشته کنار گذاشت و از چاه آب کشید، و شاید از این جهت یکی از آن دو دختر نسبت به حضرت موسی علیه السلام، با پدرش گفت که او مردی قوی است ^(۱).

﴿ ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴾ هفت روز بود که حضرت موسی علیه السلام، طعم غذا را نچشیده بود، در این زمان به زیر سایه درختی آمده به بارگاه الهی وضع و نیازمندی خود را که طریقه لطیفی



برای دعا کردن است، عرضه نمود، لفظ «خیر» گاهی به معنای مال به کار می‌رود، نحو قوله تعالی: ﴿ان ترک خیرا الوصیة﴾ آیه‌ی شماره ۱۸۰ سوره‌ی بقره و گاهی به معنای قوّت می‌آید مثل قوله تعالی: ﴿خیر ام قوم تبع﴾ آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی دخان و گاهی به معنای غذا و طعام می‌آید، چنان‌که در اینجا مراد غذاست (۱).

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ﴾ طبق اسلوب قرآنی، قصّه در اینجا مختصر بیان شده است، تمام داستان از این قرار است که این زن‌ها از وقت معمول خود زودتر به خانه رسیدند، پس پدر بزرگوار علّت را جویا شد، دختران واقعه را بیان کردند، پدر خواست که چون آن شخص احسان کرده مناسب است احسان او جبران گردد، یکی از دو دختر را پیش او فرستاد، و او را فرا خواند، دختر با کمال شرم رفت و رسید، در این هم اشاره به این است که با وجود عدم نزول دستورات حجاب کامل، زن‌ها بی‌باکانه با مردان صحبت نمی‌کردند، و بنابر ضرورت آنجا رسید، و با شرم به او صحبت کرد، که صورت آن را بعضی از مفسّرین چنین بیان کرده‌اند، که دختر صورت خود را با آستین پوشیده با او صحبت کرد، در روایات تفسیری است که حضرت موسی علیه السلام، با او همراه شد و به دختر گفت: تو پشت سر من حرکت کن و با زیان راه را به من نشان بده، هدف این بود که نگاه او بر زن نیفتد، شاید بدین خاطر بود که دختر به پدرش در خصوص او گفت: او شخصی امین است، پدر این دو دختر چه کسی بود، در این باره مفسّرین اختلاف نقل کرده‌اند، ولی از ظاهر آیات قرآن چنین معلوم می‌شود که او حضرت شعیب علیه السلام، بود چنان‌که در قرآن کریم آمده است: ﴿وَالِیٰ مَدِیْنِ

اِخَاهِم شَعِيبًا ﴿۱﴾.

﴿إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ﴾ در اینجا امکان دارد که دختر او را از طرف خود دعوت می نمود، ولی این چنین نیست، بلکه پیام پدر خود را به او رسانید؛ زیرا دعوت کردن مرد بیگانه مخالف با حیا بود.

﴿إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ یعنی: یکی از دختران شعیب علیه السلام، به پدرش عرض کرد: شما برای کارهای خانه به خدمتگزاری نیاز دارید، لذا او را استخدام کنید؛ زیرا در مستخدم وجود دو صفت ضروری است: یکی توانایی و شایستگی برای کار، دوم امانتداری، و ما با برداشتن او سنگ را از دهن چاه و عقب قرار دادن او زن را در راه به قدرت و امانت او تجربه حاصل کردیم.

برای استخدام و سپردن مقام به کسی دو شرط اهمیت دارد

خداوند متعال بر زبان دختر حضرت شعیب علیه السلام، حکمت بزرگی جاری ساخت، امروز برای مقامات دولتی و استخدام، شایستگی کار و تصدیق بررسی می شود، ولی به سوی دیانت و امانت کوچکترین توجهی مبذول نمی گردد، و در اثر آن است که به جای پیروزی کامل در کارروایی عموم دفاتر و مقامات، به خاطر رشوه خوری و اقربا پروری قوانین، بیکار می مانند، کاش مردم از این رهنمایی قرآنی قدردانی می کردند تا که کل نظام درست می شد.

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ﴾ یعنی: پدر دختران، خود حضرت شعیب علیه السلام، از طرف خود اظهار داشت که من می خواهم یکی از



دخترانم را به عقد تو در آورم، از این معلوم می شود که اگر مرد صالحی پیدا شود نباید ولی دختر انتظار بکشد، تا از طرف او نسبت به نکاح اظهار رغبت بشود، بلکه پیشنهاد نمودن از طرف ولی دختر هم سنت انبیاء علیهم السلام، است، چنان که حضرت فاروق اعظم عمر بن خطاب رضی الله عنه، پس از بیوه شدن دخترش حفصه، خود به ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و عثمان غنی رضی الله عنه، نکاح دادن او را پیشنهاد نموده بود^(۱).

﴿ اِخْدَى اَبْنَتِي هَتَيْنِ ﴾ حضرت شعیب رضی الله عنه، از دو دختر یکی را تعیین فرموده گفتگو کرد، بلکه آن را مبهم گذاشته که تصمیم به نکاح یکی از آن دو تا را دارد، ولی چون این مصاحبه رسمی نکاح نبود، که در آن ایجاب و قبول، در جلو گواهان شرط است، بلکه مصاحبه تا این حد بود که اگر در عوض این نکاح خدمت هشت سال مورد قبول است تا ما اقدام به نکاح کنیم، حضرت موسی رضی الله عنه، نسبت بدین امر متعهد شد، این در آینده خود واضح است که عقد رسمی نکاح منعقد کرده شد و قرآن کریم عموماً آن قسمت قصه را که از سیاق و سباق ظاهر و یقینی باشد، ذکر نمی کند، بنابر این تحقیق، نباید در اینجا این شبهه را وارد کرد که بدون تعیین زوجه منکوحه نکاح چگونه منعقد گردید؟ یا بدون گواه چطور واقع شد؟^(۲).

﴿ عَلَى اَنْ تَاْجُرْنِي ثَمَنِي حِجَجِ ﴾ این خدمت هشت ساله صدق نکاح قرار داده شد در این باره ائمه ی فقها با هم اختلاف نظر دارند که آیا شوهر می تواند خدمت زن خود را مهر او قرار دهد، یا خیر؟ تحقیق کامل با دلایل در سوره ی قصص احکام القرآن به زبان عربی نوشته شده است، اهل علم می توانند در آنجا ملاحظه نمایند، و برای عوام همین قدر کافی است که

بدانند، اگر این معامله در شرع محمدی صحیح نباشد، امکان دارد در شرع شعیب علیه السلام، صحیح باشد، و این گونه اختلاف فروعی در شرایع انبیاء علیهم السلام، به نصوص قطعی ثابت است.

از امام اعظم ابوحنیفه در ظاهر الروایت منقول است که نمی توان خدمت برای زن را مهر او قرار داد، ولی در روایت دیگر که متأخرین بر آن فتوی داده اند چنین آمده است که: مهر قرار دادن خدمت زن را برای او، خلاف تکریم و احترام شوهر است، البتّه چنین کاری برای زن که در خارج از خانه باشد، مانند چرانیدن حیوانها یا تجارت که در آن طبق شرایط اجاره، مدّت متعیّن گردد، جایز است، مانند خدمت هشت سال که در این واقعه آمده است، بدین صورت که اجرت این خدمت که بر عهده ی زن می شود، آن را مهر او قرار دهند^(۱).

اما در اینجا سؤال دیگری پدید می آید، که مهر حقّ همسر است، پس به نقد دادن آن به پدر زن یا عصبه ی دیگر او، بدون اجازه همسر، مهر ادا نمی گردد، و در اینجا لفظ: ﴿أَنْ تَأْجُرُنِي﴾ بر این گواه است که پدر او را برای کار خود استخدام کرد، پس مزد خدمت به پدر رسید آن چگونه می تواند مهر زوجه قرار گیرد؟ جواب آن این است که اولاً امکان دارد که این گوسفندان در ملکیت دختران قرار گرفته باشند، پس استفاده از این خدمت از این جهت به خود دختر می رسد، ثانیاً اگر کار پدر را انجام داده و مزد او بر عهده ی پدر لازم شد، پس زر از مهریه دختر است، که استعمال آن برای پدر با اجازه ی دختر جایز است، در اینجا ظاهر چنین است که این معامله به اجازه ی دختر انجام گرفته است.



مسئله: از لفظ: «أَنْكَحَكَ» ثابت شد که عقد نکاح را پدر منعقد کرده است، به اجماع فقها باید این چنین باشد که ولی دختر متکفل نکاح او قرار گیرد، نه خود دختر، این امر دیگری است که اگر دختری بنابر ضرورت و عذر موجه متکفل نکاح خود شد، آیا آن منعقد می‌گردد یا خیر؟
در این باره ائمه‌ی فقها با هم اختلاف رأی دارند، در نزد امام اعظم ابوحنیفه نکاح منعقد می‌گردد، و این آیه در باره‌ی آن داوری ندارد.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
پس وقتی که تکمیل کرد موسی مدت را و حرکت نمود با خانواده خود، دید از طرف کوه‌طور

نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا
آتشی، گفت: به خانواده‌ی خود، بایستید، من دیدم آتشی، شاید بیاورم پیش شما از آنجا

بِخَبْرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ
خبری یا یاخگری از آتش، تاکه شما خود را به آن گرم کنید، پس وقتی رسید به نزد آن، صدا آمد

مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنِ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا
از سمت راست میدان، در سرزمین پر برکت از درخت، که ای موسی یقیناً من

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا
خدا را بجهان هستم. و اینکه بینداز عصای خود را، پس وقتی دید آن را که حرکت می‌کند مانند

جَانُّوْا وَلِيٌّ مُّذَبَّرٌ أَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾
مار، به عقب برگشت و نگاه نکرد پشت سر، ای موسی بیا و نترس، تو هیچ خطره‌ای نداری.

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ
داخل کن دستت را در گریبان، بیرون می‌آید سفید شده بدون از عیبی و بچسبان به خود



جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَنَّكَ بِرَهْنَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا
بازویت را از ترس، پس این دو مدرک‌اند از طرف رب تو بر فرعون و پیروان او، یقیناً بودند

قَوْمًا فَلسِيقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۳۳﴾ وَ
آنها نافرمان. گفت ای رب من کشته‌ام از آنها یکی را، پس می‌ترسم که مرا می‌کشند، و

أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي
برادرم هارون زبانش فصیح‌تر است از من، پس بفرست او را بامن مددکار، که تصدیق‌کند مرا

إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۳۴﴾ قَالَ سَنُنْشِدُكَ بِأَخِيكَ وَ
من می‌ترسم که مرا تکذیب می‌کنند. فرمود که مستحکم می‌کنم بازوی تو را به برادرت و

نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِأَيَّتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ أَتَّبَعْكُمَا
می‌دهیم به شما تسلطی، پس آنها نمی‌رسند به شما، از آیات ما شما و همراهان شما

الْغٰلِبُونَ ﴿۳۵﴾

غالب خواهید شد.

خلاصه‌ی تفسیر

کوتاه سخن این‌که وقتی موسی (علیه‌السلام)، مدّت را تکمیل کرد و (با اجازه‌ی شعیب علیّه‌السلام)، همسر خود را برداشته (به سوی مصر یا شام) عازم شد، پس (در شبی چنین اتفاق افتاد) آن شب سرد بود و هم راه را گم کرده بودند، آنگاه) به طرف کوه طور (روشنی به شکل) آتشی دید، او به همسرش گفت، شما (در اینجا) توقف کنید (من آتشی دیدم) (من به آنجا می‌روم) شاید من به پیش شما از آنجا خبری (از راه) یا (خبر) (روشن شده) ی از آتش بیاورم، تا شما خود را گرم کنید، پس وقتی که آتش را دیدی



رسید به گوش او از جانب راست میدان (که جانب راست موسی علیه السلام، بود) در آن مکان مبارک از میان درختی ندا داده شد که ای موسی من پروردگار عالمیان هستم، و این (ندا هم داده شد) که تو عصای خود را بینداز، (چنانکه او انداخت و آن ماری شده به حرکت در آمد) پس وقتی او آن را مانند مار باریکی (تیز دید که حرکت می کند) بر پشت پیچیده گریخت، و به عقب هم نگاهی نکرد، (دستور رسید که) ای موسی جلو بیا و نترس، تو از هر نظر ایمن هستی، (و این چیزی ترسناک نیست، بلکه معجزه‌ی تو است و معجزه‌ی دیگری، هم به تو عنایت می‌گردد که) دست خود را به داخل گریبان ببر (و سپس بیرون آر) آن بدون مرض بی نهایت روشن شده بیرون می‌آید، و (اگر همانند دگرگونی عصا از این معجزه هم طبعاً خوف و وحشت پدید آید، پس) برای (رفع) خوف (آن) دست خود را (باز) به (گریبان و بغل) خود (مثل سابق) پیوند ده، (تا که آن به حال اصلی خود برگردد و خوف طبعی هم پیش نیاید)، پس اینها دو بسند (و دلیل برای نبوت شما) از طرف پروردگارتان برای رفتن، به سوی فرعون و سرداران او است (که به شما دستور داده می‌شود؛ زیرا که) آنها خیلی نافرمانند، عرض کرد: پروردگارا (من برای رفتن حاضرم ولی نیاز به کمک خاص تو دارم؛ زیرا که) من یکی را از آنها کشته‌ام، پس احساس خطر می‌کنم که (نشاید) آنان (جلوتر) مرا به قتل برسانند و (فرصت تبلیغ هم از دست برود) و (امر دیگر این که زبانه هم زیاد روان نیست و) زبان برادرم هارون از من روانتر است او را هم کمک من قرار داده، همراه با من پیامبر گردان، که (او هم تقریر مرا تأیید و کاملاً) تصدیق کند؛ (زیرا) من احساس خطر می‌کنم که آنها (فرعون با اهل دربارش) مرا تکذیب کنند، (پس آنگاه نیازی به بحث پیش می‌آید، و برای مباحثه شفاهی عادتاً کسی بیشتر مفید و مؤثر واقع می‌شود

که زبانش روان باشد) دستور رسید که (بسیار خوب)، ما اکنون برادر تو را نیروی بازوی تو قرار می دهیم (یکی این خواسته‌ی تو برآورده شد) و (برآوردن خواسته‌ی دوم چنان است که) ما به هر دو تای شما شوکت (و هیبت) خاصی عطا می کنیم که به سبب آن مردم نتوانند، بر شما تسلطی داشته باشند، (پس) معجزات ما را برداشته بروید، شما هر دو و پیروان شما (بر آنها) غالب خواهید شد.

معارف و مسایل

﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ ﴾ یعنی: وقتی حضرت موسی علیه السلام، مدت مقرر خدمت را که هشت سال لزومی و دو سال اختیاری بود، تکمیل کرد، پس در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا حضرت موسی علیه السلام، هشت سال را تکمیل کرد یا ده سال را؟ در صحیح بخاری آمده است که کسی از حضرت ابن عباس همین سؤال را کرد او جواب داد: او مدت بیشتر یعنی ده سال را تکمیل کرد؛ زیرا شأن انبیا چنان است که آنچه می گویند آن را انجام می دهند، عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، هم چنین بود که بیش از حق، به حقدار می داد و به امت رهنمایی فرموده که در استخدام و اجاره و بیع و شراء از ایثار و مساهلت کار گیرند.

﴿ نُودِيَ مِنَ شَطِئِ الْأَيْمَنِ إِلَىٰ إِيَّتِي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ این مضمون در ضمن داستان حضرت موسی علیه السلام، در سوره‌ی طه و سوره‌ی نمل گذشته است، در سوره‌ی طه است که: ﴿ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ ﴾ و در سوره‌ی نمل آمده است: ﴿ نُودِيَ أَنَّ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ ﴾ و در این سوره آمده است: ﴿ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ اگرچه این الفاظ باهم اختلاف دارند ولی معانی آنها تقریباً باهم



یکی است، حکایت واقعه، با الفاظ مناسب هر مقام، بیان گردیده است^(۱)، و این تجلی به صورت نار، تجلی مثالی بود؛ زیرا از نظر تجلی ذاتی فرمود که: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ یعنی تو نمی توانی مرا ببینی، مراد از آن مشاهده ذات حق تعالی است.

از عمل نیک، مکان انجام آن هم، متبرک می‌گردد

﴿فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ﴾ جایی را از کوه طور، قرآن به لفظ «بقعة مبارکه» تعبیر نمود و ظاهر این است که سبب مبارک بودن، آن تجلی خداوندی است که در این جا به صورت «نار» مشاهده گردید، از این معلوم شد که در هر مقامی عمل نیک مهمی واقع شود، آن مقام متبرک می‌گردد.

در موعظه و خطابه، فصاحت خوب مؤثر است

﴿هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾ از این معلوم می‌شود که در موعظه و تبلیغ، فصاحت کلامی و روش مقبول خطابت، محمود و پسندیده است، لذا کوشش در تحصیل آن مذموم نیست.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

پس وقتی که رسید پیش آنها موسی با نشانی‌های واضح ما، گفتند چیزی نیست غیر از سحر

مُفْتَرِيٍّ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴿۳۶﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ

افتراشده، و نشنیده‌ایم این را در آبا و اجداد گذشته‌ی خود. گفت: موسی رب من خوبی‌داند

بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ

کسی را که آورده هدایت را از جانب او، و کسی را که می‌رسد به او سرای آخرت، یقیناً

لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۳۷﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِّنَ اللَّهِ

پیروز نخواهند شد ظالمان. وگفت فرعون ای اهل دربار من، ندانسته‌ام برای شما معبودی

غَیْرِی فَأَوْقَدَ لِي يَهْمَنُ عَلَى الطِّينِ فَأَجْعَلِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي

جز خودم، پس روشن کن آتشی برایم ای هامان بر جل، پس بساز برایم ساختمانی تا که من

أَطَّلِعَ إِلَى اللَّهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿۳۸﴾ وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَ

سرکشیده بینم رب موسی را، و به گمان من او، دروغگو است. و تکبر کرد او و

جُنُودَهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿۳۹﴾ فَأَخَذْنَاهُ

لشکر او در کشور به ناحق، و پنداشتند که آنها به سوی ما نمی‌آیند. پس گرفتیم او را

وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿۴۰﴾ وَ

ولشکر او را، پس انداختیم آنها را در دریا، پس بنگر که چگونه شد سرانجام گناهکاران. و

جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾ وَ

کردیم آنها را پیشوا که می‌خوانند به سوی دوزخ، و در روز قیامت به آنها کمک نمی‌رسد. و

أَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿۴۲﴾

پشت سر آنها قرار دادیم ما در این جهان لعنت، و در روز قیامت آنها از نکوهیدگان‌اند.

خلاصه‌ی تفسیر

کوتاه سخن آن‌که وقتی موسی (علیه السلام)، دلایل صریح ما را برداشته به نزد آنها آمد آنان (با مشاهده‌ی معجزات) گفتند: این فقط یک سحر است که بدون (وجه) بر خدا افترا بسته می‌شود (که اینها از جانب او دلایل و معجزات رسالتند)، و ما هیچ‌گاه چنین سخنی نشنیده‌ایم، در زمان آبا و اجداد خود هم، و موسی (علیه السلام)، در پاسخ به آن) فرمود: (وقتی با وجود



اقامه‌ی دلایل صحیح و عدم شبه معقول در آن هم، ایمان نمی آورند، پس ضد و عناد است، و جواب آخری آن، این است که پروردگار من کسی را که دین صحیح از نزد او آورده، خوب می داند (و هم چنین) کسی را که سرانجامش در این عالم (دنیا) خوب باشد (هم می داند و) یقیناً ستمکاران (که بر هدایت و دین صحیح نباشند) هیچ گاه پیروز نخواهند شد؛ (زیرا سرانجام آنها خوب نخواهد بود، با این مطلب که خدا بهتر می داند که از ما و از شما چه کسی اهل هدایت و چه کسی ظالم است، و چه کسی نیک فرجام و چه کسی محروم از رستگاری است، پس ثمره و حالت هر یکی پس از مرگ به زودی آشکار خواهد شد، اینک اگر قبول نمی کنید، با خود شماست) و (با مشاهده و شنیدن دلایل موسوی) فرعون (به فکر افتاد که مبادا معتقدان ما به سوی او مایل گردند، مردم را جمع کرده) گفت: ای اهل دربار! من برای شما غیر از خودم خدایی نمی دانم، (سپس برای تلبیس به وزیر خود گفت: اگر مردم از این مطمئن نشدند پس) ای هامان تو برای ما (خشت از) گل (بساز آنها) را در آتش انداخته بپز، سپس (از آن خشتهای پخته شده) برایم ساختمان بلندی بساز، تا که (من بر آن بالا رفته) خدای موسی را بازبینم، و من (در این) ادعا که خدای دیگری وجود دارد، موسی را دروغگو می پندارم، فرعون و پیروان او به ناحق در جهان کبرورزیده و چنین تصوّر کرده بودند که آنان نزد ما بر نمی گردند، پس ما (در کیفر آن تکبر) او و پیروانش را گرفته، به دریا انداختیم، پس بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه شد (و قول موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، به ظهور پیوست که: ﴿مَنْ تَكُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ و ما آنها را چنان رؤسای قرار داده بودیم که (مردم را) به سوی دوزخ فرامی خواندند و (بدین خاطر) در روز قیامت (چنان بی کس می مانند که) کسی از آنها، حمایت نمی کند، و (اینها

در هر دو جهان ناامید و زیان‌کار شدند چنان‌که) در دنیا هم پشت سر آنان لعنت قرار دادیم، و در قیامت هم از مردمان بد حال خواهند بود.

معارف و مسایل

﴿ فَأَوْقَدَ لِي يَهْمَنُ عَلَى الْطِينِ ﴾ فرعون به ساختن ساختمان خیلی بلند تصمیم گرفت، پس به وزیرش هامان جهت آماده ساختن آن از جلو دستور داد که خشتهای گلی پخته کرده شوند؛ زیرا ساختمان بزرگ و بلند بر خشت خام نمی‌تواند استوار بماند، بعضی فرموده‌اند که پیش از این واقعه‌ی فرعون، به کار بردن آجر در ساختمانها رایج نبود، بلکه پیش از همه فرعون مبتکر آن است، در روایات تاریخی آمده است که هامان برای ساختن این آپارتمان، پنجاه هزار معمار و مهندس علاوه بر کارگر و آهنگر و نجار جمع کرد، آپارتمان را به قدری بالا برد که در آن زمان از آن ساختمان، بلندتر ساختمانی وجود نداشت، سپس وقتی ساخته شد، حق تعالی به جبرئیل دستور داد، با یک ضرب آن را به سه قطعه کرده منهدم کرد و از اثر آن هزاران ارتشی فرعون زیر آوار آمده مردند^(۱).

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ﴾ یعنی اهل دربار فرعون را خداوند و پیشوای قوم او قرار داده بود، ولی این پیشوایان منحرف، قوم خود را به سوی آتش جهنم دعوت می‌کردند، در اینجا بیشتر مفسرین دعوت دادن به سوی آتش را استعاره و مجاز قرار داده‌اند، که مراد از آن اعمال کفرآمیز است، که نتیجه‌ی آنها ورود به جهنم است، اما تحقیق استاد محترم، نادره‌ی روزگار، حضرت مولانا سید محمدانور شاه کشمیری رحمته، تبعاً لابن عربی



این است، که جزای آخرت عین عمل است، اعمالی را که انسان در دنیا انجام می‌دهد، صورت خود را در برزخ و باز در حشر تغییر می‌دهند، و اعمال کفرآمیز و ظلم به صورت آتش و مار و کژدم و عذابهای دیگر در می‌آیند، پس کسی که در این دنیا دیگری را به سوی کفر و ظلم دعوت می‌دهد، در حقیقت او را به سوی آتش دعوت می‌کند، اگر چه در این جهان صورت آن آتش نیست، ولی حقیقت آن آتش است، پس بدین شکل در آیه استعاره و مجازی نیست، بلکه بر حقیقت خویش محمول است، با اختیار کردن این تحقیق از تکلف به کار بردن مجاز و استعاره در بسیاری آیات قرآن آسوده خاطر خواهیم شد مانند آیه: ﴿وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾؛ و غیره.

﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ﴾ «مقبوحین» جمع مقبوح است، و معنای آن خراب شده است، مراد این است که صورت‌هایشان در روز قیامت مسخ شده سیاه و چشم‌هایشان نیلگون می‌شوند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ
و دادیم ما به موسی کتاب را پس از این‌که برباد دادیم قرون گذشته را برای تفهیم مردم

وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۴۳﴾ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا
و راه نشان دهنده و رحمت تا آنها متذکر بشوند. و نبودى تو به طرف عربى وقتى که فرستادیم

إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۴۴﴾ وَ لَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا
به موسی حکم و نبودى تو بیننده. ولی ما به وجود آوردیم چندین گروه،

فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ نَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتَلَوُا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا
پس دراز شد بر آنها مدت، و سکونت نداشتی در اهل مدین، که بخوانی بر آنها آیات ما را،

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿۴۵﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَحْمَةً
ولی ما بودیم رسول فرستنده. و نبودى تو در کنار طور وقتى صدا کردیم، ولی این انعام

مِّن رَّبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۴۶﴾
رب توانست، تا بتربسانى قومى را که نیامده پیش آنها جلوتر از تو ترساننده تا که آنها به یاد آورند.

و لَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا
و برای این که نيفتد بر آنها آفتى به سبب آنچه فرستاده دستهايشان، پس گفتند: پروردگارا

لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۷﴾ فَلَمَّا
چرا نفرستادى پیامبرى که پیروى مى کردیم آیات تو را و مى شدیم از ایمانداران. پس وقتى که

جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ
رسید به آنها سخن حق از طرف ما گفتند: چرا نرسید به آن پیامبر مانند آنچه رسیده بود

مُوسَىٰ ۚ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ
به موسى، آیا الان منکر نشدند به آنچه رسیده به موسى پیش از این، گفتند هر دو ساحرند

تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَفْرٍ نُّؤْمِنُ ﴿۴۸﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ
باهم موافق و گفتند: ما هر دو تا را قبول نداریم. تو بگو بیاورید کتابى از نزد خدا که بهتر باشد

مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۹﴾ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ
از آن دو تا، که من از آن پیروى مى کنم اگر راستگو هستيد. پس اگر نکردند به گفته تو

فَاعْلَمْ أَنَّهُمَا كَانُوا فِي سَبِيلِ الْكُفْرِ ۚ وَ مِنَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَمِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
پس بدان که آنها پیروى مى کنند خواهش های خود را، و کیست گمراه تر از آن که پیروى کند

هُوَ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۰﴾ وَ
خواهش خود را بدون از راه نشان داده به وسیله خدا، یقیناً الله راه نمى نماید مردمان بی انصاف را. و



لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾

بشت سرفرستادیم پیش آنها کلام خود را تا که آنها متذکر بشوند.

خلاصه‌ی تفسیر

و (سلسله‌ی تشریف آوری انبیاء علیهم‌السلام، بنابر احتیاج مردم به اصلاح، همیشه جریان داشته است، چنان‌که) ما موسی علیه‌السلام، را (که داستان او را اینک خواندید) پس از هلاک شدن امم گذشته (قوم نوح و عاد و ثمود هنگامی که تعلیمات انبیای آن زمان مفقود شده و مردم خیلی نیازمند هدایت بودند) کتاب (تورات) دادیم که موجب دانشمندی مردم (بنی اسرائیل) و هدایت و رحمت بود، تا آنها (از آن) پند بگیرند (نخست فهم طالب حق که این بصیرت است درست می‌شود، آنگاه احکام را می‌پذیرد که این هدایت است، باز ثمره‌ی هدایت یعنی قرب و قبول به او عنایت می‌گردد که این رحمت است) و (هم چنین وقتی که این دوره هم خاتمه یافت و مردم باز نیازمند، تجدید هدایت شدند، پس ما مطابق سنت همیشگی خویش تو را رسول کردیم که از دلایل آن همین خبر یقینی دادن واقعه موسوی است؛ زیرا برای اخبار قطعی طریقه‌ای از علم ضروری است، و آن طریقه منحصر در چهار چیز است: ۱- عقل که این واقعه از امور عقلی است. ۲- و در امور ثقیله یا سماع از اهل علم باشد که طریقه دوم است، و این هم به سبب عدم مخالفت و عدم مدارست اهل اخبار منتفی است. ۳- یا مشاهده خویش باشد که این طریقه سوم است، که انتفای آن از آفتاب روشن‌تر، چنان‌که ظاهر است که) تو به جانب مغرب (طور) حضور نداشتی وقتی که ما به موسی علیه‌السلام، احکام داده بودیم (تورات داده بودیم) و (در آنجا به صورت ویژه چگونه موجود می‌شدی) تو از آنها (هم) نبودی

که (در آن زمان) موجود بودند (پس احتمال مشاهده هم باقی نماند) ولی (حقّ این است که) ما (پس از موسی علیه السلام)، نژادهای بسیاری آفریدیم، سپس بر آنها زمانه‌ای طولانی گذشت، (که از اثر آن باز علوم صحیح ناپدید شدند، و مردم باز محتاج هدایت گشتند، و اگر چه در اثنای آن انبیا تشریف آوردند، ولی علوم آنان هم چنان نایاب گشتند، لذا رحمت مقتضی این بود که ما شما را به وحی و رسالت مشرف گردانیدیم، که طریقه چهارم خبر یقینی است، و طرق دیگر علم ظنی هستند، و از بحث خارجند؛ زیرا این اخبار شما کاملاً یقینی و قطعی هستند، پس وقتی که سه طریقه منتفی شد، چهارم متعیّن گشت که مطلوب هم همان است) و (هم چنانکه شما عطای تورات به موسی را مشاهده نفرمودید تا خبر یقینی بدهید، همچنین قیام موسی علیه السلام، را در مدین مشاهده نفرمودید، چنانکه ظاهر است که) تو در اهل مدین سکونت نداشتی که (با مشاهده‌ی احوال آنجا آیات ما را (در خصوص آنان) بر مردم (هم زمان خود) بخوانید، ولی ما (تورا) رسول قرار دهنده هستیم، (که رسول قرار داده از این وقایع به وسیله‌ی وحی اطلاع می‌دهید) و (هم چنین) شما در آن زمان در جانب (غربی) طور هم موجود نبودید، وقتی ما (موسی علیه السلام) را) صدا کردیم (که: ﴿يَمْوَسَىٰ اِنِّى اَنَا اللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰلَمِیْنَ ۝ وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ﴾ که زمان اعطای نبوت به او بود) ولی (علم آن هم بدین شکل به دست آمد که) شما به رحمت پروردگار خودت پیامبر قرار داده شدید، تا که شما کسانی را بترسانید که نزد آنها پیش از شما (نبی) ترساننده‌ای نیامده است، چه جای تعجب است که نصیحت قبول کنند؛ (زیرا معاصرین پیغمبر صلی الله علیه و آله)، بلکه نزدیکترین اجداد آنها هم پیامبری ندیده بودند، اگر چه بعضی شرایع بالخصوص توحید بالواسطه به آنها رسیده بود، پس با آیه: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلًا﴾ تعارضی باقی نماند) و (اگر این



مردم قدری بیندیشند، خواهند فهمید که در ارسال پیامبران بهره‌ای به ما نمی‌رسد، بلکه استفاده از آن کسانی است که بر حسن و قبح مطلع شده از عقوبت نجات یابند، و اگر نه بر اموری که می‌توان قبح آنها را به عقل دریافت و وقوع عذاب بدون ارسال رسول هم ممکن بود، ولی در آن زمان آنها متحسّر می‌شدند که افسوس، اگر رسولی می‌آمد ما بیشتر متنّبّه شده و در این مصیبت گرفتار نمی‌شدیم، بنا بر این رسول هم فرستاده شد تا نجات از این تحسّر هم برایشان آسان گردد، در غیر این صورت احتمال داشت که ما رسول هم نفرستیم و اگر این امر نمی‌بود که مصیبتی بر آنها به سبب کردارشان (که به اعتبار عقل قبیح بودند، در دنیا یا در آخرت) نازل می‌شد، (و نسبت به آن به وسیله عقل یا فرشته‌ای یقین می‌دانستند که این سزای اعمال است) می‌گفتند که پروردگارا چرا شما به نزد ما پیامبری نفرستادی، تا که ما از احکام شما پیروی می‌کردیم و (بر آن احکام و رسول) از ایمان آوردگان می‌شدیم، پس (مقتضای این امر این بود که تشریف آوردن پیامبر را غنیمت شمرده و دین حقّ او را می‌پذیرفتند، ولی حال آنها چنان شد که) وقتی از طرف ما به آنها امر حقّ (رسول حقّ و دین حقّ) رسید، پس (برای ایراد گرفتن چنین) گفتند: چرا به او چنین کتابی نرسید که به موسی (علیه السلام)، رسیده بود (چرا قرآن یکباره مانند تورات نازل نگشت، در آینده جواب آن است که) آیا از کتابی که به موسی (علیه السلام)، رسیده بود (پیش از این آنها منکر نشدند، چنانکه ظاهر است که مشرکان موسی (علیه السلام)، و تورات را قبول نداشتند؛ زیرا آنها از اصل منکر بودند) آنها (نسبت به قرآن و تورات هر دو تا) چنین می‌گویند که هر دو تا سحر هستند، که موافق با یکدیگرند، (این را بدین خاطر گفتند که در اصول شرایع هر دو متّفق هستند) و چنین هم می‌گویند که ما از هر دو تا هیچ یکی را قبول نداریم (چه این عبارت خود

آنها باشد یا که از اقوال آنها چنین لازم آید، و چه هر دو تا را با هم انکار کنند، یا که اقوال مختلف جمع کرده باشند، از این روش معلوم می‌گردد که منشاء این شبهه قصد ایمان آوردن به قرآن در صورت مماثل بودن آن با تورات نیست، بلکه این هم نوعی حيله و شرارت است، در آینده به این امر پاسخ داده شده است، که ای محمد! شما بگویید: خیلی خوب (پس شما کتاب دیگری (علاوه بر تورات و قرآن) از نزد خدا بیاورید تا در هدایت کردن از این دو تا بهتر باشد، من از آن پیروی خواهم کرد، اگر شما (در این ادعای خود) راستگو هستید (که): ﴿سِحْرَانِ تَظَاهِرَا﴾ که هدف مفتری و اشتباه قرار دادن این دو کتاب الله است، العیاذ بالله، یعنی مقصود پیروی حق است، پس اگر کتاب الهی را حق می‌دانید، پس، از آنها پیروی کنید، از قرآن مطلق و از تورات در توحید و بشارات محمدی و اگر آنها را حق نمی‌دانید، پس شما حق را رائه دهید، و حقانیت آن را به اثبات برسانید که آن را به «اهدی» بودن از این جهت تعبیر کرد که مقصد از حقانیت وسیله‌ی هدایت بودن آن است، و اگر بالفرض ثابت گردد، پس من برای پیروی آن آماده هستم، و چون در قضیه‌ی شرطیه تنها حکم اتصال است، لذا اشکال پیروی کتب غیر الهی لازم نمی‌آید، سپس (پس از این احتجاج) اگر اینها به (این) گفته شما (که): ﴿فَأَتُوا بَكْتَابِ الْخ﴾ نتوانستند انجام دهند (و ظاهر است که نمی‌توانند انجام دهند، کقوله تعالی: ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ و باز هم از شما پیروی نکنند) پس شما بدانید که (منشاء این سؤالها تردّد و شبهه است، و تحقیق کردن نیست بلکه) اینها فقط بر اساس خواهش‌های نفسانی خود راه می‌روند، (نفس آنها می‌گوید به هر شکلی که باشد باید انکار کرد، پس چنین می‌کنند هر چند حق واضح باشد) و چه کسی از اینگونه شخص گمراه‌تر می‌باشد که بر خواهش‌های نفسانی خود بدون دلیلی پیروی کند،



(و) خدا این چنین ظالمان را (که پس از آشکار شدن حق بدون مستمسک صحیح باز هم از گمراهی خویش باز نیابند) هدایت نمی‌کند، (که علت آن در اصل قصد خود شخص بر گمراهی است و پس از قصد، خلق فعل عادت خداوند است، بنابر این چنین افرادی برای همیشه گمراه باقی می‌مانند، تا اینجا جواب الزامی بود، بدین گفته‌ی آنها که: ﴿لَوْلَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى﴾) و (در آینده جواب تحقیقی آمده است که در آن حکمت عدم نزول قرآن «دفعه واحده» را بیان می‌فرماید، که) ما این کلام (قرآن) را برای آنها به مقتضای وقت به تدریج نازل کردیم تا که ایشان (از بارها شنیدن تازه‌ی آن) نصیحت پذیرند (ما بر نازل کردن آن به دفعه هم تواناییم، ولی به خاطر مصلحت آنان، به تدریج نازل می‌کنیم، باز این کور دلی آنهاست که به مصلحت خود هم، مخالفت می‌ورزند.

معارف و مسایل

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ﴾ مراد از «قرون اولی» قومهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم‌السلام، هستند که پیش از حضرت موسی علیه‌السلام، به علت سرکشی خود هلاک بودند، و «بصائر» جمع بصیرت است که معنای لفظی آن دانش و بینش است، و مراد از آن نوری است که خداوند متعال آن را در قلوب انسان می‌آفریند، که انسان به وسیله‌ی آن حقایق اشیا را میتواند ملاحظه کرده، میان حق و باطل امتیاز دهد (۱).

اگر مراد از لفظ: «ناس» در ﴿بَصَائِرَ لِلنَّاسِ﴾ امت حضرت موسی علیه‌السلام،

است، پس روشن است که برای آن امت مجموعه‌ی کتاب تورات بصائر بود، و اگر مراد از لفظ ناس تمام انسانها باشند که شامل امت محمدی هم هست، پس در اینجا این سؤال پیش می‌آید که توراتی که در زمان امت محمدی موجود است، به وسیله تحریفات مسخ شده است، لذا در خصوص آن، بصائر گفتن، چگونه صحیح است، و نیز این‌که از این لازم می‌آید که مسلمانان هم باید از تورات استفاده کنند، در حالی که در حدیث، این واقعه معروف است که باری حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه، از آن حضرت صلی الله علیه و آله، اجازه خواست که پند و نصایحی را که در تورات آمده است آنها را بخواند تا در علمش پیشرفت حاصل شود، آن حضرت صلی الله علیه و آله، به خشم آمده فرمود: اگر اینک موسی علیه السلام، هم زنده می‌بود بر او هم لازم بود که از من پیروی کند.

حاصل این‌که بر شما لازم است که تنها تعلیمات مرا ببینید، دیدن تورات و انجیل برای شما صحیح نیست، ولی می‌توان در پاسخ به آن گفت که نسخه‌ی تورات که در آن زمان نزد آنها بود، مورد دستبرد قرار گرفته بود، و زمان زمان بدو اسلام بود که سلسله‌ی قرآن جریان داشت، آن حضرت صلی الله علیه و آله، با توجه به حفظ کامل قرآن از نوشتن احادیث خویش هم بعضی را باز داشته بود، که نشاید مردم احادیث را با قرآن به هم آمیزند، و ظاهر است که در چنین وضعی خواندن کتاب منسوخ دیگر و تدریس آن خلاف احتیاط بود، از این لازم نمی‌آید که از مطلق خواندن و مطالعه‌ی تورات و انجیل منع فرموده باشند، آن سهم از این کتابهایی که مشتمل بر پیشگویی‌های مخصوص آن حضرت صلی الله علیه و آله، باشد، نقل و مطالعه‌ی آن از صحابه ثابت و معروف و مشهور است.

حضرت عبدالله بن سلام و کعب احبار در این رابطه شهرت بیشتری



دارند، و اصحاب دیگر هم بر آنها انکار نکردند، بنابر این، حاصل آیه این شد که مضامین غیر محرفی که اینک در تورات و انجیل وجود دارد، بصائر است، استفاده از آنها درست است، ولی روشن است که کسانی می‌توانند از آنها استفاده کنند که در میان محرف و غیر محرف بتوانند فرق نهند، و صحیح و اشتباه را بتوانند از هم بشناسند، که آنان فقط می‌توانند علمایی ماهر باشند و حتماً باید عوام از آنها اجتناب کرده تا به مغالطه نیفتند، و همین است حکم همه‌ی آن کتابهایی که در آنها حق با باطل آمیخته است که عوام باید از مطالعه‌ی آنها پرهیز نموده در مطالعه علمای ماهر مضایقه‌ای نیست.

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِن نَّذِيرٍ﴾ مراد از قوم در اینجا عرب است که از اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام، هستند و پس از او تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، هیچ پیامبری در میان آنها تشریف نیاورده است، و همین مضمون در سوره یس خواهد آمد، از این معلوم می‌شود که در جای دیگر قرآن که فرموده است: ﴿إِن مِّن أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ که هیچ امتی نگذشته است که حق تعالی در آن پیامبری مبعوث نکرده باشند، منافی با این آیه نیست؛ زیرا مراد از آن آیه این است که تا زمان طولانی پس از حضرت اسماعیل علیه السلام، پیامبری در میان آنها برانگیخته نشده است، ولی این امت هم کلاً از نبی و رسول خالی نمانده است.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ «وصلنا» مشتق از توصیل است که معنای اصلی آن در لغت این است که رشته‌ی ایمان با رشته‌های دیگر آمیخته شود تا مستحکم و مضبوط باشد مراد این است که حق تعالی سلسله‌ی هدایت را در قرآن پیایی قرار داده و مضامین پند و موعظه را بارها تکرار فرموده تا که شنوندگان متأثر گردند.

بعضی از آداب تبلیغ و دعوت

از این معلوم می شود که بعد مهمتر تبلیغ انبیا این بود که سخن حق را پیایی می گفتند و می رساندند، انکار و تکذیب مردم در عمل و توجه آنها سد راه قرار نمی گرفت، بلکه آنان سخن حق را ولو این که یک بار تسلیم نشود، بار دوم به مردم می گفتند، و اگر دوباره نمی پذیرفتند، بار سوم می گفتند، و باز هم چهارمین بار می گفتند، مؤثر واقع شدن در قلب شنونده در توان نصیحت کننده و همدرد نیست، ولی کوشش و جدیت خود را که در توانشان بود، پیایی بدون از خستگی ناپذیر و سستی، مستدام می داشتند، امروز هم داعیان و مبلغان باید از این درس عبرت گیرند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ كَسَانِيَةٌ أَنَّهُمْ كَرِهُوا الْكِتَابَ بِرَأْسِهِمْ قَدْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا بِالْحَقِّ آتِينَ ﴿۵۳﴾

کسانی که دادیم ما به آنها کتاب پیش از این، بر آن یقین می کنند. و وقتی خوانده شود بر آنها کسانیه می آید. و هرگاه بشنوند سخن بیهوده کناره می گیرند از آن، و

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ ﴿۵۴﴾ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ

و از آنچه ما داده ایم انفاق می کنند. و هرگاه بشنوند سخن بیهوده کناره می گیرند از آن، و

قَالُوا لَنَا أَعْمَلْنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلْتُمْ سَلَّمْ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿۵۵﴾

می گویند ما بدانیم و کار ما، شما بدانید و کارتان، سلامت باشید ما نمی خواهیم مردم نفهم را.



خلاصه‌ی تفسیر

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ در این، شرح و زندگی آن کسانی از اهل کتاب، آمده است که قبل از بعثت و نبوت آن حضرت ﷺ، و نزول قرآن طبق بشارت تورات و انجیل بر بعثت او و نزول قرآن یقین داشتند، سپس وقتی که او مبعوث شد، طبق یقین سابق خود ایمان آوردند. از حضرت ابن عباس روایت است که چهل نفر از درباریان نجاشی پادشاه حبشه زمانی در مدینه‌ی منوره حاضر شدند که رسول خدا ﷺ، در خیبر مشغول جهاد بود، و ایشان هم رفته در جهاد شریک شدند و بعضی از آنها مجروح شد، ولی هیچ یک کشته نشد، وقتی از وضع صحابه اطلاع پیدا کردند که در تنگنا قرار دارند، از آن حضرت ﷺ، تقاضا کردند که ما بحمدالله ثروتمندیم، اگر اجازه بفرمایید، ما به وطن خود بازگشته مقداری مال جمع کرده می‌آوریم، آنگاه این آیه نازل گشت: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ (۱).

و در روایت حضرت سعید بن جبیر آمده است که وقتی حضرت جعفر قبل از هجرت مدینه با همراهانش به حبشه رفت و تعالیم اسلامی را به دربار نجاشی تقدیم داشت، پس نجاشی و درباریانش که اهل کتاب بودند و در تورات و انجیل بشارت ویژه‌ی آن حضرت ﷺ، را دیده بودند، خداوند متعال فوراً در دل‌های آنها ایمان القانمود (۲).

۱ - اخراج ابن مردویه و الطبرانی فی الاوسط، مظهري.

۲ - مظهري.

لفظ مسلمین آیا لقب خاص امت محمدی است

یا شامل تمام امتهاست؟

﴿إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾ یعنی: اهل کتاب گفتند: ما قبل از نزول قرآن مسلمان بودیم، در اینجا اگر لفظ مسلم به معنای لغوی گرفته شود یعنی مطیع و فرمانبردار، پس روشن است، یقینی که بر قرآن و نبی آخرالزمان به وسیله‌ی کتابهای خود داشتند آن را به لفظ اسلام و مسلمین تعبیر نمودند که ما جلوتر آن را قبول داشتیم، و اگر در اینجا لفظ مسلمین بدان معنای قرار داده شود که آن لقب امت محمدی است، پس، از این ثابت می‌گردد که لفظ اسلام و مسلمین تنها مختص امت محمدی نیست، بلکه دین همه انبیاء علیهم‌السلام، اسلام بود و همه‌ی آنها مسلمان بودند، ولی از بعضی آیات قرآن معلوم می‌شود که اسلام و مسلمین لقب خاص این امت است، چنان‌که خود قرآن قول حضرت ابراهیم علیه‌السلام، را نقل کرده است که: ﴿هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱)، و علامه سیوطی بدین خصوصیت قایل است و بر این مضمون رساله‌ی مستقلی به نگارش در آورده است، مراد از مسلمین در این آیه نزد او این است که ما از قبل برای پذیرش اسلام آمادگی داریم و اگر تأمل نماییم، در این دو تا هیچ تعارضی نیست که اسلام نام مشترک دین همه‌ی انبیاء علیهم‌السلام، باشد، ولی لقب مسلم مختص به این امت باشد؛ زیرا امکان دارد که اسلام با توجه به معنای وصفی در میان همه مشترک باشد، و لفظ مسلم تنها مختص به این امت باشد، مانند القاب صدیق و فاروق و غیره که مصداق خاص آنها در این امت، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما هستند، در صورتی که با توجه به معنای وصفی خود دیگران هم می‌توانند که صدیق و



فاروق قرار گیرند. (هذا ما سنح لي، والله اعلم).

﴿أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ﴾ یعنی: به مؤمنین اهل کتاب دو بار اجر داده می شود، این چنین وعده ای در قرآن نسبت به ازواج مطهرات هم آمده است، چنان که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ﴾^(۱)، و در حدیثی از صحیح بخاری اجر دو بار در باره سه شخص آمده است: یکی آن اهل کتابی که بر پیامبر گذشته خود ایمان آورده و سپس با رسول خدا ﷺ، ایمان بیاورد، دوم آن که: برده کسی باشد و از آقای خود اطاعت و از خدا و رسول گرانقدرش، فرمانبرداری کند، سوم کسی که: کنیزی داشته باشد که بدون نکاح جماعش برای او حلال باشد، او را از قید بردگی آزاد کرده و سپس با او ازدواج کند.

در اینجا این امر قابل تأمل است که علت نایل شدن این سه گروه به دو اجر چیست؟ اگر گفته شود که این دو عمل آنها موجب دو اجر قرار گرفته است؛ زیرا دو عمل مؤمنین اهل کتاب از این قراراند: نخست ایمان آوردن به نبی گذشته و کتاب او، باز ایمان آوردن بر نبی دوم، و دو عمل ازواج مطهرات این است که: آنها از رسول خدا ﷺ، یکی به حیث رسول بودنش و یکی به جهت شوهر بودنش اطاعت می کنند، و دو عمل برده، دو اطاعت و فرمانبرداری اوست، یکی از آقا و دوم از خدا و رسول ﷺ، و دو عمل آقای که کنیز را آزاد کرده به ازدواج خودش در می آورد یکی آزادی او، دوم همسر خود قرار دادن آن، ولی بر این، باز این سؤال پیش می آید که ترتب دو اجر بر دو عمل به مقتضای عدل و انصاف عام و شامل هر کس می باشد، در مؤمنین اهل کتاب یا ازواج مطهرات و غیره چه خصوصیتی است، تحقیق

کامل جواب این سؤال را اینجانب در سوره قصص احکام القرآن عربی آورده‌ام و آنچه در آن از الفاظ خود قرآن ثابت می‌گردد این است که، در همه‌ی این گروه‌ها مراد تنها دو اجر نیست؛ زیرا آن ضابطه عمومی قرآن برای هر عامل است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ﴾^(۱)، یعنی: خداوند متعال عمل هیچ عامل را ضایع نخواهند کرد، بلکه به هر اندازه‌ای که عمل کند مطابق با آن به او اجر داده می‌شود، بلکه مراد از دو اجر در اقسام پیش گفته، این است، که برای آنها در مقابل هر عمل دو اجر می‌رسد، بر تک تک نماز و روزه و صدقه و حج و عمره به آنها دو اجر داده می‌شود اگر در الفاظ قرآن تأمل بشود پس مختصرترین لفظ اجرین بود که قرآن آن را گذاشته لفظ «اجر مرتین» را اختیار نمود، که به طور صریح به آن اشاره شده است، که مراد از اجر مرتین این است که هر عمل آنها دوبار نوشته می‌شود و بر هر عمل به آنها دو اجر داده می‌شود.

اما این امر که علت این فضیلت و خصوصیت چیست؟ پس جواب روشن آن این است که خداوند متعال اختیار دارند که یک عمل خاص را بر بقیه‌ی اعمال افضل قرار داده و اجر آن را دو برابر مقرر فرمایند، کسی حق ندارد که بگوید که چرا خداوند اجر روزه را اینقدر زیاد کرده و از زکات و صدقه چنین نکرده است، امکان دارد که درجه‌ی اعمال مذکور در قرآن و حدیث صحیح بخاری نسبت به بقیه اعمال بزرگتر باشد، که بر آنها این چنین جایزه‌ای مقرر فرموده باشند، و آنچه بعضی از بزرگان علما، علت آن را دو زحمت و مشقت آنها قرار داده‌اند، آن هم به جای خود محتمل است، و از لفظ: ﴿بِمَا صَبَرُوا﴾ که در آخر این آیه آمده می‌توان بر آن استدلال کرد، که



علت نایل شدن به دو اجر صبر کردن آنها بر مشقتهاست، والله اعلم.

﴿وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ یعنی آنها بدی را به نیکی دفع می‌کنند، در تعبیر بدی و نیکی از ائمه‌ی تفسیر اقوال مختلفی نقل شده، بعضی فرموده‌اند که مراد از نیکی اطاعت و از بدی معصیت است؛ زیرا نیکی بدی را محو می‌کند، چنان‌که در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ، به حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه، فرمود: «اتبع الحسنة السيئة تمحها» یعنی پس از بدی و گناه نیکی بکن که آن گناه را محو می‌کند، و بعضی فرموده‌اند که مراد از حسنه علم و حلم و مراد از سیئه جهل و غفلت است، یعنی آنها جهالت دیگران را به بردباری و حلم، جواب می‌دهند، در حقیقت میان این اقوال تضادی وجود ندارد؛ زیرا لفظ حسنه و سیئه شامل همه‌ی اینهاست.

در این آیه دو هدایت مهم ذکر شده است

نخست این‌که: اگر از کسی گناه و خطایی سر بزند، معالجه‌اش این است که پشت سر آن در فکر عمل نیک باشد که آن عمل نیک، کفاره‌ی آن گناه می‌شود، چنان‌که از اسناد حدیث معاذ در بالا گذشت، دوم این‌که: اگر کسی به ظلم و تعدی به کسی دیگر پیش آید اگر طبق ضابطه‌ی شرعی می‌تواند از او انتقام خود را بگیرد، به شرطی که انتقام مساوی باشد، بدین عبارت که چقدر خسارت و اذیت به او وارد کرده، همانقدر او هم به حریف خود برساند، ولی اولی و احسن این است که به جای بدی نیکی و در مقابل ظلم احسان کند، که این بزرگترین درجه‌ی مکارم اخلاق، و در دنیا و آخرت منافع آن بی‌شمار است، در آیه‌ی دیگر از قرآن مجید این هدایت به الفاظ واضح‌تر چنین ذکر شده که: ﴿ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه

عداوة كانه ولى حميم ﴿ ۱ ﴾ يعنى: ظلم و بدى را به گونه‌اى دفع نما كه بهتر باشد، يعنى، به جاي ظلم احسان كن. پس كسى كه در ميان تو و او دشمنى بوده، دوست صميمى ات قرار مى گيرد.

﴿ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴾ يعنى: يكي از خصلت‌هاى عمده‌ى آنها اين است كه وقتى از دشمن نادان بيهودگى اى بشنوند، به جاي پاسخ دادن به آن چنين مى گویند: به سلامت، ما نمى خواهيم با نادانان درگير شويم، امام جصاص فرموده است كه سلام بر دو قسم است: يكي سلام تحيه كه مسلمانان با هم بر يكديگر سلام مى دهند، دوم سلام مسالمت و متاركت يعنى، به حريف خود گفتن كه ما انتقام بيهودگى را از شما نمى گيريم، و در اينجا مراد از سلام همين معنای دوم است.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ
تو به راه نمى آوری كسى را كه بخواهى، خدا به راه مى آورد كسى را كه بخواهد، و اوست كه

أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿ ۵۶ ﴾

خوب مى داند كسانى را كه به راه مى آیند.

خلاصه‌ى تفسیر

نمى توانيد كسى را كه شما مى خواهيد هدايت كنيد، بلكه خداوند كسى را كه بخواهد هدايت مى كند، (غير از خدا چه كسى قدرت هدايت را دارد، بلكه او اين را هم نمى داند كه چه كسانى هدايت مى يابند؛ زيرا) علم هدايت يابندگان هم مختص به اوست.



معارف و مسایل

لفظ هدایت برای چند معنا به کار برده می‌شود، یکی از آنها تنها راه نشان دادن است و این مستلزم این نیست که کسی که به او راه نشان داده شده به سر منزل مقصود برسد، و یکی از معانی هدایت این است که کسی به سر منزل مقصود رسانیده شود و ظاهر است که با توجّه به معنای اوّل رسول خدا ﷺ، بلکه تمام انبیاء علیهم‌السلام، هادی هستند و هدایت به اختیار آنان است؛ زیرا که این هدایت فرض منصبی آنهاست، و اگر آنها توان این را نداشته باشند، پس چگونه می‌توانند فریضه‌ی رسالت و نبوت را ادا کنند، و آنچه در این آیه بیان شده است که شما بر هدایت قادر نیستید، مراد از آن هدایت به معنای دوم است، یعنی رسانیدن به مقصود و مطلب این است که شما به وسیله تبلیغ و تعلیم خود نمی‌توانید ایمان در قلب کسی ایجاد نمایید؛ زیرا این کار شما نیست، این مستقیماً در اختیار خداست، معنای هدایت و تحقیق کامل اقسام آن در ابتدای سوره‌ی بقره گذشت.

در صحیح مسلم آمده است که این آیه در باره عموی آن حضرت ﷺ، نازل شده که بزرگترین آرزوی آن حضرت ﷺ، این بود که او به گونه‌ای ایمان بیاورد، در این آیه به آن حضرت ﷺ، نشان داده شد که مؤمن گردانیدن کسی در توان شما نیست، در تفسیر روح المعانی آمده است که از بحث در باره ایمان و کفر ابوطالب و بدگفتن آن باید اجتناب کرد؛ زیرا در آن احتمال ایدای طبعی آن حضرت ﷺ، وجود دارد، والله اعلم.

وَقَالُوا إِن نُّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُفَ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمَ نَمَكِن

و گفتند که اگر بر راه بیاویم با تو، ربوده می‌شویم از مملکت خود ما، آیا ما جای ندادیم

لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّنْ
 أَنه‌ا را در جای محترم و پناهگاهی که کشانده می‌آیند به سوی آن میوه‌ی هر چیز، رزق از

لَدُنَّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ مِّنْ بَطَرَتْ
 طرف‌ما، باز هم بسیاری از آنان فهم‌ندارند. و چقدر از بین بردیم شهرهایی که به نازمی خرامیدند

مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُمْسِكْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ
 در زندگی خود، پس این خانه‌های شان است که آباد نشدند پس از آنها مگر کم، و ما هستیم

الرُّثِيْنَ ﴿۵۸﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمِهَا
 در آخر وارث همه. و نیست پروردگار تو هلاک کننده روستاها تا که نفرستد در مرکز آنها

رَسُوْلًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا
 پیامبری که نخواند بر آنها آیات ما را و هرگز نیستیم ما هلاک کننده روستاها مگر وقتی که

وَ أَهْلِهَا ظَلِمُونَ ﴿۵۹﴾ وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَ
 اهالی آنها گناهکار باشند. و آنچه به شما داده شده پس استفاده کردن است در زندگی دنیا و

زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۶۰﴾

رونق آن، و آنچه به نزد خداست بهتر و پاینده تر است آیا شما فهم‌ندارید؟

خلاصه‌ی تفسیر

در بالا از دور بحث عدم ایمان کفار آمده و در این آیات آن موانع ذکر می‌گردد که سد راه ایمان آوردن آنها بشمار می‌رفتند، مثلاً بیان یکی از آنها این است که) اینها می‌گویند که اگر ما با شما همراه شده بر هدایت (این دین) قرار گیریم پس فوراً از جای خود بیرون رانده می‌شویم، (که یکی ضرر جلای وطنی باشد و دیگری پریشانی اقتصادی پیش آید گردد، ولی بطلان



این عذر واضح است) آیا ما آنها را در حرم امن و ایمن جای ندادیم که همه نوع میوه در آن کشانده و آورده می شود که از طرف ما (از قدرت و رزاقی ما) به آنها روزی داده می شوند، (پس بوجه حرم قرار گرفتن، همه به آن احترام قایلند، ضرر هراس وجود ندارد، و منتفی شدن مضرت سبب احتمال فوت منفعت رزق هم نیست، پس آنها می بایستی این وضع را غنیمت شمرده آن را تصوّر کرده، از آن قدر دانی می کردند، و ایمان می آوردند) ولی بیشتر آنها (این را) نمی دانند (به فکر آن نیستند) و (سبب دیگر برای عدم ایمان آنها این است که آنها بر خوش عیشی خود، ناز دارند، اما این هم نادانی است؛ زیرا که) ما بسیاری این چنین آبادی هلاک کردیم که به وسایل زندگی خود می نازیدند، پس (ببینید) این خانه های آنهاست (که در جلوی چشم شماست) که پس از آنها آباد نگشتند، مگر برای مدّتی کوتاه (که گذر مسافر، رهگذر در آن اتفاق افتد و او چند دقیقه ای در آنجا جهت استراحت یا تماشا بنشیند یا شب خود را بگذراند) و سرانجام ما مالک (همه این وسایل آنها) شدیم (که هیچ وارث ظاهری هم آنها نداشتند) و (شبهه ی دیگری که داشتند این بود که اگر کفر سبب هلاکت آنها می بود، پس ما مدّتهاست که به آن آلوده هستیم، پس چرا ما هلاک نمی شویم؟ چنان که در آیه ای دیگر آمده است که: ﴿ یقولون متی هذا الوعد ﴾^(۱)، بنابر این شبهه، ایمان نمی آوردند، حلّ آن این است که) بروردگار تو آبادیها را (نخستین بار) هلاک نمی کند تا وقتی که در مرکز آنها پیامبری نفرستد و (به محض فرستادن پیامبر هم فوراً) ما آنها را هلاک می کنیم، مگر در حالی که اهالی آنها بسیار شرارت کنند، (تا مدّتی عادی

با وجود یادآوری پیاپی متذکر نشوند، پس در آن زمان هلاکشان خواهیم کرد، چنانکه هلاکت روستاهای فوق الذکر طبق این قانون انجام گرفت، پس طبق این قانون با شما هم رفتار خواهد شد، بنابر این نه شما قبل از تشریف آوری رسول هلاک شدید و نه فوراً پس از تشریف آوری او تاکنون هلاک شدید، مگر چند روز مهلت بدهید که اگر این عناد شما برقرار ماند، مورد عذاب قرار خواهید گرفت، چنانکه در جنگ بدر و سایر اتفاقات اتفاق افتاد) و (علّت دیگر عدم ایمان آنها این است که دنیا نقد است لذا مرغوب است، و آخرت نسیه است، لذا غیر مرغوب، پس دل از محبت دنیا خالی نیست، تا رغبت آخرت در آن جایگزین گردد، پس باید راه آن را دریافت که ایمان است، پس در این باره بشنوید) آنچه که به شما داده شده آن فقط زندگی (چند روزه) دنیا و زینت (و زیبایی) اینجاست (که با پایان رسیدن عمر، آن هم به پایان می‌رسد) و (اجر و ثوابی که) به نزد خداست، آن به درجات (به‌طور کیفی هم) از این بهتر است و (از لحاظ کمی هم) بیشتر (همیشه) باقی ماندنی است، پس آیا شما (این تفاوت یا مقتضای آن را) نمی‌فهمید؟ (در نهایت اصرار شما بر کفر مبتنی بر اعدا و اسباب بی‌اساس محض و بی‌فایده است، پس بفهمید و بپذیرید).

معارف و مسایل

﴿ وَ قَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ تَتَخَطَّفُ مِنَّا أَرْضُنَا ﴾ یعنی کفار مکه حارث بن عثمان و غیره یکی از علل عدم ایمان خود را این بیان کردند که اگر چه ما تعلیمات شما را برحق می‌دانیم ولی ما احساس خطر می‌کنیم که اگر ما به هدایات شما عمل کرده، با شما همراه باشیم، همه‌ی عرب دشمن ما قرار



می گیرند، و ما را از سرزمین عرب ما می ربایند^(۱). قرآن به این عذر بی پایه آنها سه پاسخ داد:

نخست این که: ﴿أَوْلَمَ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبِّي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾

یعنی: این عذر آنها از اینجا بی جاست که خداوند با ویژگی خاصی برای نگهبانی مکه انتظام نموده است، که سرزمین مکه را حرم قرار داده که تمام قبایل عرب با وجود کفر و شرک و دشمنی با همدیگر، بر این متفق اند، که در سرزمین مکه قتل و قتال شدیداً حرام است، در حرم انسان با قاتل پدرش ملاقات می کند، اما با وجود جوش، مجال انتقام ندارند که او را در حرم به قتل برسانند، یا از او انتقام بگیرند، لذا در صورت ایمان آوردن احساس خطر از این بسیار نادانی است، که آن مالکی که با وجود کفر و شرک آنها با لطف و کرم نوازی خویش در آنجا امنیّت را برقرار کرد، پس چگونه می گذارد که بعد از ایمان آوردن، آنها از بین بروند.

یحیی بن سلام فرموده است که: معنای آیه این است که شما به سبب حرم مأمون و محفوظ بودید، و از رزق ما به گشادگی می خوردید و غیر از من عبادت از دیگران می کردید، و با این وضع خویش احساس خطر نمی کردید، برعکس از ایمان آوردن به خدا، احساس خطر می کنید^(۲).

در آیه ی مذکور دو وصف از مکه مکرمه ی بیان نمود: یکی آن که آن جای امن است، دوم آنکه: از هر گوشه و اطراف جهان ثمرات هر چیز در آنجا آورده می شود، تا که اهالی مکه به تمام مایحتاج خویش کاملاً نایل گردند.

جمع شدن ثمرات همه چیز در مکه، از آیات خاص قدرت است

مکه‌ی مکرّمه که خداوند متعال آن را از میان تمام جهان برای بیت خود منتخب فرموده است، مقنضای مقام چنان است که هیچ چیز از وسایل زندگی در آنجا به آسانی نباید گیر آید؛ زیرا پدید آمدن گندم، نخود، برنج و غیره که عموماً غذای انسان هستند، در آنجا کالعدم است، چه برسد به میوه و سبزیجات، ولی همه این چیزها به قدری در مکه‌ی مکرّمه فراوان هستند که عقل در حیرت می ماند، بویژه در مراسم حج که بر ساکنان اصلی آن که حدود دویست الی سیصد هزار نفرند، حدود یک و نیم الی دو میلیون نفر هر سال اضافه می گردد، و حدود دو الی دو ماه و نیم، در آنجا می مانند ولی هیچ گاه شنیده نشد که به یکی از آنها غذایی نرسیده باشد، بلکه شبانه روز غذای آماده همیشه حاضر است که همه‌ی مردم مشاهده می کنند، و اگر در کلمات: ﴿ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ قرآن تأمل بشود، این سؤال پدید می آید که در عرف عام تعلق ثمرات به درختهاست، لذا مناسب بود که ثمرات کل شجر می فرمود، بعید نیست که در ثمرات کلّ شیء اشاره به این باشد که لفظ ثمرات در اینجا تنها در معنای میوه نیست، بلکه مراد از آن مطلق محصول و تولیدات است که ساخته‌های کارخانه‌ها هم ثمرات آنهاست، بنابر این، حاصل آیه این است که در حرم مکه تنها اشیای خوردنی جمع نمی گردند، بلکه همه‌ی لوازم و مایحتاج زندگی در آنجا جمع می شود که امروزه با چشم گشاده مشاهده می شود، و شاید در هیچ گوشه‌ای از جهان چنین نباشد که غذاها و ساخته‌های هر کشور و هر گوشه چنان فراوان گیر آید که در مکه یافت می شود، این یکی از پاسخهای عذر بی مورد کفار مکه بود که آن مالک که در حالت کفر و شرک بر شما چنین نوازش و انعام می فرماید که سرزمین شما را از هر گونه خطرات محفوظ و مصون نگاه داشته و با وجود



عدم پدید آمدن چیزی از آنجا، محصولات همه جهان را در آنجا جمع نموده است، پس این احساس خطر شما از روی نادانی و حماقت است که در صورت ایمان آوردن به خالق کاینات اینها از شما سلب می‌گردد، پس از این دومین جواب این عذر بی اساس آنها این است: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ مَبُطَّرَتْ مَعِيشَتُهَا﴾ در این نشان داد که بر وضع کفار اقوام دیگر، نظر اندازید که در اثر کفر و شرک آنها، آبادیهایشان چگونه تباه و برباد رفته‌اند، قلعه‌های مستحکم و مضبوط و وسایل حفظ همه با خاک یکسان شده‌است، پس در اصل کفر و شرک است که ترسناک و موجب تباهی و بربادی است، شما چقدر نادان هستید که از کفر و شرک احساس خطر نمی‌کنید، و از ایمان آورن احساس خطر می‌کنید.

جواب سوم، در این آیه چنین داده شده است: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ در این آیه نشان داده شد که اگر بالفرض در صورت ایمان آوردن مشقتی به شما برسد، آن چند روزی است، چنان‌که ثروت و مال و عیش و عشرت جهان چند روزی است، در نزد کسی برای همیشه ماندگار نیست، هم چنین مشقت اینجا هم چند روزی است که به زودی ختم خواهد شد، لذا کار عاقل این است که در فکر و اندیشه آن راحت و مشقت باشد، که پایدار و همیشگی است و تحمل مشقت چند روزه برای رسیدن ثروت و نعمت همیشگی، دلیل خردمندانه‌ای است.

﴿لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی: آبادی اقوام گذشته که برباد گردید تاکنون در آنها آبادی نشد، بجز مواردی معدود، اگر مراد از این، میزان اندک ساکن و مقامات قلیل باشد، چنان‌که نظر زجاج است، پس مطلب این است که از این آبادیهای ویران شده، هیچ یکی مجدداً آباد نشده است، مگر تعدادی اندک که آباد گشته‌اند، ولی از حضرت ابن عباس تفسیر

آیه چنین منقول است که قدر قلیل از مقامات و مکانات مستثنی نیست، بلکه از زمان سکونت مستثنی است، با این مطلب که اگر کسی در این روستاها بنشیند، باز هم خیلی کم می‌نشیند مانند مسافر راه‌گذری که قدری می‌نشیند و کسی این را آبادی و روستا نمی‌گوید.

﴿حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَهَا رَسُولًا﴾ معنای مشهور لفظ «أم» والده و مادر

است و چون مادر اساس و بنیاد آفرینش انسانی است لذا لفظ ام به معنای اساس و اصل هم به کثرت استعمال گردیده است، ضمیر «امها» به قری برمی‌گردد، مراد از امها «أم القری» است یعنی اصل و مدار کار روستاها، با این مطلب که خداوند متعال یک قوم را تا زمانی هلاک نمی‌کند که رسول خود را در مرکز شهرهای آن قوم مبعوث نکرده و پیام حق را به آنها نرسانده باشد، هرگاه دعوت حق به آنها برسد و مرم آن را قبول نکنند آنگاه بر آن شهرها عذاب نازل می‌گردد، از این آیه معلوم می‌شود که انبیا و رسولان خدا بیشتر در شهرهای بزرگ مبعوث می‌شوند و در قصبات و روستاهای کوچک نمی‌آیند؛ زیرا چنین روستاهایی عموماً در نیازمندیهای اقتصادی و فرهنگی تابع شهر قرار می‌گیرند، و هر امری که در شهر شایع شود خود به خود در روستاهای وابسته هم منتشر می‌گردد، بنابر این هرگاه در شهر بزرگی پیامبری مبعوث گردیده و دعوت حق را عرضه نموده، دعوت او به قصبات و روستاها طبق معمول می‌رسد، و بدین شکل حجة الله بر همه کامل می‌گردد، و اگر مورد انکار و تکذیب قرار گیرد عذاب الهی بر تمام آنها نازل می‌گردد.

قصبات و روستاها در احکام و قوانین تابع شهر می‌شوند

از این معلوم شد هم چنان که روستاهای کوچک در لوازم زندگی تابع شهرهای بزرگ می‌باشند، نیز وقتی دستور و حکمی در شهر اعلام می‌گردد



پس اجرای آن در روستاهای ملحقه هم لازم قرار می‌گیرد، عذر ندانستن و نشنیدن پذیرفته نمی‌شود.

در مسایل رؤیت هلال عید و رمضان هم فقها چنین فرموده‌اند که اگر در شهر طبق حکم قاضی شهر، رؤیت هلال به شهادت شرعی ثابت گردد، پس بر روستاهای ملحقه لازم است که به آن عمل کنند، ولی بر شهرهای دیگر تا زمانی عمل لازم نیست که قاضی خود آن شهر شهادت را تسلیم نکرده بدان حکم نکرده باشد^(۱).

﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ یعنی همه‌ی مال و متاع دنیا و عیش و عشرت آن فانی هستند، و پاداش اعمال اینجا که در آخرت به دست می‌آید آن از مال و اسباب و عیش و عشرت در اینجا از حیث کیفیت به درجات بهتر است که بزرگترین راحتی و لذت دنیا نمی‌تواند با آن برابر باشد، و باز هم آن، همیشگی است، بر خلاف متاع دنیا، هر چند که بهتر باشد، ولی فانی و زایل هستند، و این روشن است که هیچ انسان عاقلی چنین زندگی‌ای را که کم درجه و چند روزه باشد، بر آن عیش و آرام ترجیح نمی‌دهد که در راحت و لذت از این بیشتر و دایمی باشد.

عاقل آن است که بیشتر در کارهای دنیوی غرق نشود، بلکه در فکر آخرت باشد

امام شافعی رحمته الله، فرموده است که اگر کسی در باره مال و ثروت خود چنین وصیت کرده، بمیرد که مال مرا به کسی بدهید که بیشتر عاقل باشد،

مورد مصرف شرعی این مال، کسانی هستند که به عبادت و طاعت خدا مشغول باشند؛ زیرا مقتضای عقل این است، و از ثروتمندان جهان عاقل ترین شخص اوست، و در این مسئله در کتاب مشهور فقه احناف یعنی در مختار، باب الوصیت هم مذکور است.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَعِينٌ كَمَا أَكْفَرْتُمُ
 آیا کسی که ما به او وعده کرده ایم وعده‌ی خوب که به آن نایل می‌گردد، برابر است با کسی که

مُتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾ و
 فایده دادیم به او فایده زندگی دنیا را پس او در قیامت احضار شده است. و

يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾
 روزی که می‌خواند آنها را پس می‌گوید کجاستند شریکان من، کسانی که شما مدعی بودید.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا
 گفتند کسانی که ثابت شد بر آنها سخن، ای رب اینها هستند آنانکه ما گمراهشان کردیم،

أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾
 گمراه کردیم آنها را همانطوری که ما گمراه بودیم، منکر شدیم پیش تو آنها ما را نمی‌پرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ
 و می‌گویند بخوانید شریکان خود را پس می‌خوانند آنها را پس جواب نمی‌دهند آنان و

رَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ
 می‌بینند عذاب را، کاش راه‌یاب می‌شدند. و روزی که می‌خواند آنها را پس می‌گوید

مَا ذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ
 چه پاسخ گفته بودید به پیامبران. پس بسته می‌شوند بر آنها سخنان در آن روز، پس آنها



لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَعَسَىٰ
 از همدیگر نمی پرسند. پس کسی که توبه کرده و یقین کرده و عمل نیک انجام داده امید است

أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنْجِينَ ﴿٦٧﴾
 که باشد از رستگاران.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا کسی که ما او را وعده‌ی پسندیده‌ای داده‌ایم و سپس او آن (مورد وعده داده شده) را یابنده است، می‌تواند مانند کسی باشد که فایده زندگی چند روزه‌ی دنیا را به او داده‌ایم و بعداً در روز قیامت از کسانی می‌باشد که اسیر شده آورده می‌شوند (مراد از شخص اول مؤمن است که به او وعده جنت داده شده، و از شخص دوم کافر که مجرم شده می‌آید، و چون متاع دنیا علت فراموشی آنهاست، لذا آن را تصریح نمود، در غیر این صورت عدم مساوات آنها در اصل از اینجاست که کفار اسیر شده احضار می‌گردند، و مؤمنان با نعمتهای جنت سرافراز می‌شوند) و (در آینده فصیلی از این تفاوت و کیفیت احضار است، که آن روز قابل یادآوری است. آن) روزی که خداوند متعال کفار را (به صورت سزا) ندا کرده، می‌فرماید: کجا هستند آن شریکان من که شما آنها را (شریک من) تلقی می‌کردید، (مراد از آنها شیاطین‌اند، که به اطاعت مطلقه آنها شرک می‌کردند، لذا به آنها شرکا گفت، آن را شنیده، شیاطینی که) فرموده‌ی خدا (استحقاق عذاب از این قول که: ﴿لَا مَلَأْنَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾) بر آنها (در اثر گمراه کردن مردم) ثابت خواهد شد، آنان (در مقام معذرت خواهی) می‌گویند: پروردگارا یقیناً اینها کسانی هستند که ما آنها را گمراه کردیم (این تمهید

جواب است، این حکایت را از این جهت تصریح نمود تا بدانند کسانی که اینها به شفاعت آنها امیدوار بودند، برخلاف ایشان شهادت خواهند داد، و در آینده جواب آمده است، که یقیناً ما گمراه شان کردیم. اما ما آنها را (بدون جبر و اکراه) گمراه کردیم، چنانکه خود ما (بدون جبر و اکراه) گمراه شده بودیم (چنانکه خود ما با اختیار خود گمراه شدیم کسی ما را اجبار نکرد، هم چنین ما بر آنها تسلط جابرانه‌ای نداشتیم، کار ما تنها گمراه کردن بود، سپس آنها آن را با فکر و اختیار خود قبول کردند، چنانکه در سوره‌ی ابراهیم آمده است: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَنِ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي﴾^(۱)، با این مطلب که اگر چه ما مجرم هستیم اما آنان هم بری الذمه نیستند) و ما به پیشگاهت از (روابط) آنها اعلام برائت می‌کنیم (و اینها (در حقیقت تنها) ما را عبادت نمی‌کردند، وقتی ایشان به اختیار خود گمراه شده‌اند، پس اینها خود هوی پرست شدند، نه که شیطان پرست، منظور این داستان این است، کسانی که ایشان به امید آنها نشستند، آنها در روز قیامت از ایشان دست برخواهند داشت) و (وقتی که آن شرکا بدین شکل از ایشان بیزار و بدون رابطه می‌شوند، آنگاه به این مشرکان) گفته می‌شود: (اکنون) شرکای خود را فرا خوانید، چنانکه آنها (با فرط حیرت از روی اضطراب) آنها را می‌خوانند، پس آنها پاسخ هم نمی‌دهند، و (آنگاه) ایشان (با چشم خود) عذاب را می‌بینند، ای کاش ایشان در دنیا بر راه راست می‌بودند (تا این مصیبت را نمی‌دیدند) و روزی که کفار را خوانده می‌پرسد که به پیغمبران چه جواب دادید، پس در آن رز همه‌ی مضامین از (ذهن) آنها پاک می‌شود، پس آنها (خود هم نمی‌فهمند و) از همدیگر

نمی پرسند، البتّه کسی که (در دنیا از کفر و شرک) توبه کند و ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، پس امید می رود که آنان (در آخرت) رستگار شوند، (و بدین سبب از آفات محفوظ بمانند).

معارف و مسایل

در محشر نخستین سؤالی که از مشرکان و کفار پرسیده می شود در رابطه شرک است، که آن شیاطین و غیره که شما آنها را شریک ما می دانستید و گفتار آنها را می پذیرفتید، امروز کجا هستند، آیا می توانند اندکی به شما کمک کنند؟ در ظاهر پاسخ آنها این بود، که کفار چنین جواب می دادند که ما تقصیری نداریم، ما خودسرانه شرک نورزیده ایم، بلکه آن شیاطین ما را گمراه کرده بودند، بنابر این خداوند متعال از زبان شیاطین می گوید: که ما گمراهشان کردیم اما اجبار نکردیم، لذا اگر چه ما مجرم هستیم، ولی آنها هم از جرم، بری الذمه نیستند؛ زیرا چنان که ما آنها را گمراه کردیم در مقابل انبیاء علیهم السلام و نایبان شان آنها را هدایت هم کرده بودند، و با دلایل، حق را برای آنها آشکار کرده بودند، آنها با اختیار خود صحبت انبیا را قبول نکردند، پس چگونه تبرئه می شوند، از این معلوم می شود کسی که در نزدش دلایل واضح حق وجود داشته باشد، و به جای دعوتگران حق، صحبت گمراه کنندگان را بپذیرد و به گمراهی بیفتد، این عذر او معتبر نخواهد بود.

و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

و رب تو می آفریند آنچه بخواهد، و پسند می کند کسی را که بخواهد، به اختیار آنها نیست

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۸﴾ وَرُبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
خدا پاک و برتر است از آنچه شریک مقرر می‌کنند. و رب تو می‌داند آنچه پنهان می‌نمایند

صُدُّورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿۶۹﴾ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
در سینه‌های شان و آنچه ظاهر می‌نمایند. و اوست الله، نیست بندگی برای کسی جز او،

لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۷۰﴾
و برای اوست ستایش در دنیا و آخرت، و به دست اوست حکم و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ
بگو ببینید اگر بگرداند خدا شب را بر شما همیشه به درازا تا روز قیامت، کیست حاکم

غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْكُمُ بَضِيًّا أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿۷۱﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ
غیر از خدا که بیاورد برای شما روشنی، آیا نمی‌شنوید. بگو ببینید اگر بگرداند بر شما

النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْكُمُ بَلِيلٍ
روز را همیشه طولانی تا روز قیامت، کیست حاکم بجز از خدا که بیاورد برای شما شب را

تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۷۲﴾ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ
که استراحت می‌کنید در آن، آیا نمی‌بینید. و از مهربانی خویش مقرر کرده برای شما شب

وَ النَّهَارَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾
و روز را تا استراحت کنید در آن، و تلاش کنید از فضل او، و تا که شکر بجا بیاورید.

خلاصه‌ی تفسیر

و پروردگار تو (به تنهایی متّصف به صفات کمال است، چنان‌که او) هر چه را که بخواهد می‌آفریند (پس اختیارات تکوینی هم به دست اوست) و هر حکمی را که بخواهد می‌پسندد (و به وسیله‌ی انبیاء علیهم‌السلام، نازل



می‌نماید، پس اختیارات تشریحی هم به دست اوست) آنان هیچ‌گونه حقّ تصویب (احکام را) ندارند (که هر نوع حکمی را که بخواهند به تصویب برسانند، مانند این مشرکین که جواز شرک را تصویب می‌کنند، از این اختیارات خصوصی ثابت شد که) خداوند متعال از شرک آنها پاک و برتر است؛ (زیرا وقتی که او تکویناً و تشریحاً در خالقیت و مختار بودن منفرد است، پس مستحقّ عبادت هم تنها اوست؛ زیرا معبودیت تنها حقّ کسی است که هر دو نوع اختیار تکوین و تشریح را داشته باشد) و پروردگار تو (دارای چنان علم کاملی است که) می‌داند آنچه در دلها پوشیده است، و آنچه ایشان ظاهر می‌کنند (و کسی دیگر چنین علمی ندارد، از اینجا هم یگانه بودن خداوند ثابت شد) و (در آینده نسبت به این موضوع تصریح است که) خداوند آن (ذات کامل الصفاتی) است که غیر از او معبود دیگری (سزاوار عبادت) نیست، شایسته حمد (و ثنا) در دنیا و آخرت فقط اوست، (زیرا تصرّفات او در هر دو عالم چنان است که بر جامع کمالات و مستحقّ عبادت بودن او گواهند) و (اختیارات سلطنت او نیز چنان است که) حکومت (در قیامت هم) از آن او می‌باشد و (قوّت و وسعت سلطنت او هم چنان است) که همه‌ی شما به سوی او باز می‌گردید (این چنین نیست که باقی بمانید، یا به جایی دیگر رفته ناه ببرد و برای اظهار قدرت او) شما (به آنها) بگویند که شما خبر بدهید که خداوند متعال برای همیشه تا قیامت شب را نگه دارد، پس غیر از او کدام معبود است که برای شما روشنی بیاورد، (که در پرتو آن استراحت کنید، آیا شما (این شاهد قدرت را) نمی‌بینید، پس یگانه بودن او در قدرت هم مقتضای این است که در معبودیت هم منفرد باشد) و (او چنان منعم است که) از مهربانی خویش برای شما شب و روز را مقرر فرمود تا شما در شب استراحت کنید و در روز

در تلاش رزق او قرار گیرید، و (بر این دو نعمت) شکر (خدا را) بجای آورید، (پس در انعام و احسان هم، او تنهاست، این هم دلیل آن است که او در معبودیت هم منفرد است).

معارف و مسایل

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ یکی از مفهوم‌های آیه این است که در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید که مراد از «یختار» اختیار احکام است، که وقتی حقّ تعالی در آفرینش کاینات منفرد است، کسی شریک او نیست، پس در اجرای احکام هم منفرد است، و هر حکمی که بخواهد، بر مخلوق خویش صادر می‌نماید، خلاصه، هم چنان‌که در اختیار تکوینی کسی شریک خدا نیست، هم چنین در اختیار تشریعی هم کسی شریک او نیست، و مفهوم دیگر آن این است که امام بغوی در تفسیر خویش و علامه ابن قیم در مقدمه‌ی زادالمعاد بیان فرموده است که مراد از اختیار این است که خداوند متعال از مخلوق خویش هر کسی را که بخواهد برای اعزاز و اکرام خویش منتخب می‌نماید، و به قول بغوی این پاسخی است به آن قول مشرکین مکه که گفتند: ﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ﴾ یعنی: وقتی که خداوند می‌خواست قرآن را نازل بفرماید، چرا آن را بر یک انسان بزرگی از شهر بزرگ مکه و طایف نازل نکرد! تا قدر و منزلت او شناخته می‌شد، پس در نازل کردن آن بر یک مسکین و یتیم چه حکمتی وجود داشت؟ در پاسخ به آن فرمود: آن مالکی که بدون کمک شریکی، تمام مخلوقات خویش را آفرید، چنین اختیاری هم دارد که برای مقام خاص خویش، از مخلوق خود، کسی را انتخاب نماید، و نباید او پایبند تجویزات شما قرار گیرد، که چه کسی استحقاق این مقام را داراست.



معیار صحیح برتری کسی بر دیگری یا چیزی بر چیزی دیگر، اختیار خداوندی است

حافظ ابن قیم از این آیه ضابطه‌ی عظیم الشانی استنباط فرموده است که آنچه در دنیا مکانی بر مکانی دیگر یا چیزی بر چیزی دیگر ترجیح داده می‌شود، این نتیجه‌ی کسب و عمل آن چیز نیست، بلکه آن مستقیماً نتیجه‌ی انتخاب و اختیار خالق کاینات است، او تعالی هفت آسمان را آفریده و از آن جمله آسمان علیا را بر دیگران فضیلت داد در صورتی که ماده هر هفت آسمان یکی است، سپس او جنّت الفردوس را بر جنّت‌های دیگر و جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و غیره را بر فرشتگان دیگر و انبیاء علیهم‌السلام، را بر بقیه‌ی مردم، و نیز بعضی از آنها را بر بعضی و خلیل الله ابراهیم و حبیب الله محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، را بر بقیه انبیای اولوالعزم و باز اولاد حضرت اسماعیل علیه‌السلام، را بر تمام مردم جهان و قریش را بر اینها و سپس بنی هاشم را بر تمام قریش و آن حضرت را بر تمام بنی هاشم برتری و فضیلت داد، و هم چنین اصحاب کرام و بقیه‌ی اسلاف امت را بر دیگران فضیلت و برتری داد، این همه نتیجه‌ی انتخاب و اختیار خداوندی است.

هم چنین برتری دادن بعضی از جاها بر دیگران و بعضی از شب و روز بر شبها و روزهای دیگر، همه در اثر همان انتخاب و اختیار حق تعالی جلّ شأنه است.

در نهایت اصل معیار افضلیت و مفضولیت در تمام کاینات همین انتخاب و اختیار است، البته سبب دیگر افضلیت اعمال و افعال انسانی هم می‌تواند باشد و اماکنی که در آن اعمال نیک انجام گیرد، آن اماکن به سبب انجام اعمال صالح یا سکونت عباد صالحین در آنجا، متبرک می‌گردند، و این فضیلت به سبب کسب و اختیار و عمل صالح می‌تواند به دست آید،

خلاصه این که مدار فضیلت در این جهان بر دو چیز است: یکی غیر اختیاری است که فقط منوط به انتخاب خداوندی است، دوم اختیاری که از اعمال صالح و اخلاق فاضل به دست می آید.

علامه ابن قیم بر این موضوع بحثی مفصل نموده است، و سپس برتری خلفای راشدین بر تمام صحابه و برتری صدیق را از خلفا و سپس برتری فاروق و ذوالنورین و مرتضی را بالترتیب با این دو معیار ثابت فرموده است، حضرت شاه عبدالعزیز محدث دهلوی رحمته الله، بر این موضوع رساله ای به زبان فارسی دارند که این جانب آن را به نام: «بعض التفصیل لمسئله التفضیل» به اردو ترجمه و منتشر ساخته ام و در سوره ی قصص احکام القرآن آن را به عربی مفصلاً نوشته ام که حسب مذاق اهل علم است، آن را مطالعه نمایید.

﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَا تَيْبِكُمْ بَضِيًّا أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ حق تعالی در این آیه با ذکر شب یکی از فواید آن را این ذکر نمود، که: ﴿بَلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾ یعنی: انسان در شب استراحت می کند و در مقابل آن با ذکر روز بضیاء فایده ای ذکر ننمود، سبب روشن است که روشنی روز در ذات خود افضل است، و بهتر بودن آن از ظلمت معلوم و معروف است، و فواید بی شمار روشنی به میزانی شناخته شده اند که نیاز به بیان ندارند، برخلاف شب که ظلمت و تاریکی که به اعتبار ذات خود فضیلتی ندارد، بلکه خوبی آن با توجه به سکون و استراحت مردم است، لذا آن را بیان نمود و از این جهت جریان روز را ذکر نموده، در پایان بیان نمود که: ﴿أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ و معامله شب را ذکر نموده فرمود: ﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ می تواند اشاره به این باشد که فضایل و برکات و فواید و ثمرات به میزانی بی شمارند که نمی توانند در احاطه ی بصر در آیند، البته می توانند شنیده باشند، لذا ﴿أَفَلَا تَسْمَعُونَ﴾ فرمود؛ زیرا ذخیره ی بزرگی از علم و



ادراک انسانی را می توان به وسیله گوش به دست آورد، همیشه چیزهای دیدنی از چیزهای شنیدنی کمتر می باشند و چون فواید شب نسبت به روز کمتر است، می توان آنها را دید، لذا در اینجا کلمه ﴿أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ را ذکر نمود^(۱).

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾
 و روزی که می خواند آنها را، پس می فرماید کجا هستند شریکان من که شما آنها را ادعای کردید.

و نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
 و جدا می کنیم از هر گروهی یک احوال نشان دهنده، پس می گوئیم بیاورید سند خود را

فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾
 آنگاه می دانند که سخن حق از آن خداست، و گم می شوند از آنها آن سخنانی که افترا می کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

روزی که خداوند آنها را فرا می خواند (تا که همه مردم رسوایی او را بشنوند) کسانی که شما آنها را شریک من می پنداشتید، کجا رفتند، و (اگر چه برای اتمام حجّت اقرار خود آنها کافی بود، اما برای مزید تأکید علیه آنها، گواهی اقامه می گردد، بدین شکل که) ما از هر گروهی به تنهایی گواه (هم) می آوریم، (مراد از آنها انبیاء علیهم السلام، هستند که به کفر آنها گواهی می دهند) باز هم ما (به مشرکین) می گوئیم که (اکنون) دلیلی برای خود (بر صحت ادعای شرک) بیاورید، پس (آنگاه) آنان (به عین الیقین) می دانند که سخن راست از آن خدا بود، (که توسط انبیا نشان داده شد، و ادعای شرک،

دو غیب بود) و سخنانی که (در دنیا) افترا می بستند (امروز) از آنها سراغی در دست نیست؛ (زیرا پس از آشکار شدن حق، غایب شدن باطل، امری ضروری است).

فایده:

در آیه‌ی ماقبل از این که سؤال شد: ﴿مَاذَا اجْتَبَمُ الْمُرْسَلِينَ﴾ در آن از کفار نسبت به پاسخگویی انبیاء علیهم السلام، پرسیده شده بود، و در اینجا هدف گواهی گرفتن از خود انبیاء علیهم السلام، است، لذا سؤال متضمن تکرار نیست.

إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ قَارُونَ يَدْرِي أَنَّهُ لَيَأْتِيهِمْ بِمِثْلِ مَا آتَاهُ مِنْ قَبْلُ وَهُوَ يَتَّبِعُ آلَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوزًا بِالْعُسْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ بِرِدَائِنَا عَلَيْكَ إِنَّهُ يَتَّبِعُ آلَ فِرْعَوْنَ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَأُبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ

لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ

عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۗ أُولَٰئِكَ يَكْفُرُونَ ﴿٧٨﴾

فَتَنَّاكَ فُتْنًا إِنَّكَ لَبَصِيرٌ ﴿٧٩﴾

فَتَنَّاكَ فُتْنًا إِنَّكَ لَبَصِيرٌ ﴿٨٠﴾

فَتَنَّاكَ فُتْنًا إِنَّكَ لَبَصِيرٌ ﴿٨١﴾



هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۷۸﴾
از او بیشتر زور و بیشتر مال داشتند، و سؤال نمی‌شوند از گناهشان گناهکاران.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ
پس بیرون آمد در جلو قوم خود در آرایش خود، گفتند کسانی که طالب دنیا بودند، ای کاش

لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿۷۹﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ
می‌رسید ما مثل آنچه رسیده به قارون، یقیناً او سهم بزرگی دارد. و گفتند کسانی که

أُوتُوا أَلْعَلَّمْ وَيُلْكُمْ ثَوَابَ خَدَادِیْ بَهْتَرِ اسْتِ بَرَاى كَسَى كَه
رسیده بود به آنان فهم، خرابی باد به شما، ثواب خدادادی بهتر است برای کسی که

ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿۸۰﴾
یقین داشته باشد و عمل نیک کرده است، و این سخن در دل کسانی واقع می‌شود که صابر باشند.

فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
پس فرو بردیم او را باخانه‌اش در زمین، پس نبود برای او گروه یاری‌گری که کمک‌کند به او غیر از خدا

وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿۸۱﴾ وَ أَصْحَابُ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ
و نه خود او می‌توانست مدد یابد. و صحب کردند کسانی که آرزو کرده بودند در روز درجه و پاییه‌ی او را،

يَقُولُونَ وَيَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ
گفتند: وای خرابی، الله می‌گشاید رزق را برای کسی که بخواهد از بندگانش، و تنگ می‌کند،

لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۸۲﴾
اگر خدا احسان نمی‌کرد بر ما فرو می‌برد مارا، وای خرابی، پیروز نمی‌شوند منکران.

خلاصه‌ی تفسیر

(به وضع) قارون (بنگرید که از کفر و مخالفت چه ضررهایی به او

رسید، مال و متاع به او سودی نبخشید، بلکه مال و متاع او همراه خودش از بین رفت، و داستان مختصر او از این قرار است که او از قوم موس (علیهم السلام)، یعنی بنی اسرائیل بلکه عموزاده او) بود (کذا فی الدر) پس او در مقام مقابله با آنها (به خاطر کثرت مال) و (کثرت مال او به حدی بود که) ما به او چنان خزانه‌ای داده بودیم که کلیدهای آن را چندین مرد قدرتمند حمل می‌کردند، (به سختی می‌توانستند، پس وقتی کلیدها به این کثرت بودند، ظاهر است که خزانه‌ها خیلی زیاد بوده‌اند، و زمانی تکبر کرده بود که) وقتی قوم او (به صورت تفهیم) گفتند که تو (بر این مال و دولت) مناز، یقیناً خداوند فخرکنندگان را دوست نمی‌دارد و (این هم گفتند که) از آنچه خدا به تو داده در تلاش عالم آخرت هم باش، و سهم خود را از دنیا (در بردن آن به آخرت) فراموش مکن و (مطلب از: ﴿وَأَتَّبِعْ وَلَا تَسْ﴾ این است که) همانگونه که خداوند بر تو احسان نموده تو هم (به بندگان) احسان کن و (با نافرمانی خدا و تزییع حقوق واجب) در دنیا خواهان فساد مباش (به انجام دادن گناه در دنیا فساد برپا می‌شود کقوله تعالی: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ آيَاتِي النَّاسِ﴾^(۱)، بویژه گناه متعدی) یقیناً خدا اهل فساد را دوست نمی‌دارد، (این همه نصیحتها از طرف مسلمانان بود، و غالباً این مطالب را حضرت موسی قبلاً به او گفته بود، باز مکرراً مسلمانان دیگر آنها را اعاده کردند) قارون (با شنیدن آن) گفت: همه‌ی آنچه به من رسیده بنا بر هنرمندی ذاتی خود من است، (من وجوه و تدابیر اقتصاد را خوب می‌دانم که توسط آن همه‌ی اینها را جمع کردم، پس تفاخر من بی‌مورد نیست، و نمی‌توان آن را احسان غیبی دانست، و نه کسی می‌تواند در آن استحقاقی



داشته باشد، در آینده خداوند این قول او را رد می نماید که) آیا او (قارون به اخبار متواتر) این را ندانست که خداوند متعال پیش از او از امم گذشته کسانی را هلاک کرده است که در نیروی (مالی هم) از او خیلی برتر بودند، و مجمع آنها (هم از او) بیشتر بود و (نه تنها این که آنها هلاک شده رها شدند، بلکه به سبب ارتکاب جرم کفر و این که خداوند متعال آن را می دانست در قیامت هم معذب خواهند شد، چنان که ضابطه‌ی آنجاست که) از اهل جرم نسبت به (غرض تحقیق) گناههایشان سؤال نخواهد شد؛ (زیرا خود خداوند همه آنها را می داند، اگرچه به خاطر زجر و تنبیه سؤال می شوند، کقوله تعالی: ﴿لِنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۱)، با این مطلب که اگر قارون بر این مضمون نظری می انداخت، چنین سخنان جاهلانه‌ای نمی گفت؛ زیرا قدرت کامل الهی از وضع عذاب هلاکت ملل گذشته و احکم الحاکمین بودن او از مؤاخذه اخروی، آشکار است، پس کسی دیگر چه حقی دارد که نعمت الهی را نتیجه‌ی هنر خویش قرار داده از حقوق واجب سرباز زند، باز (یک مرتبه چنین اتفاق افتاد که) او با آرایش (و دبدبه‌ی) خویش در جلو قوم خود بیرون آمد، پس کسانی که (از قوم او) طالب دنیا بودند، (اگرچه مؤمن باشند، چنان که از قول آینده آنها: ﴿وَيَكْفُرُوا بِمَا لَمْ يُنْفِقُوا﴾ معلوم می گردد، آنها) گفتند چه خوب بود که به ما هم ساز و سامانی می رسید مانند آنچه که به قارون رسیده است، یقیناً او دارای سهم بزرگی است، (این تمنا در اثر حرص بود، از این لازم نمی آید که کافر باشند، چنان که اکنون هم بعضی از مردم با وجود مسلمان بودنشان ترقیات ملل دیگر را دیده شبانه روز آرزوی آن را کرده و در فکرش می باشند) و کسانی که به آنها فهم (در

دین) عطا شده بود (به حارسان) گفتند: نابود شوید (شما در این دنیا چه می خواهید) ثواب خدا (در آخرت از این کزوفّر دنیا) هزاران درجه بهتر است، برای کسی که ایمان آورده عمل نیک انجام دهد، و (سپس از مؤمنین و صالحین هم) آن (ثواب کاملاً) به کسانی داده می شود که (از لحاظ حرص و طمع دنیا) صابر باشد، (پس شما در پی تکمیل ایمان و تحصیل عمل صالح قرار گیرید، و از حرص و طمع تحصیل دنیا بیش از حد شرعی بپرهیزید) سپس ما قارون را با محل سرای او (در اثر اضافه شدن شرارتش) در زمین فرو بردیم، پس نبود یاریگر و کمکی که او را از (عذاب) خداوند نجات دهد (اگرچه او دارای گروه بزرگی بود) و نه خود او می توانست خود را نجات دهد، و کسانی که دیروز (در زمان گذشته نزدیک) آرزو داشتند که مثل او باشند (امروز خسف او را دیده) گفتند: آری چنین معلوم می شود که (مدار فراخی و تنگی رزق به خوش نصیبی و بدنصیبی نیست، بلکه فقط به سبب حکمت تکوینی در قبضه‌ی خداست) خداوند متعال به کسانی از بندگانش که بخواهد رزق بیشتری می دهد، و (برای کسی که بخواهد) تنگی پیش می آورد و (این اشتباه از ما بود که آن را نیک بختی تصور می کردیم، ما از این توبه می کنیم و یقیناً) اگر مهربانی خدا بر ما نمی بود، ما را هم فرو می برد؛ (زیرا ما هم به معصیت حرص و حبّ دنیا گرفتار بودیم) پس معلوم گردید که کفار رستگار نخواهند شد (اگرچه چند روزی عیش کنند اما سرانجام، باز خسران است، پس فلاح و رستگاری، مختص اهل ایمان است).

معارف و مسایل

از ابتدای سوره‌ی قصص تا اینجا آن داستان حضرت موسی علیه السلام، ذکر گردید، که با فرعون اتفاق افتاده بود، و از اینجا داستان دیگر او بیان می گردد



که با شخصی از قوم خودش به نام قارون اتفاق افتاده بود، و مناسبت آن با آیات گذشته این است که در آیه‌ی گذشته بیان شده بود، که ثروت و مال دنیا که به شما داده می‌شود، متاع چند روزی است، که فرو رفتن در حب آن کار عاقلانه‌ای نیست.

﴿ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ الآیه، و در داستان قارون نشان داده شد که او پس از تحصیل ثروت و مال، از آن نصیحت فراموش شده در نشئه‌اش چنان مست شد که خداوند را ناسپاسی کرد، و از ادای حقوق واجبی که از جانب خدا فرض شده بود سر باز زد، و در نتیجه با خزائن خود در زمین فرو رفت. «قارون» لفظ عجمی است که غالباً لغت عبرانی است، و از الفاظ قرآن در حَقِّ او همین قدر ثابت است که او از خویشاوندان حضرت موسی علیه السلام، و از قوم بنی اسرائیل بود، ولی در باره این که با موسی علیه السلام، چه نسبتی داشت اقوال مختلفی آمده است. در روایتی از حضرت ابن عباس آمده است که او عموزاده‌ی حضرت موسی علیه السلام، بود، و گفته‌های دیگری هم آمده است^(۱).

در روح المعانی به روایت محمد بن اسحاق منقول است که قارون حافظ تورات بود، و از بقیه بنی اسرائیل بیشتر تورات را از برداشت، ولی همانند سامری، منافق از آب در آمد، و علت نفاق او حرص بی جای جاه و مقام دنیا بود، سیادت کل بنی اسرائیل به دست حضرت موسی علیه السلام، بود، و برادرش هارون علیه السلام، وزیر و شریک نبوت او بود، قارون حسد برد که من هم عموزاده و خویشاوند او هستم، چرا در این سیادت سهمی ندارم، چنان‌که آن را در نزد حضرت موسی به صورت گلایه عرض کرد، حضرت

موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، فرمود: هر چه هست از طرف خداست من در آن دخالتی ندارم، ولی با این مطمئن نشد، و بر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، حسد برد.

﴿ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ﴾ لفظ «بغی» برای چندین معنا می آید که معنای مشهور آن ظلم است، و این معنا هم می تواند مراد باشد که او غرق شدن در ثروت و مال به خاطر خویش، بر دیگران به ظلم و تعدی پرداخت، یحیی بن سلام و سعید بن مسیب فرموده اند: قارون شخص ثروتمندی بود، و از طرف فرعون بر بنی اسرائیل مأموریت جمع آوری خبر را داشت و در این پست مأموریت خویش به بنی اسرائیل اذیت رسانید^(۱). و معنای دیگر آن تکبر است، و بسیاری از مفسرین در اینجا همین معنای دوم را مراد گرفته اند که او در نشئه ی ثروت و مال خویش بر بنی اسرائیل تکبر آغاز کرد، و آنها را تحقیر و خوار نمود.

﴿ وَءَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ ﴾ «کنوز» جمع کنز است که بر خزانه مدفون در زمین اطلاق می شود، و در اصطلاح شرع کنز بر آن خزانه ای اطلاق می شود که زکات آن ادا نشده باشد، از حضرت عطار مروی است که او به خزانه ی بزرگی از حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، نایل آمده بود^(۲).

﴿ لَتَنُوًّا بِالْعُصْبَةِ ﴾ «عصبة» به معنای خمیدگی ای که در اثر بار باشد، آمده است، و «عصبة» به معنای گروه است، به این معنای که خزانه های او به قدری زیاد بودند که کلیدهای آنها آن قدر بی شمار بودند که اگر گروه بزرگی آنها را بر می داشتند، از سنگینی آنها خم می شدند و ظاهر است که کلید قفل خیلی سبک ساخته می شود تا حملش آسان باشد، ولی به سبب کثرت عدد آنها، چنان سنگین بودند که برداشتن آنها بر گروهی هم آسان نبود^(۳).

۲- روح.

۱- قرطبی.

۳- روح.



﴿ لَا تَفْرَحْ ﴾ معنای لفظی «فرح» آن خوشی ای است که انسان به سبب لذت زودگذر به آن نایل می‌گردد، قرآن کریم در بسیاری از آیات، فرح را مذموم قرار داده، چنان‌که یکی در این آیه آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ و در آیه دیگر آمده: ﴿لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ و در آیه‌ی دیگر آمده است: ﴿فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ و در بعضی به «فرح» اجازه بلکه امر شده است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ و در جایی دیگر: ﴿فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا﴾ آمده است، از مجموعه‌ی همه این آیات ثابت می‌شود که فرح مذموم و ممنوع آن است که به سبب تکبر و ناز باشد، و آن زمانی است که اول لذت و خوشی را کمال ذاتی و حق ذاتی خود تصور کند، نه انعام و احسان الهی، و خوشی ای که تا این حد نرسیده باشد ممنوع نیست، بلکه از یک جهت مطلوب است که سپاسگزاری از نعمت خداوندی است.

﴿وَأَبْتَعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ یعنی: مسلمانان به قارون نصیحت کردند. از مال و ثروتی که خداوند به تو عنایت کرده، انتظام آخرت را انجام دهد، و آنچه سهم تو از دنیا است، آن را هم فراموش نکن.

مراد از سهم دنیا چیست؟ بیشتر مفسرین آن را چنین تصور کرده‌اند که مراد از آن عمر و آن اعمالی است که به درد آخرت بخورد، و صدقه و خیرات و بقیه‌ی اعمال صالح همه جزء آن هستند، و این معنی از حضرت ابن عباس و جمهور مفسرین منقول است^(۱)، پس در این صورت جمله‌ی بعدی تأکیدی برای جمله اولی است، در جمله‌ی اول فرموده بود که از ثروت، مال، عمر، قوت و تندرستی ای که خداوند به تو عنایت نموده،

کارهایی انجام ده که در آخرت به دردت بخورند، و در حقیقت این سهم دنیا مال تو است که وسیله‌ی انتظام آخرت قرار می‌گیرد، و بقیه دنیا سهم وارثان دیگر است. و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراد از جمله دوم این است که از آنچه خداوند به تو داده انتظام آخرت را برقرار کن، ولی از انتظام ضروریات دنیوی خود را هم فراموش نکن، که همه را در راه خدا ببخشی، و گدا باقی بمانی، بلکه به قدر ضرورت برای خودت چیزی نگه دار، پس طبق این تفسیر مراد از نصیب دنیا ضروریات اقتصادی است، والله سبحانه و تعالی.

﴿ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ۚ ﴾ بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از علم تورات است، چنان‌که در بعضی از روایات آمده است که قارون حافظ تورات بود، و از آن گروه هفتاد نفری بود که حضرت موسی عليه السلام، آنها را برای میقات منتخب فرمود، ولی در اثر این، ناز و غروری که به او دست داد آن را کمال ذاتی خویش تصور کرد، و مطلب از این گفتار او هم همین بود که ثروت و مالی که به من رسیده است به سبب کمال علمی ذاتی خود من است، لذا من خود شخصاً مستحق آن هستم، در آن کسی بر من احسانی ندارد، ولی به ظاهر مراد از این علم، علم تدابیر اقتصادی، مانند تجارت، صنعت و غیره است، که وسیله کسب ثروت و مال هستند، با این مطلب که در مالی که من به آن نایل آمده‌ام احسان خدا دخالتی ندارد، من به هوشیاری و زحمت خویش آن را به دست آورده‌ام، ولی آن نادان نفهمید که این زیرکی، زحمت، تجربه صنعت و تجارت بخشش الهی بود، نه کمال ذاتی او.

﴿ أُولَٰئِكَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ ۚ ﴾ جواب اصلی این مقوله قارون است، که این ثروت و مال من، دست آورد علم و هنر ذاتی خود من است، همان که در بالا گذشت، اگر این هم پذیرفته شود که به سبب آن علم و هنر خاصی بود، باز هم چگونه از احسان الهی تبرئه می‌شود؛ زیرا که این علم و



هنر و نیروی کسب هم، بخششی الهی است، ولی از این پاسخگویی آن، به علّت کمال ظهور، چشم پوشی به کار رفت که بالفرض اگر این ثروت و مال را از کمال خویش به دست آورده است، اما خود این ثروت و مال حقیقتی ندارد، کثرت مال برای هیچ انسانی فضیلت و کمال نیست، و آن در هر حالت به درد نمی خورد، و برای اثبات آن مثال سرمایه داران بزرگ ملل گذشته را بیان نمود که وقتی آنها سرکشی کردند ناگهان خداوند آنها را گرفتار نمود، و مال و ثروت به درد آنها نخورد.

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ﴾ در این آیه در مقابل ﴿ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ﴾ یعنی، «علماء الذين يريدون الحياة الدنيا» آورده شد که در آن اشاره ای واضح به این است که اراده متاع دنیا و مقصد قرار دادن آن کار اهل علم نیست، بلکه نظر اهل علم همیشه بر فواید دایمی آخرت می باشد، و متاع دنیا را به قدر ضرورت و نیاز به دست می آورند، و بر آن اکتفا می کنند.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ
آن خانه ای آخرت را می دهیم به کسانی که نمی خواهند بزرگی را برای خود در زمین، و

لَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
نه ایجاد فساد می نمایند، و خوب است سرانجام ترسندگان. کسی که کرده نیکی برای اوست

خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا
بهبتر از آن، و کسی که کرده بدی پس سزا داده نمی شود به بدکاران مگر

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾

آنچه می کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

این عالم آخرت را (که مقصود بودن ثواب آن «ثواب الله خیر» در بالا ذکر شد) ما به کسانی اختصاص می‌دهیم که نمی‌خواهند در دنیا بزرگ قرار گیرند، و نه فساد می‌کنند (نه تکبر می‌کنند که گناه باطنی است، و نه چنان گناه ظاهری مرتکب می‌شوند که در زمین فساد ایجاد شود، و تنها اجتناب از این مفاسد ظاهر و باطن کافی نیست، بلکه) سرانجام خوب از آن متقین است، (که با اجتناب از بدیها پایبند اعمال صالح هم باشند، و کیفیت جزا و سزای اعمال این است)، کسی که (در قیامت) نیکی بیاورد به او (پاداش) بهتری از (مقتضای) آن می‌رسد؛ (زیرا مقتضای عمل نیک در اصل این است که موافق حیثیت آن بر آن عوض مترتب باشد، اما در آنجا بیش از آن داده می‌شود که حد اقل آن ده برابر است) و کسی که بدی پیش آورد، پس به آنها چنان سزا داده می‌شود که انجام می‌دادند (بیش از مقتضا به آنها سزا داده نمی‌شود).

معارف و مسایل

﴿لِّلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ در این آیه فلاح و نجات دار آخرت را مختص کسانی قرار داده است که در زمین اراده‌ی علو و فساد نداشته باشند، مراد از «عُلُوًّا» تکبر است، یعنی خود را نسبت به دیگران بزرگ قرار دادن و دیگران را تذلیل کردن، و مراد از «فساد» ظلم کردن به مردم است^(۱).

و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: هر معصیتی «فساد فی الارض» است؛ زیرا در اثر وبال گناه برکات دنیوی کاسته می‌شوند، از این آیه معلوم شد، کسانی



که به تکبر و ظلم یا مطلق گناه اراده کنند، در آخرت سهم و نصیبی ندارند. **فایده:** مراد از تکبری که حرمت و وبالش در این آیه ذکر گردید، آن است که بر مردم تفاخر و تحقیر آنها مقصود باشد، و اگر نه انتظام لباس و غذا و منزل خوب برای خود به شرط عدم تفاخر بر دیگران مذموم نیست، چنانکه در حدیث صحیح مسلم به آن تصریح شده است.

تصمیم قطعی معصیت هم، معصیت است

از وعید حرمان در دار آخرت از علو و فساد، معلوم شد که اراده‌ی جزم به گناه وقتی در حدّ عزم مصمم باشد، آن هم معصیت است^(۱). البته اگر او باز از ترس خدا از این اراده باز آید، پس به جای گناه در نامه‌ی اعمال او ثواب نوشته می‌شود و اگر به سببی غیر اختیاری بر انجام آن گناه دست نیافت، و آن را انجام نداد، ولی تا حدّ توان خود بر انجام آن کوشش کرد آن هم معصیت و گناه نوشته می‌شود^(۲).

در آخر آیه فرمود: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ حاصل آن این است که برای فلاح و نجات در آخرت دو چیز لازم است: یکی اجتناب از علو و فساد، و دوم تقوی، یعنی پایبندی به اعمال صالح، پس تنها اجتناب از علو و فساد کافی نیست، بلکه انجام آن اعمالی که از نظر شرع فرض و واجب‌اند آن هم برای نجات آخرت شرط است.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادِ قَل رَّبِّي أَعْلَمُ

کسی که فرستاد بر تو حکم قرآن، او برگرداننده تو است بجای اول، بگو رب من خوب می‌داند



مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَن هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸۵﴾ وَ مَا كُنْتَ تَرْجُوَ
که چه کسی بر هدایت آمده است، و چه کسی افتاده در گمراهی واضح. و تو امیدوار نبودی

أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ الْأَرْحَمَةَ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرَ الْكٰفِرِينَ ﴿۸۶﴾
که نازل کرده شود بر تو کتاب، مگر به مهربانی پروردگارت، پس نباش حامی کفار.

وَ لَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بِعَدَاذِ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَ أَدْعُ
و چنین نباشد که باز دارند تو را از احکام الله، پس از این که نازل شدند به سوی تو و بخوان

إِلَىٰ رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۸۷﴾ وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
به سوی پروردگارت و نباش از مشرکان. و نخوان با خداوند حاکم دیگری،

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾
بندگی کسی نیست بجز از او، هر چیز فناست مگر صورت او، حکم از اوست و به سوی او باز می گردید.

خلاصه‌ی تفسیر

(مخالفین که شما را پریشان کرده بر ترک وطن مجبور ساختند، و به سبب مفارقت اضطراری، شما صدمه دیدید، اطمینان داشته باشید که) آن خدایی که (عمل بر احکام) قرآن (و تبلیغ آن) را بر تو فرض کرده است، (که مجموعاً دلیل نبوت اند)، او تو را به وطن اصلی (خودت یعنی مکه) باز می گرداند، (و در آن زمان شما آزاد و غالب و صاحب سلطنت خواهید بود، و در این حال اگر جای دیگری برای سکونت اختیار گردد، با مصلحت و اختیارت می باشد که از آن رنج حاصل نمی آید، و با وجود تحقق نبوت شما که این مردم شما را بر اشتباه قرار می دهند و خود را بر حق می پندارند، پس) شما (به آنها) بگویید که پروردگار کاملاً می داند که چه کسی با دین حق (از جانب خدا) آمده است و چه کسی در گمراهی آشکار (مبتلا)



است، (دلایل قطعی حقیقت من و بطلان شما وجود دارد، ولی وقتی شما از آنها استفاده نمی‌کنید، پس جواب آخر این است که بسیار خوب، خدا می‌داند و آن را نشان می‌دهد) و (این نعمت نبوت تو، فقط خدادادی است، حتی خود) شما (قبل از نبوت) چنین توقعی نداشتی، که این کتاب بر شما نازل گردد، ولی فقط از روی مهربانی خدا نازل گردید، پس شما (به خرافات آنها توجه ننمای و چنانکه تاکنون از آنها جدا مانده‌اید، در آینده هم این چنین) کفار را کوچکترین تأییدی نفرمایید، و وقتی که احکام خداوند بر شما نازل گردید، نباید چنین باشد (چنانکه تاکنون نشده است)، که اینها شما را از آن احکام باز دارند، و شما (به دستور سابق) به سوی (دین) پروردگار خود (مردم را) فرا خوان، و (هم چنانکه تاکنون با مشرکان هیچگونه رابطه‌ای برقرار نشد، هم چنین در آینده نیز برای همیشه) جزء آنها قرار نگیرید، و (هم چنانکه تاکنون از شرک معصوم هستید، هم چنین در آینده هم) با خدا معبودی دیگر را فرا نخوان، (هدف از این آیه نا امید کردن کفار و مشرکین از خواسته‌هایشان است، و روی سخن به آنهاست که آنچه شما از آن حضرت ﷺ، می‌خواهید که در دین با شما موافق باشد، هیچ‌گاه در آن احتمال پیروزی وجود ندارد، ولی عادت چنین است که بر هر کس بیشتر خشم آید، با او صحبت نمی‌کنند، بلکه با دوست خود صحبت کرده، به گوش او می‌زنند، در «معالم» از ابن عباس مروی است که این خطاب فقط در ظاهر به آن جناب ﷺ، است، و مقصود خود آن حضرت ﷺ، نمی‌باشد، تا اینجا مضمون از روی قصد متعلق به رسالت بود، اگر چه توحید هم در ضمن آن آمده بود، در آینده قصداً مضمون توحید بیان می‌گردد که) غیر از او کسی (سزاوار) معبود (بودن) نیست؛ (زیرا که) همه چیز فانی هستند، جز ذات خداوند متعال، (پس جز او کسی

مستحقّ عبادت قرار نگرفت، این مضمون توحید است، و در آینده مضمون معاد می آید که) از آن اوست حکومت (که مظهر کامل آن در قیامت می باشد) و بازگشت به سوی اوست، (پس او جزای اعمال همه را به آنها خواهد داد).

معارف و مسایل

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ آیه های آخر سوره برای تسلی آن حضرت ﷺ، و تأکید بر این هستند، که آن جناب ﷺ، بر فریضه ی رسالت و نبوّت خویش استوار بمانند، و مناسبت آنها به آیات گذشته ی سوره این است، که خداوند متعال در این سوره داستان مفصل حضرت موسی علیه السلام، با فرعون، و عداوت او و قومش با حضرت، و احساس خطر از آنها را بیان نمود، سپس بیان کرد که من او را با فضل و کرم خویش بر فرعون غلبه دادم، پس در آخر سوره، خلاصه ای از این چنین احوال و اوضاع آن حضرت ﷺ، بیان نمود، که کفار مکه او را پریشان کرده نقشه ی قتل او را کشیده بودند، و زندگی را در مکه بر مسلمانان تنگ کرده بودند، ولی حقّ تعالی طبق سنتّ همیشگی خویش آن جناب ﷺ، را بر همه فتح و پیروزی داد، و مکه ی مکرّمه که کفار آن جناب ﷺ، را از آنجا بیرون رانده بودند، باز در قبضه و تصرف او درآمد، ﴿الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ﴾ آن ذات پاک که قرآن را یعنی تلاوت و تبلیغ و عمل بر آن را بر تو فرض نموده او شما را به معاد برمی گرداند، مراد از «معاد» مکه ی مکرّمه است، چنان که در صحیح بخاری و غیره همین تفسیر از حضرت ابن عباس مروی است، با این مطلب که اگر چند روزی شما بر ترک وطن عزیز بویژه حرم و بیت الله مجبور گردید، ولی نازل کننده ی قرآن و فرض کننده عمل بر آن، یعنی خداوند، سرانجام شما را به مکه ی معظّمه برمی گرداند، از ائمه ی تفسیر در



روایت مقاتل آمده است که رسول خدا ﷺ، به هنگام هجرت زمانی که از غار ثور بیرون آمد و از مکه به سوی مدینه جاده معروف را گذاشته، از جاده‌ای دیگر عازم آنجا شد؛ زیرا دشمن در تعقیب بودند وقتی که به مقام جحفه که نزدیک براغ منزل مشهور جاده مدینه است رسید، و جاده‌ی اصلی مکه مکرمه به چشم خورد به یاد بیت الله و وطن خویش افتاد، جبرئیل امین با این آیه فرود آمد و به او مژده داده شد، که این جدایی مکه‌ی مکرمه چندگاهی است، و سرانجام باز شما به مکه‌ی مکرمه برگردانیده خواهید شد، این مژده به فتح مکه بود، از اینجاست که در روایت ابن عباس آمده است که این آیه در جحفه نازل شده نه مکی است و نه مدنی^(۱).

قرآن وسیله فتح بر دشمنان، و پیروزی در مقاصد است

در این آیه به آن حضرت ﷺ، بشارت داده شده است که شما باز در مقام فاتحی بزرگ به مکه برگردانیده می‌شوید، بدین عنوان که آن ذات حق تعالی ای که قرآن را بر شما فرض کرده شما را بر دشمنان پیروز گردانیده، باز به مکه برمی‌گرداند، در این اشاره به آن است که تلاوت قرآن و عمل بر آن علت این نصرت الهی و فتح مبین خواهد شد.

﴿ كَلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ مراد از «وجهه» در این آیه ذات حق، سبحانه و تعالی است، و مقصود این که جز ذات حق، سبحانه و تعالی، هر چیزی هلاک و فنا شوند است، و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراد از وجهه آن عملی است که تنها برای خدا باشد، پس مطلب آیه این است، عملی که با اخلاص برای خدا باشد آن باقی ماندنی است، و همه اعمال دیگر فانی



هستند، والله سبحانه و تعالی اعلم.

الحمد لله سوره قصص امروز ۹ ذوالقعدة سنه ۱۳۹۱ در حالی به پایان رسید که هند به اتفاق ابرقدرتهای دیگر بر پاکستان حمله کرد و تا ۱۴ روز کراچی بمباران شد و در مواضع متعددی از شهر خسارات سنگینی وارد شد، صدها مسلمان شهید و منازلشان منهدم شدند، و جنگ چهارده روز با این حادثه اسفناک پایان یافت که پاکستان شرقی از پاکستان جدا شده و نزدیک بود هزار ارتش پاکستان محصور شده مجبور شدند که سلاح بر زمین بگذارند و هنوز هم در میان مسلمانان قتل عام جاری است، دل هر مسلمانی از این حادثه پاره پاره و مغزشان فرسوده شده است.

فانا لله و انا اليه راجعون، و اليه المشتكى و لا ملجاء و لا منجا من الله الا

اليه.





سورة العنكبوت

سورة العنكبوت مکیه وهی تسع و ستون آیه و سبع رکوعات
سوره عنكبوت در مکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

الَّذِينَ كَفَرُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١﴾ أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ إِذْ كَانُوا يَدْعُونَ بِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّهُمْ كَانُوا مُشْرِكِينَ ﴿٢﴾
آیا می پندارند مردم که گذاشته می شوند به این که بگویند ما یقین آوردیم و از آنها

لَا يُفْتَنُونَ ﴿٣﴾ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ
امتحان نگیریم. و ما امتحان گرفته ایم از کسانی که پیش از آنها بودند، البته خواهد دانست

اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ ﴿٤﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ
خدا کسانی را که راستگو هستند و خواهد دانست دروغگویان را. آیا می پندارند کسانی که

يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥﴾ مَن كَانَ يَرْجُوا
می کنند بدیها که از ما نجات می یابند، سخن بدی طی می کنند. هر کسی که امید داشته باشد

لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾ وَ مَن جَاهَدَ
ملاقات خدا را، پس وعده خدا دارد می آید، و اوست شنوا و دانا. و هر کسی زحمت بکشد



فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ
پس برای خود می‌کشد، خدا نیازی ندارد به جهانیان. و کسانی که یقین دارند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي
کرده‌اند کار نیک، ما می‌پوشانیم از آنها بدی‌ها را، و پاداش می‌دهیم به آنها به بهترین

كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

کارهای شان.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الْم﴾ (معنای آن را خدا می‌داند، بعضی از مسلمانان که از
ایذارسانی کفار می‌ترسند پس) آیا آن مردم پنداشته‌اند که با این گفتار نجات
می‌یابند، که ما ایمان آورده‌ایم و آنها به انواع مصایب) آزموده نمی‌شوند،
(اینطور نمی‌شود، بلکه چنین امتحاناتی پیش می‌آید) و ما (با این چنین
وقایعی)، کسانی را آزمودیم که پیش از ایشان (مسلمان) گذشته‌اند (بر
مسلمانان امتهای گذشته چنین واقعه‌ای گذشته است) پس (هم چنین از
اینها هم آزمون گرفته می‌شود، و در این آزمون) خداوند متعال کسانی را (به
علم ظاهری) می‌داند که (در ادعای ایمان) راستگو بودند و دروغگویان را
تراهد دانست (چنان‌که کسانی که با صدق و اعتقاد مسلمان می‌شوند، در
این امتحانات ثابت قدم می‌مانند، بلکه بیشتر پخته می‌شوند، و کسانی که
برای دفع الوقت مسلمان می‌شوند، آنها در چنین وقت اسلام را می‌گذارند،
یعنی این فلسفه‌ای از امتحان است؛ زیرا در اختلاط مخلص و غیر مخلص
ضررهایی وجود دارد، خصوصاً در احوال ابتدایی، این مضمون متعلق به
مسلمانان بود، در آینده نسبت به کفار آزار رساننده می‌فرماید: که) آیا



کسانی که کارهای بد انجام می دهند، چنین می پندارند که از ما به جایی می گریزند، این تصوّر آنها بی نهایت بیهوده است، (این به صورت جمله معترضه بود که در آن سرانجام بد کفّار را ذکر کرده است، و به مسلمانان نوعی تسلی داد که انتقام این اذیتها از آنها گرفته خواهد شد، در آینده باز روی سخن با مسلمانان است، که) هر کسی که امید ملاقات با خدا را دارد، پس (او نباید با چنین حوادثی پریشان گردد؛ زیرا که) آن وقت معین (ملاقات) خدا حتماً آمدنی است، (که تمام غمها با آن خنثی خواهند شد، کقوله تعالی: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَا الْحُزْنَ﴾^(۱)) و او به همه چیز شنوا و نسبت به همه چیز داناست، (نه گفتاری از او مخفی است و نه کرداری، پس به هنگام ملاقات به همه طاعات قولی و فعلی شما پاداش داده، غمها را از بین می برد) و (به یاد داشته باشید که آنچه ما نسبت به تحمّل مشقّات شما را بدان تشویق می کنیم، پس ظاهر و مسلم است که ما در آن منفعتی نداریم، بلکه) هر کسی که زحمتی می کشد، پس او برای (استفاده‌ی) خود زحمت می کشد (در غیر اینصورت) خداوند نیازی به جهانیان ندارد، (این هم متضمن ترغیب به تحمّل مشقّات است؛ زیرا متوجّه شدن به نفع خود، کار را آسانتر می کند) و (توضیح نفعی که از طاعت به دست می آید از این قرار است که) ما گناهان کسانی را که ایمان می آورند و کارهای نیکو انجام می دهند، دور می کنیم، (که بعضی از گناهان مانند کفر و شرک با ایمان زایل می گردد، و بعضی دیگر با توبه که جزو اعمال صالح است و بعضی دیگر تنها با اعمال صالح و بعضی به فضل خدا و بعضی دیگر از قدری سزا بخشوده می شوند، لذا تکفیر در اینجا عام است) و به آنها

پاداش بهترین کارهای (ایمان و عمل صالح) آنها را (نسبت به استحقاقشان) می‌دهیم (لذا با توجه به همه این ترغیبات باید بیشتر بر طاعت و استقامت بر مجاهدت، اهتمام ورزید).

معارف و مسایل

﴿وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ از «فتنه» به معنای آزمایش مشتق است، آزمایش‌های گوناگونی بر اهل ایمان بویژه انبیا و صلحا در این جهان می‌گذرد، و سرانجام فتح و پیروزی از آن آنها خواهد بود، و این آزمایشها گاهی به وسیله‌ی عداوت مخالفین کفار و فجار و شکنجه‌های آنها می‌باشد، چنانکه بیشتر بر اکثر انبیا و خاتم‌النبیین و اصحاب او اتفاق افتاد که داستانهایی از آنها در کتب تاریخ و سیره مذکور است، و گاهی این آزمایش‌ها، به صورت امراض و مشقتهای دیگری است، چنانکه برای حضرت ایوب علیه السلام، اتفاق افتاد و برای بعضی هر دو نوع پیش می‌آید، شأن نزول این آیه اگر چه طبق روایات، اصحابی هستند که به هنگام هجرت به سوی مدینه به دست کفار شکنجه شدند، ولی مراد از آن عام است، و علما و صلحا و اولیای امت را در بر می‌گیرد، در هر زمان آزمایش‌های گوناگونی اتفاق افتاده و می‌افتد^(۱).

﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ یعنی ما به وسیله امتحانات و شداید در میان مخلص و غیر مخلص، نیک و بد امتیاز خواهیم داد؛ زیرا اختلاط منافقین با مخلصین بسا اوقات مضر خواهد بود، مقصود این آیه امتیاز برقرار کردن میان مخلص و غیر مخلص، نیک و بد است که آن را بدین شکل تعبیر



نمود، که خداوند نسبت به صادقین و کاذبین علم دارد، الله تعالی صادقی و کاذبی هر انسان را پیش از خلقتش می دانست، پس معنای آنها به امتحانات و آزمایشها این است که این امتیاز را بر دیگران اظهار نماید.

حضرت سیدی حکیم الامت از شیخ خود حضرت مولانا محمد یعقوب توجیه آن را چنین نقل نموده است، که بسا اوقات بر درجه علم عوام تنزل کرده صحبت می شود، عموم مردم به وسیلهی آزمایش میان مخلص و غیر مخلص فرق و امتیاز ایجاد می کنند، حق تعالی طبق مذاق آنها فرمود: ما توسط این امتحانات گوناگون می دانیم که چه کسی مخلص است و چه کسی مخلص نیست، در صورتی که همه ی آنها از ازل در علم او بوده است، والله اعلم.

وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ

و تأکید کردیم انسان را به نیک رفتاری به مادر و پدرش، و اگر فشار دادند به تو که شریک کنی

بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

به من چیزی را که تو به آن خبر نداری، گفته ی آنها را قبول نکن، به سوی من است بازگشت شما

فَأَنْبِئْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

من نشان می دهم به شما آنچه می کردید، و کسانی که یقین آوردند و کار نیک کردند،

لنَدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩١﴾

داخل می کنیم آنها را در ردیف نیکان.

خلاصه ی تفسیر

و ما انسان را در حق مادر و پدر به رفتار نیک دستور دادیم و (چنین هم

گفتیم که) اگر آن دو بر تو چنین فشاری بیاورند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که (نسبت به معبودیت او) دلیل (صحیح) پیش تو وجود نداشته باشد (و هر چیزی به گونه‌ای است که بر عدم شایستگی عبادت آنها دلایل اقامه شده‌اند) پس (در این باره) تسلیم گفتار آنها مباش، همه‌ی شما به سوی من باز خواهید گشت، پس من شما را به همه‌ی کارهایتان (چه نیک و چه بد) آگاه خواهم کرد، و کسانی که (از شما) ایمان آورده باشند ما آنها را در (پایه‌ی) بندگان نیک (که در بهشت است) داخل خواهیم نمود، (و هم چنین بر اعمال بد آنها، به نحوی مناسب مجازات‌شان خواهیم نمود، بنابر این کسی که اطاعت والدین را بر اطاعت ما مقدم داشت او مجازات خواهد دید، و کسی که بر عکس آن کرده باشد، پاداش نیک خواهد یافت، حاصل این‌که در واقعه‌ی فوق از نافرمانی والدین، و سوسه گناه را به دل راه ندهد).

معارف و مسایل

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾ «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است (۱).

﴿بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ لفظ «حسن» مصدر و به معنای خوبی است، در اینجا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و مراد آن واضح است که خداوند متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک پیش آید.

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي﴾ یعنی: در ضمن حسن سلوک به والدین، این هم ضروری است که اطاعت از دستور آنها باید تا حدی باشد که آن دستور



بر خلاف احکام خداوند متعال نباشد، و اگر فرزندان را به کفر و شرک اجبار کنند، پس در این امر نباید از آنها اطاعت بشود، چنان‌که در حدیث آمده است که: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^(۱)، یعنی اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست.

این آیه در حق سعد بن ابی وقاص نازل گردید، او در جمع اصحاب در ردیف آن ده نفری قرار دارد که آن حضرت ﷺ، در یک زمان به آنها مژده جنت داد، که به آنها «عشره ی مبشره» می‌گویند، و او نسبت به مادرش بسیار فرمانبردار و جهت راحت رسانی به او مستعد بود، وقتی که مادرش حمنه بنت ابی سفیان اطلاع پیدا کرد که پسرش سعد مسلمان شده است، به پسرش هشدار داد و قسم خورد که من تا زمانی که تو به دین پدران خویش برنگردید نه نان می‌خورم و نه آب، تا بدین شکل از تشنگی و گرسنگی بمیرم، و برای همیشه این بدنامی در جهان برای تو باقی بماند، که تو کشنده مادرت قرار گرفتی^(۲)، این آیه او را از پذیرفتن قول مادرش باز داشت.

در روایت بغوی آمده است که مادر سعد یک شبانه روز و در بعضی روایات آمده است که سه شبانه روز طبق قسم خود گرسنه و تشنه باقی ماند، حضرت سعد می‌دانست که محبت و اطاعت مادر به جای خود مهم است، اما در مقابل دستور خدا چیزی نبود، لذا به مادر خطاب کرده و گفت: مادر جان اگر تو در بدن صد تا روح می‌داشتی و یکی یکی از آن خارج می‌شدند و من آنها را می‌دیدم، حاضر نبودم که دینم را رها کنم، لذا تو اختیار داری که بخوری و بنوشی یا بمیری، در هر صورت من نمی‌توانم از دینم شوم، مادر از این گفتار مأیوس شده، خوردن و نوشیدن را آغاز نمود.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي
وبعضی از مردم هستند که می‌گویند یقین آوردیم به خدا، پس وقتی برسد به او اذیتی در

اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَسِنَ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ
راه خدا قرار می‌دهد اذیت مردم را مانند عذاب خدا، و اگر برسد مددی از طرف پروردگار تو،

لِيَقُولُوا إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾
می‌گویند ما با شما هستیم، آیا نیست خدا بهتر آگاه از آنچه در سینه‌های جهانیان است.

وَلِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لِيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾ وَ
و البته خواهد دانست خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و خواهد دانست فریب کاران را. و

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطِيئَتَكُمْ وَ مَا هُمْ
گفتند کفار به مؤمنان که بروید به راه ما و ما بر می‌داریم گناهان شما را و نیستند

بِحَمِيلِنَا مِّنْ خَطِيئَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ
بردارنده‌ی گناهان آنها چیزی را، یقیناً آنها دروغگو هستند. و خواهند برداشت بار خود را

وَ أَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

و چندین بار همراه با بارهای خود، و سؤال می‌شوند در روز قیامت از آنچه دروغ می‌بافتند.

خلاصه‌ی تفسیر

و بعضی از مردم چنانند که می‌گویند: ما به خدا ایمان آوردیم، پس وقتی به آنها در راه خدا اذیتی برسد، سپس ایذا رسانی مردم را چنان (بزرگ) می‌پندارند که عذاب خدا را، (که از آن مردم مجبور محض باشد، در حالی که هیچ کسی بر چنین عذابی قدرت ندارد، اکنون وضع آنها چنین است) و اگر (گاهی) کمکی (توسط مسلمانان) از طرف پروردگار به تو برسد



(مثلاً جهادی رخ دهد و در آن چنین اشخاص به درد بخورند) پس (آنگاه) می‌گویند که ما (در دین و عقیده) با شما بودیم، (مسلمان بودیم اگر چه در اثر اجبار و فشار کفار با کفار همراه بودیم، بنابر این حق تعالی می‌فرماید): آیا خداوند متعال نمی‌داند صحبت‌های دل‌های جهانیان را، (در دل آنها ایمان نبود) و (این وقایع از این جهت پیش می‌آیند که) خداوند متعال اهل ایمان را خواهد دانست و منافقان را هم خواهد دانست، و کفار به مسلمانان می‌گویند که شما (در دین) به راه ما بروید (و در قیامت) گناهان شما (که در اثر کفر و معاصی می‌باشند)، بر ذمه‌ی ما هستند (و شما سبکبار خواهید بود) در حالی که ایشان ذرّه‌ای را نمی‌توانند از گناهان آنها بر دوش بردارند (تا آنان سبکدوش گردند)، ایشان کلاً دروغ می‌گویند، و (البته این می‌شود که) ایشان گناهان خود را (کاملاً) بر ذمه‌ی خود بر می‌دارند و همراه با گناهان خود مقداری گناه دیگر هم (بر می‌دارند و اینها گناهانی هستند که ایشان سبب آن قرار گرفته بودند، و از برداشتن این گناهها، گناهکاران اصلی سبکدوش نخواهند شد؛ در نهایت دیگران سبکدوش نشدند اما خود ایشان در اثر گمراه کردن، بیشتر بار شدند) و ایشان حتماً روز قیامت نسبت به صحبت‌های دروغی که می‌گفتند باز خواست خواهند شد، (سپس عقاب آن را خواهند یافت).

معارف و مسایل

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾ برای جلوگیری از راه اسلام و منحرف کردن مسلمانان به روش‌های گوناگونی انتظام برگزار شده است، گاهی به جلوه دادن زر و زور و گاهی با ایجاد شکوک و شبهات، در این آیه هم یکی از آنگونه تدابیر آنها ذکر شده است که کفار به مسلمانان می‌گفتند: شما بدون دلیل از ترس عذاب آخرت به راه ما نمی‌روید، پس ما متعهد می‌شویم که

اگر صحبت از شما شد که از رفتن بر این راه در قیامت عذابی هست، پس بار گناهان شما بر ذمه‌ی ماست، که هر مشقتی که به شما می‌رسد، به ما برسد، و شما آزاد باشید.

هم چنین واقعه‌ی شخصی دیگر در آخرین رکوع سوره‌ی نجم ذکر شده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ﴾ در آن آمده است که شخصی را رفیقان کافرش گفتند که تو قدری در اینجا بده که ما در روز قیامت و آخرت عذاب تو را به ذمه‌ی خود خواهیم گرفت و تو را نجات خواهیم داد، او شروع به دادن کرد و سپس باز آمد که حماقت و بیهوده بودن کار او مفضلاً در سوره‌ی نجم مذکور است.

بدین شکل در اینجا گفتاری از کفار به عموم مسلمانان ذکر شده است: در اینجا حقّ تعالی در پاسخ آن (دو چیز بیان نمود)، یکی این که چنین گویندگانی کاملاً دروغگو هستند، اینها در قیامت هیچ گونه گناهی از آنان را بر نمی‌دارند، ﴿وَمَا هُمْ بِحٰمِلِيْنَ مِنْ خَطِيْئَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ﴾ یعنی با مشاهده‌ی عذاب هولناک آنجا حوصله پیدا نمی‌کنند که آن را بردارند، لذا این وعده‌ی آنها دروغ است، و در سوره‌ی نجم فرموده است: اگر آنها برای برداشتن باری آمده باشند، باز هم از طرف خدا به آنها اختیار داده نمی‌شود؛ زیرا این خلاف قانون عدل است که در اثر گناه یکی، دیگری گرفتار شود.

امر دوم این است که: این گفتار آنها اشتباه و دروغ است که آنها بتوانند بار گناه شما را برداشته شما را سبکدوش سازند، البته این می‌شود که گمراه کردن و منحرف کردن شما از مسیر حقّ و تلاش در آن، خود گناه بزرگی است، که علاوه بر گناه اعمال آنها، بر دوششان گذاشته می‌شود، پس بدین شکل وبال اعمال خود آنها و وبال کسانی که آنها را گمراه کرده‌اند به دوش



آنها گذاشته خواهد شد.

دعوتگر به سوی گناه هم گناهکار است، همانقدر عذابی که

به گناهکار می‌رسد به او هم می‌رسد

از این آیه معلوم می‌شود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا در گناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است، در حدیثی که به روایت حضرت ابوهریره و حضرت انس بن مالک منقول است، آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: کسی که مردم را به سوی هدایت دعوت کند، پس هر کسی که در اثر آن دعوت، بر آن عمل کرده باشد، پاداش اعمال همه آنها در نامه اعمال او نوشته می‌شود، بدون این‌که از ثواب اعمال عمل‌کننده، چیزی کاسته شود و کسی که به سوی گمراهی و گناهی دعوت کند، پس هر مردمی که به گفته‌ی او در آن گمراهی مبتلا شود، گناه و وبال همه آنها بر ذمه‌ی او می‌باشد بدون این‌که از عذاب و وبال آنها چیزی کاسته شود^(۱).

و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا
و ما فرستادیم نوح را به نزد قومش پس ماند در آنها هزار سال پنجاه سال کم،

فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ
پس گرفت آنها را طوفان و آنها گناهکار بودند. پس نجات دادیم ما او را و صاحبان کشتی را

وَ جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۵﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
و قرار دادیم کشتی را نشانی برای جهانیان. و ابراهیم را وقتی که می‌گفت او به قومش که

۱ - مسلم، عن ابی هریره و ابن ماجه، عن انس، قرطبی.

أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا
بندگی خدا را بجای آورید و از او بترسید، این بهتر است در حق شما اگر می فهمیدید. شما که

تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
می پرستید بجز خدا این بتها را و می سازید، صحبت های دروغ، یقیناً کسانی را که شما می پرستید

مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
غیر از خدا، مالک روزی شما نیستند، پس تلاش کنید نزد خدا رزق را و بندگی او را بجا

وَأَشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تَكْذِبُوا فَعَقْدٌ
بیاورید و حق او را قبول کنید، به سوی او بر می گردید. و اگر شما تکذیب کنید، پس

كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾
تکذیب کرده اند بسیاری گروه پیش از شما و مسئولیت رسول فقط پیام رسانی روشن است و بس.

خلاصه ی تفسیر

و ما نوح (علیه السلام)، را به سوی قومش (پیامبر قرار داده و) فرستادیم پس او پنجاه سال کمتر از هزار سال در میان آنها باقی ماند (و قوم را تفهیم می کرد) باز (وقتی بر این هم ایمان نیاوردند، پس) آنها را طوفان گرفت و آنان مردمانی بسیار ظالم بودند، (که با تفهیم در این مدت طولانی هم متأثر نشدند) پس (بعد از آمدن این طوفان) ما او را و صاحبان کشتی را (که همراه با او سوار بودند از این طوفان) نجات دادیم و ما این داستان را برای همه ی جهانیان (که این خبر به تواتر به آنها رسید)، موجب عبرت قرار دادیم، (که می توانند اندیشه کنند و بفهمند که سرانجام مخالفت با حق، چه خواهد شد) و ما ابراهیم (علیه السلام)، را (پیغمبر قرار داده) فرستادیم، وقتی که او به قومش (که بت پرست بودند) فرمود: شما عبادت خدا را بجای آورید و از او



بترسید (و ترسیده از شرک دست بکشید) این برای شما بهتر است، اگر فهم دارید (یعنی خلاف طریقه‌ی شرک که حماقت محض است؛ زیرا که) شما خدا را رها کرده تنها بتها را (که کاملاً عاجز و بی فایده هستند) می پرستید و (در خصوص آنها) سخنان دروغین می تراشید (که انتظام رزق و روزگار ما به وسیله آنها انجام می گیرد، و این دروغ محض است؛ زیرا) کسانی را که شما غیر از خدا می پرستید، اختیار ندارند که مقدار رزق به شما برسانند، پس شما از خدا رزق بخواهید (از او بخواهید که مالک رزق فقط اوست) و (وقتی که مالک رزق اوست، پس) عبادت او را بجای آورید و (چون رزق گذشته بخشش اوست پس) شکر او را بجای آورید (یکی از اسباب و جوب عبادت این است که او مالک نفع است) و (سبب دیگر این که مالک ضرر هم اوست، چنان که) همه‌ی شما به سوی او بازگردانیده می شوید، (آنگاه بر کفر به شما سزا خواهد داد) و اگر شما (در این امور) مرا دروغگو قرار دهید، پس (بدانید که هیچ ضرری متوجه من نمی شود) پیش از شما هم بسیاری از امتها (پیغمبران خود را) تکذیب کرده اند (ولی ضرری به آن پیامبران نرسید و علتش این است که) مسئولیت پیغمبر فقط این است که بطور واضح (امور را) ابلاغ نماید، (پذیراندن، کار او نیست، پس همه انبیا پس از تبلیغ سبک بال شدند، هم چنین من هم، پس هیچ ضرری متوجه ما نمی شود، البته پذیرفتن بر شما واجب بود که در اثر ترک آن شما حتماً ضرر یافتید).

معارف و مسایل

در آیات گذشته مخالفت کفار و شکنجه‌ی آنها که به مسلمانان می رسید بیان گردید، و در آیات فوق چنین وقایعی از انبیای سابق و امتهایشان جهت تسلی آن حضرت ﷺ، بیان شده است که از قدیم الایام این

سلسله‌ی شکنجه‌ها از طرف کفار بر اهل حق جریان دارد، ولی در اثر آن شکنجه‌های آنان، هیچ وقت همت از دست ندادند، لذا شما هم به این شکنجه‌های کفار توجه ننمایید، و در انجام وظیفه رسالت، با قدرت پیش روید.

از میان انبیای سابق پیش از همه داستان حضرت نوح علیه السلام، را بیان نمود، اولاً بدین خاطر که نخستین پیامبر است که در مقابل کفر و شرک قرار گرفت، ثانیاً از آنجا که آنقدر شکنجه که از دست قوم به او رسیده است به پیامبر دیگری نرسیده است؛ زیرا خداوند او را به طول عمر، امتیاز ویژه عنایت نموده بود، و تمام عمر در تحمل مشقتها گذشت، و نهصد و پنجاه سال عمر او که در قرآن آمده قطعی و یقینی است، و در بعضی از روایات آمده است که این نهصد و پنجاه سال زمان تبلیغ و دعوت او بود، و پیش از آن و پس از طوفان عمر بیشتری برای او ذکر شده است، والله اعلم.

به هر حال صرف کردن این عمر فوق العاده در دعوت و تبلیغ و تحمل شکنجه‌های کفار از قبیل ضرب و شتم و غیره به هنگام دعوت و تبلیغ، و همت و حوصله از دست ندادن فقط از ویژگیهای حضرت نوح علیه السلام، است. داستانی دیگر از حضرت ابراهیم علیه السلام، ذکر نمود که امتحانات بسیار سنگینی را پشت سر نهاد، آتش نمرود و هجرت از شام و اقامت در یک میدان بی آب و گیاه، سپس ذبح یگانه پسر و غیره و در ضمن داستان او واقعه حضرت لوط و امت او و بیان وقایع انبیای دیگر با امتهای سرکش آنها تا آخر سوره، همه‌ی اینها جهت تسلی آن حضرت علیه السلام، و امت او و ثابت قدم ماندن آنان بر دین بیان شده است.



أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ
آیا نمی بینند چگونه شروع می کند خدا پیدایش را باز آن را اعاده می کند این امر بر خدا

يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ۚ ثُمَّ اللَّهُ
آسان است. بگو بگردید در سرزمین باز ببینید چگونه شروع کرده پیدایش را باز خدا

يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَنْ
بلند می کند بلند کردن دیگر، یقیناً الله هر چیز را می تواند بکند. عذاب می دهد به هر که

يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
بخواهد و رحم می کند بر هر کس که بخواهد، و به سوی او برمی گردید. ونیستید عاجزکننده

فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَ مَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِّن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾
در زمین و نه در آسمان، و نیست برای شما غیر از خدا حامی و مددکاری.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ ۚ أُولَٰئِكَ يَسُؤُوا مِّن رَّحْمَتِي وَ
و کسانی که منکر شدند سخنان خدا و ملاقات او، آنها مایوس شدند از رحمت من و

أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

برای آنها عذاب دردناک است.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا آنها نمی دانند که خداوند متعال چگونه نخستین بار مخلوق را
می آفریند و (از عدم محض بوجود می آورد) باز او آنها را بار دوم
می آفریند این در نزد خداوند امر بسیار آسانی است (بلکه در نظر سطحی
آفریدن دوباره نسبت به بار اول آسانتر است، اگر چه به اعتبار قدرت ذاتی
هر دو مساوی هستند، و اینها امر اول یعنی خالق الکاينات بودن خدا را

اعتراف می‌کنند، لقله تعالی: ﴿وَلْتَن سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ الْخَالِيَاتِ﴾ و امر دوم یعنی آفریدن بار دوم مانند آن است، و داخل شدن آن تحت قدرت واضح تر است، بنابر: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا﴾ می‌تواند به این هم متعلق شود، و برای اهتمام بیشتر هم باز این مطلب را با قدری تفاوت عنوان به مردم گوشزد کرده به آن حضرت ﷺ، می‌فرماید) شما (به آنها) بگویید که شما در سرزمین بگردید و ببینید که خداوند متعال چگونه مخلوق را نخستین بار آفریده است، باز الله دوباره هم می‌آفریند، یقیناً الله بر هر چیز قادر است، (در عنوان اول یک استدلال عقلی وجود دارد و در عنوان دوم استدلال حسی که مربوط به مشاهده‌ی احوال کاینات است، این اثبات قیامت بود، و در آینده بیان جزا می‌آید که پس از برانگیخته شدن) هر کسی را که بخواهد عذاب می‌دهد (کسی که مستحق آن باشد) و به هر کسی که بخواهد رحمت می‌نماید (به کسی که اهل آن باشد) و (در این آزار و رحمت، کسی دیگر دخالتی ندارد؛ زیرا) همه‌ی شما به سوی او باز می‌گردید، (نه به سوی کسی دیگر) و (برای نجات از تعذیب او هیچگونه تدبیری وجود ندارد) نه شما می‌توانید در زمین (پنهان شده خدا را) شکست دهید (و در دست او گرفتار نشوید) و نه در آسمان (می‌توانید بپرید) و نه غیر از خدا برای شما کارساز و مددکاری وجود دارد (پس نه با تدبیر خود نجات می‌یابند و نه با حمایت دیگری) و (آنچه ما در بالا گفته بودیم: ﴿يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ﴾ اکنون طبق قاعده، کلّیه مصداق آن را نشان می‌دهیم و) کسانی که آیات خدا و (بویژه) رفتن پیش او را منکر هستند، آنها (در قیامت) از رحمت من مأیوس خواهند شد (آنگاه مشاهده خواهد شد که ما محل رحمت نیستیم) و ایشانند که برای آنها عذاب دردناک می‌باشد.



فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ
پس نبود جواب قومش بجز این که گفتند بکشید او را یا بسوزانید او را، پس نجات داد او را الله

مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾ وَقَالَ إِنَّمَا
از آتش، در این نشانیهای بزرگی هست برای کسانی که ایمان می آورند. وگفت ابراهیم آنچه

أَتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوتُنَّا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مقرر کردید بجز از خدا بتهارا دوستی برگزار کرده باخود در زندگی دنیا، باز در روز قیامت

يَكْفُرُ بِغُضُّكُمْ بَبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا
منکر می شوید همدیگر را و لعنت می کنند بر یکدیگر، و جای شما آتش است، و نیست

لَكُمْ مِّنْ نَّصْرِينَ ﴿٢٥﴾ فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي
هیچ یکی برای شما مددکار. پس ایمان آورد به او لوط وگفت من جلای وطنم به سوی پروردگارم

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي
یقیناً اوست غالب و حکیم. و بخشیدیم به او اسحاق و یعقوب را و گذاشتیم در

ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
نژاد او پیامبری و کتاب، و دادیم به او پاداش او را در دنیا، و او در آخرت

لِّمَنِ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

از نیکان است.

خلاصه‌ی تفسیر

پس (از این تقریر دلپذیر حضرت ابراهیم علیه السلام، آخرین) جواب قوم او
این بود، که (با هم) گفتند: یا او را به قتل برسانید یا او را بسوزانید (چنان که بر
سوختنش قرار شد) پس خدا او را از آتش نجات داد (که داستان آن در



سوره انبیا گذشت) یقیناً در این واقعه برای کسانی که ایمان دارند چندین نشانه وجود دارد (این واقعه دلیلی برای چندین چیز است، توانایی خدا، پیغمبر بودن ابراهیم، بطلان کفر و شرک، لذا این دلیل به تنهایی جانشین چندین دلیل قرار گرفت) و ابراهیم (علیه السلام)، در ضمن پند دادن) چنین فرمود: شما که خدا را رها کرده بتها را (معبود) قرار کرده اید، پس، این در اثر دوستی با دنیاست، (چنانکه مشاهده می شود که بیشتر انسانها بر روش دوستان و متعلقین و خویشاوندان می باشند، و بنابر این در امر حق نمی اندیشند و حق را فهمیده باز هم می ترسند که با دوستان و خویشاوندان رابطه را قطع کنند) باز سرانجام در قیامت (حالتان این خواهد بود، که) با یکدیگر مخالف می شوید، و بر یکدیگر لعنت می فرستید (چنانکه در سوره ی اعراف آمده است که: ﴿لَعْنَتٌ اُخْتِهِمْ﴾ و در سوره ی سبا آمده است: ﴿يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضِ الْقَوْلِ﴾ و در سوره ی بقره آمده است: ﴿اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِيْنَ اَتَّبَعُوا لَكَ﴾ خلاصه این که امروز در اثر هر احباب و اقارب که شما گمراهی را اختیار کردید، در روز قیامت همان احباب و اقارب دشمن شما قرار می گیرند) و (اگر شما از این بت پرستی باز نیامدید، پس) جای شما در دوزخ خواهد بود، و کسی حامی شما نخواهد شد، پس (با وجود این همه موعظه و پند، باز هم قوم او تسلیم نشدند) فقط لوط (علیه السلام)، او را تصدیق نمود و ابراهیم (علیه السلام)، فرمود: من (در میان شما نمی مانم بلکه) به سوی (جایی که) پروردگارم (نشان داده است) می روم، یقیناً اوست زبر دست و حکیم، (او مرا حفظ می نماید و نتیجه ی آن را به من عنایت می کند) و ما (پس از هجرت پسری به نام) اسحق و (نوه ای به نام) یعقوب به او دادیم، و ما در نسل او (سلسله ی) نبوت و کتاب را برقرار داشتیم، و ما پاداش او را در دنیا هم به او دادیم، و در آخرت او از بندگان نیک (بلند پایه) خواهد شد.



(مراد از این پاداش نزدیکی و پذیرش است کفوله تعالی فی البقرة: ﴿لَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾).

معارف و مسایل

﴿فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾ حضرت لوط علیه السلام، برادرزاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، بود و با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت ابراهیم در آتش نمرود، پیش از همه ایمان آورد، حضرت ابراهیم علیه السلام، با او و همسرش ساره که عموزاده‌اش بود و جلوتر مسلمان شده بود، به اراده‌ی هجرت از وطنش کوثا که روستایی از کوفه بود، رهسپار شد، و فرمود: ﴿إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾ که من وطن را رها کرده به سوی پروردگارم می‌روم، مراد این است که به چنان جایی می‌روم که در آنجا در عبادت رب مانعی نباشد.

حضرت نخعی و قتاده فرموده‌اند: گوینده‌ی ﴿إِنِّي مُهَاجِرٌ﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام، است؛ زیرا که پس از آن: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ حال او دارد بیان می‌شود، و بعضی از مفسرین آن را قول حضرت لوط علیه السلام، دانسته و ترجمه خلاصه‌ی تفسیر مطابق با آن است، ولی از سیاق کلام چنین معلوم می‌شود که تفسیر اول راجح است، و حضرت لوط علیه السلام، اگر چه در این هجرت شرکت داشت، ولی اگر هم چنان که از حضرت ساره ذکر می‌نماید؛ زیرا که تابع حضرت ابراهیم علیه السلام، بود، اگر از هجرت حضرت لوط هم ذکر مستقلی نیامد، چندان دور از ذهن نیست.

نخستین هجرت در دنیا

حضرت ابراهیم علیه السلام، نخستین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این هجرت او در سن هفتاد و پنج سالگی



(مراد از این پاداش نزدیکی و پذیرش است کقوله تعالی فی البقرة: ﴿لقد أصطفیناه فی الدنیا﴾).

معارف و مسایل

﴿فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾ حضرت لوط علیه السلام، برادرزاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، بود و با مشاهده‌ی معجزه‌ی حضرت ابراهیم در آتش نمرود، پیش از همه ایمان آورد، حضرت ابراهیم علیه السلام، با او و همسرش ساره که عموزاده‌اش بود و جلوتر مسلمان شده بود، به اراده‌ی هجرت از وطنش کوئا که روستایی از کوفه بود، رهسپار شد، و فرمود: ﴿إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾ که من وطن را رها کرده به سوی پروردگارم می‌روم، مراد این است که به چنان جایی می‌روم که در آنجا در عبادت رب مانعی نباشد.

حضرت نخعی و قتاده فرموده‌اند: گوینده‌ی ﴿إِنِّي مُهَاجِرٌ﴾ حضرت ابراهیم علیه السلام، است؛ زیرا که پس از آن: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ حال او دارد بیان می‌شود، و بعضی از مفسرین آن را قول حضرت لوط علیه السلام، دانسته و ترجمه خلاصه‌ی تفسیر مطابق با آن است، ولی از سیاق کلام چنین معلوم می‌شود که تفسیر اول راجح است، و حضرت لوط علیه السلام، اگر چه در این هجرت شرکت داشت، ولی اگر هم چنان‌که از حضرت ساره ذکر نیامده؛ زیرا که تابع حضرت ابراهیم علیه السلام، بود، اگر از هجرت حضرت لوط هم ذکر مستقلی نیامد، چندان دور از ذهن نیست.

نخستین هجرت در دنیا

حضرت ابراهیم علیه السلام، نخستین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این هجرت او در سن هفتاد و پنج سالگی

اتفاق افتاد^(۱).

جزای بعضی از اعمال در دنیا می‌رسد

﴿وَأَتَيْنَهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا﴾ یعنی، ما به حضرت ابراهیم علیه السلام، پاداش فداکاری او را در راه خدا و بقیه اعمال صالح را در دنیا هم دادیم، که او را در تمام مخلوق مقبول و امام قرار دادیم، یهود و نصارا و بت پرستان همه عزت او را بجا می‌آورند، و او را مقتدای خود می‌دانند، و در آخرت او از نیکان اهل جنت خواهند شد، از این معلوم شد که اصل پاداش اعمال در آخرت می‌رسد، ولی مقداری از آن نقداً در دنیا هم می‌رسد، چنان‌که در احادیث معتبره مفاد دنیوی بعضی از اعمال صالح و مفساد دنیوی بعضی از اعمال بد بیان شده است، اینگونه اعمال را سیدی حضرت حکیم الامت در رساله‌ی مستقل به نام «پاداش اعمال» جمع نموده است.

وَلَوْطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ

و فرستادیم لوط را وقتی که گفت به قومش که شما انجام می‌دهید کار بی‌حیایی را که

مَا سَبَقَكُمْ بِهِمْ أَحَدٌ مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ

کسی نکرده است آن را پیش از شما در جهان. آیا شما می‌روید بر مردان و می‌زنید

السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

راه را و انجام می‌دهید در مجالس خود کار بد، پس نبود جواب قوم او مگر این‌که گفتند



أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى
بسیاور بر ما عذاب خدا را اگر هستی راستگو. گفت ای رب کمک کن مرا علیه

الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا
مردمان اشرار. وقتی رسیدند فرستادگان ما پیش ابراهیم با مزده، گفتند: ما

مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ
هلاک خواهیم کرد باشندگان این روستا را، یقیناً باشندگان آن می باشند گناهکار. گفت:

إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ
در آن لوط هم هست، گفتند: ما بهتر می دانیم کسی را که در آن هست، مانجات می دهیم او را

وَ أَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ
با افراد خانواده اش، بجز از همسرش، که می ماند در باقی ماندگان. وقتی که رسیدند

رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ
فرستادگان ما پیش لوط، ناراحت شد از دیدن آنها و دل تنگ شد، و گفتند که نترس و

لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ
اندوهگین مباش، ما تو را با افراد خانواده ات نجات می دهیم بجز از همسرت که می ماند

مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ
در باقی ماندگان. ما نازل کننده ایم بر اهل این روستا آفتی از آسمان

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٥﴾
بر این که آنها نافرمان می شوند. و گذاشتیم از آن، نشانی مشاهده شده ای برای مردمان فهمیده.

خلاصه ی تفسیر

و ما لوط (علیه السلام)، را به عنوان پیامبر، بر انگیختیم وقتی که او به قومش

فرمود: شما چنان کار بی حیایی انجام می دهید که پیش از شما کسی از جهانیان مرتکب آن نشده است، آیا شما با مردان کار بد می کنید؟ (آن کار بی حیایی همین بود) و (علاوه بر این حرکت‌های نامعقول دیگر هم انجام می دهید، مثل این که) شما راهزنی می کنید، (کذا فی الدر عن ابن زید) و (بدتر این که) در مجالس خود حرکت نامعقول انجام می دهید (و اعلان معصیت، خود معصیت و قبح عقلی است) پس جواب (نهایی) قومش این بود که اگر راستگو هستی، عذاب خدا را بر ما بیاور (در این باره) راستگویی ای (که این افعال موجب عذاب هستند) لوط (علیه السلام)، دعا کرد که پروردگارا! مرا بر این مفسدان غالب (و آنها را وسیله‌ی عذاب هلاک) گردان و (پس از استجابت دعای او خداوند متعال برای اعلام عذاب، فرشتگان را متعین نمود و مأموریت دیگری که به فرشتگان محوّل شد، این بود که ابراهیم (علیه السلام)، را به تولّد اسحق (علیه السلام)، بشارت دهند، چنان که) وقتی (آن) فرستادگان ما فرشتگان، به نزد ابراهیم (علیه السلام)، با مژده (تولّد پسرش اسحق (علیه السلام)) آمدند، پس (در اثنای گفتگو که بیان مفصل آن در جای دیگر آمده است: ﴿قال فما خطبکم ایها المرسلون﴾) آن فرشتگان (به ابراهیم (علیه السلام)) گفتند که ما اهالی این روستا را (که لوط نیز در آن سکونت دارد)، هلاک کننده ایم؛ (زیرا که) اهالی آن روستا بسیار شریرند، ابراهیم (علیه السلام)، فرمود: لوط (علیه السلام)، در میان آنها قرار دارد، (نباید در آنجا عذاب بیاید که موجب گزند او شود)، فرشتگان گفتند: کسانی که در آنجا (ساکن) هستند همه آنها را ما بهتر می شناسیم، ما آنان را با بستگانشان (افراد خانواده آنها را و کسانی را که مؤمن باشند، از این عذاب) نجات می دهیم (بدین شکل که قبل از نزول عذاب آنها را از روستا بیرون می بریم) بجز همسرش که او در باقی ماندگان در عذاب می ماند (که ذکر آن در سوره ی هود و سوره ی حجر گذشت، این



مصاحبه با حضرت ابراهیم انجام گرفت) و (باز از آنجا فارغ شده) وقتی آن فرستادگان ما به نزد لوط، (علیه السلام)، رسیدند پس لوط (علیه السلام)، به سبب (آمدن) آنها (بدین جهت) اندوهگین شد (که آنها به شکل جوانان بسیار حسین آمده بودند و لوط علیه السلام، تصوّر کرده بود که آنها انسان هستند و به فکر حرکت ناشایسته قوم خود افتاد) و (بدین جهت) به سبب (آمدن) آنها دل تنگ شد و (فرشتگان با مشاهده‌ی این وضع) گفتند: (شما) باکی نداشته باشید و جای نگرانی نیست (ما انسان نیستیم، بلکه فرشته‌ی عذاب هستیم، کقوله تعالی: ﴿إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ﴾ و از این عذاب) ما شما را و متعلقین خاص شما را نجات می‌دهیم مگر همسر شما که در جمع ماندگاران در عذاب می‌ماند (و شما را با متعلقین از آن نجات داده) ما بر (بقیه‌ی) اهالی آن روستا عذابی آسمانی، (توسط اسباب طبیعی غیر زمینی) در کیفر کردار بدشان نازل کننده‌ایم (چنان‌که آن روستا واژگون گردید و به وسیله‌ی سنگهای غیبی سنگباران شده) و ما قدری از نشانه‌های ظاهر آن روستا (تا اکنون) باقی گذاشتیم برای (عبرت) کسانی که صاحب خردند، (چنان‌که اهل مکه در اثنای سفر شام آن اماکن را می‌دیدند و کسانی که اهل عقل هستند، استفاده می‌بردند و ترسیده ایمان می‌آوردند).

معارف و مسایل

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ﴾ در اینجا حضرت

لوط علیه السلام، سه گناه بزرگ را از گناهان قوم خود ذکر نمود: ۱- عمل جنسی مردان با همدیگر. ۲- قطع طریق یعنی راه زنی. ۳- ارتکاب گناه به طور علنی و در مجالس. قرآن کریم این گناه سوم را مشخص ننمود، از این معلوم شد که هر گناهی که فی حد ذاته گناه باشد، ذکر ارتکاب آن علناً گناه دیگری

به شمار می رود، بعضی از ائمه ی تفسیر آن گناہانی را که این بی غیرت ها در مجالس خود به طور علنی انجام می دادند، بر شمرده اند. مثل سنگ زدن به رهگذران و استهزا کردن آنان، چنان که در حدیث امّ هانی ذکر آن می آید و بعضی فرموده اند که عمل لواط را که در میان آنها مشهور بود، در پرده انجام نمی دادند، بلکه در مجالس علنی، جلو یکدیگر انجام می دادند، العیاذ باللّٰه. از سه گناہی که در آیه ذکر شده است، سخت ترین آنها گناه اوّل است که پیش تر از آنها هیچ کسی در دنیا مرتکب آن نشده است، و حیوانهای بیابان هم از آن اجتناب می کنند و به اتفاق امّت این گناه از زنا هم شنیع تر و بدتر است^(۱).

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ

و فرستادیم نزد مدین برادرشان شعیب را پس گفت ای قوم بجا بیاورید بندگی خدا را

وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾ فَكَذَّبُوهُ

و امیدوار باشید به روز آخر و نگردید در زمین فساد برپاکننده. پس تکذیب کردند او را،

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٣٧﴾ وَعَادًا

پس، گرفت آنها را زلزله پس، ماندند به وقت صبح در خانه های خود سرنگون. و هلاک کردیم عاد

وَثَمُودًا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

و ثمود را و روشن شد برای شما موضع از خانه هایشان و فریفته کرد آنها را شیطان بر کارهای شان،

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾ وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ

پس باز داشت آنها را از راه و بودند آنها هوشیار. و هلاک کرد قارون و فرعون و



هَمَلْنَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا

هامان را و رسید نزد آنها موسی با نشانیان روشن، پس تکبر کردند در زمین و نبودند از ما

سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ

پیروزشونده. پس همه را گرفتار کردیم به گناههای شان، پس بودند بعضی که فرستادیم بر آنها

حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا

باد سنگریزه بردار و بودند بعضی که گرفت آنها را فریاد و نعره و بودند بعضی که فرو بردیم آنها را

بِهِ الْأَرْضِ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا

در زمین، و بودند بعضی که غرق کردیم آنها را و نبود الله تا ظلم کند بر آنها، ولی آنها

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ

بر خود ظلم می کردند. مثال کسانی که گرفتند بجز خدا حامیان دیگری مانند

الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا

عنکبوت است که ساخت او خانه ای، و سست ترین خانه ها، خانه ی عنکبوت است، اگر آنها

يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ الْعَزِيزُ

می فهمدند. خدا می داند کسانی را که آنها می خوانند بجز از او هر چه باشد، و اوست غالب

الْحَكِيمِ ﴿٤٢﴾ وَ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

و حکیم. و این مثالها را بیان می کنیم برای مردم و کسانی آنها را می فهمند که فهمیده باشند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً

فریده است خدا آسمانها و زمین را همانگونه که مناسب بوده، در این نشانی هست

لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

برای یقین کنندگان.

خلاصه‌ی تفسیر

و نزد مدین برادر (قومی) شان شعیب (علیه السلام)، را پیامبر قرار داده، برانگیختیم پس او فرمود: ای قوم من عبادت خدا را بجای آورید، و (از شرک دست بکشید) از روز قیامت بترسید (و از انکار آن باز آیید) و در روی زمین فساد برپا نکنید (حقوق الله و حقوق العباد را ضایع نسازید؛ زیرا اینها ضمن این که کفر و شرک می‌ورزیدند، در پیمان‌ها و وزن هم به کاستن عادت داشتند که شیوع فساد از آن ظاهر است) پس آنان شعیب (علیه السلام)، را تکذیب کردند پس زلزله آنها را در خود گرفت، در خانه‌هایشان سرنگون شدند، و ما عاد و ثمود را هم (به سبب عناد و خلافشان) هلاک کردیم و این هلاک شدن آنها را شما از منازل مسکونی آنها خواهید دید، (که آثار باستانی روستاهایشان به هنگام رفتن به طرف سرزمین شام بر راه مشاهده می‌شوند) و (حالتشان چنین بود که) شیطان اعمال (بد) آنها را در نظرشان مستحسن کرده بود و (بدین وسیله) آنها را از راه (حق) باز داشته بود، و آنها (هم) هوشیار بودند، (دیوانه و نادان نبودند، ولی در اینجا از عقل خویش استفاده نکردند) و ما قارون و فرعون و هامان را هم (به سبب کفر آنها) هلاک کردیم و موسی (علیه السلام)، با دلایلی واضح و (حق) به نزد (هر سه گروه) آنها آمده بود، (پس آنها در روی زمین سرکشی کردند، و نتوانستند (از عذاب ما) بگریزند، و ما هر کسی را (از آنان) در سزای گناهان شان گرفتار کردیم، که بر بعضی از آنها باد تندی فرستادیم (مراد از آن قوم عاد است) و بعضی از آنها را با صدای مهیب سرکوب کردیم (مراد از آن قوم ثمود است، کقوله تعالی فی سوره هود: ﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾) و بعضی از آنها را در زمین فرو بردیم (مراد از آن قارون است) و بعضی از آنها را (در آب) غرق نمودیم (مراد از آن فرعون و هامان هستند) و (عذابی که بر آنها نازل شد، پس)



خداوند بر آنها ظلم روا نداشت (که بدون سبب سزا دهد که مشابه ظلم است، اگر چه این هم در حقیقت به سبب تصرّف در ملک خویش ظلمی نبود) ولی آنها (با شرارت کردن) بر خود ظلم می کردند (که خود را مستحق عذاب قرار دادند و از بین رفتند، پس خودشان بر خود ضرر وارد کردند) کسانی که غیر از خدا کارساز دیگری مقرر کرده اند مثال آنها مانند عنکبوت است که خانه ای ساخته است، و در این شکی نیست که از همه خانه ها ضعیف ترین خانه، خانه ی عنکبوت است، (پس چنان که عنکبوت به فکر خود پناهگاهی برای خود ساخته است، ولی در حقیقت به سبب بی نهایت ضعیف بودنش کالعدم است، هم چنین این مردمان مشرک معبودان باطل را به فکر خود حامی خود تصوّر می کنند ولی در واقع آنها پناهگاهی نیستند، اگر آنان (حقیقت وضع را) می دانستند این چنین نمی کردند (شُرک نمی ورزیدند ولی آنان که ندانستند پس چه شد؟) خداوند متعال (حقیقت و ضعف) هر چیزی را می داند، چیزهایی را که غیر از خدا آنها می پرستند (پس آنها بیش از اندازه ضعیفند) و (خود) او (خداوند متعال) غالب و حکیم است (که حاصل آن کامل شدن در نیروی علمی و عملی است) و (چون ما حقیقت این چیزها را می دانیم، لذا) ما این مثالهای (قرآنی) را (که از آن جمله در اینجا یک مثال ذکر شده است) برای (تفهیم) مردم بیان می کنیم و (با بیان مثالها می بایست جهل مردم به علم مبدّل می گشت، ولی) مثالها را فقط اهل علم می فهمند (خواه بالفعل عالم باشند یا به اعتبار سرانجام آخر، یعنی طالب علم و حقّ باشند، و اینها نه عالمند و نه طالب، لذا به جهل مبتلا هستند، ولی از جهل آنها به حقّ، حقّ می ماند که آن را خدا می داند و با بیان خویش آنها را ظاهر می فرماید، پس عدم استحقاق غیرالله برای عبادت ثابت شد، در آینده دلیل استحقاق عبارت برای خداست، که)

خداوند متعال آسمانها و زمین را به صورت مناسب آفرید (چنانکه خود آنها هم می پذیرند) برای اهل ایمان در آن دلیل بزرگی (برای استحقاق عبادت او) وجود دارد.

معارف و مسایل

در این آیات داستانهای انبیا و اقوام آنان که به صورت اجمال بیان گردید در سوره‌های گذشته با تفصیل بیان شده‌اند، مثلاً داستان حضرت شعیب علیه السلام، در سوره‌ی اعراف و هود آمده است، و هم چنین داستان عاد و ثمود هم در سوره‌ی اعراف و هود گذشته است، و داستان قارون و فرعون در سوره‌ی قصص پیش از این گذشت.

﴿وَكَاَنُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾ از استبصار به معنای بصیرت است و مستبصر یعنی مبصر با این مطلب که ایشان که بر کفر و شرک اصرار ورزیده مبتلا به عذاب و هلاکت قرار گرفتند، احمق و دیوانه نبودند، در کارهای دنیوی بسیار مبصر و هوشیار بودند، ولی عقل و هوشیاری آنان در همین دنیای مادی مقید شده بود و این را ندانستند که روزی برای پاداش و مجازات نیک و بد خواهد آمد، که در آن عدالت کامل برگزار می شود؛ زیرا در این جهان بیشتر مجرم و ظالمان با عیش و عشرت می گردند و مظلوم و مصیبت زده مجبور شده باقی می مانند و نام آن روز عدالت، قیامت و آخرت است، که در این باره آنها عقل را از دست داده‌اند.

همین مضمون در آینده در سوره‌ی روم خواهد آمد که: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ﴾ یعنی اینها کارهای زندگی دنیا را کاملاً خوب می دانند، ولی از آخرت غافلند.

و بعضی از ائمه‌ی تفسیر معنای: ﴿وَكَاَنُوا مُسْتَبْصِرِينَ﴾ را چنین بیان نموده‌اند، که ایشان نسبت به ایمان و آخرت در دل خود یقین دارند و کاملاً



می دانند که بر حق هستند، ولی اغراض دنیوی آنها را مجبور کرده است که چنین کنند.

﴿وَإِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ عنكبوت بر چند نوع است که بعضی از آنها در زمین خانه می سازند که به ظاهر آن در اینجا مراد نیست، بلکه مراد عنکبوتی است که دام درست می کند، و در آن آویزان می ماند و به وسیله آن دام، مگس شکار می کند، و ظاهر است که از همه خانه ها و آشیانه های حیوانات، این رشته های دام ضعیف ترند، که با وزیدن کمترین باد از هم گسسته می شوند، در این آیه مثال پرستاران غیرالله و اعتماد کنندگان به آنها را به آن دام عنکبوت بیان کرده که بی نهایت ضعیف است، هم چنین کسانی که غیر از خدا بر بتها یا بر انسان و غیره اعتماد کنند، اعتماد آنها هم چنان ضعیف است که این عنکبوت بر رشته های دام اعتماد کند.

مسئله: نسبت به کشتن عنکبوت و صاف کردن خانه های آن علما اقوال مختلفی دارند، بعضی آن را نپسندیده اند؛ زیرا این حیوان به سبب دام نهادن روی غار ثور در وقت هجرت قابل احترام قرار گرفته است، چنان که خطیب از حضرت علی کرم الله وجهه، نسبت به قتل آن ممنوعیت را نقل نموده است، ولی ثعلبی و ابن عطیه از حضرت علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که: «طهروا بیوتکم من نسج العنکبوت فان ترکه یورث الفقر» یعنی از دام عنکبوت خانه ها را پاک نگه دارید؛ زیرا به سبب باقی گذاشتن آنها فقر و فاقه پدید می آید، ولی سند این هر دو روایت قابل اعتماد نیست، البتّه تأیید روایت دوم از احادیث دیگر آمده است که در آن دستور به از بین بردن از آن منازل و فنای آنها داده شده است^(۱).

﴿ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴾ پس از تمثیل خدایان مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل می‌کنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر و اندیشه نمی‌کنند، تا حق برای آنها واضح گردد.

عالم در نزد خداوند چه کسی است؟

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر رضی الله عنه، روایت نموده است که آن حضرت رضی الله عنه، در ضمن تلاوت این آیه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کارهای ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این معلوم شد که کسی تنها با فهم الفاظ قرآن و حدیث به نزد خداوند عالم نمی‌باشد، تا وقتی که در قرآن به تدبیر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق با قرآن نسازد.

در مسند امام احمد از حضرت عمرو بن عاص مروی است که من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، هزار مثال یاد گرفتم، ابن کثیر پس از نقل آن می‌نویسد: این فضیلت بسیار بزرگی است برای عمرو بن عاص؛ زیرا که خداوند متعال کسی را عالم دانسته که تمثیلات بیان شده خدا و رسول را بفهمد و حضرت عمرو بن مره فرموده است: هرگاه من به آیه‌ای از قرآن برسیم که در فهم من نیاید، بسیار غمگین می‌شوم؛ زیرا خداوند فرموده است که: ﴿ تِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴾ (۱).



أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ

بخوان آنچه نازل شده به سوی تو کتاب و برپا بدار نماز را، یقیناً نماز جلوگیری می‌کند از

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾

بی‌حیایی و کاربد، و یاد خداست بزرگتر از همه، و خدا باخبر است از آنچه شما می‌کنید.

خلاصه‌ی تفسیر

(ای محمد! چون شما رسول خدا هستید لذا) کتابی که به سوی شما وحی شده (به جهت تبلیغ) آن را (برای مردم) بخوانید (همراه با تبلیغ قولی، تبلیغ عملی هم انجام دهید، بدین شکل که بر امور دینی عمل کرده، نشان دهید. خصوصاً) به نماز پایبند باشید؛ (زیرا از تمام اعمال، نماز اعظم عبادات هم هست، و اثرات آن هم دوررس هستند که) یقیناً نماز (با توجه به وضع خویش) از بی‌حیایی و کارهای ناشایسته باز می‌دارد (به زبان حال می‌گوید: آن معبودی که تو بی‌نهایت از او تعظیم بجا می‌آوری و به اطاعت او اقرار می‌کنی، پس مبتلا شده به فحشا و منکر در حق او بی‌ادبی است) و (هم چنین علاوه بر نماز همه کارهای نیک قابل پایبندی هستند؛ زیرا همه آنها قولاً یا عملاً یاد خدا هستند) و یاد خدا امر بسیار بزرگی است و (اگر شما از یاد خدا غافل باشید پس به یاد داشته باشید که) خداوند متعال همه‌ی کارهای شما را می‌داند. (هر چه انجام دهید به جزای آن می‌رسید).

معارف و مسایل

﴿أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ﴾ در آیات گذشته تذکره‌ی برخی از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با

امتهای شان آمده بود که در ضمن آن، بیان چند سرکش و وقوع انواع عذاب

بر آنها هم آمده بود، این نوعی تسلی برای رسول خدا ﷺ، و امت اوست، که ببینند، انبیای گذشته چگونه در مقابل شکنجه‌های مخالفین، از خود صبر و شکیبایی نشان دادند و نیز تلقینی است بر این که در کار تبلیغ و دعوت، در هیچ حالت نباید همت را از دست داد.

نسخه‌ای جامع و مختصر برای اصلاح خلق

در آیه‌ی فوق‌الذکر نسخه‌ای جامع و مختصری برای دعوت به سوی خدا به رسول خدا ﷺ، نشان داده شد که با عمل به آن راههای عمل به دین، نشان داد، و موانعی که عموماً سر راه قرار می‌گیرند بر طرف می‌شوند، این نسخه‌ی بی‌مانند، دارای دو جزو است: یکی تلاوت قرآن، دوم اقامه‌ی نماز. مقصد اصلی در اینجا پایبند کردن مردم به این دو چیز است، ولی به خاطر ترغیب و تأکید، نخست به خود آن حضرت ﷺ، نسبت به آن دو چیز دستور داده شد تا که امت نسبت به عمل به آن بیشتر رغبت پیدا کند، و از تعلیم عملی آن حضرت ﷺ، عمل بر آنها آسان گردد.

از آن جمله، تلاوت قرآن روح، پایه و اساس همه کارهاست و پس از آن دومین چیز برپا داشتن نماز است، که در ضمن بیان آن به صورت ممتاز و جدا از بقیه‌ی فرایض و اعمال، این حکمت را هم بیان نمود که نماز فی حد ذاته خود عبادت بسیار بزرگ و مهم و عمود دین است، و نیز این فایده را دارد که اگر کسی که پایبند به نماز باشد او را از فحشا و منکر باز می‌دارد، فحشا: به هر قول یا فعلی گفته می‌شود که بدی آن چنان واضح باشد که هر عاقلی چه مؤمن و چه کافر آن را بد بداند، مثل زنا، قتل ناحق، دزدی، راهزنی و غیره، و منکر: هر آن قول و فعلی است که بر حرمت و عدم جواز آن اهل شرع اتفاق داشته باشند، بنابر این در اختلافات اجتهادی فقها به



هیچ جانب منکر گفته نمی شود.

و دو لفظ فحشا و منکر، شامل تمام جرایم و گناههای ظاهری و باطنی می باشند، که خود آنها هم فسادند و بزرگترین مانع اعمال صالح هم می باشند.

مقصود از مانع شدن نماز از همه‌ی گناهها

مراد از آن با استناد به احادیث متعدّد و مستند، این است که در اقامه‌ی نماز تأثیر ویژه‌ای است، چون کسی آن را ادا کند، گناه را ترک می کند به شرطی که تنها نماز خواندن نباشد، بلکه طبق دستور قرآن اقامه‌ی نماز باشد، معنای لفظی اقامه راست ایستادن است که به هیچ طرف تمایل نداشته باشد، بنابراین، مفهوم اقامه‌ی نماز، این است، که تمام آداب ظاهری و باطنی نماز را چنان ادا کند که رسول خدا، عملاً ادا فرموده و نشان داده است، و در طول عمر شفاهاً به آنها تلقین فرموده است، که بدن و لباس و جای نماز کاملاً پاک باشد، اهتمام نماز جماعت کامل باشد و تمام اعمال نماز کاملاً با سنت تطبیق داده شود، اینها آداب ظاهری نماز هستند، از لحاظ باطنی این که با خشوع و خضوع کامل چنان به بارگاه خدا بایستد که گویا با خدا عرض و نیاز می کند، و بدین شکل اقامه کننده‌ی نماز از جانب خداوند، موفق می گردد که اعمال صالح را انجام دهد و هم چنین از هر نوع گناه اجتناب ورزد و هر کسی که با وجود نماز خواندن از گناه باز نیامد، بداند که در نماز خواندن او کوتاهی شده است چنان که از عمران بن حصین رضی الله عنه، روایت است که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرسید: مقصود آیه: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ چیست؟ فرمود: «من لم تنه صلوته عن الفحشاء والمنکر فلا صلوة له»^(۱)، یعنی کسی

۱- رواه ابن ابی حاتم بسنده عن عمران بن حصین والطبرانی من حدیث ابی معاویه.

که نماز، او را از فحشا و منکر باز ندارد، نماز او نمازی نیست. و از حضرت عبدالله بن مسعود روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لا صلوة لمن لم يطع الصلوة»^(۱)، یعنی برای کسی که از نماز خود اطاعت نمی‌کند، نمازی نیست، و اطاعت از نماز این است که از فحشا و منکر باز آید، و حضرت ابن عباس در تفسیر آیه‌ی مذکور فرموده است: کسی که نماز، او را بر اعمال صالح و اجتناب از سئیه و اندارد، چنین نمازی او را از الله دورتر می‌کند. ابن کثیر پس از نقل این سه روایت چنین ترجیح داده که این احادیث مرفوع نیستند، بلکه اقوال خود عمران بن حصین و عبدالله بن مسعود و ابن عباس می‌باشند که در تفسیر این آیه ذکر نموده‌اند.

از حضرت ابوهریره مروی است که شخصی به خدمت آن حضرت ﷺ، حاضر شد و عرض کرد: فلان شخص به شب نماز تهجد می‌خواند و چون صبح گردد دزدی می‌کند، آن حضرت ﷺ، فرمود: به زودی نماز او را از دزدی باز خواهد داشت^(۲).

در بعضی از روایات چنین آمده است که پس از این فرمان نبوی ﷺ، او از گناه توبه کرد.

یک شبهه و پاسخ به آن

در این مقام بعضی چنین ایراد می‌گیرند که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که با وجود پایبند بودن به نماز به گناهان بسیار بزرگی مبتلا هستند که این در ظاهر خلاف این آیه است.

بعضی در پاسخ به آن فرموده‌اند که از آیه فقط چنین مفهوم می‌شود که نماز شخص نمازگزار را از گناهان باز می‌دارد، ولی لازم نیست که هر کسی

۱ - رواه ابن جریر بسنده.

۲ - ابن کثیر.



که از کاری باز داشته باشد، او از آن هم باز آید، مگر چنین نیست که قرآن و حدیث همه‌ی مردم را از گناه باز می‌دارند، ولی بسیاری به این باز داشتن التفاتی نمی‌کنند و از گناه باز نمی‌آیند، در خلاصه‌ی تفسیر این توجیه مأخوذ شد، ولی بیشتر مفسرین فرموده‌اند که مفهوم باز داشتن نماز تنها دستور دادن نیست، بلکه این اثر خاصه‌ی نماز هم هست که خواننده آن موفق به ترک گناهان باشد، و اگر کسی موفق نگردد، پس از تأمل ثابت می‌شود که در نماز او خلل وجود داشته و او حق اقامه‌ی نماز را ادا نکرده است، احادیث مذکور مؤید این مطلب هستند.

﴿ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴾ یعنی، ذکر خداوند متعال بسیار بزرگ است و او کاملاً اعمال شما را می‌داند، در اینجا مفهوم ذکر الله می‌تواند این باشد که ذکر که بندگان خدا در نماز یا خارج از آن انجام می‌دهند، چیز خیلی بزرگی است و می‌تواند به این معنی هم باشد که هرگاه بندگان خدا ذکر خدا را بکنند، او وعده فرموده است که بندگان خود را در مجمع فرشتگان یاد می‌کند ﴿ فَاذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ ﴾ و این یاد خدا برای بندگان عبادت‌گزار از همه‌ی نعمتها بزرگتر است، و از بسیاری از صحابه و تابعین همین مفهوم دوم ذکر الله منقول است، ابن جریر و ابن کثیر نیز آن را ترجیح داده‌اند و با توجه به این مفهوم اشاره به این هم هست که سبب اصلی نجات از گناهان در نماز خواندن این است که خود الله تعالی به سوی او متوجه می‌شود، و او را در صف ملائکه یاد می‌کند، و به برکت آن او از گناهان نجات می‌یابد.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

و نزاع نکنید با اهل کتاب مگر به آن نحوی که بهتر باشد، مگر با کسانی از آنان که بی‌انصاف هستند

وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَالسَّمْنَا وَالسَّهْمَا
وبگویند که ما قبول داریم آنچه نازل شده بر ما و آنچه نازل شده بر شما و بندگی ما و شما

وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ
برای یکی است، و ما به فرمان او راه می‌رویم. و این چنین نازل کردیم بر تو کتاب را، پس کسانی که

ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ
ما به آنها کتاب دادیم آن را قبول دارند، و بعضی از ایشان (اهل مکه) هم آن را قبول دارند

وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ
و منکر فرمان ما کسانی هستند که نافرمان باشند. و نمی‌خواندی تو پیش از این کتابی

وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذْ أَلَزَمْتَ الْبُطُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ
و نمی‌نوشتی به دست راستت پس در شبهه قرار می‌گرفتند این دورگو یان. بلکه این (قرآن)

ءَايَاتُ آيَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا
آیات روشنی است در سینه‌ی کسانی که نایل گشته‌اند به فهم، و نیستند منکر سخنان ما مگر

الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ ءَايَاتٍ مِّن رَّبِّهِ
کسانی که بی‌انصاف‌اند. و می‌گویند چرا نازل نمی‌شود بر او قدری نشانیان از پروردگارش،

قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ
بگو که نشانیان به اختیار خدا هستند، و من هشدار دهنده‌ام و ظاهر کننده. آیا این بر آنها بس نیست

أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ
که ما نازل کردیم بر تو کتاب را که خوانده می‌شود بر آنها، یقیناً در این رحمتی است و تفهیم

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي
برای کسانی که قبول دارند. بگو بس است خدا میان من و شما گواه، می‌داند آنچه در



السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ
 آسمانها و زمین است، و کسانی که یقین می‌کنند بر دروغ و منکر شده‌اند از خدا، آنها هستند

الْخٰسِرُونَ ﴿۵۲﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ ۚ وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمْ
 زیانکاران. و به زودی می‌خواهند از تو آفت را و اگر نمی‌بود وعده مقرر، می‌رسید به آنها

الْعَذَابُ ۚ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۳﴾ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ
 آفت، و البته خواهد آمد بر آنها ناگهان و آنها متوجه نمی‌شوند. به زودی می‌خواهند از تو

بِالْعَذَابِ ۚ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۵۴﴾ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ
 عذاب را، و دوزخ دارد احاطه می‌کند منکران را، روزی که احاطه می‌کند آنها را از

فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۵﴾

بالای آنها و از زیر پاها و می‌گوید بچشید همانگونه که می‌کردید.

خلاصه‌ی تفسیر

و (وقتی که رسالت پیامبر ﷺ، ثابت است پس ای مسلمانان طریقه‌ی گفتگو با منکرین رسالت را که از اهل کتابند به شما نشان می‌دهیم، و این تخصیص نخست به این خاطر است که آنان به سبب اهل علم بودند نشان‌گوش می‌دهند و مشرکین قبل از شنیدن در پی ایذا قرار می‌گیرند، ثانیاً این که از ایمان آوردن اهل علم توقع بیشتر به ایمان آوردن عوام الناس می‌باشد، و آن طریقه از این قرار است که) شما با اهل کتاب جز به روش مهذب مباحثه نکنید، آری با کسانی که تجاوز کنند (پس در جواب دادن آنها ترکی به ترکی، مضایقه‌ای نیست، اگر چه باز هم طریقه‌ی احسن بهتر است) و (آن روش مهذب این است که مثلاً به آنها) چنین بگویید که ما هم بر کتابی که بر ما نازل شده است (ایمان داریم) و هم بر آن کتاب که بر شما نازل شده است

مؤمنیم؛ (زیرا مدار ایمان مُنزل من الله بودن است، پس وقتی که مُنزل من الله کتاب بودن ما از کتب شما ثابت است، پس می بایستی که شما هم بر قرآن ایمان می آوردید) و (شما هم این را می پذیرید که) معبود ما و شما یکی است (کقوله تعالی: ﴿إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَلْقَىٰ﴾ پس وقتی که توحید متفق علیه است و در اثر اطاعت از احبار و رهبانان خویش عدم ایمان بر نبی آخر الزمان خلاف توحید است، پس شما باید به نبی ما ایمان می آوردید کقوله تعالی: ﴿وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا الْآخَرَ﴾) و (با این مصاحبه به خاطر متنبه کردن آنها مسلمانی خود را اعلام فرماید که) ما از او اطاعت می کنیم (این مطلب شامل همه ی عقاید و اعمال می شود، یعنی شما هم باید این چنین کنید؛ زیرا که مقتضی موجود است کقوله تعالی: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾) و (همانگونه که ما بر انبیای گذشته کتابها نازل کردیم) هم چنین ما بر شما کتاب نازل کردیم (که بنابر دستور آن به مجادله بالاحسن تعلیم شده است) پس کسانی را که ما (فهم مفید در) کتاب دادیم آنان به کتاب (شما) ایمان می آورند (و کار به مجادله با آنها به طور شاذ و نادر اتفاق می افتد) و از این مردمان (مشرکان اهل عرب) هم بعضی (اهل انصاف) هستند که بر این کتاب، ایمان می آورند (چه خود بفهمند یا به ایمان اهل کتاب استدلال کنند) و (پس از وضوح دلایل) از آیات (این کتاب) ما جز کفّار (معاند) کسی منکر نمی باشد (در گذشته بر تقریر مجادله دلیل نقلی بیان شد که در آن تنها اهل نقل مخاطب بودند، در آینده بیان دلیل عقلی است که در آن عموم مردم مورد خطابند، یعنی) و (کسانی منکر نبوت شما هستند که در نزد آنها منشاء اشتباه هم وجود ندارد؛ زیرا که) شما پیش از این کتاب (قرآن) نه کتابی خوانده بودید و نه می توانستی کتابی به دست خود بنویسید، که در چنین وضع این مردم، حق شناسی ایراد شبهه کنند،



(که این شخص با سوادی است که با کمک به مطالعه‌ی کتب آسمانی مطالب را در ذهن گرفته سر فرصت آنها را نوشته و از بر کرده بر ما می‌خواند، یعنی: اگر اینطور می‌بود، این تا حدّی منشأ اشتباه قرار می‌گرفت، اگر چه باز هم این ایراد کنندگان شبهه، مبطل می‌شدند؛ زیرا اعجاز قرآنی باز هم برای دلالت بر نبوّت کافی بود، ولی اکنون به همین میزان هم منشأ اشتباه وجود ندارد، لذا این کتاب محل شک و تردید نیست) بلکه این کتاب (با وجودی که یکی است، چون هر جزء آن معجزه است و اجزای آن زیاد است، لذا آن به تنهایی گویا) خود دلایل واضح بسیاری است، در ذهن کسانی که به آنها علم عطا شده است و (با وجود ظهور اعجاز) تنها مردمان معاند از آیات ما انکار می‌کنند (در غیر این صورت نباید مردمان منصف کوچکترین شبهه‌ای داشته باشند) و ایشان (با وجود عطا‌ی معجزه‌ی قرآن فقط از روی تعنت و عناد) چنین می‌گویند: که چرا بر این (پیامبر) از نزد پروردگارش نشانه‌های (خواست‌های ما) نازل نمی‌گردد، شما چنین بگویید که آن نشانه‌ها در (قبضه‌ی) قدرت خدا می‌باشند و (در اختیار من نیستند)، من فقط (از عذاب خدا) ترساننده روشن (رسول) هستم (و دلایل صحیح بر رسول بودنم در دست دارم که بزرگترین آنها قرآن است، پس چه نیازی به دلیل خاص است، به‌ویژه وقتی که حکمت متقاضی عدم وقوع آن هم باشد، در آینده بزرگتری قرآن از نظر دلالت را بیان می‌فرماید) آیا (در دلالت بر نبوّت) این امر برای آنها کافی نیست که ما بر شما این کتاب (معجزه) را نازل نمودیم، که (همیشه) بر آنها خوانده می‌شود (که اگر با خواندن یک بار آن، اعجاز ظاهر نگردد، پس در بار دوم ظاهر خواهد شد یا پس از آن ظاهر گردد و در معجزات دیگر، این چنین چیزی نیست؛ زیرا که خارق العاده بودن آنها دایمی نمی‌بود، چنان‌که ظاهر است و ترجیح دیگر در این معجزه،

این است که) یقیناً در این کتاب (در ضمن معجزه بودنش) رحمت بزرگ و نصیحتی برای اهل ایمان است (رحمت بودنش این است که تعلیم احکام است که استفاده‌ی محضی است، و نصیحت این‌که ترغیب و ترهیب است و این امر در معجزات دیگر کجا حاصل می‌شد، پس با توجه به وجوہات ترجیح، می‌بایستی آن را غنیمت قرار داده، به آن ایمان می‌آوردند، و اگر پس از این وضوح دلایل باز هم ایمان نیاورند، پس در مقام آخرین جواب) شما بگویید: (بسیار خوب نپذیرید) خداوند در میان من و شما از نظر گواهی (بر رسالت من) کافی است، او می‌داند، همه آنچه در آسمانها و زمین است و (وقتی که رسالت من و محیط بودن علم خدا ثابت شد، پس) کسانی که بر امور باطل یقین دارند و منکر (سخنان) خداوند می‌باشند (که رسالت را هم شامل است) پس آنان بسیار زیانکار هستند (وقتی حسب دستور الهی رسالت من ثابت است، پس انکار آن، کفر به خداوند است، و علم خداوند محیط است، پس او از این انکار و کفر هم آگاهی دارد و بر کفر عقابی از جانبش مترتب است، پس لا محاله اینها زیانکار خواهند شد) و ایشان از شما (وقوع) عذاب را تقاضا دارند، (و اگر فوراً عذاب نیاید در نبوت و رسالت شما شبهه وارد کرده، انکار می‌کنند) و اگر (در علم الهی برای وقوع عذاب) می‌عادی معین نمی‌بود، پس (با تقاضای آنان) بر آنها عذاب می‌آمد و (هرگاه آن می‌عاد فرارسد، پس) آن عذاب بر آنها دفعتاً خواهد آمد، و آنها متوجه هم نخواهند شد (در آینده برای اظهار جهالت و شتاب‌ورزی آنها را مکرراً ذکر کرده، می‌عاد عذاب را معین و عذاب واقع شونده در آن را بیان می‌نماید که) ایشان از شما عذاب را تقاضا می‌کنند و (صورت عذاب این است که در آن شکی نیست که جهنم، کفار را (از هر چهار طرف) احاطه خواهد کرد، روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر آنها احاطه‌شان



می کند و (آنگاه) حقّ تعالی (به آنها) می فرماید: آنچه (در دنیا) انجام داده اید (اکنون طعم تلخ آن را) بچشید.

معارف و مسایل

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ یعنی اگر نوبت به بحث و مجادله‌ی اهل کتاب رسید، پس مجادله را هم به گونه‌ای انجام دهید که بهتر باشد، مثلاً به صحبت‌های تند پاسخ ملایم و در جواب خشم بردباری و در شورو هیجان با متانت و وقار پیش آید، ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ مگر کسانی که بر شما ظلم کردند و در پاسخ به صحبت‌های نرم و باوقار و دلایل واضح ضد و عناد به کار بردند که آنها مستحق این احسان نمی باشند، بلکه مناسب این است که با چنین افرادی جواب ترکی را به ترکی داد، اگر چه بهتر و اولیٰ باز هم این است، که پاسخ بدخویی و ظلم آنها را به بدخویی و ظلم ندهند، بلکه در مقابل کج خلقی، خوش خلقی و در مقابل ظلم، انصاف را اظهار نمایند، چنان‌که در آیات دیگر قرآن به تصریح آمده است که: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^(۱)، یعنی اگر شما از ظلم و جور انتقام مساوی بگیرید، حقّ دارید ولی اگر صبر کنید، این بهتر است.

آنچه در این مجادله طریق احسن که به اهل کتاب تلقین گردیده است در سوره‌ی نحل در ارتباط با مشرکین هم تلقین شده است، پس تخصیص اهل کتاب در اینجا بنابر وجهی است که در آینده می آید، که امور بسیاری در دین ما و دین شما باهم مشترک است، پس اگر شما قدری فکر کنید، نباید

در پذیرش ایمان و اسلام مانعی وجود داشته باشد، چنان که فرمود: ﴿ وَقُولُوا ءَامِنًا بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَ أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ ﴾ یعنی: شما با اهل کتاب برای نزدیک کردن خود به آنها بگویید که ما مسلمانان به آن وحی ایمان داریم که توسط رسول ما بر ما نازل شده و بر آن وحی هم ایمان داریم که به وسیله پیغمبر ﷺ شما بر شما نازل گردیده است، لذا برای اختلاف در بین ما و شما هیچ وجهی باقی نمی ماند.

آیا در این آیه به تصدیق تورات و انجیل حکم شده است

در این آیه ایمان آوردن مسلمانان به کتابهای نازل شده تورات و انجیل به سوی اهل کتاب، بدان عنوان ذکر شده است که ما به این کتابها ایمان اجمالی داریم، بدین معنی که هر آنچه خداوند متعال در این کتابها نازل نموده است، ما به آنها ایمان داریم، از این لازم نمی آید که ما بر همه مضامین تورات و انجیل موجود ایمان داشته باشیم، و در آنها در عهد مبارک آن حضرت ﷺ، بسیاری از تحریفات به وقوع پیوسته بود و از آن زمان تاکنون سلسله‌ی تحریف در آنها جریان دارد، ایمان ما تنها بر آن مضامین از تورات و انجیل است که از جانب خدا بر حضرت موسی علیہ السلام، و حضرت عیسی علیہ السلام، نازل شده بودند، لذا مضامین تحریف شده از آن خارجند.

تورات و انجیل زمان حاضر نه به طور مطلق قابل تصدیق هستند

و نه به طور مطلق قابل تکذیب می باشند.

در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره روایت است که اهل کتاب تورات و انجیل را در زبان اصلی عبری می خواندند و ترجمه‌ی آنها را به زبان عربی برای مسلمانان بیان می کردند، رسول خدا ﷺ، در آن خصوص به



مسلمانان توصیه نمود که شما نه اهل کتاب را تصدیق کنید و نه آنان را تکذیب کنید، بلکه بگویید: ﴿ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ یعنی: ما اجمالاً بر آن وحی ایمان می آوریم که به انبیای شما نازل شده است، و تفصیلی که شما بیان می کنید آنها در نزد ما قابل اعتماد نیستند، لذا از تصدیق و تکذیب آنها اجتناب می ورزیم.

حکم آنچه عموم مفسرین از روایات اهل کتاب در تفاسیر نقل کرده اند نیز همین است و منشأ نقل آنها فقط اظهار اعتبار تاریخی آنهاست، و نمی توان از آنها احکام حلال بودن و حرام بودن را استنباط کرد.

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأْتَابَ الْمُضِلُّونَ﴾
یعنی: قبل از نزول قرآن نه شما کتابی می خواندید و نه می توانستید چیزی بنویسید، بلکه شما امّی (بی سواد) بودید، و اگر اینطور نمی بود و شما سواد خواندن و نوشتن می داشتید، پس برای اهل باطل محلّ ایراد شک و شبهه وجود داشت که چنین اشکال وارد سازند که شما کتب گذشته تورات و انجیل را خوانده، از آن نقل کرده اید و آنچه شما در قرآن می گوید، اقتباس از آن کتابهای گذشته است و وحی و نبوت و رسالتی در کار نیست.

امّی بودن آن حضرت ﷺ، بزرگترین فضیلت و معجزه برای اوست

همان طوری که حقّ تعالی بر اثبات نبوت و رسالت رسول خدا ﷺ، بسیاری از معجزات واضح و روشن اظهار نموده است، که یکی از آن امّی نگاه داشتن او از قبل بود که نه نوشته ای را می توانست بخواند و نه خودش می توانست، چیزی بنویسد، و چهل سال از عمر مبارکش بر این شکل در جلو اهل مکه گذشت و هیچ گاه هم آن جناب با اهل کتاب در مکه اختلاط نکرد تا که از آنها چیزی بشنود؛ زیرا در مکه اهل کتابی وجود نداشت، و

پس از رسیدن به چهل سالگی ناگهان از زبان مبارک او کلامی جاری شد که هم به اعتبار مضامین و معانی خود و هم از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ خود معجزه بود.

بعضی از عالمان کوشیده‌اند، ثابت کنند که امّی بودن آن جناب در بدو امر بوده، سپس الله تعالی او را به نعمت سواد خواندن و نوشتن مفتخر گردانیده است، و در استدلال به آن، واقعه حدیبیه را نقل می‌کنند که در آن آمده است که وقتی صلح حدیبیه برگزار شد و صلح نامه مرقوم گردید، در ابتدا نوشته شد که من محمد عبدالله و رسوله، مشرکین مکه اعتراض کردند که اگر ما تو را به عنوان رسول می‌پذیرفتیم، چرا این نزاع در می‌گرفت، لذا ما نمی‌پذیریم که عبارت رسول الله قرین نام تو باشد، آن حضرت ﷺ، به حضرت علی که نویسنده آن صلح‌نامه بود فرمود: این کلمه را پاک کن، حضرت علی گرم‌الله وجهه از روی ادب از محو کردن آن، سر باز زد، پس رسول خدا ﷺ، خود کاغذ را به دست گرفته و این لفظ را محو کرده نوشت:

من محمد بن عبدالله.

در این روایت نوشتن این کلمه به خود آن حضرت ﷺ، منسوب است که از آن بعضی چنین استدلال کرده‌اند که آن حضرت ﷺ، نوشتن می‌دانست ولی صحیح آن است که در عرف، دیکته و املا را هم نوشتن می‌گویند که: فلان کس نوشت، هم چنان‌که در محاورات عمومی می‌آید، و علاوه بر این امکان دارد که در این واقعه به صورت معجزه حق تعالی نام آن جناب ﷺ، را به دست مبارکش بنویسد، ولی با نوشتن نام با چند حرف به کسی با سواد گفته نمی‌شود، بلکه به او بی‌سواد و امّی گفته می‌شود، و بدون دلیل، نسبت کتابت به آن جناب ﷺ، اثبات فضیلتی برای او نیست، بلکه اگر تأمل بشود بزرگترین فضیلت، در بی‌سوادی اوست.



يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ كُلُّ
ای بندگان من که ایمان آورده‌اند زمین من گشاده است، پس بندگی مرا بجا بیاورید. هر

نَفْسٍ ذَانِقَةٌ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
نفسی که هست می‌چشد مرگرا باز به سوی ما می‌آید. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کرده‌اند

الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
کار نیک ما جای می‌دهیم آنها را در جنت بالا خانه که جاری می‌شود از زیر آنها جویها،

خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا
همیشه می‌مانند در آنها، پاداش خوبی رسید به کار انجام‌دهندگان. کسانی که صبر کردند

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾ وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ
و به رب خود اعتماد کردند. و چقدر حیوانات هستند که بر نمی‌دارند رزق خود را، الله

يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّن خَلْقِ
روزی می‌دهد آنها را و شما را و اوست شنوا و دانا. و اگر تو از مردم بپرسی که چه کسی آفرید

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى
آسمانها و زمین را و به کار انداخت خورشید و ماه را خواهند گفت الله پس کجا

يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ
برگشته می‌شوند. الله پخش می‌کند روزی را برای کسی که بخواهد از بندگانش و تنگ می‌کند

لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مِّن نَّزْلِ مِنَ السَّمَاءِ
برای او، یقیناً الله بهر چیز آگاه است. و اگر بپرسی آنها را که چه کسی نازل کرد از آسمان

مَاءً فَأَخِيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ
آبی پس زنده کرد به آن زمین را پس از مردنش، خواهند گفت الله، بگو همه ستایش

لَّهِجَ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۶۳﴾

مردخدا راست باز بیشتر مردم نمی فهمند.

خلاصه‌ی تفسیر

ای بندگان من که اهل ایمان هستید (وقتی اینها از نهایت عناد و عداوت شما را در برپا داشتن شرایع و اختیار دین شکنجه می کنند، پس سکونت در اینجا لازم نیست) سرزمین من وسیع است، پس (اگر نمی توانید در اینجا مانده، عبادت کنید پس به جای دیگر بروید و به آنجا رفته) فقط عبادت مرا بجای آورید؛ (زیرا در اینجا اهل شرک تسلط دارند، پس چنان عبادتی که مبتنی بر توحید خالص و خالی از شرک باشد، در اینجا مشکل است، اگر همراه عبادت خداوند عبادت دیگران هم انجام گیرد، این امکان دارد، ولی آن عبادتی محسوب نمی شود و اگر هجرت، ترک وطن و خویشاوندان بر شما سنگین تمام می شود، پس بدانید که روزی باید آنها را ترک گفت؛ زیرا) هر شخصی باید طعم مرگ را بچشد (پس در آن زمان همه را می گذارید و) باز همه شما نزد ما خواهید آمد (و در صورت نافرمان آمدن هر اس عذاب وجود دارد) و (این مفارقت اگر به خاطر رضای ما باشد، پس بعد از رسیدن به نزد ما مستحق این وعده خواهید شد) کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، (که عمل بر آن در بعضی گونه ها موقوف به هجرت است، پس در آن صورت هجرت هم کردند) ما آنان را در غرفه هایی از جنت جای می دهیم، که در زیر آنها نهرها جاری است، و آنان در آنجا برای همیشه باقی می مانند (و) کار (نیک) کنندگان چه پاداش خوبی دارند، آنان که (در مشقتهای رسیده، که مشقت هجرت را هم شامل است) صبر کردند و (به کشور یا شهری دیگر رفته در فکر مشکلات



گذر اوقات) بر پروردگار خویش توکل می کردند و (اگر شما در هجرت چنین خیال داشته باشید که رزق از کجا می رسد، پس بدانید که) بسیاری از حیوانات به گونه ای است که غذای خود را همراه ندارند، (جمع نمی کنند) اگر چه بعضی جمع می کنند، ولی بیشتر جمع و ذخیره نمی کنند) ولی خداوند به آنها روزی (مقرر) را می رساند، و به شما هم (روزی مقرر را خواهد رساند، اگر چه شما در هر گوشه ای از جهان باشید، پس چنین وسوسه ای در دلتان راه ندهید، بلکه دل را قوی داشته، به خداوند اعتماد کنید)، که همانا (اوست شایسته ی اعتماد؛ زیرا که) همه چیز را می شنود و همه چیز را می داند (هم چنین در صفات دیگر هم کامل است، و کسی که چنین کامل الصفات باشد، او حتماً سزاوار اعتماد است) و (آنچه مبنای توحید فی الالهیت است، یعنی توحید در آفرینش، پس آن نزد آنها هم مسلم بود، چنان که) اگر شما از آنان پرسید که چه کسی آسمان و زمین را آفرید؟ و خورشید و ماه را به حرکت در آورد؟ آنها خواهند گفت: او الله است، پس (وقتی که توحید در آفرینش را قبول دارند، پس در باره توحید در الوهیت) کجا به عقب بر می گردند، (و چنان که، خداوند خالق است هم چنین) خدای تبارک و تعالی (رازق هم است) او برای هر کسی از بندگانش که بخواد روزی را فراخ می گرداند و برای کسی که بخواند تنگ می کند، بی شک خداست که از وضع همه چیز آگاه است (و هر گونه که مصلحت ببیند، همانگونه رزق می رساند، الغرض رازق اوست، لذا فکر و اندیشه رزق نباید مانع هجرت قرار گیرد) و (چنان که در آفرینش کاینات یگانگی خداوند، نزد آنها مسلم است، هم چنین در باقی نگهداشتن آن و برقرار کردن نظم آن نیز توحید را می پذیرند، چنان که) اگر شما از آنان پرسید که چه کسی از آسمان آب بارانید؟ سپس به وسیله آن زمین را پس از خشک

شدن (و عدم قابلیت برای رویش گیاهان) تر و تازه نمود (بدان قابلیت) بخشید، پس (در پاسخ) خواهند گفت، که آن نیز خداوند است، شما بگویید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ (همین میزان اقرار کردند، که از آن استدلال بر توحید در الوهیت بدیهی است، ولی اینها نمی پذیرند) بلکه (از آن گذشته این هم هست که) بیشتر آنها نمی فهمند (اما نه به این جهت که عقل ندارند، بلکه عقل را به کار نمی اندازند و فکر نمی کنند، لذا چیزی بدیهی بر آنها مخفی می ماند).

معارف و مسایل

از آغاز سوره تا اینجا عداوت کفار با مسلمین، و انکار پیاپی آنها از توحید و رسالت، و ایجاد موانع گوناگون در راه حق و اهل حق، بیان شده بود، و در آیات پیش گفته که برای نجات مسلمانان از شر آنها و اشاعه ی حق و برقراری آن و انصاف در جهان، تدبیری بیان نمود که در اصطلاح به آن هجرت می گویند، یعنی ترک وطن و کشور که انسان در آن بر گفتن و انجام دادن خلاف حق اجبار گردد.

احکام هجرت و رفع شکوک و شبهاتی که در راه آن اتفاق می افتد

﴿إِنَّ أَرْضِي وَ سِعَةَ فَإِيَّتِي فَاغْبُدُونِ﴾ حق تعالی می فرماید: زمین من بسیار وسیع است، لذا معذرت خواهی که در فلان شهر یا کشور کفار تسلط داشتند، لذا ما نتوانستیم توحید خدا را بیان کرده عبادت او را بجای آوریم، قابل استماع نیست، بر آنها لازم است که سرزمینی را که در آن بر کفر و معصیت اجبار کردند، به خاطر خدا رها کنند و جای دیگری را تلاش کنند که بتوانند به آزادی بر احکام خدا عمل کنند، و دیگران را ارشاد و تلقین



کنند، این را هجرت می گویند.

در ترک وطن و رفتن به جای دیگر مردم عادتاً به دو گونه خطر مواجه می گردند، که او را از هجرت باز می دارند، نخستین خطر جانی خودش که اگر از اینجا به جای دیگر برود، کفار و ظالمان در راه میان او حایل می شوند و برای مقابله و مقاتله آماده می گردند، و نیز امکان دارد در راه با کفار دیگر اتفاق مقاتله پیش آید، که در آن احساس خطر جانی وجود دارد، نسبت به این موضوع در آیه بعدی چنین پاسخ داده شد که: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ یعنی: هر جان چشنده مرگ است، که هیچ کس در هیچ جایی از آن راه گریزی ندارد، لذا مؤمن نباید از مرگ خوف و هراس داشته باشد، آن برای هر کس در هر حال پیش می آید، در جای خود هرگونه انتظام نگرهبانی برقرار کند، باز هم مرگ فرا خواهد رسید، و مؤمن دارای این عقیده هم هست که قبل از میعاد مقرّر الهی، مرگ نمی تواند، فرارسد، لذا در ماندن به جای خود، یا هجرت به جای دیگر نباید خوف مرگ مانع شود، به ویژه وقتی که آمدن مرگ در حین اطاعت از احکام الهی وسیله راحت و نعمتهای دایمی است که به آنها در آخرت نایل می گردد، که آن را در دو آیه بعدی ذکر نمود.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا﴾ هراس دیگری که در راه هجرت پیش می آید این است که وقتی در شهر و کشوری دیگر برویم، انتظام رزق چگونه می شود، در جای خود انسان قدری از میراث پدری خویش و قدری از کسب خود، زمین سرمایه، تجارت و صنعت و حرفه انتظام می کند، و به هنگام هجرت همه اینها را پشت سر می گذارد، پس در آینده چگونه اوقات خواهند گذشت؟ جواب آن را سه آیه بعدی چنین داده است: وسایلی که شما به دست آورده اید و آن را که علت و سبب کافی رزق قرار می دهید، اشتباه شماست، رازق در حقیقت

خداست، هرگاه او بخواهد بدون اسباب ظاهر رزق می‌رساند و اگر او نخواهد با وجود تهیه و آماده شدن همه وسایل و اسباب هم، می‌تواند انسان از رزق محروم گردد، برای توضیح این مطلب نخست فرمود: ﴿وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾ یعنی به این اندیشه کنید که چندین هزار حیوان بر روی زمین وجود دارند که برای جمع و به دست آوری رزق خود هیچ گونه انتظاماتی ندارند، و به فکر فراهم نمودن وسایل تحصیل آن هم نیستند، ولی خداوند متعال از فضل خود روزانه برای آنها رزق تهیه کرده، می‌دهد، عالمان فرموده‌اند: عموم حیوانات به گونه‌ای هستند که تنها مور و موش به فکر جمع آوری غذای خود در سوراخهای خود چیزی جمع می‌کنند، مور در موسم سرما بیرون نمی‌آید، لذا در فصل تابستان وسایل غذای خود را در سوراخش جمع می‌کند، و مشهور است که از پرندگان عقق (شبییه به کلاغ) هم غذای خود را در آشیانه خود جمع می‌کند، ولی آن را گذاشته فراموش می‌کند، در هر صورت همه حیوانات روی زمین که آمارگیری انواع و اصناف آن برای انسان از بس مشکل، بلکه ناممکن است به گونه‌ای هستند که وقتی امروز غذای خود را به دست آوردند، در فکر فردا نمی‌باشند، وسایل تهیه‌ی آن پیش آنها وجود ندارد.

در حدیث آمده است که پرندگان صبح از آشیانه خود گرسنه بیرون می‌روند و به هنگام شب با شکمی پر بر می‌گردند، نه کشت و زرع دارند نه سرمایه و زمین و نه در کارخانه و اداره‌ای کار می‌کنند، که از آنجا روزی خود را به دست آورند، در زمین وسیع خدا بیرون می‌روند و به همه به قدر پر کردن شکمشان روزی می‌رسد، و این کار یک روز نیست، بلکه تا زنده هستند این سلسله جریان دارد، و پس از این در آیات ما بعد وسیله‌ی اصلی رزق را نشان می‌دهد که اعطای الهی است، و فرمود: شما از خود این کفار و



منکرین برسید: که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است؟ و خورشید و ماه تحت فرمان چه کسی در حرکت هستند؟ چه کسی باران را می باراند؟ باز بوسیله آن چه کسی نباتات را از زمین می رویاند؟ مشرکان هم بر این اقرار می کنند که همه این کارها تنها مختص ذات یگانه حق تعالی است، پس به آنها بگویید: پس شما چگونه غیر از خدا دیگران را معبود و کارساز خود قرار می دهید؟ در آیات آینده از: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وِ الْاَرْضَ﴾ تا آخر رکوع این بیان می شود.

خلاصه این که هراس دوم که مانع از هجرت است فکر و اندیشه معاش است، این هم اشتباه انسانی است، تهیه معاش یا فراهم کردن اسباب و وسایل آن، در قبضه و اختیار او نیستند، بلکه آنها مستقیماً بخشش الهی است، کسی که در این وطن این وسایل را فراهم نموده است می تواند در وطن دیگر هم آنها را فراهم نماید، و نیز می تواند بدون وسایل، لوازم زندگی را تهیه نماید، لذا این احساس خطر دوم هم نباید مانع هجرت قرار گیرد.

هجرت در وقت و زمانی معین، فرض یا واجب می گردد

معنی و تعریف و فضایل و برکات هجرت در آیه ی ۹۷ تا ۱۰۰ از سوره ی نساء و تبدیلی احکام شرعی در آیه ی ۸۹ همین سوره در جلد چهارم معارف القرآن از صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۳ بیان گردیده است، مطلبی در آنجا از قلم افتاده بود که در اینجا مرقوم می گردد.

وقتی که رسول خدا ﷺ، بنا بر دستور الهی از مکه هجرت نمود، و به همه ی مسلمانان به شرط قدرت دستور به هجرت داد، هجرت از مکه فرض عین بود که هیچ مرد یا زنی از آن مستثنی نبود، مگر کسانی که توان هجرت را نداشتند.

و در آن زمان نه این که تنها هجرت فرض بود، بلکه علامت و شرط مسلمانی بود، و کسی که با وجود قدرت هجرت نمی کرد، مسلمان به شمار نمی آمد، و با او همان رفتار می شد که با کفار می شد، که بیان آن در آیه ی ۸۹ سوره ی نساء آمده است که: ﴿ حَتَّىٰ يَهْجُرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ در آن زمان هجرت آن حیثیت را داشت که کلمه ی طیبه ی لا اله الا الله داشت، که این شهادت خود هم فرض و علامت و شرط مسلمانی است، که اگر کسی با وجود قدرت به زبان اقرار ایمان را نکرده و شهادت لا اله الا الله را ادا نکند، اگر چه در دل یقین و تصدیق، داشته باشد او مسلمان قرار داده نمی شود، اگر چه شخص عاجز که بر ادای این شهادت توان نداشته باشد، او مستثنی است، هم چنین کسانی که بر هجرت توان نداشتند، مستثنی بودند، که ذکر آن در آیه ی ۹۸ سوره ی نساء به عبارت: ﴿ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ ﴾ آمده است، و کسانی که با وجود قدرت بر هجرت، در مکه ماندند، در حق آنها وعید شدید جهنم در آیه ی ۹۷ ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةَ إِلَىٰ فَاوَلَتِكَ مَاوَاهِمِ جَهَنَّمَ ﴾ مذکور است.

وقتی که مکه ی مکرمه فتح، گردید، دستور هجرت هم منسوخ گشت؛ زیرا در آن زمان خود مکه دارالاسلام قرار گرفت، پس آن حضرت ﷺ، بخشنامه کرد که: « لا هجرة بعد الفتح » یعنی: پس از فتح مکه از مکه هجرت ضروری نیست، فرضیت هجرت از مکه و باز منسوخ شدن آن از نصوص قرآن و سنت ثابت است که به صورت واقعه ی جزئی است، فقیهان امت از آن واقعه مسایل ذیل را استنباط نمودند.

مسئله: اگر کسی در شهر یا کشوری برای اقامه ی دین خود آزاد نباشد و بر کفر و شرک یا خلاف احکام شرع اجبار گردد، هجرت از آنجا به شرط قدرت و رفتن به حایبی که بتواند با آزادی به دین خود عمل کند، واجب



است. و اگر کسی قادر به سفر نباشد، یا چنان جایی برای او میسر نگردد که در آن بتواند با آزادی به دین خود عمل کند او شرعاً معذور است. مسئله: هر دارالکفری که عمل به دین در آنجا آزاد باشد، هجرت از آنجا فرض و واجب نیست، ولی در هر صورت مستحب است، در این مسئله لازم نیست آنجا دارالکفر باشد اگر هم چنین وضع در دارالفسق هم اتفاق افتاد که علناً بر خلاف احکام اسلام عمل می شود، حکم آن هم همین است، اگر چه آنجا را به سبب این که سردمدارانش مسلمانند، دارالاسلام گفته می شود.

این تفصیل را حافظ ابن حجر در فتح الباری تحریر نموده است که هیچ چیزی در قواعد احناف با آن منافی نیست، و در مسند امام احمد از حضرت ابو یحیی مولی زبیر بن العوام روایتی منقول است که آن هم گواه بر این است و حدیث از این قرار است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «البلاد بلاد الله و العباد عباد الله حیثما اصبت خیرا فاقم»^(۱)، یعنی: سرزمین، سرزمین خداست و همه ی بندگان، بندگان خدا هستند، پس هر کجا که اسباب خیر پیش آید، در آنجا اقامت بگزین.

و ابن جریر با سند خویش از حضرت سعید بن جبیر نقل نموده است که او گفت: شهری که در آن معاصی و فواحش عام باشد آن را ترک گوئید. و امام التفسیر حضرت عطا فرموده است: وقتی که شما در یک ملک مجبور به گناه گردید از آنجا بگریزید^(۲).

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ
واین زندگی دنیا فقط دل خوش کن و بازیچه‌ای است، و خانه‌ای که در جلو هست آنست

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾ فَإِذَا رَكَبُوا فِي السَّمَاءِ دَعَا اللَّهُ
زنده ماندن، اگر آنان فهمی می‌داشتند. پس وقتی سوار شدند در کشتی خواندند خدا را

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿۶۵﴾
خالص کردند برای او اعتقاد را، پس وقتی نجات داد آنها را به سوی زمین فوراً شرک کردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا
تا انکار کنند از آنچه ما داده‌ایم و استفاده ببرند، پس عنقریب خواهند دانست. آیا نمی‌بینند

أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَ يَتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ
که ما قرار دادیم جای پناه‌امن، و مردم ربوده‌می‌شوند از دوروبر آنها، آیا به دروغ یقین دارند

وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿۶۷﴾ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
و احسان خدا را تسلیم نمی‌کنند. و کیست بی‌انصاف‌تر از کسی که افترا کند بر خدا دروغ

أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿۶۸﴾
یا تکذیب کند سخن حق را وقتی برسد به او، آیا نیست در دوزخ جای سکونت برای کفار.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ لَنَنصُرَهُمْ وَ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ
و کسانی که زحمت کشیدند برای ما نشان خواهیم داد به آنها راههای خود را و یقیناً خدا

لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۶۹﴾

همراه است با نیکوکاران.

خلاصه‌ی تفسیر

و (علت عدم تدبّر آنها غرق شدن در مشاغل دنیاست، در حالی که)



این زندگی دنیا (که همه‌ی این مشاغل از آن است فی نفسه) غیر از لهو و لعب چیز دیگری نیست، و در اصل، زندگی، عالم آخرت است (چنان‌که از فانی شدن دنیا و باقی ماندن آخرت، این هر دو مضمون ظاهرند، پس چنان غرق شدن در فانی که باقی را در زاویه فراموشی گذاشته و از آن محروم باشد، کار خردمندان نیست) و اگر آنان (کاملاً) می‌دانستند، چنین نمی‌کردند (که در فانی غرق شده، باقی رارها کنند، و برای آن انتظام نکنند، بلکه ایشان در دلایل می‌اندیشیدند و ایمان می‌آوردند، چنان‌که خود آنها تسلیم دارند که در آفرینش کاینات و باقی نگه داشتن آن کسی با خدا شریک نیست) باز (چنان‌که مقتضای اقرار و تسلیم آنهاست که در خدایی و عبادت، او را یگانه بپذیرند، و گاه گاهی هم به آن اظهار و اقرار نمایند، چنان‌که) وقتی ایشان در کشتی سوار می‌شوند (و آن کشتی زیر و رو می‌شود) پس (آنگاه) با اعتقاد خالص خدا را می‌خوانند، (که: ﴿لَنْ أُنجِيتَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْشَّاكِرِينَ﴾) که در آن نسبت به توحید در اختیارات خدایی و معبودیت او اقراری است، ولی این حالت به سبب غرق شدن در دنیا دیرپا نمی‌باشد، چنان‌که در آن زمان هم قول و اقرار توحید انجام می‌گیرد، ولی (باز وقتی که آنها را (از این آفت) نجات داده، به سوی خشکی می‌آورد، آنها فوراً به شرک مبتلا می‌گردند، که حاصل آن این است که نعمت (نجات و غیره) که ما به آنها داده بودیم آن را ناسپاسی می‌کنند و اینها (در عقاید شرک آمیز و اعمال فسقی از هوای نفسانی پیروی کرده) چندی بهره‌ی دیگر دریابند، پس عنقریب همه آنها خواهند دانست، (اکنون به علت این غرق شدن در دنیا چیزی به نظر نمی‌رسد، پس یکی از موانع پذیرش توحید همین آنهاست، و یک حیل‌ی نامعقول دیگری در آورده‌اند که می‌گویند: ﴿إِنْ تَتَّبِعْ آلِهَتِي مَعَكَ نَتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا﴾ یعنی: اگر ما

مسلمان باشیم، پس مردم عرب ما را می‌کشند، حال آن که از مشاهده می‌توانند لغو بودن آن را دریابند) آیا آنها بر این امر نظر نکرده‌اند که ما (شهر آنها، مکه را) جای امن و محترم قرار دادیم و از (مقامات) دور و بر آنها (که خارج از حرم هستند) مردم (زده و سرکوب شده از خانه‌ها) ربوده می‌شوند (برخلاف آنان که با امنیّت نشسته‌اند و این امر از محسوسات است، پس از بدیهیات گذشته، در محسوسات هم خلاف می‌کنند و خوف هلاکت را از ایمان آوردن عذر مانع نشان می‌دهند، و) باز (پس از وضوح حقّ برای این حماقت و ضدیت) آیا (جایی هست که) اینها به معبودان دروغین ایمان می‌آورند (که برای ایمان آوردن به آنها متقاضی نیست، بلکه موانع زیاد وجود دارد) و به نعمتهای خداوند (که متقاضی زیاد و دلایل صحیح بر ایمان به او بود) ناسپاسی (می‌کنند و به او شرک) می‌ورزند؛ (زیرا بالاتر از شرک، ناشکری‌ای وجود ندارد که نعمت آفرینش و ترزیق و ابقا و تدبیر و غیره او عنایت نماید، و عبادت که سپاس نعمتهای اوست، برای دیگران بجای آورده شود،) و (امر واقعی این است که) چه کسی بی‌انصاف‌تر از آن شخصی است که (بدون مدرک) بر خدا دروغ و افترا بزند (که او شریک دارد) و وقتی سخن حقّ (با دلیل) به او رسید آن را تکذیب کند (بی‌انصافی روشن است که سخن بدون دلیل را تصدیق و سخن همراه با دلیل را تکذیب کند) آیا برای چنین کفّاری (که بدین میزان بی‌انصافی می‌کنند) جهنّم از نظر جای، کافی نمی‌باشد (لازم و کافی است؛ زیرا سزایی مناسب با جرم می‌باشد، پس همانقدر که جرم عظیم است، مجازات هم عظیم است، در گذشته وضع کسانی بیان گردید که اهل کفر و نفس پرست بودند) و (اکنون بیان اضداد آنها در میان است که) کسانی که در راه ما مشقّت تحمّل می‌کنند، ما راه (قرب و ثواب یعنی جنّت) خود را به آنان



نشان می دهیم، (که از آنجا به بهشت می رسند، لقوله تعالی: ﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا ﴾ و یقیناً (رضا و رحمت) حق تعالی با این چنین مخلصان است (در این دنیا و نیز در آخرت هم).

معارف و مسایل

در آیات گذشته، آن حال کفار و مشرکین بیان گردید که خلقت آسمان و زمین و نظم و نسق شمس و قمر و انتظام باریدن باران و رویانیدن نباتات از آن را آنان هم در قبضه و اختیار خدا دانسته، نسبت به آن یقین دارند، و در آن شرکت هیچ بت و غیره را نمی پذیرند، ولی باز هم بتها را در خدایی شریک قرار می دهند، علتش این است که: ﴿ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ یعنی، بیشترین آنها کسانی هستند که نمی فهمند، در اینجا این سؤال پدید می آید که ایشان دیوانه و مجنون نیستند، بلکه هوشیار و فهمیده می باشند، کارهای بزرگ دنیا را درست انجام می دهند، پس علت عدم فهم آنها چیست؟! پاسخ آن در آیه ی قبل از آیه سابق الذکر چنین داده شده است که آنها را دنیا و لذات فانی و محبت خواهشهای آن، از فکر و اندیشه در باره آخرت کور و نا فهم قرار داده است، در حالی که این زندگی دنیا غیر از لهو و لعب، یعنی مشغله ی وقت گذرانی و بازیچه چیزی دیگر نیست، و زندگی اصلی که جاودانه است، آن زندگی آخرت است.

﴿ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ ۚ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ﴾
در اینجا حیوان به معنای حیات در معنی مصدری به کار رفته است^(۱)، در اینجا حیات دنیا را به لهو و لعب تعبیر نمود، با این مطلب که همانگونه که

بازی‌ها ثبات و قراری ندارند و از آنها مقصد بزرگی در کار نیست، پس از مدّت کوتاهی همه‌ی منظره به پایان می‌رسد، هم چنین است وضع و حال این دنیا.

در آیه‌ای پس از این، وضع بد دیگری از این مشرکان را بیان نمود، چنان‌که این مردم الله تعالی را در آفرینش کاینات یگانه پذیرفته، و با وجود آن شکار جهالت قرار گرفته، بتها را شریک خدایی قرار می‌دهند، چیزی شگفت‌آورتر از آن وجود ندارد، که هرگاه مصیبت بزرگی بر آنها واقع می‌شود، در آن هنگام هم آنان یقین و اقرار دارند که هیچ بتی نمی‌تواند حامی و مددکار قرار گیرد، فقط خدا می‌تواند از مصیبت‌رهای بی‌بخشد، چنان‌که هرگاه آنان در دریا سفر می‌کنند و هراس غرق شدن پیش می‌آید برای برطرف کردن آن خطر، به جای خواندن بتی، تنها خدا را می‌خوانند، و الله تعالی بنابر اضطرار و بی‌قرار شدن آنها و مأیوس شدن‌شان از همه حمایت‌کنندگان دنیوی، دعای‌شان را قبول نموده، آنها را از مهلکه‌ی دنیا نجات می‌دهد، ولی این ظالمان هرگاه به خشکی برسند و مطمئن گردند، باز هم بتها را شریک خدا می‌دانند، آیه‌ی: ﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ﴾ همین مطلب را روشن می‌نماید.

فایده: از این آیه معلوم گردید که کفار هم هرگاه خود را بی‌یار و مددکار ببینند، فقط خدا را می‌خوانند و یقین دارند که غیر از خدا کسی دیگر نمی‌تواند آنها را از آن مصیبت‌رها سازد و خداوند متعال دعای کفار را هم قبول می‌نماید؛ زیرا او مضطر است و الله تعالی وعده فرموده است که دعای مضطر را بپذیرد^(۱).



و آنچه در آیه ی ۵۰ سوره ی غافر آمده که: ﴿وَمَا دَعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ که دعای کفار قابل قبول نیست، این در عالم آخرت است که در آنجا دعای کافر برای نجات از عذاب آخرت پذیرفته نمی شود.

﴿أُولَئِكَ يَرَوْنَ أَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾ در آیات پیش گفته، حرکات جاهلانه مشرکان مکه ذکر گردیده بود، باوجود این که یقین دارند که خالق و مالک همه ی چیزها، فقط خداست، بتهای خود تراشیده از سنگها را شریک خداوند قرار می دهند و تنها خدا را مالک آفرینش کاینات تصور نمی کنند، بلکه هنگام مصیبت نجات را هم در اختیار او می دانند، ولی پس از نجات، باز به شرک مبتلا می گردند، یکی از عذرهای شان توسط بعضی از مشرکین مکه چنین بیان شد که ما دین تو را حق و صحیح می دانیم اما در پیروی از آن و مسلمان شدن ما نسبت به خود احساس خطر می کنیم؛ زیرا کل عرب بر خلاف اسلام است، پس اگر ما مسلمان شدیم، بقیه ی عرب ما را می ربایند و می کتند^(۱)

در مقام پاسخ به آن، حق تعالی فرموده است که: این عذر آنها هم بی مورد است؛ زیرا خداوند متعال اهل مکه را به جهت بیت الله، شرف و بزرگی داده است که هیچ گوشه ای از جهان از چنان ایمنی برخوردار نیست، ما کل ارض مکه را حرم قرار داده ایم، اهالی عرب چه مؤمن باشند یا کافر همه احترام حرم را بجا می آورند، و قتل و قتال را در آن حرام می دانند، در حرم انسان به جای خود، قتل حیوان شکاری و بریدن درختهای حرم را کسی جایز نمی داند، و اگر از خارج کسی وارد حرم شود او هم مأمون است، پس احساس خطر از قبول اسلام برای اهالی مکه عذری ناوارد است.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ معنای اصلی جهاد آن است که کسی در دور و بر طرف کردن موانع دین، کل توان خود را صرف کند، آن موانعی را هم شامل است که از طرف کفار و فجّار پیش آید، که جنگ و کشتار با کفار اعلیٰ ترین فرد آنهاست، و آن موانعی را هم در بر می‌گیرد که از طرف نفس و شیطان هم پیش آیند.

بر هر دو نوع این جهاد، در این آیه، وعده داده شده است که ما جهاد کنندگان را به راه خود هدایت می‌کنیم، یعنی در مواردی که در میان خیر و شرّ یا حقّ و باطل یا نفع و ضرر التباس افتد، مرد عاقل فکر می‌کند که کدام راه را اختیار بکنم، در چنین مواردی خداوند متعال در راه خود راه راست و بی‌خطر را به مجاهدان نشان می‌دهد، یعنی دل‌هایشان را به سوی آن برمی‌گرداند که در آن خیر و برکت باشد.

از عمل به علم، علم افزون می‌گردد

و حضرت ابوالدرداء در تفسیر این آیه فرموده است: «علمی که از طرف خدا به مردم عنایت شده کسانی را که در عمل به علم خود می‌کوشند ما به آنها علم دیگر ارزانی می‌کنیم، که هنوز آن را ندانسته بودند». و فضیل بن عیاض فرموده است: «کسانی که در طلب علم کوشش می‌کنند ما عمل را بر آنان آسان می‌گردانیم»^(۱).

والله سبحانه و تعالی اعلم، تمّت سورة العنکبوت.





سورة الروم

سورة الروم مکیه و هی ستون آیه و ست رکوعات

سوره روم در مکه نازل شده و دارای شصت آیه و شش رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

الْم ﴿۱﴾ غَلَبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
مغلوب شده اند رومیان. در سر زمین نزدیک و آنها پس از مغلوبی،

سَيَعْلَبُونَ ﴿۳﴾ فِي بضعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدِ وَ يَوْمَئِذٍ
عنتقرب غالب خواهند شد. در چند سال، در دست خداست هرکار اول و آخر و در آن روز

يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِبِنصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَن يَشَاءُ وَ هُوَ
خوشحال خواهند شد مسلمانان. به کمک خدا، کمک می کند خدا کسی را که بخواهد و اوست

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۵﴾ وَ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
غالب و رحیم کننده. وعده خدا شده است، خلاف نمی کند الله در وعده خود، ولی بیشتر مردم

لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ
نمی دانند. می دانند سطح ظاهری زندگی دنیا را و آنان از آخرت،

هُمْ غَافِلُونَ ﴿۷﴾

خبری ندارند.

خلاصہی تفسیر

﴿الْم﴾ (معنای این را خدا می داند) اهل روم در موقع نزدیکی، (در مقامی از روم که نسبت به فارس با عرب نزدیکتر است، و مراد از آن «اذرعات و بصری» است، که دو شهر از کشور شام هستند^(۱))، و به علت داخل شدن آنها در قلمرو روم، جزو سرزمین روم بودند، و در این جبهه اهل روم در مقابل اهل فارس) مغلوب شدند (که مشرکان از آن خوشحال شدند) و آن (رومی) ها، پس از (این) مغلوب شدن خود عنقریب (بر اهل فارس در جبهه ای دیگر) در ظرف سه سال تا نه سال غالب خواهند شد (و این غالبیت و مغلوبیت همه از جانب خداست؛ زیرا) پیش (از مغلوبیت) هم اختیار به دست خدا بود (که از آن مغلوب کرده بود) و پس (از مغلوبیت) هم خداوند اختیار دارد (که غالب کند) و در آن روز، (وقتی که اهل روم غالب گردند) مسلمانان از این امداد الهی خوشحال خواهند شد (یا مراد از این امداد این است که خداوند متعال مسلمانان را در گفتارشان راستگو و غالب می فرماید؛ زیرا که این پیشگویی را مسلمانان بر کفار اظهار فرمودند و کفار تکذیب کردند، پس با واقع شدن آن، مسلمانان پیروز می شوند، و یا مراد این است که مسلمانان را در مقاتله غالب گرداند، چنان که آن به صورت پیروزی در جنگ بدر پدید آمد، در هر صورت، مورد نصرت، اهل اسلام هستند، و با مشاهده ی حال مغلوب شدن مسلمانان نباید تصوّر کرد که این مسلمانان مغلوب، در وقت مقابله با کفار، مغلوب خواهند شد؛ زیرا نصرت در قبضه ی قدرت الهی است) او هر کسی را که بخواهد، پیروز می گرداند، و اوست غالب (و هر گاه بخواهد کفار را قولاً یا فعلاً مغلوب می گرداند، و



ذات مبارکش) رحیم (هم) است. و (هرگاه بخواهد مسلمانان را پیروز می‌گرداند)، خداوند متعال به این وعده فرموده است که (و) الله تعالی هرگز از وعده‌ی خویش تخلف نخواهد نمود، (لذا این پیشگویی حتماً وقوع خواهد یافت) ولی بیشتر مردم (تصرّفات خدایی را) نمی‌دانند، (بلکه تنها به اسباب ظاهر نگاه کرده بر اساس آنها قضاوت می‌کنند، بنابراین، وقوع این پیشگویی را دور می‌پندارند، در صورتی که مسبب الاسباب و مالک الاسباب حقّ تعالی است، بر او تبدیل اسباب هم سهل و آسان است، و برخلاف اسباب واقع کردن سبب هم آسان است.

و هم چنان‌که قبل از وقوع پیش‌گویی، به سبب عدم اسباب ظاهری، آن را انکار می‌کردند، هم چنین با مشاهده‌ی تکمیل پیشگویی هم، آن را یک امر اتّفاقی تصوّر می‌کنند، و نمی‌دانند که این ظهور وعده‌ی الهی است، بنابراین، لفظ: ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ شامل هر دو مورد می‌شود، لذا جاهل و غافل ماندن آنها از خدا و نبوّت، بنابراین این است، که) اینها فقط ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت، آنها (کاملاً) بی‌خبرند. (که در آنجا چه اتّفاق می‌افتد، لذا در این جهان، نه در فکر نجات از اسباب عذابند، و نه در تلاش اسباب نجات که ایمان و عمل صالح باشد، هستند).

معارف و مسایل

داستان نزول سوره‌ی روم و جنگ فارس

سوره‌ی عنکبوت با این پایان پذیرفت که حقّ تعالی در آن، برای زحمت‌کشان و مجاهدان در راه خود، به گشادن راه خود، و پیروز شدن‌شان در مقاصد خویش، مژده و بشارت داده بود، و داستانی که سوره‌ی روم از آن آغاز شده است، مظهری از نصرت الهی است، حادثه‌ی جنگ فارس و روم

که در این سوره مذکور است، این هر دو گروه کافر بودند، فتح و شکست هیچ یک از آنها به ظاهر موجب مسرت مسلمانان نیست، ولی از این دو، اهل فارس، مشرکین آتش پرست و اهالی روم نصرانی، اهل کتاب بودند، و ظاهر است که از هر دو نوع کفار اهل کتاب با مسلمانان بالنسبه نزدیکتر هستند؛ زیرا در بسیار اصول دین، مثل ایمان به معاد و ایمان به رسالت و نبوت و وحی میان ما و آنها وجه مشترک است، و از این وجه مشترک آن حضرت ﷺ، در نامه‌ای که به هرقل نوشت و او را به اسلام دعوت داد، استفاده نمود که: ﴿تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم﴾ (آیه، نوعی قرب مسلمانان با اهل کتاب سبب قرار گرفت که در زمان قیام آن حضرت ﷺ، به مکه‌ی مکرّمه، فارس بر روم حمله برد، و طبق قول حافظ ابن حجر و غیره، این جنگ در میان «اذرعات و بصری» از کشور شام درگرفت، و در اثنای این جنگ مشرکین مکه می‌خواستند که فارس غالب آید؛ زیرا که آنها با هم در شرک و بت پرستی شریک بودند، و مسلمانان می‌خواستند که رومیان غالب گردند؛ زیرا از نظر دین و مذهب، اینها با هم قریب بودند، ولی از قضا در این حادثه فارس بر روم غلبه یافتند، تا این که قسطنطینه را هم فتح کردند، و در آنجا برای عبادت خود آتشکده بنا نهادند، و این فتح آخرین فتح خسرو پرویز به شمار رفت که بعد از آن روی به زوال رفت تا به وسیله‌ی مسلمانان، سلسله‌ی پادشاهی او در جهان خاتمه یافت^(۱).

بر این حادثه مشرکان مکه جشن گرفتند و به مسلمانان طعنه زدند که آنچه شما می‌خواستید، شکست خورد و همانگونه که روم در مقابل اهل فارس شکست خورده شما هم در مقابل ما شکست خواهید خورد،



مسلمانان از این طعنه زدن، رنجور گشتند^(۱).

آیات ابتدایی سوره‌ی روم در خصوص این حادثه نازل گردید، و در آنها چنین پیشگویی شد که ظرف چند سال باز روم بر فارس غلبه خواهد کرد، وقتی که حضرت صدیق اکبر این آیات را شنید در گوشه و کنار مکه و مجالس اهل مکه و بازار رفته اعلان نمود که جای جشن گرفتن شما نیست، ظرف چند سال باز روم بر فارس غالب خواهد آمد، از جمع مشرکان مکه ابی بن خلف به مقابله برخاست و گفت که تو دروغ می‌گویی، امکان ندارد که باز روم سربلند کند، صدیق اکبر فرمود: ای دشمن خدا دروغگو خودت هستی، و من حاضریم بر این موضوع شرط ببندم که اگر ظرف سه سال روم غالب نشد، ده شتر به تو بدهم و اگر غالب آمده تو ده شتر به من بده، (این معامله قمار بود ولی تا آن زمان حرام نبود) این را صدیق اکبر طی کرده به خدمت رسول خدا ﷺ، حاضر شد و این معامله را بازگو نمود، آن حضرت ﷺ، فرمود: من مدّت سه سال را تعیین نکردم؛ زیرا در قرآن لفظ بضع آمده است که از سه تا نه دلالت دارد تو برو و با کسی که با او معاهده کرده‌ای بگو که من به جای ده شتر صد شتر شرط می‌کنم، ولی مدّت هم به جای سه سال نه سال باشد، و در بعضی از روایات آمده است که آن حضرت ﷺ، فرمود: هفت سال مقرر بکن، صدیق اکبر دستور را به اجرا گذاشت و ابی بن خلف برای قرارداد جدید راضی شد^(۲).

از روایات حدیث معلوم می‌گردد که این واقعه پنج سال قبل از هجرت وقوع یافت، و بر هفتمین سال به هنگام غزوه بدر روم بار دوم بر فارس غلبه یافت و در آن زمان ابی بن خلف مرده بود و صدیق اکبر از وارثان

۱ - ابن جریر و ابن ابی حاتم.

۲ - ابن جریر بسنه عن مجاهد و روی القصة الترمذی عن ابی سعید الخدری و نیارالمکرم بتغیر یسیر.

او صد شتر طبق قرارداد دریافت نمود که آنها پرداخت کردند. در بعضی از روایت آمده است که وقتی قبل از هجرت ابی بن خلف هراس داشت که شاید ابوبکر رضی الله عنه، هجرت کند به او گفت: نمی گذارم مگر این که کفیل بدهی، که حسب میعاد اگر روم غالب نیامد او صد شتر به من بدهد، حضرت صدیق اکبر پسر خود عبدالرحمن را کفیل مقرر نمود، وقتی که طبق شرط صدیق اکبر پیروز گشت و صد شتر به دستش رسید آنها را برداشته به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، حاضر شد، آن جناب صلی الله علیه و آله، فرمود: این شترها را صدقه کن، در مسند ابویعلی و ابن عساکر از براء بن عازب مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله، فرمود: «هذا السحت تصدق به» این حرام است، آن را صدقه کن (۱).

مسئله قمار

قمار از روی نصوص قرآن حرام قطعی است، پس از هجرت به مدینه وقتی که شراب حرام شد، همراه با آن قمار هم حرام شد و از عمل شیطان قرار گرفت در آیه: ﴿ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ﴾ میسر و ازلام از صورتهای قمار هستند که حرام قرار داده شدند، و این شرط دو طرفه داد و ستد، شکست و پیروزی که حضرت صدیق اکبر با ابی بن خلف مقرر کرد آن هم یک نوع قمار بود، ولی این واقعه پیش از هجرت است، زمانی که قمار حرام نبود، لذا وقتی در این واقعه اموال قمار پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله، آورده شد مال حرام نبود، بنابر این، این سؤال پدید می آید که چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله، به تصدق آن دستور داد و در روایت دیگر که نسبت به آن لفظ سحت آمده است که معنای مشهور آن حرام است، چگونه



صحیح می شود؟ جواب آن را فقهای کرام چنین داده اند که این مال اگر چه در آن زمان حلال بود ولی کسب مال به وسیله قمار هم، در نزد آن حضرت ﷺ، در آن زمان ناپسند بود، لذا آن را مناسب به شأن صدیق اکبر ندانسته، دستور به تصدق آن داد و این شبیه به آن بود که در زمان حلال بودن شراب هم رسول خدا و صدیق اکبر هیچ گاه آن را ننوکیدند.

و لفظ سحت که در بعضی از روایات آمده است، اولاً محدثین آن را صحیح ندانسته اند، و اگر صحیح هم دانسته شود، باز هم این لفظ به چند معنای به کار می رود، به معنای حرام مشهور است، معنای دیگر آن ناپسند و مکروه هم آمده است، چنان که در حدیث آمده است که رسول خدا ﷺ، فرمود: «کسب الحجام سحت» یعنی کسب رگ زنی سحت است و در اینجا جمهور فقیهان آن را به ناپسند و مکروه معنا کرده اند، و امام راغب اصفهانی در مفردات القرآن و ابن اثیر در نهاییه، این معانی مختلف را از محاورات عرب و احادیث نبویه ثابت کرده اند.

و این قول فقهای کرام از این جهت هم واجب القبول است که اگر در واقع این مال حرام می بود، پس طبق موازین شرع می بایستی این مال به آن شخص مسترد می شد که از او گرفته شده بود و تصدق مال حرام در صورتی است که مالک او معلوم نباشد، یا رسانیدن آن مال به او مشکل و متعذر قرار گیرد، یا در مسترد کردن آن از نظر شرع، قباحتی داشته باشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بِنَصْرِ اللَّهِ ﴾ یعنی، در آن روزی که روم بر فارس غالب آید، مسلمانان خوشحال می شوند، از کمک خدا با توجه به اعتبار نظم عبارت، ظاهر این است که مراد از نصر و کمک نصر و کمک رومی هاست، و آنان اگر چه کافر بودند، ولی در مقابل کفار دیگر از نظر کفر،

کفرشان سبک تر بود، لذا کمک کردنشان از جانب خدا امری دور نیست، بویژه وقتی که از نصرت آنها مسلمانان خوشحال گردند، و در مقابل کفار قریش، پیروز شوند، و این هم احتمال می رود که مراد از نصرت، نصرت مسلمانان باشد که از دو جهت امکان داشت، نخست این که مسلمانان پیروزی رومیها را دلیل صدق قرآن و حقانیت اسلام قرار داده، به رخ کفار بکشند، لذا پیروزی رومیها در حقیقت، نصرت مسلمانان بود، و از نظر دیگر هم می تواند نصرت مسلمانان قرار گیرد که در آن کفار، دو ابر قدرت داشتند: یکی فارس، دوم روم، خداوند هر دو را رویا روی یکدیگر قرار داده هر دو را تضعیف کرد که در آینده مقدمه ای برای فتوحات اسلامی قرار گرفت (۱).

﴿ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴾ یعنی

اینها یک بعد از زندگی دنیا را کاملاً می دانند که چگونه تجارت بکنند و در چه مالی تجارت کنند، از کجا بخرند و در کجا بفروشند و چگونه کشاورزی کنند، کی بذر افشانی کنند، کی درو کنند، چگونه ساختمان بسازند و چه نوع وسایل عیش و عشرت فراهم آورند، ولی بعد دیگر حیات دنیا را که حقیقت و مقصد اصلی آن را روشن می کند، که اقامت چند روزی دنیا، در اصل اقامت مسافرتی است، انسان ماندگار اصلی اینجا نیست، بلکه دار آخرت جایگاه جاودانه ای اوست، برای مدّت کوتاهی به اینجا آمده، هدف اصلی اش این است که برای وطن اصلی خویش از اینجا وسایل فراهم کرده، بدانجا بفرستد و وسایل راحت آنجا ایمان و اعمال صالح است و از این بعد دیگر کسانی که بسیار عاقل و هوشمند گفته می شوند غافل و



نادانند.

در الفاظ قرآن تأمل نمایید که با لفظ: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ را ذکر نمود که ظاهراً را با تنوین فکر آورده با توجه به قواعد عربی اشاره به این است که در حقیقت مردم حیات ظاهر را هم کاملاً درک نکرده‌اند فقط به یک بعد آن نظر کرده آن را می‌دانند، از بعد دیگر آن در غفلت به سر می‌برند و از آخرت، کاملاً غافل و جاهلند.

اگر فنون زندگی دنیا توأم با غفلت از آخرت به دست آید

هیچ گونه دانشمندی نیست

قرآن کریم مملو از داستانهای عبرت‌انگیز ملل جهان است، کسانی که در مکاسب دنیا و فراهم کردن وسایل عیش و عشرت، بسیار نام‌آور بودند، باز سرانجام بد آنها هم در این جهان به چشم و نظر مردم دنیا رسید و عذاب دایمی آخرت نصیب آنها شد، لذا مردمان فهمیده به آنها عاقل و حکیم نمی‌گویند، متأسفانه امروز عقل و حکمت در این منحصر شده است که کسی بیشتر مال جمع کند و وسایل زندگی خود را از دیگران بهتر بسازد، پس او بزرگترین عاقل دانسته می‌شود، اگر چه از نظر اخلاق انسانی تهی دست باشد، از نظر عقل و شرع چنین شخصی را عاقل دانستن، توهین به عقل است، در زبان قرآن تنها کسانی عاقلند که خداوند و آخرت را بشناسند، و در جهت این شناخت عمل کنند، و لوازم زندگی دنیا را به میزان ضرورت به دست آورند، و آنها را مقصد زندگی خود قرار ندهند، و همین است مفهوم این آیه کریمه: ﴿إِن فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا﴾.

أُولَئِكَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا
 آیا فکر نمی‌کنند در دل خود که آنچه آفریده الله آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿۸﴾
 به حق و ميعاد مقرر است، و بسیاری از مردم ملاقات با پروردگار خود را نمی‌پذیرند.

أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
 آیا آنها سیر نکرده‌اند در زمین که بنگرند چگونه شده سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده‌اند

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
 که قوی‌تر بودند در زور، و شخم زدند زمین را، و آباد کردند آن را بیش از آنچه آباد کرده‌اند،

وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ
 و آوردند پیش آنها پیامبران‌شان احکام واضح، پس نبود الله بر آنها ظالم، ولی آنها بر خود

يَظْلِمُونَ ﴿۹﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
 ظلم می‌کردند. سپس شد سرانجام بدکاران بد، از این جهت که تکذیب می‌کردند سخنان خدا را

وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۱۰﴾

و به آنها استهزا می‌کردند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا (باشنیدن دلایل وقوع آخرت هم نظر آنان بر دنیا دوخته و) در دل خود چنین فکر نکردند، که خداوند متعال آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنها است را برای حکمتی و (تا) وقتی مقرر آفریده است (چنان‌که او در آیات خبر داده است که از جمله حکمت‌های او یکی پاداش و مجازات است، و وقت مقرر قیامت می‌باشد، اگر در دل‌های خود فکر می‌کردند،



امکان این وقایع از نظر عقل و وقوع آنها از نظر نقل یعنی قرآن و صدق این نقل از اعجاز آشکار می‌شد و آخرت را منکر نمی‌شدند، ولی به علت عدم تفکر، منکر می‌شوند) و (این چیست و) بسیاری مردم ملاقات پروردگار خود را منکر هستند، آیا اینها (هیچ گاه از خانه بیرون نرفته‌اند و) در زمین سیر و سیاحت نکرده‌اند تا در آن ببینند، که مردمان (منکر) گذشته از پیش با چه سرانجام (نهایتی) رو به رو شدند (کیفیت آنها این بود که) آنان از ایشان به اعتبار قوت برتر بودند و آنها زمین را (نسبت به اینها بیشتر) کاشت کرده بودند و تا چه حدی آنها (به وسیله ساز و سامان و منازل) آن را آباد کرده‌اند، از اینها بیشتر آنان، آن را آباد کرده بودند و به نزد آنها هم پیامبران معجزه آورده بودند که این‌ها آنان را تسلیم نکردند و به وسیله‌ی عذاب هلاک شدند که آثار هلاکتشان هنوز از منازل ویران شده‌ی آنها سرجاده‌ی شام آشکار و نمایان است. پس (در این هلاکت) خدا نمی‌خواست که بر آنان ظلم کرده باشد، بلکه خود آن‌ها بر خود ظلم می‌کردند) که پیامبران را انکار کرده مستحق هلاکت گشتند، این حالت آن‌ها در دنیا بود (و) باز (در آخرت) سرانجام کسانی که (چنین) کار بدی (یعنی انکار پیامبران) را مرتکب شدند، بد شد، (فقط) بدین خاطر که آنها آیات خدا، (یعنی احکام و اخبار) را تکذیب کرده بودند، (و گذشته از آن) آن‌ها را با باد تمسخر می‌گرفتند، (سرانجام دوزخ مجازات آنهاست).

معارف و مسایل

دو آیه‌ی پیش گفته، تکمله‌ی مضمون گذشته و گواه بر آن هستند که ایشان در زرق و برق چند روزه‌ی دنیا و لذت‌های فانی، چنان سرمست شده‌اند که از حقیقت و سرانجام کارخانه‌ی هستی، کاملاً غافل گردیده‌اند،

و اگر خود اینها قدری در دل خود فکر و اندیشه می‌کردند، پس این راز هستی بر آنها آشکار می‌شد، که خالق کاینات این آسمانها و زمین را و مخلوقات میان آن‌ها را هدف و بی‌فایده نیافریده است، آفرینش آنها حتما مقصد و حکمتی بزرگ دارد، و آن این است که مردم به وسیله‌ی شناخت نعمت‌های بی‌شمار خداوند، خالق آن‌ها را بشناسند و در پی تلاش و جستجوی او قرار گیرند، که او با انجام چه کارهایی خشنود می‌شود و با انجام چه کارهایی ناراضی می‌گردد، تا که بتوانند وسایل رضاجویی او را فراهم کنند و از کارهای ناراضی‌کننده اجتناب ورزند، و این هم روشن است که برای این دو نوع کار، قدری جزا و سزا هم لازم و ضروری است، و نیک و بد را در یک ترازو قرار دادن خلاف عدل و انصاف است، این هم معلوم است که این جهان دارالجزا نیست که انسان در آن به پاداش یا کیفر اعمال نیک و بد خود برسد، بلکه در اینجا بیشتر چنان است که مرمان جرایم پیشه، بیشتر خوشحال و خرم و پیروز به نظر می‌رسند، و پرهیزکنندگان از کار بد بیشتر شکار مصایب و تنگدستی قرار می‌گیرند، لذا ضروری است که چنین وقتی در آینده که این کارخانه خاتمه یابد فرارسد و در آن محاسبه‌ی اعمال نیک و بد انجام گیرد، و بر آن جزا و سزای مترتب شود، که نام آن آخرت و قیامت است.

خلاصه این که اگر اینها قدری اندیشه کنند پس همین زمین و آسمان و مخلوقات آنها گواهی می‌دهند، که اینها دایمی نیستند، بلکه برای چند مدّت کوتاهی پدید آمده‌اند، و پس از آنها عالم دیگری آمدنی است، که آن برای همیشه می‌ماند، حاصل آیه‌ی قبلی از دو آیه‌ی سابق همین است؛ ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ﴾ این مضمون از یک جهت استدلال عقلی است، و در آیه بعدی محسوسات و مشاهدات و تجربات دنیا را بر گواهی آن



تقدیم داشته است و اهل مکه را خطاب فرموده است:

﴿أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی این اهل مکه مقیم چنان سرزمینی هستند که در آنجا نه کشاورزی وجود دارد و نه صنعت و نه مواقع تجارت و نه ساختمان‌های زیبا و مرتفعی، ولی سفر کشور شام و یمن برای آنها به خاطر چنین مقاصدی پیش می‌آید، پس آیا آنها در چنین سفرهایی، سرانجام ملل گذشته‌ی جهان را پیش خود مشاهده نکرده‌اند، که خداوند در روی زمین سلیقه‌ی تصرفات بزرگ به آنها داده بود که با حفر زمین و بیرون آوردن آب از آن و آبیاری کردن مزرعه و باغها از آن و بیرون آوردن طلا و نقره و فلزهای دیگر از معادن مخفی زیر زمین و ساختن مصنوعات گوناگون برای استفاده‌ی عموم مردم وظیفه‌ی زندگی آنان بود، و آنان در عصر خود از ملل متمدن جهان به‌شمار می‌رفتند، ولی آنها در این عیش و عشرت فانی چنان سرمست شدند که خداوند و سرای جاودانی را فراموش کردند، خداوند به جهت تذکر به آنها پیامبران و کتابهای خود را گسیل ساخت، ولی باز هم آنان به سوی آنها التفاتی نکردند، و در نهایت در این جهان هم گرفتار عذاب شدند که آثار خرابی‌های آبادی آنها هنوز بر آن گواهی می‌دهد، در دنباله‌ی آیه فرمود: اندیشه کنید که آیا در این عذاب از سوی خدا بر آنها ظلمی روا شده است یا این که خود آنها بر خود ظلم کرده‌اند که اسباب عذاب را جمع آوری نموده‌اند.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾ وَ يَوْمَ

الله می‌آفریند نخستین بار، باز آن را اعاده می‌کند، باز به سوی او باز می‌گردید. و روزی که



تَقُومُ السَّاعَةَ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ
برپا می‌شود قیامت شکسته می‌شود امید گناهکاران. و نمی‌باشد کسی از شریکان آنان

شَفَعُوا وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۳﴾ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ
سفارش کننده‌ای، و به شریکان خود منکر می‌شوند. و روزی که برپا می‌شود قیامت، در آن روز

يَتَفَرَّقُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ
می‌شوند مردم متفرق. پس کسانی که یقین آوردند و کردند کار نیک، پس می‌باشند در باغ

يُحْبَرُونَ ﴿۱۵﴾ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ
آراسته شده. و کسانی که منکر شدند و تکذیب کردند سخنان ما را و ملاقات آخرت را، آنها

فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ﴿۱۶﴾ فَسُبْحٰنَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ
در عذاب گرفتار آیند. پس یاد کنید الله پاک را به وقتی که شام می‌کنید و وقتی که

تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ
صبح می‌کنید. و برای اوست خوبی در آسمانها و زمین و وقت دیگر و وقتی که

تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي
ظهر باشد. بیرون می‌آورد زنده را از مرده و مرده را از زنده و زنده می‌کند

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۹﴾

زمین را پس از مردنش و این چنین شما بیرون آورده می‌شوید.

خلاصه‌ی تفسیر

- خداوند متعال بار نخست آفرینش را پدید می‌آورد، سپس بار دیگر آن را خواهد آفرید، باز (پس از آفریدن) به پیش او (برای حساب و کتاب) آورده می‌شوید و روزی که قیامت برپا می‌شود (در آن اعاده مذکور تحقق



می یابد) در آن روز مجرمان (کفار به هنگام بازخواست) حیران می مانند (نمی توانند سخن فهمیده ای بگویند) و از شریکان (ساخته شده ی) آنان (که آنها را شریک عبادت قرار می دادند) کسی برایشان شفیع نمی باشد (و آنگاه خود) اینها (همه) منکر شریکان خود می شوند (که ﴿وَاللّٰهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾) و روزی که قیامت برپا می شود، در آن روز (علاوه بر واقعه ی یاد شده، واقعه ی دیگری هم اتفاق می افتد که از طرق مختلف) همه ی مردم از هم جدا می شوند، یعنی کسانی که ایمان آورده بودند و کارهای نیک انجام داده بودند، آنها در باغهای بهشت مسرور خواهند شد، و کسانی که کفر ورزیده بودند و آیات و وقوع قیامت را تکذیب کرده بودند، آنها به عذاب گرفتار خواهند شد (معنای از هم جدا شدن این است وقتی که فضیلت ایمان و عمل صالح بر شما روشن گردید) پس شما تسبیح خدا را (با اعتقاد و قلب که ایمان هم در آن داخل شد و به زبان و قول که در آن اقرار و اذکار دیگر هم آمدند، و عملاً و ارکاناً هم که در آن تمام انواع عبادت بالعموم و نماز بالخصوص آمد، خلاصه آن که هر وقت تسبیح خدا را) بجا آورند (بویژه) به هنگام شام و وقت صبح و (آنچه به تسبیح خدا به شما دستور رسیده، پس او در واقع مستحق آن هم هست؛ زیرا که) در تمام آسمانها و زمین از او ستایش می شود (فرشتگان در آسمان و در زمین بعضی به صورت اختیار و بعضی به اجبار از او حمد و ثنا به جا می آورند، کقوله تعالی: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ﴾ پس وقتی که او چنین محمودالصفات و کامل الذات است، پس شما هم باید تسبیح او را به جای آورید) و بعد از زوال (هم تسبیح او را ادا کنید) و به هنگام ظهر (هم او را تسبیح کنید که این اوقات تجدد نعمت و زیادت ظهور آثار قدرتند، پس در آنها تجدید تسبیح مناسب است، به ویژه برای نماز همین اوقات مقرر است،

چنانکه در مسا مغرب و عشا آمدند، و عشی شامل ظهر و عصر می شود، ولی چون ظهر صراحتاً مذکور است، پس مراد از آن تنها عصر است و صبح خود جداگانه به تصریح ذکر شده است، پس برای او آفریدن دوباره چه مشکلی دارد؛ زیرا او دارای چنان قدرتی است که (زننده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد (مثلاً از نطفه و بیضه انسان و جوجه، و از انسان و مرغ نطفه و بیضه) و زمین را پس از مردن (خشک شدنش) زنده (تر و تازه و شاداب) می کند و هم چنین شما (در روز قیامت) از قبرها بیرون آورده می شوید.

معارف و مسایل

﴿ فَهَمَّ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴾ «یحبرون» از حبور مشتق و به معنای سرور و خوشی می آید، و عموم این لفظ، شامل هر نوع سروری می شود که اهل جنت به نعمتهای بهشت نایل می گردند و آن در قرآن کریم در این مقام عام گذاشته شده است، و هم چنین در جای دیگر فرموده است که: ﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ ﴾^(۱)، یعنی: کسی در دنیا نمی داند که برای او در جنت چه نوع وسایل فرح بخش و راحت و سرور انتظام شده است، و بعضی از مفسرین که چیزهایی برای سرورهای ویژه ای در زیر این آیه ذکر کرده اند همه ی آنها جزو این اجمال هستند.

﴿ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ۝ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ﴾ لفظ سبحن الله مصدر است که فعلش محذوف است، یعنی «سبحوا الله سبحاناً» ﴿ حِينَ تُمْسُونَ ﴾ یعنی وقتی که شما در وقت شام وارد می شوید، ﴿ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ﴾ یعنی وقتی که زمان صبح



فرا برسد، ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ این جمله در وسط به صورت دلیل آورده شده، که در صبح و شام تسبیح خداوند از این جهت ضروری است که در آسمانها و زمین تنها او مستحقِّ حمد است، و تمام اهل آسمان و زمین به تحمید او مشغول اند و چنانکه در ابتدای آیه به تسبیح صبح و شام دستور داده شده است، در آخر آیه از ﴿عَشِيًّا وَحِينَ تَظْهَرُونَ﴾ در دو وقت دیگر هم به تسبیح امر شده است: یکی وقت عشی که به قسمت آخر روز گفته می شود که وقت عصر است، دوم وقت ظهر یعنی بعد از زوال خورشید.

و در ترتیب بیان همانگونه که شام را بیش از صبح آورد، بیان فرمود، هم چنین آخرین قسمت روز را بر ظهر مقدم کرده، بیان نمود، علّت تقدّم شام یعنی شب بدین خاطر است که در تاریخ اسلامی، شب مقدم می باشد و تاریخ از غروب آفتاب تغییر می کند و علّت تقدیم عشی یعنی وقت عصر بر ظهر می تواند این باشد که عموماً وقت عصر وقت اشتغال به کار است و در آن عادتاً دعا و تسبیح و نماز مشکل می باشد، از این، به صلوة وسطی که در نزد جمهور مفسّرین وقت عصر است، در قرآن تأکید نماز شده است که:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى﴾^(۱).

در آیه‌ی مذکور نسبت به نماز ریا صلوة تصریحی وجود ندارد، لذا آن شامل هر نوع ذکرالله قولی و عملی است، چنانکه در خلاصه‌ی تفسیر بیان گردید، و چون از همه‌ی اقسام ذکرالله نماز اعلی و افضل است، پس به درجه‌ی اولی شامل این هم می شود، بنابر این عالمان فرموده اند که: در این هر پنج نماز با ذکر اوقات آمده اند، چنانکه کسی از حضرت ابن عبّاس

پرسید: آیا در قرآن ذکر صریح پنج نماز آمده است، او فرمود: آری و در استدلال این آیه را مطرح ساخت و فرمود: در «حین تمسون» نماز مغرب و در «حین تصبحون» نماز فجر و در «عشیاً» نماز عصر و در «حین تظهرون» نماز ظهر صراحتاً مذکورند، اینک تنها نماز عشا باقی مانده است، و برای اثبات آن از جمله آیه‌ی دیگر استدلال نمود که: ﴿وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ﴾^(۱).

و حضرت حسن بصری فرموده است که حین تمسون شامل نماز مغرب و عشا هر دو می‌باشد.

فایده‌ای بزرگ

این آیه، آن دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، است که به جهت آن قرآن او را به وفای عهد خطاب نمود که: ﴿و ابراهیم الذی وقى﴾ و حضرت ابراهیم این کلمات را به هنگام صبح و شام می‌خواند، چنان‌که با سندهای صحیح از حضرت معاذ بن انس رضی الله عنه، روایت است که علت تعریف حضرت ابراهیم علیه السلام، به وفای عهد این دعای او بود.

ابو داوود، طبرانی، ابن سنی و غیره از حضرت ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله، نسبت به این دو آیه: ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ○ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ ○ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ○ وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ﴾ فرمود: کسی که به هنگام صبح این کلمات را بخواند، پس اگر در عمل تمام روز او کوتاهی باشد، آن به برکت این کلمات تکمیل می‌گردد. و کسی که به هنگام شام اینها را بخواند، پس کوتاهی اعمال شب او به



وسيله‌ی آنها تکمیل می‌گردد (۱).

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾
 واز نشانیهای اوست این‌که آفرید شما را از خاک، باز الان شما انسان هستید در زمین پراکنده.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ
 واز نشانیهای اوست این‌که آفرید برای شما از خود شما همسر که آرام گیرید به آنها و قرار داد

بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ ﴿٢١﴾
 در میان شما دوستی و مهربانی، البته در این سخنان نشانه‌هاست برای کسانی که فکر بکنند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتِمْ وَالْوَلَوْنِكُمْ إِنَّ فِي
 واز نشانیهای اوست آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهای شما، در

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
 این، نشانه‌هاست برای فهمیدگان. و از نشانیهای اوست خواب شما در شب و روز

وَابْتِغَاؤُكُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ
 و تلاش کردن تان از فضل او، در این بسیار نشانی است برای کسانی که می‌شنوند. و از

آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ
 نشانیهای اوست که نشان می‌دهد به شما برق را برای ترس و امید، و فرودمی آورد از آسمان

مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
 آب، پس زنده می‌کند به آن، زمین را پس از مردنش، در این بسیار نشانی‌ها است

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۴﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ
برای کسانی که فکر می کنند. و از نشانیهای اوست این که قایم است آسمان و زمین به دستور او،

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿۲۵﴾ وَ لَهُ مَنْ
باز وقتی می خواند شمارا یکبار، از زمین، آنگاه شما بیرون می شوید. و از اوست هر که هست

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَنِينٌ ﴿۲۶﴾ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ
در آسمانها و زمین، همه تابع دستور او هستند. و اوست که نخستین بار می آفریند باز

يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنرا اعاده می کند، و آن آسان است بر او، و شأن او از همه بالاتر است در آسمانها و زمین

وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۷﴾

و اوست غالب و با حکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

و یکی از نشانه‌های (قدرت) او این (امر) است که شما را از خاک آفرید (یا بدین شکل که آدم عَلَيْهِ السَّلَام)، از خاک آفریده شده است، که مشتمل بر همه ذریه‌ی اوست، و یا بدین شکل که اصل نطفه غذاست و اصل آن عناصری است که جزء غالب آن خاک است) باز پس از چند روز (چه شد که) شما انسان شده (بر روی زمین) پراکنده می گردید، (و به نظر می رسید) و از نشانه‌های (قدرت) او این است که او به خاطر (استفاده‌ی شما) از جنس خود شما، همسری برای شما آفرید (و آن استفاده این که) تا برای شما از طرف او آرامش میسر گردد، و در میان شما زن و شوهر محبت و همدردی پدید آورد، در این (امر مذکور) نشانه‌های (قدرت) برای کسانی که از فکر بهره می گیرند، وجود دارد؛ (زیرا برای استدلال نیاز به فکر است،



و صیغهی نشانه‌ها را به صورت جمع از این جهت بیان نمود که این امر مذکور حاوی چندین امر دیگر بود) و از نشانه‌های (قدرت) اوست آفرینش آسمان و زمین و اختلاف زبان و لهجه و رنگ شما (یا مراد از لب و لهجه لغت است، یا صدا و طریقه گفتگو) در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) برای دانشمندان وجود دارد، (در اینجا توجیه آوردن صیغهی جمع دانشمندان، همان می‌تواند باشد که بیان گردید) و از نشانه‌های (قدرت) او خواب و استراحت شما در شب و روز است (اگر چه در شب بیشتر و در روز کمتر باشد) و تلاش کردن شما در پی رزق او، (در روز بیشتر و در شب کمتر، بنابر این در آیه دیگر خواب را به شب و تلاش رزق را به روز اختصاص داده و بیان نمود) در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) او برای کسانی که (دلایل را با توجه) می‌شنوند، وجود دارد، و از نشانه‌های (قدرت) او این است که او شما را (به هنگام باران) برق (درخشنده) نشان می‌دهد که از آن ترس (افتادن آن) هم می‌باشد، و (از آن) امید (باران) هم می‌رود، و اوست که از آسمان آب می‌باراند، پس از آن زمین را پس از مردنش (خشک شدنش) زنده (تر و تازه) می‌کند در این (امر مذکور هم) نشانه‌های (قدرت) برای کسانی که از عقلی (نافع) برخوردارند، وجود دارد، و از نشانه‌های (قدرت) اوست که آسمان و زمین به دستور (و اراده‌ی) او برپا می‌باشند (در این بیان شده است که ابقای آنها و آنچه در بالا ذکر گردید که: ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ و آفرینش ابتدایی آن و تمام این نظام عالم که ذکر شد و این جریان رشته توالد و تناسل و ازدواج با یکدیگر و هیئت فعلی آسمان و زمین که موجود و قایم هستند و اختلاف رنگ و زبان و دگرگونی شب و روز که در آنها چه نوع مصالحی مضمراست و نزول باران و ظهور مبادی و آثار آن، همه‌ی اینها تا زمانی برقرار هستند

که بقای جهان هدف باشد، و در روزی همه اینها خاتمه می یابد) باز (در آن وقت این حاصل می شود که) وقتی شما را از زمین فرا می خوانند، پس شما یکباره بیرون می آید، (و نظام دیگر آغاز می گردد که مقام مقصودی است) و (از دلایل قدرت گذشته معلوم خواهد شد که) هر چه (فرشته، انسان و غیره) در آسمانها و زمین وجود دارند همه (مملوک) او هستند (و) همه تابع (مسخر قدرت) او هستند و (از این ثبوت و قدرت اختصاص کامل چنین ثابت می گردد) اوست کسی که اوّل می آفریند (چنانکه در نزد مخاطبین هم از مسلمات است) باز او دوباره می آفریند (چنانکه از دلایل مذکوره توأم با خبر صادق معلوم گردید) و این (آفریدن دوباره) در نزد او (به اعتبار دید سطحی مخاطبین، به نسبت آفریدن بار اوّل) آسانتر است (چنانکه با توجه به توان بشر عادت غالب این است که از ساختن چیزی برای بار نخست، ساختن دوباره ی آن آسانتر می شود) و شأن او در آسمان و زمین (از همه) اعلی تر است (نه در آسمانها چنین کسی بزرگ است و نه در زمین، کقوله تعالی: ﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾) و اوست (بسیار) غالب (قادر مطلق و) حکیم، (چنانکه از تصرّفات فوق قدرت و حکمت هر دو ظاهر است، پس او با قدرت اعاده خواهد کرد و در این اعاده آفرینش، هر چند توقّف حاصل شود، در آن حکمت و مصلحت کار فرماست، پس بعد از ثبوت قدرت و حکمت انکار به عدم وقوع آن فی الحال جهلی است).

معارف و مسایل

پس از بیان داستان جنگ روم و فارس در ابتدای سوره ی روم این را بیان نمود که علّت اصلی گمراهی کفار و منکرین، عدم توجه به آخرت و هدف قرار دادن زندگی فانی جهان برای خود است، و آنچه ظاهر بینان که



زندگی دوباره در قیامت و حساب و کتاب، جزا و سزا را دور می‌پندارند، از ابعاد مختلفی پاسخ داده شده است، نخست با تأمل و اندیشه در نفس خویش، و باز در اوضاع ملل دور و اطراف و سرانجام آنها، پس قدرت کامل مطلق الهی را ذکر کرده که در آن کسی سهیم و شریک او نیست، پس نتیجه‌ی ضروری همه این شواهد و دلایل، این مطلب استنباط می‌گردد که فقط او را باید یگانه‌ی مستحق عبادت قرار داد، و آنچه او توسط انبیای خود پیشگویی کرده، همه‌ی اوّلین و آخرین، بار دوم در قیامت زنده می‌شوند، و پس از این که از آنها محاسبه و بازجویی به عمل آید، به جنت یا جهنّم می‌روند، باید به آن ایمان آورد، در آیات سابق الذکر شش مطلب به عناوین مظاهر قدرت، از قدرت کامل و حکمت بالغه بیان نمود، که علایم قدرت و حکمت بی‌مثال او تعالی هستند.

نخستین آیه‌ی قدرت، آفرینش انسان است، که اشرف المخلوقات و حاکم کاینات است از خاک، که از میان عناصر ترکیبی این جهان کم‌ترین عنصر است و در آن کوچکترین شمه‌ای از حس، حرکت، شعور و ادراک مشاهده نمی‌شود؛ زیرا از عناصر مشهور چهارگانه‌ی آب، آتش، خاک و باد، غیر از خاک در هر یکی تا حدّی حرکتی وجود دارد که خاک از آن هم محروم است، قدرت الهی برای آفرینش انسان آن را برگزید، و این باعث گمراهی شیطان قرار گرفت، که او عنصر آتش را بر عنصر خاک اشرف و اعلیٰ تصوّر کرده، راه تکبر اختیار کرد، و نفهمید که شرافت و بزرگواری به دست خالق و مالک است، او هر کسی را که بخواهد بزرگی عنایت می‌کند و خاک قرار گرفتن ماده‌ی آفرینش به اعتبار حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، ظاهر است، و چون او بنیاد اصلی وجود همه بنی نوع انسان است، لذا انتساب آفرینش بقیه مردم به خاک امری بعید نیست، و این هم امکان دارد که عموم



انسانهایی که در سلسله توالد و تناسل به وسیله نطفه پدید می آیند در این صورت هم از اجزایی که نطفه از آنها مرکب می گردد جزو غالب آنها خاک است.

دومین آیهی قدرت این است که خداوند متعال، از جنس خود انسان، زنها را آفرید که همسران مردان قرار گرفتند، و آفریدن دو قسم فرزند مختلف از یک ماده و یک قالب و یک غذا که در اعضا و جوارح، و صورت و سیرت، عادت و اخلاق، تفاوت و امتیازی نمایان یافته می شود، این آفرینش نشانی کامل و کافی بر قدرت و حکمت کامل الهی جلّت قدرته است، سپس فلسفه و حکمت آفرینش، نوع خاص زنها را چنین بیان نمود که: ﴿لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ یعنی آنها بدین خاطر آفریده شدند که شما با رسیدن به آنها آرام گیرید، اگر در لوازمی که مرد در خصوص زن دارد، اندیشه کنید، خلاصه‌ی همه آنها سکون قلب و راحت و اطمینان است، که قرآن کریم همه آنها را در یک لفظ جمع نمود، از این معلوم می شود که خلاصه‌ی همه انتظامات زندگی ازدواجی سکون و راحت قلب است، خانه‌ای که در آن زن موجود باشد او در مقصد آفرینش خویش پیروز است، و جایی که این سکون قلبی وجود نداشته باشد اگر چه همه چیزهای دیگر باشند او از نظر زندگی ازدواجی ناکام و نامراد است، و بدیهی است که آرامش قلبی با همدیگر تنها در صورتی ممکن است که اساس ارتباط و تعلق زن و مرد بر نکاح و ازدواج شرعی باشد، اگر در ملل و کشورهای که بر خلاف این، گونه‌هایی از حرام را رایج قرار داده‌اند اندیشه کنید، در آنها زندگی آرام را نخواهید یافت، و انقضای شهوت به صورت حیوان را نمی توان آرامش نام نهاد.



هدف از زندگی مشترک آرامش است که برای تحصیل آن، الفت و محبت و رحمت با همدیگر لازم است

این آیه هدف از زندگی مشترک زن و مرد را آرامش قلب قرار داده است، و این زمانی امکان پذیر است که هر یکی از دو طرف حق یکدیگر را شناخته و ادا کند و اگر نه خانه جنگی و حق خواهی، آرامش را بر باد می دهد، و یکی از صورتهای ادا کردن این حق این بود که بر ساختن قوانین و ضوابط آنها و به موقع اجرا گذاشتن آنها اکتفا می شد، هم چنان که در باره ی ادا کردن حقوق دیگران چنین شده است که تلف کردن حقوق یکدیگر را حرام قرار داده، برای آن وعید شدیدی ذکر شده و مجازاتهایی مقرر گردیده است، و به ایثار و همدردی توصیه شده است، اما تجربه گواه است که تنها نمی توان به وسیله قانون، قومی را به حد اعتدال آورد تا وقتی که خوف خدا با آن همراه نباشد، بنابر این نسبت به احکام خانوادگی هر جا همراه با احکام شرع کلمات: ﴿ اتقوا الله و اخشوا ﴾ و غیره به صورت تکمله ذکر گردیده است، و روابط زناشویی به گونه ای است که برای ادا کردن کامل حقوق همدیگر نه قانون می تواند حاوی گردد و نه دادگستری می تواند انصاف کامل در آن کارفرما نماید، از اینجاست که رسول الله ﷺ، در خطبه های نکاح آیه هایی از قرآن کریم را انتخاب می نمود که در آنها به خوف خدا و تقوا و آخرت تلقین شده بود که این امر می تواند در حقیقت ضامن حقوق بین زوجین قرار گیرد.

مزید بر آن، انعام دیگری که حق تعالی بر آن فرمود این است که حق تعالی حقوق زناشویی را تنها قانونی و شرعی قرار نداد، بلکه آن را طبیعی و نفسیاتی قرار داد، چنان که نسبت به حقوق مادر و پدر و فرزندان نیز این رویه بکار گرفته شد، که در قلوب آنها فطرتاً چنان محبتی گذاشت که والدین به

جان خود بر پرورش و نگهداری اولاد اجبار شده‌اند، و هم چنین در قلوب اولاد هم، محبت فطری مادر و پدر گذاشته شده است، همین رویه را نسبت به زوجین هم فرموده است که: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ یعنی: خداوند متعال در میان زوجین هم تنها روابط شرعی و قانونی مقرر ننموده است، بلکه در دل‌هایشان مودت و رحمت را پیوند داده، معنای لفظی ود و مودت خواستن است، که ثمره آن محبت و الفت است، در اینجا حق تعالی دو لفظ را اختیار نموده، که یکی مودت و دیگری رحمت است شاید در این اشاره بدان باشد که تعلق مودت به زمان جوانی بر می‌گردد که در آن خواهش‌های طرفین بر الفت و محبت به همدیگر اجبار کرده باشند، و در پیری وقتی که این جذبات به پایان می‌رسند، پس رحمت و ترحم به یکدیگر به صورت امر طبیعی قرار می‌گیرد^(۱).

سپس فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ یعنی در این، علایم زیادی وجود دارد، برای کسانی که فکر و اندیشه می‌کنند، در اینجا نخست یک نشانه ذکر گردید و در آخر آن را چندین نشانه و علایم قرار داد، علتش این است که روابط زنا شویی که در اینجا ذکر شده مشتمل بر ابعاد مختلفی است که اگر به فواید دینی و دنیوی آن توجه شود، پس آن یکی نیست بلکه نشانه‌های بسیاری در خود دارد.

سومین آیهی قدرت، آفرینش آسمان و زمین و لغات مختلف طبقات انسانی و لب و لهجه‌ی آنها و امتیاز رنگ در طبقات مختلف است، که بعضی سفید و بعضی دیگر سیاه، بعضی سرخ و بعضی زرد هستند، از آن جمله آفرینش آسمان و زمین نشانه‌ی شاهکار عظیم قدرت الهی است، و اختلاف



زبانهای مردم هم کرشمه‌ی حیرت‌انگیز قدرت اوست و اختلاف زبانها شامل اختلاف لغات هم می‌شود، عربی، فارسی، هندی، ترکی، انگلیسی و غیره چقدر زبانهای متفاوتی هستند که در رسم‌الخطهای گوناگون رواج دارند، و بعضی آن چنان با هم اختلاف دارند که هیچ ربط و مناسبت با یکدیگر در میان آنها معلوم نمی‌شود، و این اختلاف زبان‌ها شامل اختلاف لب و لهجه هم می‌شود، که قدرت حق تعالی صدای هر فرد انسان را از زن و مرد، کودک و بزرگ چنان از همدیگر جدا و ممتاز نموده است که صدای یک فرد با فرد دیگر، صدای یک صنف با صنف دیگر همسانی ندارد و تا حدی میان آنها امتیاز باقی است، در صورتی که آلات این صداها زبان، لب، کام و حلق در همه مشترک و یکسان است.

﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾

هم چنین اختلاف الوان (رنگها) است که از یک مادر و پدر در یک وضع خاص دو فرزند با دو رنگ مختلف متولد می‌شود، این کمال آفرینش و صنعتگری است، باز در اختلاف لب و لهجه و لغت و سپس در اختلاف رنگ و صورت چقدر حکمت پنهان است که توضیح آنها به درازا می‌کشد و مفهوم شدن بعضی از حکمتها با تأمل و اندیشه‌ی سطحی هم مشکل نیست.

در این آیه‌ی قدرت، امور بسیاری از آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، و در ضمن آنها بسیاری از علایم قدرت و حکمت بیان گردید و آنها چنان روشن و واضح‌اند که نیازی به مزید فکر و اندیشه در آن نیست، هر بیننده‌ای می‌تواند آن را ببیند، لذا در پایان آنها فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعٰلَمِیْنَ﴾ یعنی: در این علایم زیادی برای همه‌ی جهانیان وجود دارد.

چهارمین آیه‌ی قدرت، خواب انسان در شب و روز و هم چنین تلاش معاش او در آنهاست، در این آیه خواب را در شب و روز و هم چنین تلاش معاش را هم در هر دو بیان نمود، و در بعضی از آیات دیگر خواب را تنها در شب، و تلاش معاش را در روز بیان نموده است، بدان سبب که وظیفه‌ی اصلی شب خواب و قدری از آن در تلاش معاش هم می‌گذرد، و در روز برعکس وظیفه‌ی اصلی آن تلاش معاش است و مقداری از آن در استراحت و خواب هم می‌گذرد، لذا هر دو امر به جای خود صحیح و درست هستند و بعضی از مفسّرین در اینجا هم تأویل به کار برده خواب را به شب و تلاش زندگی را به روز اختصاص داده‌اند، ولی برای آن نیازی به این باقی نمانده است.

خواب و تلاش معاش منافی با زهد و توکل نیست

از این آیه ثابت شد که خوابیدن به هنگام خواب و تلاش کردن معاش به هنگام بیداری در فطرت انسانی به ودیعه نهاده شده است، و تحصیل این دو، تابع اسباب و کمالات انسانی نیست، بلکه در حقیقت این هر دو بخشش خاصّ حقّ تعالی هستند، هم چنان که شبانه روز مشاهده می‌گردد که بسا اوقات با وجود فراهم شدن همه وسایل خواب و استراحت، آدمی را خواب نمی‌آید، بلکه بعضی مواقع قرصهای خواب آور پزشکان هم بی‌فایده است، و به هر کس که خدا بخواهد بر روی زمین در آفتاب و گرما خواب عنایت می‌نماید.

هم چنین وضع تحصیل معاش شبانه روز مشاهده می‌گردد که دو نفر که در علم و عقل یکسان و در ثروت و مال برابر و در تحصیل معاش یکسان زحمت می‌کشند، ولی می‌بینیم که یکی ترقّی می‌کند و دیگری در جای



خود باقی می ماند، خداوند متعال این جهان را با حکمت و مصلحت، عالم اسباب قرار داده است، لذا باید تلاش معاش هم به وسیله‌ی اسباب انجام گیرد، ولی کار عقل این است که از حقیقت شناسی دور نباشد و اسباب را در حد اسباب قرار داده، در اصل مسبب الاسباب را رازق بداند، در خاتمه‌ی این آیه‌ی قدرت فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾ یعنی در این علایم زیادی وجود دارد، برای کسانی که با فکر به صحبت گوش فرا می دهند، در اینجا شاید از این جهت شنیدن را مدار قرار داد که خواب خود به خود، وقتی که انسان یک جایی برای استراحت مهیا کرده، بخوابد، در مشاهده در می آید، هم چنین تحصیل معاش به وسیله‌ی زحمت کارگری و تجارت و غیره به دست می آید، بنابر این کارسازی دست قدرت از نظر ظاهر پنهان می ماند، و پیامبران خدا آن را نشان می دهند، لذا فرمود: این نشانه‌ها به درد کسی می خورند که صحبتها را با دقت بشنود و هر گاه فهمیدد بپذیرد، و با ضدیت و عناد پیش نیایند.

پنجمین آیه‌ی قدرت، این است که خداوند متعال درخشیدن برق را به مردم نشان می دهد که در آن هراس صاعقه و وقوع خسارت است، و پشت سر آن توقع باران و سپس باران می باراند، و از آن زمین خشک و مرده را زنده و تر و تازه می گرداند، و در آن انواع و اقسام درخت و میوه می رویاند، و در نهایت فرمود: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ که در آن علایم بسیاری برای کسانی وجود دارد که از نعمت عقل برخوردارند؛ زیرا آمدن برق و باران و به وسیله آنها به دست آوردن نباتات و پدید آوردن گل و میوه را از آن، صاحبان عقل و حکمت می دانند که از جانب خداست.

ششمین آیه‌ی قدرت خداوندی این است که، قیام آسمان و زمین به دستور اوست، و هر گاه از جانب حضرتش دستور برسد که این نظام به هم

بخورد، تمام این اشیا مستحکم و مضبوط که با گذشت هزاران سال هیچ گونه نقص و خللی در آنها پدید نیامده بود، یکباره تکه پاره شده از بین می روند، و باز به دستور خدا همه ی مردگان دوباره زنده شده در میدان حشر جمع می شوند.

این ششمین آیه ی قدرت در حقیقت خلاصه و مقصد همه ی آیات گذشته است، و برای تفهیم این بود که پنج آیه ی گذشته ذکر گردید، و سپس تا چند آیه این مطلب را ذکر نمود.

﴿ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى ﴾ لفظ: (مَثَل به فتح میمی و ثاء) بر هر آن چیزی اطلاق می شود که با دیگری تا حدی مشابهت و مناسبت داشته باشد و کاملاً به مثل آن بودن، مشمول مفهوم آن نیست، لذا در قرآن در چندین مواضع مثل حقّ تعالی بودن آمده است: یکی این که گذشت، دوم این که فرموده است: ﴿ مثل نوره کمشکوة ﴾ ولی ذات حقّ تعالی از مثل و مثال پاک و وراء الوراء است، والله اعلم.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ بِيَانٍ لِّكُم مِّثَالِ شِمَا، ببینید آیا آنچه مال دست شماست از آنها کسی

شُرَكَاءَ فِي مَّا رَزَقْنَكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ شریک شماست در رزق که ما به شما داده ایم که شما در آن برابر باشید ترسی داشته باشید برای آنها

كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿ ۲۸ ﴾ به گونه ای که ترسی دارید برای خود چنین با تفصیل بیان می کنیم نشانیها را برای قومی که بفهمند.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي بَلکه در پی خواهشات خود قرار می گیرند این ظالمان نادانسته، پس کیست که راهنمایی کند



مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ
کسی را که خدا گمراه کرده است، و نیست برای آنها یاریگری. پس قایم بدار صورت خویش را

لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
بر دین، یک طرفه شده این است تراشیده خدا که تراشیده بر آن مردم را، نیست تبدیلی

لَخَلَقِ اللَّهُ ذَٰلِكَ الْدِّينَ الْقَيِّمَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾
برای ساخته‌ی خدا، این است دین راست ولی بیشتر مردم نمی‌فهمند.

مُنْبِيئِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾
همه به سوی او رجوع کرده از او بترسید و برپا بدارید نماز را و نباشید از شرک‌کنندگان.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا
کسانی که تفرقه انداختند در دین و پدید آمد از آنها گروه‌های بسیار، هر گروه به آنچه

لَدَيْهِمْ فَرِحُوا ﴿٣٢﴾ وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَاؤُهُمْ
نزد اوست خوشحال است. و هرگاه برسد به مردم قدری مشقت، می‌خوانند رب خود را

مُنْبِيئِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ
رجوع کرده به سوی او، باز وقتی که چشانید آنها را از خود رحمتی آنگاه گروهی از آنها

بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا
به رب خود شریک مقرر کردند. تا متکر گردند از آنچه ما به آنها داده‌ایم، پس استفاده ببرید

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُونَ
اکنون بزودی خواهید دانست. آیا ما بر آنها فرود آوردیم دلیلی، پس آن صحبت می‌کند

بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن
به آنچه آنها شریک می‌کنند. و هرگاه بچشانیم به مردم رحمتی شاد می‌گردند به آن، و اگر

تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾
برسد به آنها بدی به سبب آنچه جلو فرستاده دستهایشان پس مایوس می‌گردند. آیا

لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَنْبُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
نمی‌بینند که خدا گشاده می‌کند رزق را بر هر کس که بخواهد و به اندازه می‌کند به هر کس بخواهد

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ
در این نشانی‌هایی هست برای کسانی که یقین دارند. پس بده به خویشاوندان حقشان را

وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
و به محتاج و مسافر، این بهتر است برای کسانی که می‌خواهند وجه الله را و ایشانند،

الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُوا
رستگاران. و آنچه می‌دهید به ربا که اضافه شود در اموال مردم پس آن اضافه نمی‌شود

عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾
نزد خدا و آنچه می‌دهید بادل پاک که می‌خواهید رضای خدا را پس ایشانند و برابر باندگان.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
خداست که آفرید شما را باز رزق داد به شما باز می‌میراند شما را باز زنده می‌کند شما را

هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَّنْ يَفْعَلُ مِثْلَ مَا تَعْلَمُونَ ۚ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى
آیا هست از شریکان شما که بتواند بکند از اینها چیزی، او پاک و برتر است

عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾

از این که برای او شریک قرار دهید.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال (برای اثبات مذمت و بطلان شرک) مطلب عجیبی از



اوضاع شما بیان می نماید، (آن این که اندیشه کنید) آیا کسی از بردگان شما در مالی که ما به شما داده ایم، شریک است که شما و او (از نظر اختیار) در آن با هم برابر باشید، که شما (به هنگام تصرف) آنها را چنان (شریک و سهم آزاد و خود مختار) در نظر بگیرید که خود را تصوّر می کنید (که بدون اخذ اجازه ی آنان، چه می کنید، یا حد اقل ترس مخالفت از آنان باقی می ماند، ظاهر است که غلام بدین طریق شریک نمی باشد، پس وقتی که برده ی شما که از نوع بشر و در چندین انواع اشیا، با شما شریک و مانند شماست، تفاوت شما با آنها فقط در امری است که شما مالک ثروت و مال هستید و او نیست، پس با وجود این، وقتی او در حقّ تصرف خاصّ شما، با شما نمی تواند شریک باشد، پس معبود باطل و مقرّر شما که غلام خدا است و در هیچ کمال ذاتی یا وصفی با خدا همانند نیست، بلکه بعضی از آنها مصنوعات مخلوق الهی می باشند، پس اینگونه معبودان، چگونه در حقّ خاصّ معبودیت خدا، می توانند با او شریک قرار گیرند، و هم چنان که ما، این دلیل شافی و کافی بطلان شرک را، بیان کردیم) هم چنین برای اهل فهم دلایل را ناب و روشن بیان خواهیم کرد (مقتضای حال چنین بود که آنان از حقّ، پیروی می کردند، و از شرک دست بر می داشتند، ولی آنان از حقّ پیروی نمی کنند) بلکه آن ظالمان بدون دلیل (صحیح فقط) از خیالات (فاسد) خویش پیروی کرده اند، پس کسی که خدا او را (به سبب ضدّیت و عناد و اصرار بر باطل) گمراه کند چه کسی می تواند او را هدایت کند، (هدف این نیست که او معذور است، بلکه مقصد تسلیّ آن حضرت ﷺ، است که شما اندوهگین نباشید، آنچه وظیفه شما بوده، آن را شما انجام داده اید، و وقتی این گمراهان به عذاب مبتلا گردند، پس) کسی حامی آنها نخواهد بود (و وقتی که از مضمون گذشته حقیقت توحید روشن گردید) پس (به هر

یکی از مخاطبین گفته می شود که) شما (از ادیان باطل) کنار رفته روی به سوی دین (برحق) آورید (و همه) از آن صلاحیتی که خدا داده و خلق را بر آن آفریده پیروی کنید، (هدف از ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ﴾ این است که خداوند متعال دز آفرینش هر شخصی صلاحیتی به ودیعه نهاده است که اگر بخواهد حق را بشنود و بداند، آن در فهمش می آید و مراد از پیروی آن، این است که آن استعداد و صلاحیت را به کار گیرید، و به مقتضای آن عمل کنید، خلاصه این که باید از فطرت پیروی شود) نباید، چیزی را که خداوند متعال تمام مردم را بر آن آفریده است، تغییر داد، پس دین (راه راست) این است، ولی بیشتر مردم (آن را به علت عدم تدبیر) نمی دانند (بنابر این، از آن پیروی نمی کنند، در نهایت) شما به سوی خدا مراجعه نموده از فطرت الهی پیروی کنید و از (مخالفت و عذاب مخالفت) او پروا داشته باشید و (اسلام را پذیرفته) به نماز پایبند باشید، (که مظهر عملی توحید است) و از مشرکین نباشید، آنان که دین خود را پاره پاره کرده اند (حقّ یکی بود و باطل بسیار آنان حقّ را رها کرده و راههای مختلف باطل را اختیار کرده اند که از آن به پاره پاره کردن دین تعبیر نمود که هر یک راهی را برگزیدند) و (به) چندین گروه (مختلف تقسیم) شدند (و اگر بر حقّ استوار می ماندند، یک گروه می شدند، و باوجود این که همه روشهای رها کنندگان حقّ، باطل هستند، ولی باز هم به علت نادانی نهایی) هر گروهی (از آنها) بر روش خویش که آن را دارد افتخار می کند، و (باوجود انکار توحید که ما به سوی آن او را فرا می خوانیم و با وجود مخالفت، باز هم به هنگام اضطراب عموماً از وضع و گفتار مردم به آن اظهار و اقرار هم می شود که از آن نسبت به مطلب توحید تأیید می باشد، چنان که مشاهده کرده می شود که) هرگاه به مردم مشقتی برسد، (آنگاه بی قرار شده به سوی) پروردگار (حقیقی خویش



رجوع نموده او) را می خوانند، (و همه ی معبودان را رها می کنند، ولی) باز هم (زود حالشان دگرگون می شود، که) وقتی خداوند از جانب خویش مزه ای از عنایات خویش را به آنها بچشانند، پس بعضی از آنها (باز هم) برای پروردگار خویش شریک مقرر می کنند، که در نتیجه از آنچه (راحت و آرامش که) ما به آنها داده ایم، ناسپاسی می کنند، (که از نظر عقل هم نادرست و زشت است) پس (بسیار خوب) چند روز دیگر بهره برگیرید، باز به زودی (حقیقت را) خواهید دانست، (پس، از کسانی که پس از اقرار به توحید، به شرک مبتلا می شوند، باید پرسید: که علت آن چیست؟) آیا ما برای آنها مدرکی (نوشته ای) نازل کردیم، که آن آنها را به شرک با خدا دستور می دهد (در نزد آنها هیچ گونه دلیل نقلی هم وجود ندارد، و خلاف بداهت عقل بودن آن، خود از تسلیم آنها در حالت اضطرار ظاهر می گردد، پس کلاً این باطل قرار گرفت) و (در آینده تکمله ای است نسبت، به مطلب گذشته، و آن این که) وقتی ما مزه ای از عنایات خود به آنها می چشائیم، آنان از آن (چنان) خوش خواهند شد (که در خوشحالی مست شده به شرک می پردازند، چنان که در بالا گذشت) و اگر در عوض اعمال (بدی که قبلاً به دست خود انجام داده اند، مصیبتی بر آنها برسد، پس آنان مأیوس می گردند (از تأمل در این مقام معلوم می گردد که هدف اصلی در این، تتمه نخستین جمله: ﴿وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً﴾ است، که در آن علت ابتلای به شرک آنها غافلگی و بد مستی ذکر شده است، و جمله ی دوم فقط به مناسبت تقابل ذکر گردید؛ زیرا در این دو حالت این امر به اثبات می رسد که ارتباط و تعلق او با خدا خیلی کم و ضعیف است، و کوچکترین چیزی این ارتباط را به فراموشی می افکند، در آینده دومین دلیل آن آمده است که ایشان که به شرک مبتلا می شوند، پس) آیا آنان نمی دانند که بهر کسی که خداوند

بخواهد، رزق بیشتری عنایت می نماید، و به هر کسی که بخواهد کم می دهد (و این در نزد مشرکان مسلم است که کمی و بیشی رزق در اصل کار خداست، کفوله تعالی: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾) در این (امر هم) نشانه های (توحید) برای کسانی که ایمان دارند، وجود دارد (آنان می فهمند و دیگران هم می توانند بفهمند؛ زیرا ذاتی که چنین قادر باشد، او مستحقّ عبادت قرار می گیرد) باز (وقتی که در دلایل توحید معلوم گشت، که بسط و قبض رزق از طرف خداست، پس از این یک امر دیگری ثابت شد که بخل مذموم است؛ زیرا از بخیلی در رزق مقدر اضافه نخواهد شد، لذا از انفاق در امور خیریه بخل نورز، بلکه) حقّ خویشاوندان را ادا کن، و (هم چنین) به مساکین و مسافران نیز (حقوق شان را ادا بنما، که تفاصیل آن از دلایل شرعی معلوم است) این برای کسانی بهتر است که طالب رضای خداوند هستند، و این گونه افراد پیروز شوندگانند، و (آنچه ما مقید کردیم که این بهتر است، برای کسانی که طالب رضای خدا باشند، به علت این است که در نزد ما مطلق صرف کردن اموال موجب فلاح نیست، بلکه قانون آن از این قرار است که) آنچه شما (به خاطر دنیا صرف کنید، مثلاً چیزی را بدین خاطر) به کسی بدهید که آن در مال مردم (شامل شده، یعنی در ملکیت و تصرف او) در آمده (برای شما) اضافه گردد (چنان که در بیشتر رسومات دنیوی مانند آنچه به صاحب خانه به وقت عروسی به صورت رسم داده می شود و غیره به این خاطر داده می شوند که وقتی نوبت به ما برسد، بیش از این به ما بدهد) پس این در نزد خدا اضافه نمی شود؛ (زیرا رسیدن نزد خدا و اضافه شدن مختص به مال است که برای خشنود گردانیدن خدا هزینه گردد، چنان که در آینده می آید، و نیز در حدیث آمده است که یک دانه خرماى مقبول از کوه احد هم بیشتر می گردد،



و چون در آن چنین نیتی نبود، لذا نه مقبول شد و نه اضافه گشت) و زکات و اموال (دیگری که) می پردازید، و با آن خشنودی خداوند را می جوئید، پس این قبیل مردم (داده ی خود را) نزد خدا اضافه خواهند کرد (چنان که این در مضمون حدیث گذشت، و چون این مضمون انفاق فی سبیل الله بنابر دلالت کردنش بر صفت رازقیت خداوند متعال و سیله ی تأکید توحید است، بنابر این، این تبعاً ذکر گردید، هدف اصلی بیان توحید است، لذا باز در آینده ذکر از توحید به میان می آید) خداوند کسی است که شما را آفرید، سپس به شما رزق داد و باز شما را می میراند، سپس (در قیامت) شما را زنده می کند (بعضی از این امور به اقرار مخاطبین و بعضی دیگر به دلایل ثابت است، در نهایت او چنان قادر است که پس نشان دهید که) از شرکای شما کسی هست که بعضی از این کارها را انجام دهد (و بدیهی است که کسی نیست، لذا ثابت شد که) او از شراکت آنها پاک و برتر است. (کسی با او شریک نیست).

معارف و مسایل

در آیات گذشته به دلایل و شواهد مختلف و عناوین گوناگونی مضمون توحید را به نحوی بیان نمود که در دل هر انسان جایگزین شود، نخست با بیان یک مثال تفهیم کرد که برده و خدمتگزاران شما که همانند خود شما انسان هستند در شکل و صورت و دست و پا، و مقتضیات طبیعی با شما شریکند، ولی شما آنها را در اقتدار و اختیار خویش با خود برابر قرار نمی دهید، که آنان هم چون شما هر چه بخواهند انجام دهند و آنچه بخواهند صرف کنند، چگونه آنها را با خود برابر قرار می دهید، بلکه در مال و اختیار خویش کوچکترین شراکتی برای آنها قایل نمی شوید، همان گونه

که شما از شریک کوچک و جزئی احساس خطر می‌کنید که اگر بدون رضایت او تصرفی بجا می‌آورید او اعتراض می‌کند، از این جهت به بردگان و خدمتگزاران این پایه را نمی‌دهید، پس اندیشه کنید که همه مخلوقات مشتمل بر انس و جن، فرشته و کاینات، خلق خدا و بنده و غلام او هستند، پس چگونه شما یقین می‌کنید که اینها با خدا برابر یا شریک او قرار گیرند. در آیه‌ی دوم بر این آگاهی داد که این امری است راست و روشن، ولی مخالفین در اثر پیروی خواهش‌های نفس حاضر به قبول هیچ علم و حکمتی نیستند.

در آیه‌ی سوم به آن حضرت ﷺ، یا عموم مخاطبین دستور داد که وقتی معقولیت شرک و ظلم عظیم بودن آن، به اثبات رسید، پس شما همه‌ی تخیلات مشرکانه را رها کرده فقط به سوی اسلام متوجه باشید، ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾.

سپس تطابق دین اسلام را با فطرت، و مقتضای فطرت قرار گرفتن آن را چنین توضیح داد: ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾. **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** جمله‌ی ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ توضیح جمله سابق: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ به گونه‌ای و صفت خاصی است برای دین حنیفی که به پیروی آن در جمله گذشته دستور داده شده بود، که دین فطری است، علّت منصوب بودن فطرت الله را در ترکیب نحوی مفسّرین وجوه مختلفی نوشته‌اند: ۱- مفعول فعل محذوف «اتبع» است، ۲- یا مفعول فعل مقدر اعنی است، در هر صورت مشخص است که دین حنیفی که در جمله گذشته به پیروی کردن از آن دستور رسیده است، در این جمله فطرت الله قرار داده شده است، و معنای آن در جمله‌ی گذشته چنین بیان شد که مراد از فطرت الله آن فطرتی است که خدا مردم را بر اساس آن آفریده است.



مراد از فطرت چیست؟

در این باره از مفسرین اقوال متعددی منقول است که دو مورد از آن جمله، بیشتر مشهور است: نخست این که مراد از فطرت اسلام است، و با این مطلب که خداوند متعال هر انسانی را مطابق سرشت و جبلت مسلمان آفریده است، که اگر مخرب خارجی او را در محیطش فاسد نکند، هر بچه‌ای متولد شده مسلمان می‌باشد، ولی عادت از این قرار است که بسا اوقات مادر و پدر چیزهایی خلاف اسلام را به او یاد می‌دهند که در اثر آنها او بر اسلام باقی نمی‌ماند، چنان که در حدیثی از صحیحین آمده است و علامه قرطبی آن را قول جمهور سلف قرار داده است.

دوم این که مراد از فطرت شایستگی و صلاحیت است یعنی، خداوند متعال در آفرینش انسان چنان خاصیتی به ودیعه نهاده است که در انسان صلاحیت شناخت خدا و تسلیم کردن او وجود دارد، و پذیرفتن اسلام در اثر آن است، به شرطی که او این استعداد خود را به کار گیرد.

ولی بر این، ایرادات گوناگونی وارد می‌شود، نخست این که در آینده در خود این آیه این هم می‌آید که: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ و مراد از آن «فطرت الله» است که در بالا گذشت، لذا معنای آن این می‌شود که کسی نمی‌تواند در «فطرت الله» تبدیلی ایجاد کند، و در صورتی که در حدیث صحیحین خود آمده بود که باز بسا اوقات مادر و پدر، بچه را یهودی یا نصرانی می‌کنند، پس اگر فطرت به معنای اسلام گرفته شود که در آن عدم تبدیلی در خود این آیه مذکور است، پس تبدیلی به یهودیت و نصرانیت در حدیث مذکور چگونه درست در می‌آید و این تبدیلی عموماً مشاهده می‌گردد که در هر جا آمار کفار به نسبت مسلمانان بیشتر است، اگر اسلام چنین فطرتی است که در آن امکان تبدیلی نباشد، پس این تبدیلی چگونه و چرا به وقوع پیوسته

است؟

دوم این که بچه‌ای که حضرت خضر او را کشته بود، نسبت به او در حدیث صحیح آمده است که در فطرت آن پسر کفر وجود داشت، از این جهت حضرت خضر او را کشت، این حدیث هم با آن در تعارضی است، که هر انسانی بر اسلام آفریده شود.

سوم این که اگر اسلام چیزی است که در سرشت انسان چنان گذاشته شده است که او بر تغییر آن هم قدرت نداشته باشد، پس آن فعل اختیاری قرار نگرفت، پس مترتب ثواب آخرت بر آن، چگونه است؛ زیرا ثواب بر اعمال اختیاری مترتب می‌گردد.

چهارم این که طبق احادیث صحیح فقیهان فرموده‌اند که فرزند نابالغ تابع والدین است، پس اگر آنان کافرند، این فرزند هم کافر فهمیده می‌شود و تجهیز و تکفین او مانند مسلمانان انجام داده نمی‌شود.

همه‌ی این ایرادات را علامه توربشی در شرح مصابیح ذکر نموده است، و او با توجه به ایرادات مذکور قول دوم را ترجیح داده است؛ زیرا نسبت به استعداد خلقی درست است که نمی‌توان در آن تبدیلی ایجاد کرد، و کسی که به گمراه کردن والدین یا کسی دیگر کافر گردد، در او استعداد و قابلیت قبول حق یعنی معرفت حقایق اسلام کلاً از بین نرفته است و در واقعه‌ی حضرت خضر از آفریده شدن آن پسر بر کفر لازم نمی‌آید که استعداد فهم حق از او کلاً از بین رفته باشد، و چون انسان این استعداد و شایستگی را با اختیار خود درست استعمال می‌کند بر آن ثواب عظیم مترتب می‌گردد، و آنچه در حدیث صحیحین آمده است که والدین فرزند را یهودی یا نصرانی می‌کنند، مفهوم آن هم با توجه به این معنای دوم واضح و روشن است، که اگر چه در او استعداد و شایستگی فطری‌ای که خدا در



آفرینش او گذاشته او را به سوی اسلام می‌کشد ولی عوارض و موانع حایل می‌گردند و نمی‌گذارند، که به این طرف بیاید و گفتاری از قول اوّل، هم که از سلف منقول است، مراد از آن هم به ظاهر اصل اسلام نیست، بلکه مراد از آن استعداد و شایستگی پذیرش اسلام است.

علّامه عبدالحق محدّث دهلوی در «لمعات» شرح مشکوة مطلب قول جمهو را چنین بیان نموده است.

و این با آن مضمونی که حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمته الله، در «حجة الله البالغة» بیان نموده تأیید می‌شود، و حاصل آن این است که حقّ تعالی انواع بی‌شمار مخلوقات را به طبایع و مزاجهای مختلفی آفریده است، در فطرت و جبلّت هر مخلوقی ماده‌ای خاص گذاشته که از آن، مخلوق می‌تواند منشأ آفرینش خود را تکمیل کند و از آیه ۵۰ سوره یطه که: ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ هم چنین مفهوم می‌گردد که هر مخلوقی را که خالق کاینات برای چه منظوری آفریده آن را به سوی آن هدف هدایت هم فرموده است، و آن هدایت همین ماده و استعداد است، در زنبور عسل این ماده را گذاشته که درختها و گلها را بشناسد و انتخاب کند و آنگاه شیرهای آنها را مکیده در درون خود حفظ کند و باز در لانه خود جمع کند، هم چنین در فطرت و جبلّت انسان این ماده و استعداد را گذاشته که او آفریدگار خود را بشناسد، از او سپاسگزاری نموده اطاعت شعار باشد و این را اسلام می‌گوید: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ از بیان فوق الذکر مطلب این جمله هم روشن گردید که در فطرت خدادادی یعنی صلاحیت و استعداد حقّ شناسی، کسی نمی‌تواند تغییری ایجاد کند، محیط نامناسب می‌تواند او را کافر بگرداند، ولی نمی‌تواند استعداد قبول حقّ او را کلاً از بین ببرد، و از آن هم مطلب این آیه روشن می‌گردد که در آن فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ

إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾^(۱)، یعنی ما جن و انسان را برای کار دیگری جز این که عبادت ما را بجا آورند، نیافریدیم، مطلب این است که در فطرت او ما، رغبت و استعداد عبادت را گذاشته ایم که اگر او این استعداد خود را به کار گیرد، غیر از عبادت کار دیگری بر خلاف آن از او صادر نمی شود.

اجتناب از همنشینی با اهل باطل و محیط بد، فرض است

جمله ی ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ از آیه ی مذکور اگر چه به صورت جزء است، یعنی: کسی نمی تواند که فطرت او را تغییر دهد، ولی متضمن امر نیز هست، که نباید آن را تغییر داد، لذا از این جمله این حکم هم مستفاد گردید که انسان باید از اسباب و وسایلی که استعداد قبول حق را معطل یا ضعیف می کنند اجتناب ورزد، و آن اسباب بیشتر محیط بد و صحبت بد و مطالعه کتب اهل باطل است، وقتی که مطالعه کننده عالم کامل بر مذهب اسلام و مبصر نباشد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ در آیه ی گذشته مستعد و شایسته قرار دادن فطرت برای قبول حق مذکور بود، در این آیه نخست صورت قبول حق را چنین ذکر نمود که نماز را به پا دارید، که این مظهر عملی ایمان و اسلام و اطاعت حق است، سپس فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی در ردیف مشرکین که فطرت و استعداد قبول حق خود را به کار نگرفته اند، قرار نگیرید، در آینده گمراهی آنها مذکور است: ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾ یعنی: مشرکین کسانی هستند که در دین فطرت و دین حق تفرقه انداختند، یا این که از دین فطرت جدا گردیدند، که



به نتیجه در گروه‌های مختلف تقسیم گردیدند، «شیعاً» جمع شیعه است، گروهی که از یک مقتدا پیروی کند به آن‌ها شیعه می‌گویند، با این مطلب که دین فطرت، دین توحید بود که می‌بایستی چنین اثر می‌داشت که همه‌ی مردم آن را اختیار کرده یک گروه قرار می‌گرفتند، ولی آنها این توحید را رها کرده پیرو تخیلات گروه‌های مختلف قرار گرفتند، اختلاف در تخیلات و آرای مردم امری طبیعی است، بنابر این هر یکی برای خود مذهب جداگانه‌ای اختیار کرد، و عوام الناس به سبب آنها در گروه‌های مختلف منقسم گردیدند، و شیطان هر یکی را از آنها در حقّ قرار دادن خیالات و معتقدات خودش چنان مشغول ساخت که: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ یعنی: هر گروهی از آنان بر خیالات و اعتقادات خویش مسرور و شاد گردیده، دیگران را بر اشتباه قرار می‌دهد، در صورتی که همه‌ی آنها بر راه‌های اشتباه قرار گرفته‌اند.

﴿فَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ در آیه‌ی ماقبل، این بیان گردید که انتظام رزق تنها به دست خداست، او برای هر کسی که بخواهد رزق را فراخ می‌کند و برای هر کس بخواهد آن را تنگ می‌کند، از این معلوم گردید که اگر کسی رزق خدادادی را در مصارف آن صرف کند از آن، در رزق کمی و کاستی پیش نمی‌آید و اگر کسی در صرف آن دست به بخل بزند و آنچه را که در نزد او هست، سعی کند جمع کرده نگهداری کند از آن در ثروت او افزونی ایجاد نمی‌شود.

مناسب با این مطلب در این آیه به رسول خدا ﷺ، و به قول حسن بصری به هر انسان مخاطب که خداوند در مال به او وسعت داده هدایت گردیده است، مالی که خداوند به تو داده است، در آن بخل نورز، بلکه آن را در مصارف آن با فراخ‌دلی و طیب خاطر صرف کن، از آن ثروت و رزق تو

نمی‌کاهد، و توأم با این حکم در این، چند مصرف برای مال بیان می‌فرماید، اوّل «ذوی القربی» دوم «مساکین» سوم «مسافر»، که از مال خدادادی به اینها بده و برایشان مصرف کن و در ضمن، این را هم بیان نمود که این حقّ آنهاست که خداوند در مال شما شامل کرده است، لذا به هنگام دادن آن بر آنان، منت نگذار؛ زیرا مقتضای ادای حقّ صاحب حقّ، عدل و انصاف است، احسان و انعام نیست.

و مراد از ذوی القربی در ظاهر عموم خویشاوندانند، چه ذو رحم محرم باشند، یا دیگری (کما هو قول الجمهور من المفسّرین) و هم چنین مراد از حقّ هم عام است که حقوق واجب باشد مانند حقوق والدین و اولاد و دیگر ذوی الارحام یا فقط بخشش و احسان باشد، که با خویشاوندان نسبت به دیگران بیشتر ثواب دارد، تا جایی که امام تفسیر حضرت مجاهد فرموده است: کسی که خویشاوندان ذوی الارحام او محتاج باشند به آنها توجهی نکرده به دیگران صدقه بدهد، آن در نزد خدا مقبول نیست، و حقّ ذوی القربی تنها در کمکهای مالی نیست، بلکه خبرگیری از آنها و خدمت جسمانی یا حدّ اقل همدردی شفاهی و تسلی و غیره هم هست، چنانکه حضرت حسن فرموده است که: حقّ ذوی القربی بر کسی که وسعت مالی داشته باشد این است که با مال به او کمک کند، و کسی که به این وسعت نایل نیست به او کمک جسمانی و همدردی زبانی کند^(۱).

پس از ذوی القربی حقّ مسکین و مسافر بیان گردید، این هم همانند اوّل عام است که اگر نتوانست کمک مالی بکند، حسن سلوک اختیار کند.

﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبٍّ لِيَرْبُؤَا فِيْ أَمْوَالِ النَّاسِ﴾ در این آیه رسم بدی که در



عموم خانواده‌ها و خویشاوندان رواج دارد، اصلاح گردید، و آن این است که آنچه خویشاوندان چیزی به یکدیگر می‌دهند، انتظار دارند که آنها هم به نوبه‌ی خود چیزی به ما بدهند، بلکه به صورت رسم قدری اضافه می‌دهد، بویژه به هنگام مراسم عروسی و ازدواج آنچه داد و ستد می‌شود همه‌ی آنها با این اعتبار می‌باشند که در عرف به آنها «بجار» می‌گویند، در این آیه راهنمایی شده است که دستوری که نسبت به ادای حقّ خویشاوندان در آیه‌ی ماقبل آمده است، باید آن حقّ به گونه‌ای به آنها داده شود که نه بر او منت بگذارد و نه در انتظار عوض قرار گیرد و هر کسی که به نیت عوض داد که مال در مال خویشاوندان دیگر شامل شده مقدری گرفته باز برگردد، و در نزد خدا هیچ درجه و ثوابی ندارد و قرآن کریم این زیادتى را به عبارت «ربوا» تعبیر نموده است، به جانب قباحت آن اشاره نمود، که این یک نوع رباست.

مسئله: انتظار کشیدن بخشنده و هدیه دهنده بر این که به او عوضی داده شود، حرکت بسیار بدی است که در این آیه از آن منع شده است، ولی این تعلیم اخلاقی است که هرگاه به کسی از جانب دوست و عزیزى تحفه و هدیه‌ای برسد او طبق موقع در ازای آن، چیزی بدهد، عادت مبارک آن حضرت ﷺ، چنین بود که هر شخصی که هدیه‌ای به آن حضرت ﷺ، تقدیم می‌داشت، حسب فرصت، آن جناب ﷺ، هم به او چیزی هدیه می‌داد^(۱). آری صورت عوض و بدل را به گونه‌ای نکند که شخص احساس کند که این عوض هدیه‌ی من است.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ

پخش شد فساد در بیابان و دریا از کسب دست مردم، باید چشایید به آنها مزه‌ی بعضی از

الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

کردارشان تا که برگردند. تو بگو، بگردید در زمین باز بنگرید که چگونه شد

عَلَقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

سرانجام گذشتگان، بسیاری بودند از آنها مشرک. پس راست بدار رخ خود را به راه

الْقِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ ﴿٤٣﴾

راست، پیش از این که بیاید روزی که برگشت ندارد از خدا، در آن روز مردم فرقه فرقه می‌شوند.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ

کسی که منکر گردد، بر او واقع می‌شود منکر بودنش و کسی که بکند کار نیک پس آنها را خود را

يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ

هموار می‌کنند. تا پاداش بدهد به کسانی که یقین کرده و کار نیک کرده‌اند از فضل خویش،

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾

یقیناً او دوست نمی‌دارد منکران را.

خلاصه‌ی تفسیر

(شُرک و معصیت چنان چیز بدی است که) بلاها در (تمام) بیابان و دریا (جهان) به سبب اعمال (بد) مردم پخش می‌شود، (مثل قحط، وبا و طوفان) تا که خداوند مزه‌ی (مجازات) بعضی اعمال آنها را بدیشان بچشاند، تا که آنان (از این نوع اعمال خود) باز گردند (چنان که در آیه‌ی



دیگر آمده است که: ﴿و ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم﴾^(۱). و مراد از بعضی در اعمال این است که اگر بر همه‌ی اعمال این عقوبتها مترتب گردد، یکدم زنده نخواهند ماند، کقوله تعالی: ﴿لو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة﴾^(۲)، راجع بدین معنی در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی شوری، که قبلاً گذشت فرمود: ﴿و یعفوا عن کثیر﴾ یعنی: خداوند متعال بسیاری از گناهان را صرف نظر می‌نماید، بر بعضی دیگر سزا می‌دهد، در نهایت همه اعمال بد مطلقاً سبب وبال هستند، پس شرک و کفر از همه بیشتر موجب عذاب خواهند شد، و اگر مشرکین در پذیرش این متردداند، پس) شما (به آنان) بگویید، در روی زمین بگردید، سپس بنگرید که سرانجام کسانی (از کفار و مشرکین) که قبلاً گذشته‌اند، چگونه بوده است، بیشتر آنها مشرک بودند، (پس ملاحظه بفرمایید که آنها چگونه به عذاب آسمانی هلاک شدند، از این کاملاً روشن گردید که وبال شرک خیلی بزرگ است، و بعضی در انواع دیگر کفر مبتلا بودند، مانند قوم لوط، قارون و کسانی که مسخ شده خوک و میمون گشتند؛ زیرا در اثر تکذیب آیات و مخالفت از نهی، به کفر و لعن مبتلا گشتند، و شاید ذکر شرک بالتخصیص بدین خاطر بوده که حالت خاص و مشهور کفار مکه چنین بود، و وقتی متحقق شد که شرک موجب وبال است) پس (ای مخاطب) تو روی خود را به سوی این دین (توحید اسلامی) راست بدار، پیش از این که چنان روزی فرا رسد، که از جانب خدا برای آن بازگشتی نباشد، (آن گونه که در دنیا خداوند متعال میعاد عذاب خصوصی را به وعده‌ی قیامت برطرف می‌کند، باز وقتی که آن روز مقرر می‌آید، پس آن را برطرف نمی‌کند و توقف و

فرصت دادن پیش نمی آید، در این جمله وبال اخروی ذکر گردید، چنان که در گذشته در آیه ی: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ﴾ الخ و ﴿كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ﴾ الخ، وبال دنیوی مذکور بود، و آن روز (چنان است که) همه ی مردم (عامل، به اعتبار جزای) فرقه فرقه قرار می گیرند (بدین شکلی که) هر کسی که کفر می کند، بر او (وبال) کفرش واقع می شود، و کسی که عمل نیک انجام می دهد، پس ایشان برای خود وسایل (نفعی) فراهم می کنند که حاصل، این می باشد، که خداوند متعال به آنها از فضل خویش پاداش (نیک) می دهد و کسانی که ایمان آورده اعمال نیک انجام داده اند (و از این کفّار محروم می مانند، چنان که در بالا از آیه «فعلیه کفر»، معلوم شد و سبب آن این است که) واقعاً الله تعالی کفّار را نمی پسندد. (بلکه بر کفر آنان از آنها ناخشنود است).

معارف و مسایل

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ یعنی: در خشکی و دریا در کل جهان به سبب اعمال بد انسان فساد شیوع پیدا کرده است، در تفسیر روح المعانی آمده است که مراد از فساد آفاتی است از قبیل: کثرت قحط سالی، امراض و بایبی، آتش سوزی، غرق شدن در آب، عدم برکت در امور، کم شدن نفع در اشیای مفید، اضافه شدن نقصان و غیره، و از این معلوم می شود که علل آفات دنیوی گناه و اعمال بد انسانها می باشد، که از آن جمله کفر و شرک از همه شدیدتر هستند و پشت سر آنها گناهان دیگر قرار دارند. و همین مطلب در آیه ی ۳۰ سوره شوری، چنین آمده است: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ یعنی: هر مصیبتی که به شما می رسد، آن به سبب کسب دستهای خود شماست، یعنی به سبب گناهانی که شما مرتکب آنها می شوید، و بسیاری از گناهان را خداوند



می بخشد، با این مطلب که مصایب و آفاتی که در این جهان به شما می رسد، علل اصلی آنها گناهان خود شما هستند، اگر چه در دنیا نه عوض کامل آن گناهان داده می شود! و نه بخاطر هر گناه مصیبت و آفت وارد می شود، بلکه بسیاری از گناهان بخشیده می شود، و بر بعضی از گناهان مؤاخذه می شود، و آفت و مصیبت نازل می گردد، و اگر بر هر گناه در دنیا آفت و مصیبت می آمد، یک انسان هم در آن زنده نمی ماند.

اما اتفاق چنین می افتد که حق تعالی گناههای زیادی را می بخشاید، و آنچه عفو نگردد، به آن هم در این جهان سزای کامل داده نمی شود، بلکه قدری از مزه ی آن به او چشانیده می شود، چنان که در آخر این آیه فرمود: ﴿لِيَذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا﴾ یعنی: تا خداوند قدری از مزه ی سزای اعمال بدشان را به آنان بچشانند، سپس فرمود: اگر در دنیا مصیبت و آفتی که به سبب گناهان نازل می گردد، تأمل بنمایید، آن هم رحمت و عنایت خداوندی است؛ زیرا هدف از مصیبت این جهان، این است که انسان غافل بیدار گردد، و از نافرمانی و گناهان خویش برگردد، که سرانجام برای او مفید و نعمت بزرگی است، چنان که در آخر آیه فرمود: ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ آفات و مصایب بزرگ جهان به سبب گناههای انسان، پیش می آیند، بنابر این بعضی از علما فرموده اند: هر انسانی که مرتکب گناه شود، او بر تمام مردم جهان و حیوانات ظلم می کند؛ زیرا به سبب وبال گناهان او قحط و مصایب در دنیا می آید، و از آنها همه جاندارها متأثر می شوند، بنابر این همه ی اینها علیه انسان گناهکار مدّعی می شوند.

و شقیق زاهد فرموده است: کسی که مال حرام می خورد او تنها به کسی ظلم نمی کند که بر مال او به روش نامشروع قابض شده است، بلکه به

همه‌ی مردم ظلم می‌کند^(۱)؛ زیرا اوّل، از ظلم او رسم ظلم در میان مردم رواج می‌یابد، و این سلسله، همه‌ی مردم را فرا می‌گیرد، ثانیاً به سبب ظلم او در دنیا آفات و مصایب واقع می‌شود که از آنها همه بشریت متأثر می‌گردند.

پاسخ به یک شبهه

در احادیث صحیح از آن حضرت ﷺ، روایت است که: دنیا زندان مؤمن و جنت کافر است، و این که پاداش اعمال نیک کفّار به صورت ثروت، مال و صحّت در این جهان به او داده می‌شود، و پاداش اعمال مؤمن برای او در آخرت ذخیره می‌گردد، و این که مثال مؤمن در این جهان مانند شاخ نازکی است که باد، گاهی آن را به یک طرف و گاهی به جهت دیگر کج، و گاهی راست می‌کند، تا جایی که بدین وضع، او از اینجا رحلت می‌کند و این که: «أشدّ الناس ألأنبیاء ثمّ الأمثل فالأمثل» یعنی: در دنیا بلاها بیشتر بر انبیا می‌آیند، سپس بر کسانی که به ترتیب به آنان نزدیکتر باشند.

همه‌ی این احادیث صحیح در ظاهر با مضمون این آیه متضاد هستند، و مشاهدات عموم جهان هم، چنین نشان می‌دهد که در دنیا به طور عموم مسلمانان در مشقّت و تکلیف، و کفّار و فجّار، در عیش و عشرت قرار گرفته‌اند، پس اگر طبق آیه‌ی مذکور مصایب و مشقّتهای جهان در اثر گناهان پیش می‌آیند، می‌بایست معامله برعکس انجام می‌گرفت.

پاسخ آن این است که در آیه‌ی مذکور گناهان را لازماً موجب مصایب قرار داده، ولی علّت تامّه نفرموده است، که هرگاه بر کسی مصیبت واقع شود، پس به سبب گناهی می‌باشد، و کسی که برای او مصیبتی پدید آید،



لزوماً باید گناهکار باشد، بلکه طبق ضابطه‌ی عمومی اسباب که پس از وقوع سبب، مسبب واقع می‌شود و گاهی سبب دیگری مانع از ظهور اثر آن قرار می‌گیرد، پس اثر آن ظاهر نمی‌گردد، مثل این‌که کسی در باره‌ی داروی مسهل یا ملین بگوید که از آن اسهال می‌آید، این به جای خود درست است، ولی بسا اوقات غذا یا دوا یا دیگر یا آب و هوا و غیره عارض می‌گردند که اثر آن دارو، ظاهر نگردد، یا مثلاً کسی قرص خواب‌آور می‌خورد و باز هم خوابش نمی‌آید، هزارها مثال در دنیا همیشه مشاهده می‌شود، لذا حاصل آیه این است که خاصیت اصلی گناهان این است که از آن مصایب و آفات پدید بیاید، ولی بسا اوقات اسباب دیگری منافی با آن، عارض می‌گردد که در اثر آنها مصایب ظاهر نمی‌گردند، و در بعضی حالات بدون ارتکاب گناه وقوع مصیبت و آفت هم با آن منافی نیست؛ زیرا در آیه نفرمود که بدون ارتکاب گناه به کسی مصیبت و آفتی عارض نمی‌گردد، بلکه امکان دارد که بر کسی مصیبت و آفت به علتی دیگر بیاید، چنان‌که علل مصایب و آفات انبیا و اولیا گناهی نیست، بلکه علت آن آزمایش و در آزمایش رفع درجات است. علاوه بر این، آفات و مصایبی را که قرآن در اثر گناهها گفته است مراد، آن آفات و مصایبی است که بر کل جهان یا کل شهر یا روستا واقع بشوند، عموم مردم و حیوانات از آن نجات نیابند، پس اسباب چنین مصایب و آفات کثرت گناهان بلکه ارتکاب علنی آنهاست. در این ضابطه مصایب و مشقتهای شخصی و انفرادی نیست، بلکه آنها گاهی بر آزمایش انسان هم نازل می‌گردند، و وقتی که او در آزمایش به پیروزی نهایی نایل می‌شود، پس درجات او در آخرت اضافه می‌شود، پس این مصیبت در حقیقت برای او رحمت و نعمتی می‌باشد، پس در مشاهده نمودن کسی به صورت انفرادی در مصیبتی، نمی‌توان گفت که او بسیار گناهکار است، هم‌چنین با مشاهده

شدن کسی در عیش و عشرت و وسعت رزق نمی توان گفت که او بسیار نیک و صالح و شخص بزرگی است، البتّه اکثر و بیشتر سبب عموم مصایب و مشقتها مانند: قحط، طوفان، امراض و بایی، تورّم در اشیای مورد نیاز، از بین رفتن برکت اشیا و غیره گناهای علنی و سرکشی ها می باشد.

فایده: حضرت شاه ولی الله در «حجّة الله البالغه» فرموده است که اسباب خیر و شر، مصیبت و راحت، مشقّت و سهولت در این جهان، بر دو قسم اند: یکی ظاهری، دیگری باطنی، اسباب ظاهری عبارتند از: اسباب مادی که در نظر عموم جهان سبب فهمیده می شوند، و اسباب باطنی اعمال انسانی، و در اثر آن امداد و نصرت یا لعنت و نفرین، ملایکه می باشد، چنان که علّت باران در نظر فلاسفه و اهل تجربه بخار دریاست، که در فضا بالاتر رسیده، منجمد می شود، سپس به سبب شعاع خورشید گداخته شده می بارند، ولی در روایات حدیث آنها را عمل فرشتگان قرار داده است، در حقیقت میان این دو هیچ تضادی نیست، می تواند یک چیزی اسباب متعدّد گوناگونی داشته باشد، پس امکان دارد که اسباب ظاهری آنها باشند که فلاسفه می گویند، و سبب باطنی تصرّف فرشتگان باشد، اگر این هر دو نوع اسباب جمع گردند، پس باران حسب توقّع و نیاز بیارد و جایی که این هر دو نباشند، در آنجا در باریدن باران خلل پدید آید.

حضرت شاه صاحب فرموده است که هم چنین بعضی از اسباب مصایب و آفات دنیا، طبیعی و مادی هستند که نیک و بد را نمی شناسند، آتش برای سوختن است که بدون امتیاز متقی و فاجر هر دو در آن می سوزند، مگر این که با دستور خاصی، از این عمل بازداشته شود، مانند آتش نمرود که در حقّ حضرت ابراهیم علیه السلام، بر او مایه ی سلامتی قرار داده شد، آب اشیای سنگین را فرومی برد و این کار اوست، هم چنین عناصر دیگر که برای



کارهای بخصوص موظف شده‌اند، و خدمات تفویض شده‌ی خود را انجام می‌دهند، این اسباب طبیعی برای بعضی از انسان و سایل سهولت و راحت فراهم می‌نماید، و برای برخی دیگر مصیبت و آفت قرار می‌گیرند، و مانند این اسباب ظاهر، اعمال خود انسان هم در مصایب و آفات، راحت و سهولت، مؤثر هستند، پس هرگاه هر دو نوع اسباب ظاهر و باطن بر ایجاد راحت و سهولت فرد یا اجتماع با هم جمع گردد، پس آن فرد یا اجتماع از عیش و راحت کامل دنیا برخوردار خواهد شد که هر کس آن را مشاهده می‌کند، و برعکس اگر اسباب مادی و طبیعی بر کسی آفت و مصیبت بیاورند و اعمال او هم متقاضی همین آفات و مصایب باشند، پس مصیبت و آفت بر او هم کامل نازل می‌شود که هر کسی آن را مشاهده می‌کند.

و بسا اوقات چنین هم می‌شود که اسباب طبیعی و مادی بر وقوع مصیبت و آفت جمع شده‌اند ولی اعمال حسنه‌ی او در باطن مقتضی راحت و آرامش او هستند، پس در این صورت این اسباب باطنی در رفع آن آفات یا حد اقل کم کردن آنها مؤثر واقع خواهند شد، هم چنین برعکس، بسا اوقات اسباب مادی و طبیعی مقتضی عیش و آرام می‌شوند، ولی اسباب باطنی یعنی اعمال بد او مقتضی آفت و مصیبت قرار می‌گیرند، پس به علت این دو تقاضای متضاد، نه عیش و راحت کامل می‌شود، نه مصیبت و آفت زیاد بر او فشار می‌آورد، هم چنین بسا اوقات اسباب طبیعی برای رسول و نبی بزرگی یا ولی و مقبولی ناسازگار قرار داده می‌شوند، تا از او آزمایش و امتحان به عمل آید، پس اگر این تفصیل ذهن نشین و تفهیم شود، ارتباط و تطبیق احادیث و آیات قرآن با همدیگر، واضح می‌شود، و شبهات تعارض و تضاد برطرف می‌گردد، والله سبحانه و تعالی اعلم.

فرق میان ابتلا و امتحان یا سزا و عذاب به وقت مصایب

کسانی که به وسیله‌ی مصایب و آفات در اثر برخی گناه سزا داده می‌شوند، یا مردمان نیک و صالح که برای رفع درجات یا کفاره سیئات، به صورت امتحان در مصایب مبتلا می‌گردند، صورت ظاهری ابتلا یکی است، پس فرق میان آنها چگونه شناخته می‌شود، حضرت شاه ولی الله راجع به شناخت آن چنین نوشته است که مردان نیک که به گونه‌ی امتحان و آزمایش به مصایب گرفتار می‌گردند، خداوند قلوب آنها را مطمئن می‌گرداند، و آنان بر این مصایب و آفات چنان راضی می‌شوند که مریض بر خوردن داروی تلخ یا جراحی با وجود درد راضی می‌گردد، بلکه برای آن پول هم صرف می‌کند و سفارش کننده‌ای پیدا می‌کند، برخلاف گناهکاران که به طور سزا به آنها مبتلا می‌گردند، که پریشانی و جنع و فزع آنان بی‌نهایت می‌شود، بسا اوقات کلمات ناشکری بلکه کفر بر زبان می‌رانند.

سیدی حکیم الامه تهانوی رحمته الله علیه یکی از علایم شناخت آن را چنین بیان فرموده است که با هر مصیبتی که انسان به سوی خدا متوجه شود و به گناههای خود متنبه شده به توبه و استغفار بیشتر رغبت کند، آن مهر و عنایت است نه قهر، و کسی که چنین نباشد بلکه در جنع و فزع و معاصی بیشتر غرق گردد، این نشانی قهر و غضب الهی است، والله اعلم.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ

و یکی از نشانیهای او این است که می‌وزاند بادها را مژده دهنده و تا بچشاند شمارا مزه‌ای

مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَتَجَرَّبَ أَلْفُكُ بِأَمْرِهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ

از مهربانی خویش، و تا روان‌گردد کشتی‌ها به دستوراو و تا تلاش کنید از فضل او، و تا که شما



تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ
حق را بپذیرید. و ما فرستاده ایم پیش از تو بسیار رسول به سوی قومهای شان،

فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْوا وَ كَانَ حَقًّا
پس آورده اند نزد آنها نشانیها، پس انتقام گرفتیم از کسانی که گناهکار بودند و حق است

عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيُبْسِطُهُ
بر ما کمک ایمانداران. خداست که می فرستد بادها را پس بلند می کند ابرها را پس پراکنده می کند

فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ
آنرا در آسمان آن طور که بخواهد و می دارد آنرا لایلا پس تو می بینی باران را که بیرون می آید

مِنْ خَلِيلِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾
از میان آن پس وقتی که می رساند آن را به هر کس که بخواهد از بندگانش آنگاه می شوند خوش شوندگان.

وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لُمِيلِينَ ﴿٤٩﴾ فَانظُرْ إِلَى ءَاثِرِ
و بودند پیش از نازل شدن آن جلوتر مایوس. پس ببین نشانی های

رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَى
رحمت خدا را که چگونه زنده می کند زمین را پس از مردنش، یقیناً اوست زنده کننده مردگان

وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ وَ لَسِنُ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا
و او بر هر چیز تواناست. و اگر بفرستیم بادی پس ببینند مزرعه را که زرد شده می شوند

مِنْ أَبْعَدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَ لَا تَسْمَعُ الضَّمَمَ
بعد از آن، که ناشکری می کنند. پس تو نمی توانی بشنوی مردگان را و نمی توانی بشنوی گریه ها را

الدُّعَاءِ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَ مَا أَنْتَ بِهَدِي الْعَمَى عَنْ ضَلَّاتِهِمْ
صدا وقتی برگردند پشت کرده. و نه تو راه می نمایی کورها را از گمراهی شان،



إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۵۳﴾

تو نمی شنوای بجز کسانی را که یقین کنند آیات ما را پس باشند مسلمان.

خلاصه‌ی تفسیر

و از نشانه‌های (قدرت و وحدت و نعمت) خداوند متعال یکی این است که او (جلوتر از باران) بادها را می‌فرستد که آنها مزده‌ی (باران را) می‌دهند (پس از فرستادن آنها، یکی برای شاد کردن دل می‌باشد) و (نیز برای این که) تا (پس از آن باران ببارد و) شما را مزه‌ای (از) رحمت (باران) بچشانند، (فواید باران را عنایت نماید) و (نیز بدین خاطر بادها را می‌فرستد) که (به وسیله باد از سفر دریا به وسیله‌ی کشتی) شما رزق او را بجوید (یعنی راه رفتن کشتی‌ها و تلاش رزق، هر دو به وسیله باد به دست می‌آیند، اول بدون واسطه، دوم به واسطه کشتی) و تا شما شکر کنید و (بر آنچه این مشرکان با وجود دلایل قاطع و نعم سابق، که ناشکری خدا را بجا می‌آورند، یعنی شرک و مخالفت رسول و ایذا رسانی به مسلمان می‌کنند، غمگین نباش؛ زیرا ما به زودی از آنها انتقام خواهیم گرفت، و در آن آنها را سرکوب و اهل حق را پیروز خواهیم کرد، چنان‌که در گذشته بوده است) ما پیش از شما بسیاری از پیامبران را نزد ملت‌هایشان فرستادیم و آنان برای آنها دلایل (ثبوت حق را) آوردند (که بعضی بر آنها ایمان آوردند و بعضی نیاوردند) پس ما از آنها انتقام گرفتیم که مرتکب جرایم بودند (و آن جرایم عبارت است از تکذیب حق و مخالفت اهل حق و در این انتقام، ما آنها را سرکوب و اهل ایمان را پیروز کردیم) و پیروز گردانیدن اهل ایمان (طبق وعده و عادت) بر عهده‌ی ما بود (آن انتقام، عذاب الهی بود، و در آن هلاک شدن کفار یا سرکوب شدن آنها و نجات مسلمانان و پیروز شدن آنهاست، در



نهایت این چنین از آن کفار انتقام گرفته می شود، چه در دنیا و چه بعد از مرگ، و این مضمون تسلی به صورت جمله معترضه بود، در آینده تفصیل بعضی از آثار مذکور بالا جمال، ارسال ریح را ذکر می فرمایند که) خداوند چنان (قادر و حکیم و منعم) است که او بادها را می فرستد، باز آن (باد) ها ابرها را (گاهی قبل از وزیدن بادها بخارهای بلند شده، ابر قرار گرفته اند و گاهی آن بخارها به وسیله ی آن بادها بلند شده، ابر می باشند، باز آن بادها ابرها را از جای آنها یعنی از فضای آسمانی یا از زمین) بر می دارند، سپس خداوند متعال آن (ابر) ها را (گاهی) آن طور که بخواهد در (فضای) آسمان گسترده می کند و (گاهی) آن را تکه تکه می کند (مراد از «بسط» این که جمع کرده تا دور گسترده می کند و مراد از: ﴿ كَيْفَ يَشَاءُ ﴾ این است که گاهی قدری دور و گاهی بسیار دور، و مقصود از: ﴿ كَسَفًا ﴾ این که جمع نمی شوند، بلکه متفرق می مانند) سپس (در هر دو حال) شما باران را می بینید که از میان آن (ابرهای مجتمع و به کثرت، می بارد و در بعضی موسم بیشتر باران از ابرهای متفرق هم می بارد) سپس (پس از بیرون شدن از ابرها) وقتی که آن (باران) را به بندگان خود که می خواهد، می رساند، پس آنان خوشحال می گردند، و آنها پیش از این که خشنود بشوند قبلاً (کاملاً) مأیوس بودند (به همین زودی نا امید بودند که الآن خوشحال شدند و این چنین مشاهده هم شده است که کیفیت انسان در چنین حالی زود تبدیل می شود) پس (قدری از) آثار رحمت الهی (باران) را ببینند که خداوند متعال چگونه (به وسیله آن) زمین را پس از مردن (خشک شدن) آن زنده (تر و تازه) می کند (و این امر علاوه بر نعمت و دلیل بودنش بر وحدانیت، دلیل این هم هست که خداوند متعال پس از مردن، بر زنده کرن دوباره ی آن هم قدرت کامل دارد، از این معلوم می شود، خدایی که زمین مرده را زنده کرده است) شکی نیست که او

(خدا) زنده کننده مردگان است (پس مساوی بودن هر دو تا در امکان عقلی و تعلق قدرت ذاتی به آن دو تا، و یکسان شدن هر دو در مشاهده، همه‌ی اینها، بر طرف کننده این استبعاد است، که پس از مردن چگونه بار دوم زنده می‌شوند) و او بر هر چیز قادر است (این مضمون احیای مردگان به مناسبت حیات زمین جمله‌ی معترضه بود) و (در آینده باز موضوع باد و باران پیش می‌آید که در آن ناسپاسگزاری اهل غفلت بیان می‌شود، یعنی اهل غفلت چنان ناحق شناس و ناسپاسی اند که پس از این نعمتهای بزرگ هم) اگر ما بر آنها بادی (از نوع) دیگر بفرستیم، باز آنها (از آن باد) مزرعه را (خشک و) زرد ببینند (که سرسبزی و شادابی رفته است) پس ایشان پس از آن ناسپاسی می‌کنند (و تمام نعمتهای گذشته را به باد فراموشی سپارند) پس وقتی که غفلت و اقدام بر عدم شکرگزاری تا این حد است، پس از این، این هم ثابت شد که اینها کاملاً بی‌حس اند، پس فکر بر عدم ایمان و عدم تدبیر آنها هم بی‌فایده است؛ زیرا که) شما نمی‌توانید به مردگان بشنواید و نمی‌توانید به کران (هم) صدا را بشنواید (بویژه) وقتی روی گردان باشند (که اشاره را هم نمی‌بینند) و (هم چنین) شما (چنین) کوران را (که از بصیرت پیروی نکنند) نمی‌توانی از بی‌راهی به راه بیاورید (ایشان مشابه به مأخوذ الحواس و الحیوة هستند) شما فقط کسانی را می‌توانید بشنواید که یقین دارند (و) باز (هم) آنها قبول می‌کنند (و وقتی که اینها مانند مردگان، کران و کوراند، پس از آنها توقع ایمان را مدار، و بر حال آنها اندوهگین مباش).

معارف و مسایل

﴿ فَاتَّقِمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ ما از کفار و

مجرمان انتقام گرفتیم، و بر عهده‌ی ما بود که به مؤمنان کمک کنیم، از این



آیه معلوم می‌شود که کمک کردن به مؤمنان را خداوند به فضل خویش بر عهده گرفته است، پس مقتضای آن در ظاهر چنین بود که مسلمانان در مقابل به کفار، هیچ گاه شکست نخورند، در صورتی که وقایع زیادی برخلاف آن به وقوع پیوسته است، و می‌پیوندند، پاسخ آن در خود این آیه موجود است که مراد از مؤمنان مجاهدان فی سبیل الله هستند، که فقط به خاطر خدا با کفار مبارزه می‌کنند، انتقام چنین کسانی را خداوند از مجرمین می‌گیرد، و آنها را پیروز می‌گرداند، و هر کجا که برخلاف این اتّفاقی پیش آید، در آنجا عموماً لغزش از مجاهدین، موجب شکست آنها می‌شود، چنان‌که در باره‌ی غزوه‌ی احد در خود قرآن مجید آمده است: ﴿إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بَعْضَ مَا كَسَبُوا﴾^(۱)، یعنی: شیطان آنها را به سبب بعضی از اعمال اشتباه آنها لغزانید، و در چنین اوضاع هم خداوند سرانجام فتح و پیروزی را به آنها عنایت می‌فرماید، وقتی آنها به اشتباه خود متنبّه گردند، چنان‌که در غزوه‌ی احد شد، و کسانی که تنها اسم خود را مؤمن و مسلمان بگذارند و از احکام خداوندی به غفلت و سرکشی عادی گردند، و به هنگام غلبه‌ی کفار هم از گناهان خود تائب نشوند، آنان مشمول این وعده نیستند، و مستحق نصرت الهی هم نیستند، و گاهی خداوند بدون استحقاق هم از روی مهربانی خویش نصرت و غلبه عنایت می‌نماید، امید داشتن به او و دعا کردن به بارگاه او در هر حال مفید در مفید است.

﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ مفهوم این آیه این است که شما نمی‌توانید به گوش مردگان برسائید، اما این مسئله که آیا مردگان صلاحیت شنیدن را دارند یا خیر؟ و عموم مردگان کلام زندگان را می‌شنوند یا خیر؟ تحقیق

مختصر این مسئله، در معارف القرآن در تفسیر سوره نحل گذشت، و تحقیق کامل در رساله عربی احقر است تحت عنوان «تکمیل الحبور بسماع اهل القبور» که جزو حزب خامس احکام القرآن شده به زبان عربی انشتار یافته است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَ تَوَانِيبي ضَعْفِي وَ مَوِي سَفِيد، می آفریند آنچه بخواهد و اوست بر هر چیز دانا و توانا. و

قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَ تَوَانِيبي ضَعْفِي وَ مَوِي سَفِيد، می آفریند آنچه بخواهد و اوست بر هر چیز دانا و توانا. و

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ رَوِي که برپا می گردد قیامت قسم می خورند مجرمان که نمانده اند بیش از یک ساعت،

كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي ااین چنین بودند برگردنده. و می گویند کسانی که به آنها فهم و یقین درنگ کردن شما بود در

كُتِبَ اللَّهُ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ کتاب خدا تا روز زنده شدن، پس این است روز زنده شدن باز هم نبودید که بدانید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾ پس در آن روز سه دردمی خور دبرای گناهکاران معذرت خواهی و نه از آنها توبه پذیرفته می شود.

وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَسِنَ حِثَّتْهُمْ بَيَّاتٍ وَ ما بیان کردیم برای مردم در این قرآن هر نوع مثال، و آنچه تو بیاوری نزد آنها آیتی

لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى لازماً خواهند گفت منکران، شما همه دروغ می گوید. چنین مهر می زند خدا بر



قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۹﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ
دل‌های کسانی که فهم ندارند. پس تو ثابت باشی یقیناً وعده‌ی خدا درست است، و بر ندارند تو را

الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿۶۰﴾

کسانی که یقین ندارند.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند است که شما را در حال ناتوانی آفرید (مراد از آن حال ابتدایی طفولیت است) باز پس از (این) ناتوانی، توانایی (جوانی) عطا نمود، سپس از (این) توانایی، ضعف و پیری پدید آورد (و) او آنچه را که بخواهد می‌آفریند، و او (به هر تصرّف) دانا (و بر تنفیذ آن) تواناست (پس کسی که چنان قادر باشد، برای او آفریدن دوباره چه مشکلی دارد، این توضیح امکان بعث بود) و (در آینده بیان وقوع آن است، یعنی) روزی که قیامت برپا گردد، مجرمان (کفّار با مشاهده هول و هیبت و پریشانی وقوع قیامت را بی‌نهایت ناگوار فهمیده) قسم می‌خورند که (قیامت خیلی زود آمد و) آنها (ما در عالم برزخ) بیش از یک ساعت نمانده‌ایم (می‌عادی که برای آمدن قیامت مقرر بود، آن هنوز به پایان نرسیده بود، که قیامت آمد و رسید، هم چنان که مشاهده می‌شود که اگر می‌عاد اعدامی یک ماه مقرر گردد، وقتی ماه به پایان برسد بر او چنان معلوم می‌شود که گویا ماه نگذشته است و مصیبت زود آمد، حقّ تعالی می‌فرماید که) هم چنین ایشان (در دنیا) رو به عقب باز می‌گشتند (چنان که اینجا در قیامت بر آمدن قبل از وقت قیامت قسم می‌خورند هم چنین در دنیا وجود قیامت را منکر بودند، و بر عدم وقوع آن قسم می‌خوردند) و کسانی که به آنان ایمان و علم عطا شده (اهل ایمان که به

علم اخبار شریعت نایل آمده‌اند) آنها (در پاسخ بدین مجرمین) می‌گویند: (که شما در برزخ کمتر از میعاد مقرر نمانده‌اید این ادعای شما بی‌جاست، بلکه) شما موافق (میعاد) نوشته‌ی الهی تا روز قیامت مانده‌اید، پس روز قیامت همین است (میعادی که برای ماندگاری در برزخ مقرر بود) ولی (علت این است، آمدن قیامت را قبل از میعاد مقرر فهمیدید، این است که) شما (در دنیا نسبت به وقوع قیامت) یقین (و اعتقاد) نداشتید (بلکه تکذیب و انکار می‌کردید در وبال همان انکار که امروز با پریشانی مواجه شدید، بنابراین این ترسیده به خیال خودتان آمده است هنوز میعاد مقرر به پایان نرسیده است، و اگر تصدیق می‌کردید و ایمان می‌آوردید، پس وقوع آن را زود تصور نمی‌کردید، بلکه می‌خواستید که از آن هم زودتر می‌آمد؛ زیرا که وقتی با کسی وعده‌ی راحت و آرامش برسد طبعاً می‌خواهد که آن زودتر بیاید و انتظار بر او سخت و مدّت، طولانی معلوم می‌گردد، چنان‌که در حدیث آمده است که کافر در قبر می‌گوید: «رب لا تقم الساعة» و مؤمن می‌گوید: «رب اقم الساعة» و از این پاسخ مؤمنان که در اینجا مذکوراند که اقامت در برزخ را بسیار طولانی فهمیدند، چنین مترشح می‌گردد که آنها مشتاق بودند، لذا می‌خواستند که زودتر بیاید) در نهایت، در آن روز برای ظالمان (کیفیت پریشانی و مصیبت کفار به حدی می‌رسد که هیچ نوع) عذری از جانب آنان (چه راست و چه دروغ) به درد آنها نمی‌خورد، و نه از آنها نسبت به ناراضی خدا تدارک خواسته می‌شود (فرستی به آن داده نمی‌شود که توبه کرده خدا را راضی بکنند) و ما برای (هدایت) مردم در (مجموع قرآن یا در این بخش خاص آن یعنی این سوره) هر نوع مضامین عمده (و عجیب و لازم) بیان کرده‌ایم (که به سبب بلاغت و کمال خویش مقتضی این است که این کفار هدایت می‌یافتند، ولی آنها به علت عناد نهایی



خود، آن را نپذیرفتند و از آن مستفید نشدند) و (این مختص به قرآن نیست، بلکه عناد آنها به میزانی ترقی کرده است که) اگر (شما بجز از قرآن) نشانی (از آن معجزات که خواسته خود آنهاست) در نزدشان بیاورید، باز هم آنها که کافرند، می گویند که همه ی شما (پیغمبر ﷺ)، و مؤمنان که به آیات تشریحی و تکوینی تصدیق می کنید) خالص اهل باطل هستید (به پیامبر تهمت سحر زده صاحب باطل می گویند و مسلمانان را به تصدیق از سحر اهل باطل می گویند، و امر واقعی در باره ی عناد آنها این است که) کسانی که (با وجود ظهور نشانه های مکرر و دلایل حقّ) یقین نمی کنند (در غیر این صورت برای تحصیل آن می کوشند) خداوند متعال بر دلهای آنها چنین مهر می زند (چنان که بر دلهای ایشان شده است، یعنی روز به روز استعداد قبول حقّ مضمحل و ضعیف می شود، بنابراین در انقیاد ضعف، و در عناد قوّت، اضافه می شود) پس (وقتی که ایشان چنین معاندینی هستند، پس) شما (بر مخالفت و ایذا رسانی و بدکلامی و غیره آنها) صبر بکنید، یقیناً وعده ی خداوند متعال (که سرانجام آنها ناکام و اهل حقّ پیروز می شوند) بر حقّ است (آن وعده حتماً انجام خواهد گرفت، پس چند روز باید صبر و تحمل کرد) و این مردمان بد یقین شما را نباید بی حوصله ببیند (خواه هر نوع سخنی از طرف آنها باشد، ولی نباید چنین اتفاق افتد که شما آن را برداشت نکنید).

معارف و مسایل

قسمت بیشتر این سوره در خصوص رفع شبهات منکرین قیامت است، که برای آن آیات و نشانی زیادی از قدرت کامل و حکمت بالغه ی حقّ تعالی نشان داده، و برای بیدار ساختن انسان غافل از غفلتش ترتیبی اتخاذ شده است.

در نخستین آیه‌ی فوق الذکر این مضمون به شکل جدیدی به اثبات رسیده و آن این است که انسان طبعاً شتاب ورز واقع شده است، و در اشیای حاضر غرق شده به فراموش گذاشتن گذشته و آینده عادی شده است، و همین عادت، او را در بسیاری اشتباهات مهلک مبتلا کرده است، وقتی که انسان جوان می‌باشد، نیروی او بر شبابش قرار می‌گیرد، او در نشئه نیروی جوانی خود کسی را در نظر نمی‌آورد، و پایدار ماندن بر حدود، بر او سخت می‌گذرد، برای متنبه کردن او در این آیه از وجود انسان به اعتبار قوت و ضعف نقشه‌ای ارائه داده است، که در آن نشان داده شد که ابتدای انسان ضعیف است و انتهای او نیز ضعیف است و در میان او تا چند روزی به نیرویی نایل می‌گردد، پس مقتضای عقل این است که به هنگام این نیروی چند روزی، از ضعیفی گذشته و آینده خود غافل نباشد، بلکه درجات مختلف ضعف خود را همیشه در ذهن خود مستحضر بدارد که از آن گذشته به این قوت و جوانی رسیده است.

﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ﴾ در این آیه به انسان چنان درس عبرتی داده شد که به اصل اساس خود بنگرد، که چقدر ضعیف، بلکه عین ضعف است، یک قطره‌ی بی‌جان، بی‌شعور، ناپاک و ناگواری است، در این اندیشه کن که قدرت و حکمت چه کسی این قطره ناگوار را به صورت خون منجمد و سپس خون را به صورت پاره‌ای گوشت، سپس در آن استخوان پیوند زده، این تغییرات را پدید آورد، سپس اعضا و جوارح او را به صورت دستگاهایی خیلی ظریف ساخت که این وجود کوچک یک کارخانه سیار قرار گرفت، که در آن صدها موتور عجیب و غریب به کار افتاده است، و اگر بیشتر اندیشه کنید آن یک کارخانه‌ای نیست، بلکه جهان کوچکی است، که مشتمل بر نمونه‌هایی از کل جهان است، و آفرینش و تکوین او هم در



کارگاه بزرگی نبوده است، بلکه در شکم مادر در سه مورد تاریکی انجام گرفته است، و تا نه ماه در آن مکان تنگ و تاریک از خون شکم مادر تغذیه شده و جود انسان آماده شده است. ﴿ثم السبيل يسره﴾، سپس خداوند متعال برای ظهور او راه را آسان نموده است، وقتی که در این جهان آمد وضع او این بود که: ﴿أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً﴾ یعنی خداوند متعال شما را از شکم مادر در چنان حالتی در آورد که شما هیچ چیزی نمی دانستید، آنگاه قدرت الهی به سلسله‌ی تعلیم و تلقین پرداخت، قبلاً از همه هنر گریه کردن را به او نشان داد تا با آن مادر و پدر متوجه شده برای دفع تشنگی و گرسنگی و مرض او متوجه گردند، سپس هنر مکیدن را با لب و کام به او نشان داد تا به گرفتن پستان مادر تغذیه شود، در توان چه کسی بود که به این نوزاد لایعقل این دو هنر را تعلیم دهد تا کفیل تمام ضروریات موجود او قرار گیرند، فقط این در قدرت ذاتی انجام گرفت که مالک آفرینش اوست، اینک نوزاد ضعیف است که اگر بادی به او بوزد، پژمرده می‌گردد، و اگر قدری سرما و گرما به او برسد بیمار می‌شود نه می‌تواند لوازم زندگی خود را از کسی بخواهد و نه مشقتی را می‌تواند از خود دور کند، از کودکی گرفته تا جوانی در تمام مراحل تدریجی او اندیشه کن، چنان شاهکار عظیمی از قدرت الهی جلوه‌گر می‌شود، که عقل در حیرت قرار می‌گیرد.

﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفِ قُوَّةٍ﴾ یعنی: اکنون که به نیرو و قدرت رسیده است، می‌خواهد که حلقه‌های آسمان و زمین را باهم وصل کند و بر کوهی ماه و مریخ کمند اندازد و بر دریا و خشکی تسلط یابد، و از گذشته و آینده‌ی خویش غافل شده، نعره‌ی: ﴿مَنْ أَشَدُّ مَنَا قُوَّةً﴾ (چه کسی می‌تواند از ما بیشتر قدرت داشته باشد) سر می‌دهد تا جایی که در نشئه آن نیروی

خود، از آفریدگار خود و از پیروی احکام او نیز فراموش می‌شود، ولی خداوند قدیر برای بیدار ساختن او فرمود: ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ أَبْعَدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً﴾ که ای غافل نیک دریاب و بفهم که این نیروی تو چند روز بیش نیست، باز به سوی همان ضعف برمی‌گردد و به همان تدریج، ضعف کم کم اضافه می‌شود، تا این‌که پس از مدتی آثار آن به صورت پیری، سفیدی مو ظاهر می‌گردد، و سپس در صورت تمام اعضا و جوارح تغییرات پدید می‌آید، در تاریخ دنیا و کتب دیگر نه، در خود وجود خود تو نوشته است، این نوشته مخفی را بخوان که غیر از این یقین چاره‌ای دیگر نیست، که: ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ﴾ که این همه آماده‌سازی و انتظامات از طرف آن ذات رب العزه است که می‌آفریند، آنچه می‌خواهد و چگونه می‌خواهد، و در علم هم از همه بالاتر است، و در قدرت هم، آیا بعد از این هم مجال شبهه‌ای در این باقی می‌ماند که هرگاه او بخواهد می‌تواند مردگان را دوباره زنده کند.

در آینده باز بیهود سرایی منکرین قیامت و جهالت آنها بیان می‌شود: ﴿وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾ یعنی: روزی که قیامت برپا می‌شود، این منکرین قیامت از مناظر هولناک آن زمان مدهوش شده قسم یاد می‌کنند که ماندن ما بیش از یک ساعت نبوده است، مراد از این قیام می‌تواند، قیام دنیا باشد؛ زیرا دنیای آنها در عیش و راحت گذشته بود، اینک مصایب سختی پیش آمده است، چنان‌که عادت طبیعی انسان است که زمان راحتی را بسیار کم تصور می‌کند، لذا قسم می‌خورند که ماندگاری ما در دنیا بسیار کم به میزان یک ساعت بوده است.

و این هم احتمال می‌رود که مراد از این قیام ماندگاری در قبر و برزخ باشد و با این مطلب که ما تصور می‌کردیم که ماندگاری در قبر، یعنی عالم



برزخ خیلی طولانی می شود و قیامت پس از مدتها می آید، اما معامله برعکس شد که ما در برزخ خیلی کم ماندیم و قیامت آمد، و این زود آمدن از آنجا برای او محسوس می شود که در قیامت انتظام برای راحت و شادمانی نبود، بلکه مصیبت در مصیبت بود، و فطرت انسانی چنان است که بعد از وقوع مصیبت زمان راحت گذشته را خیلی کم تصور می کند، و کفار اگر چه در قبر و برزخ هم مبتلا به عذاب می باشند، اما در مقابل عذاب قیامت آن هم به صورت راحتی احساس می شود و آن زمان را مختصر فهمیده قسم می خورند که قیام ما در قبر خیلی کوتاه و به میزان یک ساعت بود.

آیا می تواند کسی در محشر نزد خداوند دروغ بگوید

از این آیه معلوم می شود که کفار در محشر قسم خورده، چنین دروغ می گویند که ما در دنیا یا قبر، بیش از یک ساعت نمانده ایم، و هم چنین در آیه ی ۲۳، سوره ی انعام قول مشرکین چنین ذکر شده است که آنها قسم می خورند که ما مشرک نبوده ایم: ﴿ وَاللّٰهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِيْنَ ﴾ بدان علت است که در محشر عدالت پروردگار جهانیان سایه می گستراند، و همه را آزاد می گذارد که آنچه می خواهند بازجویی بدهند، چه دروغ بگویند و چه راست؛ زیرا علم ذاتی رب العزه کامل است، و او در تحقیقات عادلانه به اقرار و عدم اقرار آنها نیازمند نیست، وقتی انسان دروغ می گوید بر دهان او مهر زده می شود، و از دست، پا، گوشت و پوست او گواهی گرفته می شود، آنها صحیح و درست همه وقایع را بیان خواهند کرد که پس از آن برای او هیچ عذری باقی نمی ماند.

﴿ ایوم نختم علی أفواههم و تکلمنا أیدیههم ﴾^(۱)، این مطلب را بیان می‌نماید، و از آیات دیگر قرآن معلوم می‌شود که در محشر مواقف مختلفی است که احوال هر موقف از دیگری جداست، یک موقف آن است که در آن کسی بدون اذن خدا اختیار صحبت کردن را ندارد، و او فقط می‌تواند سخن راست و حق را بگوید و بر دروغ گفتن قادر نمی‌باشد، چنان‌که در آیه ی ۳۸ سوره ی نباء می‌فرماید: ﴿ لا یتکلمون إلا من أذن له الرحمن و قال صواباً ﴾.

در قبر کسی نمی‌تواند دروغ بگوید

برخلاف این نسبت به سؤال و جواب قبر در احادیث صحیح آمده است که وقتی از کافر سؤال می‌شود که پروردگار تو کیست؟ و محمد ﷺ، چه کسی است؟ او می‌گوید: «هاه هاه لا أدری» یعنی های های من نمی‌دانم، و اگر در آنجا به دروغ گفتن اختیار داده می‌شد، چه مشکلی داشت که بگوید: پروردگار من الله است و محمد ﷺ، رسول خداست، پس این یک امر تعجب آوری است که کفار بر دروغ گفتن به پیش خدا قادر می‌باشند، و در جلو فرشتگان نمی‌توانند دروغ بگویند، ولی اگر قدری تأمل شود این امر تعجب آوری نیست؛ زیرا که فرشتگان نه عالم الغیب‌اند و نه اختیار این را دارند که از دست و پا و غیره گواهی بگیرند و بر آنها اتمام حجت بکنند، پس اگر در جلو آنها به دروغ گفتن اختیار می‌داشتند همه ی کفار و فجّار در فکر عذاب قبر قرار نمی‌گرفتند، بر خلاف خداوند که او بر احوال قلوب واقف و آگاه است، و قادر است بر این‌که از دست و پا شهادت گرفته، دروغ



آنها را فاش سازد، بنا بر این دادن آزادی در محشر در انصاف عدالت خلل
پدید نمی آورد، والله اعلم.

تمت سورة الروم بحمد الله في يوم السبت ٢٨ ذى القعدة، سنة ١٣٩١ هـ ق

تسويد ترجمه هم در ١١ ربيع الاول سنة ١٤٠٨ هـ ق به پايان رسيد.



سورة القمن

سورة القمن مكية و هى اربع و ثلثون آية و اربع ركوعات
سورهى لقمان درمكه نازل شده و داراى سى و چهار آيه و چهار ركوع مى باشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

الْم ﴿۱﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ هُدًى وَ رَحْمَةً
ایین آیات کتاب پخته هستند. هدایت و مهربانی است،

لِلْمُحْسِنِينَ ﴿۳﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ
برای نیکوکاران. کسانی که برپا می دارند نماز را و می دهند زکات و آنان هستند که

بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ
به آخرت یقین دارند. آنها یافتند راه از طرف پروردگار خود و آنها

هُمْ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ
رسیده اند به مراد، و بعضی از مردم کسانی هستند که خریدار سخنهاى باز یچه هستند

لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ
تا که منحرف کنند از راه خدا بدون فهم و قرار دهند آن را خنده، ایشان هستند که



لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾ وَإِذَا تَلَّى عَلَيْهِ ءَايَاتِنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا
برای آنها عذاب ذلت هست. و وقتی که خوانده شود بر او آیات ما، برمی‌گردد از تکبر

كَانَ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ
گویا آن را نشنیده گویا هر دو گوش او کردند، پس مژده بده آنها را به عذاب دردناک. کسانی که

ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ
یقین آورده کردند کار نیک برای آنهاست نعمتهای باغ‌ها. همیشه می‌مانند در آنها وعده‌ی خدا

حَقَّاقٌ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

برحق است و اوست غالب و باحکمت.

خلاصه‌ی تفسیر

﴿الْم﴾ (فقط خداوند بر معنایش واقف است) اموری که (در این سوره یا قرآن ذکر شده‌اند) آیات کتاب (قرآن) پر حکمت می‌باشند، قرآنی که (سبب) هدایت و رحمت است برای نیکوکاران، کسانی که پایبند نماز هستند، زکات ادا می‌کنند و کاملاً به آخرت یقین دارند، (پس) آنان (به برکت اعتقاد و عمل به قرآن) بر راه راست پروردگار خود هستند و اینها (به برکت این هدایت) از رستگاران خواهند بود (پس قرآن چنان سبب هدایت و رحمت آنها قرار گرفت که اثر آن فلاح می‌باشد، پس بعضی از مردم آن چنان هستند که بیان گردید) و (برخلاف این) بعضی دیگر از مردم (نیز) چنین هستند که (از قرآن اعراض کرده) خریدار سخنانی می‌شوند (چنان گفته‌هایی را اختیار می‌کنند) که (آدمی را از خدا) غافل می‌گرداند (پس اولاً اختیار نمودن لهو، وقتی که توأم با اعراض از آیات الهی باشد، خودش کفر و ضلال است، سپس بویژه وقتی که آن به این خاطر اختیار کرده شود) تا که

(به سبب آن، دیگران را نیز) از راه خدا (دین برحق) بدون درک و فهم گمراه کند و (با این گمراه کردن) با آن (راه حق) استهزا کند (تا که از قلوب دیگران جایگاه و تأثیر آن کلاً بیرون گردد، پس کفر بر کفر و گمراهی در گمراهی هم هست و) برای چنین اشخاصی (در آخرت) عذاب ذلّت (حتمی) خواهد بود، (هم چنان که برای مخالفین شان رسیدن به رستگاری معلوم گردید) و (وضعیت اعراض آن شخص مذکور چنان است) وقتی که در حضور او آیات ما خوانده می شوند آن شخص تکبر کرده (چنان با بی توجهی) روی بر می گرداند که گویا آن را نشنیده است، گویا در گوشهای او سنگینی است (چون کران است) پس به این (شخص) خبر عذاب دردناکی بشنویند (این موضوع بیان سزای اعراض کننده بود، در آینده پاداش اهل هُدی بیان می گردد که تفصیل فلاح موعود است، یعنی) البتّه کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغهایی همراه با عیش که آنان برای همیشه در آن جاودانه خواهند بود، خداوند غالب و باحکمت وعده نموده است. (پس می تواند با کمال قدرت که وعده وعید را عملی نماید و با حکمت آن را طبق وعده انجام دهد).

معارف و مسایل

﴿ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ﴾ در این آیه دستور زکات آمده در صورتی که این آیه مکی است، از این معلوم می گردد که دستور اصل زکات در مکه می معظمه قبل از هجرت رسیده بود، و آنچه مشهور است که دستور زکات در سال دوم هجری آمده است، مراد از آن تقرّر نصاب و تفصیل مقدار واجب و انتظام گرفتن آن از مردم از طرف حکومت اسلامی و صرف کردن آن است که اینها در سال دوم هجرت انجام یافته است.



ابن کثیر ذیل آیه ی ۲۰ سوره ی مزمل: ﴿ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ ﴾ این تحقیق را بیان نموده است؛ زیرا که سوره مزمل از سوره های مکی کاملاً در ابتدای نزول قرآن نازل شده است و از آن معلوم می گردد، همانگونه که در آیات قرآن در بیشتر مواضع نماز و زکات با هم ذکر شده اند با هم نیز فرض شده اند، والله اعلم.

﴿ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ ﴾ اشتراء در لغت به معنای خریدن است، و بسا اوقات به جای اختیار کردن کاری در عوض کاری دیگر هم به کار برده می شود، چنان که در آیه ی ۱۶ سوره ی بقره: ﴿ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهَدْيِ ﴾ و در آیات دیگر قرآن مراد از اشتراء همین معناست.

شان نزول آیه، واقعه ی ویژه ای است، که نصر بن حارث از مشرکان مکه تاجر بزرگی بود و به قصد تجارت در ممالک مختلف سفر می کرد، او از کشور فارس داستانهای تاریخی شان عجم کسری و غیره را خرید کرده، آورد و به مشرکین مکه گفت که: محمد (ﷺ) برای شما وقایع قوم عاد و ثمود و غیره را می خواند و من برای شما داستانهای بهتر از آن از حکایات رستم، اسفندیار، و دیگر شاهان فارس را بیان می کنم، آنها با شوق و رغبت به داستانهای او گوش فرا دادند؛ زیرا در آنها موردی وجود نداشت که در عمل به آن زحمتی باشد، تنها از نوع داستانهای لذیذ بودند، بنابر این، بسیاری از مشرکان که پیش از این به سبب اعجاز و یکتایی کلام الهی به شنیدن آن رغبت داشتند و گاه گاهی مخفیانه آن را می شنیدند بهانه ای برای اعراض از قرآن به دست آوردند^(۱).

و در درمنثور از حضرت ابن عباس روایت است که تاجر فوق الذکر از

۱ - ذکره فی الروح عن اسباب النزول للواحدي و مقاتله و ذکره نحوه فی الدر المنثور بروایة البیهقی.

خارج کنیزک سرود خوانی خریداری کرده، آورده بود و به وسیله‌ی او مردم را از شنیدن قرآن باز می‌داشت، تا هر کس اراده شنیدن قرآن را می‌کرد توسط این کنیزک به او سرود می‌شنواید و می‌گفت که: محمد (ﷺ) بر شما قرآن می‌خواند و می‌گوید که نماز بخوانید و روزه بگیرید و جان خود را بدهید که اینها سخت و دشوار هستند، بیاید این سرودها را بشنوید و جشن بگیرید.

آیه‌ی مذکور مربوط به این واقعه نازل گردید و مراد از خرید ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ در این آیه همان داستانهای شاهان عجم یا کنیزک سرود خوان است، با توجه به شأن نزول، لفظ اشتراء در معنی حقیقی خود یعنی خریدن به کار رفته است، و معنای عام ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ که در آینده بیان می‌گردد، لفظ اشتراء در اینجا عام است، یعنی برگزیدن کاری به جای کاری دیگر که شامل خریدن و سایل لهو هم می‌شود.

و در ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ لفظ «الحديث» به معنای گفته، قصه‌ها و داستانهاست، و معنای لفظ لهو، واقع شدن در غفلت است و هر آنچه انسان را از کارهای ضروری به غفلت بیندازد، لهو نامیده می‌شود. و بسا اوقات به چنین اموری هم لهو گفته می‌شود که فایده معتد به نداشته باشند، تنها وسیله‌ی اشتغال به گذراندن وقت یا تفریحی باشند.

در خصوص این آیه در باره معنای و تفسیر: ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ از مفسرین اقوال مختلفی منقول است، در روایت حضرت ابن عباس و ابن مسعود و جابر (رض) آن به سرود خوانی و غناء تفسیر شده است^(۱). و نزد جمهور صحابه و تابعین و عموم مفسرین ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ عام و



شامل همه آن چیزهایی است که انسان را از عبادت و یاد خدا در غفلت می‌اندازد که شامل غنا و مزامیر و نیز قصه‌ها و داستانهای بیهود هم می‌شود، امام بخاری در کتاب خود به نام «الادب المفرد» و بیهقی در سنن خود در خصوص «لهو الحدیث» همین تفسیر را اختیار کرده‌اند و در آنجا فرموده است که «لهو الحدیث» هو الغناء و اشباهه، یعنی مراد از لهو الحدیث غناء و چیزهایی امثال آن است، (آنچه آدمی را از عبادت خدا غافل کنند) و در سنن بیهقی آمده است که مراد از اشتراء لهو الحدیث خریدن زن و مرد غناخوان یا خریدن چیزهای بیهوده مثل آنها که آدمی را از یاد خدا غافل کنند، ابن جریر هم همین معنای عموم را مراد گرفته است^(۱).

روایتی از ترمذی نیز همین عمومیت را ثابت می‌کند که در آن، آن حضرت رضی الله عنه، فرموده است: تجارت کنیزکهای غناخوان را نجام ندهید، و سپس فرمود: «و فی مثل هذا أنزلت هذه الآية و من الناس من یشتري الخ».

احکام لهو و لعب و وسایل آن از نظر شرع

تفصیل کامل این احکام با دلایل قرآن و حدیث در رساله‌ی مستقل این‌جانب «السعی الحثیث فی تفسیر لهو الحدیث» مذکور است، که در آن بر غنا و آهنگ و سرور مفضلاً در پرتو آن و حدیث و اقوال فقهای ائمت و عارفان کرام بحث شده است، این رساله به زبان عربی در حزب پنجم «احکام القرآن» انتشار یافته است، اهل علم می‌توانند آن را مطالعه بفرمایند و چکیده‌ای از آن برای عوام در اینجا نقل می‌گردد، نخستین امر قابل توجه این است که در مواردی که در قرآن لهو یا لعب ذکر شده موارد مذمت و

بدی هستند که کمترین حد آن کراهیت است^(۱)، و آیه‌ی مذکور در مذمت لهُو کاملاً صریح و واضح است.

در کتاب الجهاد مستدرک حاکم از ابوهریره رضی الله عنه، مروی است که رسول الله صلی الله علیه و آله، فرموده است: «کل شیء من لهُو الدنيا باطل إلا ثلثة انتضالك بقوسك و تأدبک لفرسک و ملاعبتک لاهلک فانهن من الحق» یعنی: همه‌ی گونه‌های (بازی) دنیوی باطل است، مگر سه مورد: یکی تیراندازی، دوم اسب دوانی، سوم ملاعبت با همسران است، حاکم این حدیث را هیچ علی شرط مسلم دانسته است، ولی ذهبی و غیره متصل و مسند بودن آن را تسلیم نکرده‌اند، بلکه آن را حدیث مرسل دانسته‌اند، ولی نزد جمهور محدثین، حدیث «مرسل» هم حجت است.

در این حدیث هر لهُوی باطل قرار داده شده است، و آن سه موردی که مستثنی شده‌اند، در حقیقت از زمره‌ی لهُو محسوب نمی‌شوند؛ زیرا لهُو عبارت است از کاری که در آن هیچ فایده‌ی دینی و دنیوی نباشد، و این هر سه مورد کارهای مفیدی هستند که فواید دینی و دنیوی بسیاری بر آن مترتب است، تیراندازی و اسب دوانی مشمول تجهیز جهاد هستند و ملاعبت با همسر مکمل هدف توالد و تناسل می‌باشد، پس به اعتبار صورت ظاهر به آنها لهُو گفته شده است، و به اعتبار حقیقت لهُو محسوب نمی‌شوند.

هم چنین علاوه بر این سه مورد، موارد بسیاری وجود دارد که فواید دینی و یا دنیوی بسیاری بر آنها مترتب است، و به اعتبار صورت آنها لهُو گفته می‌شوند، آنها هم به استناد احادیث دیگر جایز بلکه بعضی مستحسن



قرار داده شده‌اند، و تفصیل آنها در آینده خواهد آمد.

خلاصه این‌که کاری که در حقیقت لهُو باشد، یعنی هیچ فایده دینی یا دنیوی نداشته باشد همه مذموم و حد اقل مکروه هستند، سپس متضمن این تفصیل هستند که بعضی از آنها به کفر رسیده و بعضی حرام صریح و پایین‌ترین درجه‌ی آن مکروه تنزیهی یعنی خلاف اولی است که هیچ لهُو حقیقی از آن مستثنی نیست، و بازیهایی که در احادیث مستثنی شده‌اند در حقیقت لهُو محسوب نمی‌شوند، چنان‌که در حدیث نسبت به آن تصریح شده است.

در سنن ابی داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حضرت عقبه بن عامر در کتاب الجهاد روایتی با این عبارات وارد شده که: «لِیسَ مِنَ اللّٰهُوِ ثَلَاثٌ، تَأْدِیْبُ الرَّجُلِ فَرَسَهُ وَ مَلَاعِبَةُ اَهْلِهِ وَ رَمِیَهُ بِقَوْسِهِ وَ نَبْلَهُ الْحَدِیْثُ»^(۱).

این حدیث خود چنین تصریح کرده که این سه چیز که مستثنی شده است در حقیقت جزو لهُو نیستند، و آنچه حقیقتاً لهُو باشد آن باطل و مذموم است، البتّه مذموم بودن آن از درجات مختلف برخوردار است.

۱- هر بازی که وسیله‌ی گمراه شدن یا گمراه کردن دیگران باشد، کفر محسوب می‌شود، هم چنان‌که در آیه‌ی مذکوره در: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ کفر و ضلال آن بیان شده و سزای آن «عذاب مهین» قرار داده شده است که سزای کفّار است؛ زیرا این آیه که در حادثه نضر بن حارث نازل شده او از آن لهُو برخلاف اسلام برای گمراه کردن مردم به کار برده بود، لذا این لهُو در ضمن این‌که حرام بوده به حدّ کفر هم رسیده بود.

۲- صورت دوم این‌که هر لهُوی که مردم را از عقاید اسلامی گمراه

نمی‌کند، ولی آن را به حرام و معصیت مبتلا می‌کند آن کفر نیست، ولی حرام و گناه شدید است، مانند تمام آن بازیهایی که مشتمل قمار باشند یعنی، در برد و باخت، داد و ستد مال باشد یا این‌که انسان را از ادای فرایض، نماز و روزه و غیره باز دارند.

شنیدن فحش و داستانهای بیهوده و اشعار مشتمل بر فحش و مطالعه کتابهای اهل باطل ناجایز است

در این زمان بیشتر جوانان به مطالعه داستانهای فحش و سوانح مردمان جنایتکار و اشعار مشتمل بر فحش عادی شده‌اند، همه‌ی این امور لهُو حرام محسوب می‌شوند، هم چنین مطالعه‌ی تخیلات اهل باطل هم به سبب گمراهی عوام ناجایز است، اگر علمای راسخ در علم برای پاسخ‌گویی آن را مطالعه کنند مشکلی ایجاد نمی‌کند.

۳- بازیهایی که مشتمل بر کفر و معصیت علنی نباشند مکروه هستند؛ زیرا در یک کار بی‌فایده‌ای توانایی و وقت خود را ضایع می‌کند.

خرید و فروش وسایل بازی

از تفصیل فوق‌الذکر حکم خرید و فروش وسایل بازی هم معلوم می‌گردد، وسایلی که در بازیهای کفر و ضلال یا حرام و معصیت به کار می‌روند تجارت و خرید و فروش آنها هم حرام است، و آنچه در لهُو مکروه به کار می‌رود خرید و فروش آن نیز مکروه است و وسایلی که در بازیهای جایز و مستثنی‌به کار می‌رود خرید و فروش آن هم جایز است و وسایلی که در کارهای جایز و ناجایز هر دو به کار می‌رود تجارت آن جایز است.



بازیهای مباح و جایز

در اینجا این امر مفصلاً آمده است که لهو مذموم و ممنوع آن است که در آن فایده‌ی دینی و دنیوی نباشد، آن بازی که برای ورزش بدن و برقراری صحّت و تندرستی و یا برای ضرورت دیگر دینی یا دنیوی یا حد اقل برای رفع خستگی باشد و در آن غلّو و زیاده روی نگردد که آن را شغل خود قرار دهد، و بنابه انجام آن در کارهای ضروری خلل واقع بشود پس این گونه بازی از نظر شرع مباح و اگر با نیّت ضرورت دینی باشد، موجب ثواب است.

در حدیث فوق الذکر استثنای سه بازی از ممنوعیت گذشت، تیراندازی، اسب دوانی، ملاعبت با همسر، و از حضرت ابن عباس در حدیثی مرفوع آمده است که: «خیر لهو المؤمن السیاحة و خیر لهو المرأة المغزل»^(۱)، یعنی: بهترین بازی مؤمن سیر و سیاحت و بهترین بازی زن آلت ریسندگی است.

در حدیث مسلم و مسند احمد از حضرت سلمة بن اکوع مروی است که در انصار مدینه یکی در دویدن بسیار مهارت داشت و کسی نمی توانست از او سبقت گیرد، او روزی اعلان کرد که آیا هست کسی در دویدن با من مسابقه بدهد؟ من از رسول خدا اجازه گرفتم که با او مقابله کنم، آن حضرت ﷺ، اجازه فرمود، و من برای مسابقه آماده شدم، از اینجا معلوم می گردد که تمرین برای دو، نیز جایز است.

یک پهلوان معروف به نام «رکانه» با پیامبر خدا ﷺ، کشتی گرفت که رسول خدا ﷺ، او را بر زمین زد^(۲).

چند جوان حبشی در مدینه‌ی منوره جهت تمرین فن سپه‌گری، نیزه بازی می‌کردند، رسول خدا ﷺ، عایشه را برای نشان دادن پشت سر خود قرار داده نشان داد و به آنها فرمود: «الهو و العبوا» یعنی، بازی بکنید^(۱).

و در بعضی روایات افزون بر آن این الفاظ هم آمده است که: «فانی أکره أن یروی فی دینکم غلظة»، یعنی من این را پسند نمی‌کنم که در دین شما شدت و خشکی دیده بشود، هم چنین از بعضی صحابه منقول است که وقتی آنها در مشاغل قرآن و حدیث خسته می‌شدند، بسا اوقات به خواندن اشعار عرب و داستانهای تاریخی خود را از خستگی بیرون می‌آوردند^(۲).

در حدیثی آمده است که: «رَوَّحُوا الْقُلُوبَ سَاعَةَ فَسَاعَةٍ»^(۳)، یعنی شما دل‌های‌تان را گاه‌گاه آرامش بدهید، که از این جواز تفریح قلب و دماغ و برای آن فارغ کردن وقت ثابت می‌گردد.

اما در همه‌ی اینها این شرط وجود دارد که از آن مقاصد صحیحی که از این بازیها به دست می‌آید، نیت داشته باشد، و آن هم به قدر ضرورت باشد و در آن توسع و غلو نکند و علت جواز همه این بازیها همان است که اگر اینها در حدّ خود باشند، در حقیقت لهو محسوب نمی‌شوند.

بازیهایی که صراحتاً ممنوع هستند

با توجه به گذشته، بعضی از بازیها چنان وضعی دارند که رسول الله ﷺ، بویژه از آنها جلوگیری فرموده است، اگر در آنها هم مقداری فایده بیان شود، مانند: شطرنج، نرد و غیره که اگر در آن برد و باخت و داد و ستد مال

۱ - رواه البیهقی فی الشعب کذا فی الکنز من باب اللهو.

۲ - ذکر عن ابن عباس فی کف الرعاع.

۳ - اخرجه ابوداود فی مراسیله عن ابن شهاب مرسلًا.



باشد که این قمار و قطعاً حرام‌اند، و اگر این نباشد تنها بخاطر دل خوش کردن به آنها مشغول باشد باز هم در حدیث از آنها منع شده است. در صحیح مسلم از حضرت بریده روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: کسی که با نردشیر بازی کند مانند کسی است که دستهای خود را به خون خود آلوده کرده است، هم چنین در روایتی دیگر آمده است: بر کسی که با شطرنج بازی کند لعنت شده است^(۱). هم چنین آن حضرت ﷺ، کبوتر بازی را ناجایز قرار داده است^(۲)، علت ظاهری ممنوعیت آن، این است که عموماً اشتغال به آن به گونه‌ای می‌باشد که مردم را از کارهای ضروری حتی نماز و عبادات دیگر هم غافل می‌کند.

احکام غنا و سرودها

در آیه‌ی مذکور بعضی صحابه «لهو الحدیث» را به ساز و سرود تفسیر کرده‌اند، و دیگران اگر چه تفسیر آن را عام قرار داده هر کاری که آدمی را از خدا غافل کند «لهو الحدیث» دانسته‌اند، ولی در نزد آنها هم ساز و سرود شامل لهو الحدیث می‌شود، در آیه‌ی ۷۲، سوره‌ی فرقان: ﴿لَا يَشْهَدُونَ الزُّور﴾، زور را امام ابوحنیفه و مجاهد و محمد بن الحنفیه و غیره به غنای، ساز و سرود تفسیر کرده‌اند.

امام ابوداود و ابن ماجه در سنن خود و ابن حبان در صحیح خود از حضرت ابومالک اشعری روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ، فرمود: «لیشرین ناس من أمتی الخمر یسمونها بغیر اسمها یعرف علی رؤسهم بالمعازف و الغنیات یخسف الله بهم الارض و یجعل الله منهم القردة و الخنازیر»، گروهی از امت من شراب را با تبدیل

۱ - عقلی فی الضعفاء عن ابی هریره کاذ فی نصب الرایه.

۲ - ابوداود فی المراسیل عن شریح کذا فی الکنز.

کردن نام آن می نوشند و در جلو آنها زنها به معازف و مزامیر سرود می خوانند که خداوند متعال آنها را در زمین فرود خواهد برد و صورتهای بعضی را مسخ کرده به صورت میمون و خوک قرار می دهد.

و از حضرت ابن عباس روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: خداوند متعال شراب، قمار، طبل و ساز را حرام کرده و فرموده است: چیز نشئه آور حرام است (۱).

«روی عن ابی هريرة قال، قال رسول الله ﷺ، اذا اتخذ النبیء دولا والامانة مغنما والزکوة مغرماً و تعلم لغير الدين وطاع الرجل امرأته و عقامه و ادنی صدیقه و اقصى اباه و ظهر الاصوات فی المساجد و ساد القبيلة فاسقهم و كان زعيم القوم ارزلهم و اکرم الرجل مخافة شره و ظهرت التیال و معازف و شربت الخمر و لعن آخر هذه الامة اولها فلیرتقبوا عند ذلك ریحاً حمراء و زلزلة و خسفاً و مسخاً و قذفاً و آیات تتبایع کنظام بال قطع سلله فتتبايع بعضه بعضاً» (۲)،

از حضرت ابوهریره روایت است که رسول خدا ﷺ، فرمود: هرگاه مال غنیمت، ثروت شخصی قرار داده شود و امانت مردم غنیمت دانسته شود و زکات غرامت و تاوان تصوّر گردد و علم دین به خاطر دنیا خوانده شود و مرد از همسرش اطاعت کند و نسبت به مادر نافرمانی کند، دوست را با خود نزدیک کند و پدر را دور براند و در مساجد شور و غوغا باشد و رئیس طایفه فاسق و بدکار آن قرار گیرد و مسئول قوم پست ترین آنها باشد و مردم به جهت ترس او را مورد احترام قرار دهند و زنها سرودخوان، و ساز و سرود رواج پیدا کند و شراب نوشیده شود و مردم آینده به گذشتگان لعنت کنند، پس در آن هنگام انتظار بکشید باد سرخ و زلزله و فرو رفتن در زمین و تبدیل

۱ - رواه الامام احمد و ابوداود و ابن حبان. ۲ - رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب.



شدن صورتها را، و چنان علامات قیامت را که یکی بعد از دیگری چنان ظاهر می‌شوند که رشته‌ی گلوبند قطع گردد و دانه‌های آن یکباره فرو ریزند. تنبیه: کلمات حدیث را بارها بخوانید و ملاحظه بفرمایید که نقشه‌ی امروز دنیا چگونه با آن تطبیق می‌گردد و گناه‌هایی که امروزه در میان مسلمانان عام شده و پیایی در حال افزایش است، نسبت به آنها آن حضرت ﷺ، چهارده قرن قبل چگونه پیش‌گویی نموده است، و مسلمانان را به آنها هشدار داده که در چنین اوضاعی آگاه شوند، و برای پرهیز از گناهان و دورنگه‌داشتن دیگران به اندیشه فرو روند و اگر نه وقتی این گناهان عام گردند بر مرتکبین آنها عذاب آسمانی نازل می‌گردد باز علامات نهایی قیامت پیش می‌آید، از جمله‌ی آن گناهان سرودخوانی زنها و وسایل ساز و سرود و طبل و غیره هم هست که در اینجا بدین مناسبت نقل گردیده است که علاوه بر این بسیاری از احادیث نیز وجود دارد که در آنها ساز و سرود را حرام و ناجایز قرار داده است و بر آن وعید شدید آمده است و تمام این روایات را این جانب در رساله خویش «کشف العناء عن وصف الغناء» نوشته است و این رساله هم به زبان عربی در «حزب پنجم» احکام القرآن انتشار یافته است که از آن جمله، اندکی در اینجا نقل شده است.

خواندن اشعار مفید با آواز خوش بدون سرود و آهنگ ممنوع نیست

علیرغم آنچه گفته شد از بعضی روایات جواز غنا یعنی سرود خوانی معلوم می‌شود، این روایات هم در رساله‌ی مذکور جمع آوری شده است، تطبیق در میان این دو نوع روایات بدین شکل است که سرود خوانی که به وسیله‌ی زن بیگانه باشد یا همراه طبل و ساز و سرود و غیره باشد حرام است، هم چنان‌که از آیات فوق الذکر و قرآن و احادیث رسول خدا ﷺ،

ثابت شد و اگر فقط با صدای خوش اشعاری چند خوانده شود و خواننده‌ی زن یا بچه‌ی بی‌ریش نباشد و مضامین اشعار هم مشتمل بر فحش و گناه دیگر نباشد، جایز است و سماعی که از بعضی متصوِّفه منقول است چنین غنایی و جایز محمول است؛ زیرا که اتباع شریعت از آنها و اطاعت رسول خدا ﷺ، مانند روز روشن آشکار است، لذا نمی‌توان نسبت به آنها گمان ارتکاب چنین گناهی را کرد، محققین صوفیه‌ی کرام خود نسبت به این موضوع تصریح فرموده‌اند، در این باره اقوال فقهای مذاهب اربعه و صوفیه در رساله پیش گفته، جمع آوری شده است که در اینجا بر اختصار اکتفا گردید.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ تَمِيدَ
آسمانها را بدون ستون آفرید که شما آنها را می‌بینید، و گذاشت بر زمین کوه که خم نگردد

بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا
با شما، و پراکنده کرد در آن هر نوع حیوان، و نازل کردیم ما از آسمان آب پس رویانیدیم

فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾ هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ
در آن هر نوع جفت خاص. همه‌ی این، آفریده‌ی خداست پس نشان دهید به من چه آفریده‌اند

الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۚ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ظَلَلٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾
کسانی که غیر از او هستند، چیزی نیست بلکه ظالمان به صراحت گمراه می‌شوند.

خلاصه‌ی تفسیر

خداوند متعال آسمانها را بدون ستون آفرید (چنان‌که) شما آنها را می‌بینید و در زمین کوهها (ی سنگین) قرار داد تا که با شما متذبذب نشود و



در آن (زمین) همه نوع حیوان پراکنده نمود، و ما از آسمان آب بارانیدیم باز در آن زمین همه نوع اقسام عمده‌ی (نباتات) رویانیدیم (و به کسانی که شرک می‌ورزند بگویید که) اینها ساخت خداوندی است (پس اگر شما دیگران را شریک الوهیت قرار می‌دهید، پس) اکنون شما مرا نشان دهید که جز او (کسانی که شما آنها را معبود قرار داده‌اید) چه چیزهایی آفریده‌اند (تا که استحقاق الوهیت آنها ثابت گردد، و مقتضای این دلیل چنین بود که آنان هدایت یابند، ولی آنها هدایت را قبول نکردند) بلکه آن ظالمان (طبق سابق) در گمراهی صریح (مبتلا) هستند.

معارف و مسایل

﴿ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ﴾ آیه‌ای مشتمل بر این مضمون در ابتدای سوره‌ی رعد گذشته است: ﴿ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ﴾ با توجه به ترکیب نحوی این عبارت، می‌تواند دارای دو مفهوم باشد: یکی این‌که ترونها صفت «عمد» قرار گرفته و ضمیر آن به سوی عمد برمی‌گردد، پس معنای آن می‌شود که خداوند متعال آسمانها را بدون ستون آفرید که آنها را شما می‌بینید، یعنی اگر ستون وجود می‌داشت، شما آنها را می‌دیدید وقتی ستون دیده نمی‌شود، معلوم می‌گردد که سقف عظیم الشان آسمان بی‌ستون ساخته شده است، این تفسیر از حضرت حسن بصری و قتاده منقول است^(۱).

دوم این‌که ضمیر ترونها به سوی «سموات» بر گردد و این جمله‌ی مستقلی قرار داده شود، پس معنای آن چنین می‌باشد که خداوند متعال

آسمانها را بدون ستون آفریده است، هم چنان که شما می بینید، و در صورت ترکیب اوّل می توان آن را چنین معنی کرد که آسمان بر ستونهایی استوار است که شما نمی توانید آنها را ببینید؛ زیرا آنها غیر مرئی هستند، این تفسیر از حضرت ابن عباس و مجاهد و عکرمه منقول است^(۱).

در هر صورت این آیه نشانی از قدرت کامل حقّ تعالی را به نمایش می گذارد که سقف عظیم الشان آسمان با تمام وسعت و عریض بودنش را به گونه ای آفریده است که در آن هیچ گونه پایه و ستون دیده نمی شود.

سؤال و جواب

در اینجا این سؤال پیش می آید که آسمان آن طوری که فلاسفه می گویند و عموماً مشهور است یک کره، یعنی چیز گردی است و در چنین کره ی گرد، هر کجا که باشد طبق عادت ستون وجود ندارد، پس این چه خصوصیت آسمان است، جواب آن می تواند این باشد، همانگونه که قرآن در بیشتر موارد زمین را فراش ذکر نموده که به ظاهر منافی با کروی و گرد بودن آن است، ولی به سبب وسعتی که دارد در نظر عموم به شکل یک مسطح دیده می شود طبق تخیل عوام، قرآن کریم آن را گسترده بیان داشته است هم چنین آسمان هم به شکل سقفی به نظر می آید که طبق عادت به ستون و عمد نیاز دارد، پس مناسب با این خیال عمومی بی ستون بودن آن را بیان فرمود و در حقیقت برای اثبات قدرت کامل آفرینش چنین کره ی بزرگ و عظیم الشانی کافی است، و تحقیق بعضی از مفسّرین مانند ابن کثیر و غیره چنین است که کره کامل بودن آسمان و زمین از روی قرآن و حدیث ثابت



نیست، بلکه از بعضی آیات و روایات معلوم می‌شود که آن به شکل قبه‌ای است آنها می‌گویند که آنچه در حدیث صحیح آمده که خورشید هر روز به زیر عرش رسیده سجده می‌کند آن در صورت چنین امری ثابت است که آسمان به شکل کره‌ای کامل نباشد، و در این صورت می‌توان برای آن جهت بالا و پایین تعیین نمود، و در صورت کره‌ی کامل نمی‌توان به هیچ جهتی بالا و پایین گفت، والله سبحانه و تعالی اعلم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَ مَنْ يَشْكُرْ
 ومادادیم به لقمان خردمندی که حق خدا را تسلیم کن و هر کسی که حق خدا را تسلیم کند

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾ وَ
 پس قبول می‌کند نفع خود را و هر کسی که منکر باشد پس خدا بی‌نیاز و ستوده است. و

إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ
 وقتی که گفت لقمان به پسرش زمانی که او را تفهیم می‌کرد ای پسر شریک قرار نده با خدا

إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
 یقیناً شریک قراردادن ظلمی است بزرگ. وما تأکید کردیم انسان را نسبت به مادرش و پدرش

حَمَلْتُهُ أُمَّهُ وَهَنَا عَلَيَّ وَهْنٌ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ
 در شکم گرفت او را مادرش خسته و کوفته و از شیر گرفتن اوست در دو سال که تسلیم کن

لِي ۖ وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾ وَ إِنْ جَاهَدَاكَ
 حق مرا و مادر و پدر خود را آخر به سوی من است آمدن. و اگر آن دو تا با تو درگیر باشند

عَلَيَّ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ
 بر این که شریک قراربده با من چیزی را که تو نمی‌دانی پس قول آنها را قبول نکن و



صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ۚ ثُمَّ
بأنها همراه باش در دنیا طبق دستور، و برو به راه کسی که رجوع کرد به سوی من سپس

إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾ يَبْنِيَّ إِنَّهَا
به سوی من است بازگشت شما، پس من نشان می دهم به شما آنچه می کردید. ای پسرم اگر

إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي
باشد چیزی به قدر دانه‌ی ارزن، پس باشد آن در سنگی یا در آسمانها یا در

الأرضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿۱۶﴾ يَبْنِيَّ
زمین، می آورد آن را خدا، یقیناً الله می داند چیزهای مخفی را و خبردار است. ای پسرم

أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ
برپا دار نماز را و امر کن به معروف و باز دار از منکر و تحمل کن آنچه به تو برسد، یقیناً

ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿۱۷﴾ وَلَا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ
این است کار با همت. و ترش نکن روی خود را برای مردم و نرو بر زمین

مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ
باغرور، یقیناً الله دوست نمی دارد هر متکبر و فخرکننده را. و میانه رو باش در راه رفتن خویش

وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾
و پایین بیاور صدای خود را یقیناً بدترین صداها، صدای خر است.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به لقمان دانشی (که حقیقت آن علم با عمل است) عنایت کردیم (و نیز چنین دستور دادیم) که (در مقابل همه نعمتها به طور عموم و بر این نعمت افضل النعم است بالخصوص) شکر خدا را بجا آور و هر کس که



شکر بجا آورد، به حال او نافع خواهد بود (به نفع اوست که از آن در نعمت پیشرفت حاصل می شود، کما قال تعالی: ﴿لئن شکرتم لأزیدنکم﴾ در نعمتهای دینی در این جهان هم پیشرفت حاصل می شود و در آخرت هم ثواب عظیم خواهد رسید، و در پیشرفت اخروی یعنی، اضافه شدن ثواب، امری یقینی است و گاهی در دنیا هم از شکرگزاری نعمت اضافه می شود) و کسی که ناسپاسی کند، پس (به خود ضرر می رساند؛ زیرا که) خداوند متعال بی نیاز و (به همه خوبیها) ستوده است (چون او در ذات خود کامل است که مدلول حمید است، از این جهت او غنی است او به شکر و ثنای کسی نیازی ندارد تا که از آن استکمال بالغیر لازم آید، و چون لقمان به حکمت این علم و عمل موصوف است از آن مفهوم شد که بر تعلیم شکر هم شکر کرده است، لذا او شاکر هم بود و به علت شاکر بودنش در حکمتش افزونی هم حاصل شد، پس او بزرگترین حکیم قرار گرفت) و (تعالیم چنین حکیمی باید قابل عمل باشد، پس تعالیم او را در جلو مردم بیان بفرمایید که) وقتی لقمان به پسرش در حال نصیحت کردن گفت: ای پسر! کسی را با خدا شریک نکن، یقیناً شرک ورزیدن ظلم بزرگی است (حقیقت ظلم را علما چنین بیان فرموده اند که قرار دادن چیزی در غیر محل خود، و این امر بیشتر از هر چیزی در شرک روشن است که به جای آفریدگار، بتها مورد پرستش قرار گیرند) و (در اثنای قصه حق تعالی برای تأکید امر توحید فرمود که) ما به انسان نسبت به مادر و پدرش توصیه کردیم (که خدمت و اطاعت آنها را بجا بیاور؛ زیرا آنها در حق او مشقتهای سنگینی تحمل کرده اند بویژه مادر، چنانکه) مادر او را دوچندان تحمل کرده است، او را در شکم جای داد (زیرا هر چند حمل بزرگ شود ضعف حامله بیشتر می گردد) و (باز) او را پس از دو سال از شیر باز می گیرد (و در این روزها هم

او خدمات گوناگونی انجام می دهد هم چنین موافق وضع خود، پدر هم مشقت تحمل می کند، لذا ما توأم با حقوق خود نسبت به ادای حقوق والدین هم دستور دادیم، چنان که فرمود: ای انسان از من و از مادر و پدرت شکرگزاری کن (شکرگزاری حقیقی با عبادت و اطاعت حقیقی است و از مادر و پدر با خدمت و ادای حقوق شرعی صورت می پذیرد؛ زیرا) بازگشت (همه‌ی) امور به جانب من است (در آنجا سزا و جزای اعمال را خواهم داد، لذا بجا آوردن احکام ضروری است) و (با وجود این که مادر و پدر چنین حقّ بزرگی دارند، چنان که اکنون معلوم گردید، ولی امر توحید، چنان عظیم الشان است که اگر پدر و مادر (نیز) بر تو فشار بیاورند که تو چیزی را با من شریک مقرر کن که (برای شرکت) او (در الوهیت) به نزد تو دلیل و مدرکی نباشد (و ظاهر است که چنین چیزی اصلاً وجود ندارد که بر استحقاق شرکت او دلیلی ارائه شود، بلکه بر عدم استحقاق دلایل زیادی وجود دارد، پس مطلب این است که اگر آنها برای شریک گردانیدن چیزی در الوهیت بر تو فشاری بیاورند) پس تو گفته‌ی آنها را تأیید نکن و (آری این لازم است که) در (معاملات و حوایج) دنیا (مانند نفقه لازم و خدمت و غیره) با او به حسن سلوک رفتار کن و (در باره‌ی دین تنها) به راه کسی برو که به سوی من رجوع کند (معتقد و عامل به احکام من باشد) باز بازگشت همه‌ی شما به سوی من است، پس (به هنگام آمدن) من به شما نشان می دهم آنچه شما انجام می دادید (بنابر این در هیچ موردی از دستورات من خلاف ورزی نکنید، در آینده، تکمله‌ی نصایح لقمانی است که او به پسرش نصایح دیگر هم می فرماید، چنان که در باره‌ی توحید و عقاید چنین نصیحت کرد که) پسر (علم و قدرت حقّ تعالی تا آن حدی است که) اگر هر نوع عمل (کسی هر چند پنهان باشد مثلاً فرض کنید که آن) به میزان دانه اسپند باشد



(در مقدار) باز (فرض کنید که) آن در دل سنگ (مخفی) باشد (که چنان حجابی است که رفع آن دشوار است و بدون رفع، کسی از داخل آن با خبر نمی‌شود) یا آن در آسمانها باشد (که آن از نظر خلائق مکان بسیار دوری است) یا آن در زمینی باشد (که تاریکی بسیاری آن را فرا گرفته باشد، و اینها اسباب پنهان کردن است در نظر مردم؛ زیرا گاهی یک چیز چنان کوچک و باریک می‌باشد که به چشم نمی‌آید و گاهی به سبب حایل شدن پرده و گاهی به سبب دور بودنش و گاهی به سبب تاریکی به نظر نمی‌آید، ولی شأن حق تعالی چنان است که اگر اسباب پنهان کردن همه جمع گردند) باز هم (به هنگام حساب در روز قیامت) خداوند متعال آن را حاضر خواهند نمود (بنابر این، هم علم و هم قدرت از این موضوع ثابت می‌شود) یقیناً الله تعالی بسیار باریک بین (و) با خبر است (و در باب اعمال چنین نصیحت نمود که) ای پسر نماز بخوان (که پس از تصحیح عقاید، عمل بسیار بزرگی است) چنان‌که به وسیله‌ی عقاید و اعمال خود را تکمیل کردی هم چنین در تکمیل دیگران باید کوشید، پس مردم را) به کارهای نیک نصیحت کن و از کارهای بد باز دار و (در این باب امر به معروف و نهی از منکر بویژه و در ابواب دیگر بالعموم) اگر مصیبتی بر تو واقع بشود بر آن صبر کن (که صبر پیشه کردن) از امور با همّت است و (در باره اخلاق و عادات چنین نصیحت نمود که ای پسر) روی خود را از مردم نیچ و بر زمین با ناز راه مرو، یقیناً خداوند متعال متکبر و فخر کننده را دوست نمی‌دارد و در رفتار خویش اعتدال را اختیار کن (نه بسیار با دو، برو که خلاف وقار است و نیز احتمال سقوط هم وجود دارد و نه به آرامی قدم بگذار که روش متکبران است، بلکه بدون تکلف روش متوسط و ساده و تواضع را اختیار کن که آن را در آیه‌ی دیگر بدین عنوان ذکر کرده: ﴿یَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً﴾ و

(در گفتار) صدای خود را پایین آور (بسیار شور و غوغا نکن، و این مراد نیست که چنان صدا را فرود آری که دیگری نشنود، سپس از شور و غوغا متنفر می‌سازد که) یقیناً بدترین صداها صدای خران است. (پس انسان شده، مانند خر عُرعر کردن از هیچ مناسبتی برخوردار نیست، بسا اوقات در اثر آن دیگران در وحشت و اذیت قرار می‌گیرند).

معارف و مسایل

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ ﴾ لقمان عليه السلام، طبق روایت «وهب بن منبه» خواهرزاده حضرت ایوب عليه السلام، بود و مقاتل گفته که برادر خاله‌زاده‌اش بود، و در تفسیر بیضاوی و غیره آمده است که عمر طولانی یافت تا این‌که زمان حضرت داوود را دریافت، و این امر که لقمان عليه السلام، زمان حضرت داوود را دریافته است در روایت دیگری هم آمده است.

و در تفسیر درّ منثور از حضرت ابن عباس چنین روایت است که لقمان غلامی حبشی بود که حرفه‌ی نجاری را اختیار کرده بود^(۱). و از حضرت جابر بن عبدالله در باره وضع او پرسیده شد، فرمود: شخص حبشی کوتاه قد و پست بینی بود، و مجاهد فرموده که غلام حبشی کلفت لب و ترکیده پا بود^(۲).

یک حبشی سیاه رنگ برای دریافت مسئله‌ای به پیش حضرت سعید بن مسیب آمد، حضرت سعید برای تسلی او فرمود: تو بر رنگ سیاه خود غصه نخور؛ زیرا که از سیاه‌رنگان سه بزرگ به گونه‌ای هستند که از همه بهتراند، حضرت بلال حبشی، و مهجع غلامی که حضرت عمر بن خطاب

۱ - اخرجه ابن ابی شیبه و احمد فی الزهد و ابن جریر و ابن المنذر و غیره.

۲ - ابن کثیر.



آزادش نمود و حضرت لقمان علیه السلام.

لقمان علیه السلام، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود

ابن کثیر فرموده است: جمهور سلف ائتفاق نظر دارند که او نبی نبود، تنها از عکرمه نبی بودن او نقل شده است ولی سندش ضعیف است و امام بغوی فرموده است: مورد ائتفاق است که او فقیه و حکیمی بود، نبی نبود^(۱). ابن کثیر فرموده است که: از حضرت قتاده در باره ی او روایتی عجیب وارد شده است که حقّ تعالی به حضرت لقمان اختیار داد که نبوّت می خواهی یا حکمت، او حکمت را اختیار نمود، و در بعضی روایات آمده است که به او اختیار پیامبری داده شده بود، او عرض کرد که اگر دستور به قبول کردن آن است که بر روی هر دو چشم، در غیر این صورت مرا مورد بخشش قرار ده.

و نیز از حضرت قتاده منقول است که کسی از حضرت لقمان پرسید که تو چرا حکمت را بر نبوّت ترجیح دادی؟ وقتی که بین آن دو مختار بودی؟ جواب داد: نبوّت پست بسیار حسّاسی بود که اگر بدون اختیار به من داده می شد، حقّ تعالی آن را از من کفالت می نمود تا بتوانم فرایض آن را ادا کنم، و اگر من به اختیار خود آن را می خواستم، مسئولیتش به عهده ی من گذاشته می شد^(۲).

پس وقتی عدم نبوّت حضرت لقمان نزد جمهور مسلم است، پس این حکم که در قرآن ذکر شده که به او داده شد که: ﴿أَنْ أَشْكُرَ﴾ می تواند به صورت الهام باشد که اولیاء الله بدان مقام نایل می گردند.

حضرت لقمان قبل از بعثت حضرت داوود، مسایل شرعی را بیان می نمود، وقتی که حضرت داوود علیه السلام، مبعوث شد از دادن فتوی خودداری کرد و گفت: دیگر به فتوای من نیازی نیست، در بعضی روایات آمده است که او در بنی اسرائیل امر قضاوت را به دوش گرفته بود، از حضرت لقمان کلمات حکیمانه‌ی بسیاری منقول است، وهب بن منبه می گوید که من بیش از ده هزار ابواب حکمت حضرت لقمان را خوانده‌ام^(۱).

حضرت لقمان روزی در مجلس بزرگی برای مردم حکمت بیان می کرد، شخصی آمد و از او پرسید که آیا تو آن نیستی که با من در فلان جنگل گوسفند می چرانندی؟ لقمان علیه السلام، فرمود: آری، من همانم. او پرسید: پس چگونه به این مقام رسیدی که خلق خدا تو را بزرگ می دارند؟ و برای شنیدن سخنان تو از راههای دور می آیند؟ لقمان علیه السلام، فرمود: علت آن دو کاری است که انجام می دهم: یکی این که همیشه راست می گویم و دوم این که از گفتار بیهوده اجتناب می ورزم، و در روایت دیگر چنین آمده است که حضرت لقمان علیه السلام، فرمود: چندین کار است که مرا بدین پایه رسانیده است، که اگر تو هم آنها را اختیار کنی تو را بدان درجه خواهند رسانید و آنها عبارتند از:

- ۱- دیده به پایین دوختن، ۲- کنترل کردن زبان، ۳- قناعت بر رزق حلال، ۴- حفظ شرمگاه، ۵- استوار ماندن بر راستگویی، ۶- وفا به عهد، ۷- اکرام میهمان، ۸- مراعات همسایه، ۹- ترک کردار و گفتار بیهوده^(۲).



مراد از حکمتی که به لقمان داده شد، چیست؟

لفظ حکمت در قرآن برای معانی متعدّد به کار رفته است، علم، عقل، حلم و بردباری، نیت و اصابت رای.

ابو حیان فرموده است: مراد از حکمت کلامی است که مردم از آن پند بگیرند و در دل‌هایشان مؤثر واقع شود و مردم آن را حفظ کرده به دیگران برسانند. و حضرت ابن عباس فرموده است: مراد از حکمت عقل و فهم و ذهانت است، و بعضی حضرات دیگر فرموده‌اند: عمل مطابق به علم، حکمت است و در حقیقت در میان اینها تضادی وجود ندارد و حکمت شامل همه‌ی اینها می‌شود، در خلاصه‌ی تفسیر حکمت به دانش ترجمه شد و به علم همراه با عمل تفسیر گردد، که بسیار جامع و واضح است.

در آیه‌ی مذکور اعطای حکمت به حضرت لقمان علیه السلام، را ذکر فرموده است، سپس فرمود: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي﴾ در اینجا احتمالی این است که قلنا را محذوف قرار دهیم که مطلبش این می‌باشد که به لقمان حکمت دادیم و چنین دستور دادیم که شکر بجا بیاور، و بعضی حضرات چنین فرموده‌اند که: ﴿أَنْ أَشْكُرَ لِي﴾ خودش تفسیر حکمت است، یعنی آن حکمتی که به لقمان اعطا گردید این بود که ما به او دستور شکرگزاری دادیم و او آن را بجا آورد، پس در این صورت مطلب این می‌باشد که سپاسگزاری نعم الهی، بزرگترین حکمتهاست، سپس فرمود: دستور به شکرگزاری را ما برای استفاده خود قرار ندادیم و ما نیاز به سپاسگزاری کسی نداریم، بلکه آن را برای استفاده‌ی خود آنها مقرر ساختیم؛ زیرا ضابطه چنین است، هر کسی که سپاس نعمتهای ما را بجای آورد، ما در نعمتهای او فزونی می‌بخشیم، و پس از آن چندی از کلمات حکمت حضرت لقمان را ذکر فرمود که او پسرش را مورد خطاب قرار داده، بیان فرموده بود و آن کلمات حکمت را قرآن کریم بدین

خاطر نقل کرد که دیگران هم از آنها استفاده ببرند. از آن جمله نخستین حکمت داشتن عقاید است و ابتدا باید یقین کرد که خداوند متعال خالق و مالک کل عالم است، بدون این که دیگری در آن شرکتی داشته باشد، و غیرالله را شریک عبادت او قرار ندهد که بالاتر از آن در این جهان ظلمی وجود ندارد که مخلوق خدا با خالق برابر قرار داده شود، لذا فرمود: ﴿يَبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ و در آینده بقیه کلمات حضرت لقمان که برای پسرش بیان کرده بود می آید، و در خصوص حق تعالی ظلم عظیم بون شرک و اجتناب از آن را بیان فرمود.

سپاسگزاری والدین و اطاعت آنها فرض است، اما برخلاف

دستور خدا اطاعت کسی جایز نیست

یعنی اگر چه ما فرزندان را به اطاعت و سپاسگزاری والدین توصیه کرده ایم و توأم با شکرگزاری و اطاعت خویش به شکرگزاری و اطاعت والدین هم دستور داده ایم، اما شرک چنان ظلم بزرگ و جرم سنگینی است که آن با وجود دستور و فشار پدر و مادر هم برای کسی جایز نمی باشد، و اگر به کسی مادر و پدرش بر شریک گرفتن با خدا فشار بیاورند در این باره قبول دستور مادر و پدر هم جایز نیست.

و در اینجا وقتی که به حقوق و شکرگزاری والدین دستور داد، حکمت آن را چنین بیان نمود که مادر در وجود و بقای او زحمات زیادی متحمل شده است که نه ماه او را در شکم حمل نموده از او نگهداری کرده و به سبب او بر مادر روز به روز ضعف و سستی عارض شده و مشقت بر مشقت افزون گشته است، و پس از تولد او هم تا دو سال زحمت شیردادن او را تحمل نموده که در این باره زحمت ویژه ای را مادر به دوش گرفته است



که در اثر آن هم بر ضعیفی او اضافه شده است و چون در پرورش نوزاد مادر زحمت بیشتر را متحمل می شود، حقّ او نسبت به پدر در شریعت مقدّم بیان گردیده که مطلب: ﴿ وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بُولَدِيهِ حَمَلْتَهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَيَّ وَهْنٌ وَفِضْلُهُ فِي عَامَيْنِ ﴾ همین است و پس از آن در: ﴿ وَإِنْ جَاهِدَاكَ ﴾ نشان داد که در باره ی شریک قرار دادن غیرالله با خداوند متعال اطاعت از والدین هم حرام است.

قانون بی نظیر عدل اسلام

در چنین صورتی که مادر و پدر او را به کفر و شرک اجبار کنند، دستور خدا این می باشد که دستور آنها را قبول نکن، پس طبعاً انسان بر یک حد استوار نمی ماند، در عمل به این دستور امکان داشت که پسر با والدین با بد کلامی یا بدخویی روبرو شود، و نسبت به آنها توهین کند، اسلام قانون عدالت است و برای هر چیزی حدّی هست، لذا در ضمن دستور به عدم اطاعت والدین در باره شرک چنین هم دستور داد که:

﴿ وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ﴾ یعنی، در برابر فشار آنها تسلیم نشو، ولی در امور دنیا مثل خدمات جهانی یا مالی و غیره کوتاهی نکن، بلکه در باره معاملات دنیوی طبق دستور عمومی عمل کن، و آنها را مورد توهین قرار مده، و صحبت آنها را چنان جواب نده که بدون از ضرورت دل آزاری پیش آید، مطلب این که در باره کفر و شرک تسلیم نشدن به دستور آنها اگر رنجیدگی خاطر پیش آید، آن را بالاجبار تحمل کن، ولی حدّ ضرورت را مراعات کن و در امور دیگر از رنجاندن آنها پرهیز کن.

فایده: مدّت از شیر گرفتن بچه که در این آیه دو سال ذکر شده است، مطابق عادت عمومی است، و در این هیچ تصریحی و تشریحی وجود ندارد که اگر از این بیشتر شیر داده شود چه حکمی دارد، تشریح این مسئله

در سوره احقاف: ﴿ و حمله و فصاله ثلاثون شهراً ﴾ ان شاء الله خواهد آمد.

وصیت اعتقادی دوم لقمان

این که باید اعتقاد جازم داشت که علم خداوند بر تمام آسمان و زمین و آنچه در میان آنها بر همه ی ذرات آن محیط و وسیع است، و قدرت او نیز بر همه چیز کامل است، هر چیز هر چند کوچک باشد و در عموم دیده ها نیاید و هم چنین هر چیز به هر اندازه که دور باشد هم چنین هر چیز به هر اندازه در تاریکیها و پرده ها قرار گرفته باشد، نمی تواند از علم و نظر خداوند پنهان بماند، و حقّ تعالی هر چیزی را در هر زمان از هر کجا که بخواهد می تواند حاضر نماید.

﴿ يَبْنِيْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ ﴾ بیانگر این مطلب است و خود محیط قرار گرفتن علم و قدرت خداوند متعال بر همه چیز نیز، عقیده اساسی اسلامی و دلیل بسیار بزرگ عقیده ی توحید است.

وصیت سوم در خصوص اصلاح عمل

اعمال واجب بسیار زیاد است، ولی از همه بزرگتر و مهمتر نماز است، ضمن این که خودش از اهمّیت فوق العاده ای برخوردار است، وسیله ی درستی اعمال دیگر نیز هست، چنان که خداوند در خصوص نماز فرموده است که: ﴿ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾^(۱)، لذا در باب اعمال صالح واجب، بر نماز اکتفا نمود، ﴿ يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلٰوةَ ﴾ یعنی، ای پسر من! نماز را برپا بدار، و همانگونه که قبلاً گذشت مفهوم اقامه ی صلوة تنها



نماز خواندن نیست، بلکه عبارت از بجا آوردن کامل تمام آداب و ارکان آن با پایبندی در اوقات و مواظبت آن، همه و همه مشمول مفهوم اقامه‌ی نماز می‌باشد.

وصیت چهارم لقمان در خصوص به اصلاح خلق

اسلام دینی است اجتماعی و با اصلاح فرد، اصلاح اجتماع جزو مهم‌ترین اهداف نظام اسلامی است، لذا همراه با فریضه‌ی مهم نماز فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ذکر فرمود، که مردم را به کار نیک دعوت کن و از کار بد باز مدار، ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ دو فریضه هستند: یکی اصلاح خویش دوم اصلاح عموم خلق خدا، هر دو به گونه‌ای هستند که در پایبندی و انجام آنها زحمت و مشقت خاص را باید تحمل کرد و ثابت قدم ماندن بر آن کاری آسان نیست، بالخصوص پاداش خدمت اصلاح خلق به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در دنیا همیشه به صورت عداوت و مخالفت به دست می‌آید، لذا همراه با این وصیت این وصیت را هم ذکر نمود که: ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ یعنی: در مقابل مشقت‌هایی که در انجام این امور به تو می‌رسد بر صبر و استقامت استوار باش.

وصیت پنجم لقمان، در خصوص آداب زندگی

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ لا تصعّر از صعر مشتق است که نام مرضی از امراض شتران است که در اثر آن گردن شتر کج می‌شود، همانگونه که در اثر لقوه، مرضی معروف صورت انسان کج می‌شود، مراد از آن روی گردانی است، با این مفهوم که به هنگام ملاقات و گفتگو با مردم با روی گردانیده صحبت مکن، که این علامت اعراض و تکبر است و خلاف اخلاق شریفانه

می باشد.

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ مرح خرامیده راه رفتن است، به این معنی که الله زمین را از همه‌ی عناصر، پست و افتاده آفریده است، و شما هم از آن آفریده شده بر آن راه می‌روید، پس حقیقت خویش را بشناسید، خرامان راه نروید که روش متکبران است، لذا پس از آن فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ یعنی خداوند متعال هیچ متکبرِ فخر کننده‌ای را دوست نمی‌دارد.

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ یعنی در رفتار خویش میانه روی را پیش گیر نه با دویدن، راه برو که خلاف وقار است و در حدیث آمده که بسیار تیز راه رفتن ارزش مؤمن را ضایع می‌کند (۱).

که بدین شکل راه رفتن متضمن خطری برای خود شخص و یا دیگران است، و نه بسیار آهسته راه برو که یا عادت متکبران و متصنعان است که می‌خواهند امتیاز خود را به دیگران نشان دهند، یا عادت زنهاست که به سبب شرم و حیا تند راه نمی‌روند، یا عادت بیماران است که بر آن مجبوراند، صورت اول حرام و صورت دوم هم اگر به نیت تشابه به زنان باشد جایز نیست، و اگر به این نیت، نباشد برای مردان عیبی است، و صورت سوم ناشکری خداست که با وجود تندرستی، شکل بیماران را اختیار کند. حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که: صحابه از دویدن مانند یهود باز داشته شدند و از بسیار آهسته رفتن مانند نصارا هم منع گردیدند و دستور چنین بود که روشی میانه از میان این دو روش اختیار کنید. حضرت عایشه‌ی صدیقه کسی را دید که بسیار آهسته راه می‌رود



مانند کسی که در حال مرگ است، از مردم پرسید که این چرا این چنین راه می‌رود؟ مردم گفتند: این یکی از قرآء است، و قرآء جمع قاری است و در آن زمان قاری به کسی گفته می‌شد که به صحّت و آداب تلاوت قرآن آگاه قرآن هم باشد، مطلب این بود که وی یک قاری و عالم بزرگی است، از این رو اینگونه راه می‌رود، آنگاه حضرت عایشه فرمود: حضرت عمر ابن خطاب از او قاری تر بود ولی عادت او چنین بود که هرگاه راه می‌رفت، تند راه می‌رفت (مراد آن تیزی نیست که از آن ممانعت به عمل آمده است، بلکه در مقابل این تیزی بود) و هرگاه صحبت می‌کرد پس بدین گونه که مردم کاملاً بشنوند (چنین صدا را پست نمی‌کرد که مردم نیاز به سؤال داشته باشند که چه فرمودی؟).

﴿وَأَعْضُضُ مِنْ صَوْتِكَ﴾ یعنی صدا را پایین بیاور، مراد از پایین آوردن این است که بیش از نیاز، صدا را بلند مکن و شور و غوغا ایجاد نکن، هم چنان که اکنون نسبت به حضرت فاروق گذشت که چنان صحبت می‌کرد که حاضرین هنگام شنیدن در مشقّت قرار نمی‌گرفتند، سپس فرمود:

﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ یعنی بدترین صداها از میان صداهاى چهارپایان، صدای خران است که بسیار شور و غوغا به پا می‌کنند. در اینجا چهار چیز از آداب معاشرت بیان گردید، جلوگیری از روگردانی و صحبت کردن به هنگام ملاقات و برخورد با مردم، دوم خرامان راه نرفتن بر زمین، سوم راهنمایی به راه رفتن میانه روی، چهارم مخالفت از برپا کردن شور و غوغا به وقت سخن گفتن. و همه اینها در عادات و شمایل آن حضرت جمع بودند، در شمایل ترمذی از حضرت امام حسین روایت است که من از پدر بزرگوام حضرت علی پرسیدم: وقتی آن حضرت علیه السلام، با مردم می‌نشست پس روش همنشینی آن حضرت علیه السلام، چگونه بود؟ او

فرمود:

«كان دائم البشرية سهل الخلق لئن الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا ضحاب في الاسواق
ولا فحاش ولا عيآب ولا شاح يتغافل عما لا يشتهي ولا يؤيس منه ولا يجيب فيه قد ترك نفسه
من ثلث المراء والاكبار وما لا يعنيه»

رسول خدا ﷺ، همیشه شاد و خرم می نمود، در اخلاق آن جناب نرمی و در برخورد سهل گیر بود و مزاج مبارک سخت نبود، در صحبت کردن درشت نبود و نه در بازارها شور و غوغا بلند می نمود و نه فحش می گفت و نه بر کسی عیب می گرفت و نه بخیل بود، چیزی که نمی خواست از آن تغافل می کرد (ولی) دیگران را از آن مأیوس نمی کرد (در صورتی که حلال می بود به آن رغبت داشتند) و چیزی که مورد پسند آن حضرت نبود در حق دیگران آن را معرفی نمی کرد (بلکه خاموش می نشست) سه چیز را کلاً ترک کرده بود، ۱- جنگ و جدال ۲- تکبر ۳- اشتغال به کار بیهوده و فضول.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ
آیاتو ندیدی که خدا به کارگرفت برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و تکمیل کرد

عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ
بر شما نعمتهای ظاهر و باطن خود را و بعضی از مردم چنین هم هستند که مجادله می کنند

فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿۲۰﴾ وَإِذَا قِيلَ
در کلام خدا به نادانی و ناهمپی و بدون کتاب روشن. و وقتی به آنها گفته شود که

لَهُمْ أَتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
پیروی کنید دستوری را که خدا نازل کرده، می گویند خیر، ما پیروی می کنیم بر آنچه را یافته ایم بر آن



ءَابَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾ وَ مَنْ
 آبا و اجداد خود را، آیا باز هم اگر چه بخواند آنها را شیطان به سوی دوزخ. و هر کسی که

يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ
 روی بیاورد به سوی خدا و باشد او بر نیکی، پس او گرفته است حلقه‌ای مستحکم را و

إِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾ وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ
 به سوی خداست سرانجام هر کار. و هر کسی که منکر باشد پس تو غم مخور از کفر او،

إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 به سوی ماست بازگشت آنها پس خبر می‌دهیم به آنها آنچه کرده‌اند، البته الله می‌داند

بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ
 آن سخنانی را که در سینه‌ها باشند. کارش به راه می‌اندازیم چند روز باز گرفته می‌کشانیم آنها را

إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾ وَ لَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
 به سوی عذاب سخت. و اگر بپرسی از آنها که چه کسی آفریده آسمانها و زمین را،

لَيَقُولنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ
 خواهند گفت خدا، بگو همه‌ی ستایش برای خداست، بلکه بیشتر مردم فهم ندارند. از آن خداست

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ وَ لَوْ أَنَّمَا فِي
 آنچه در آسمانها و زمین است، یقیناً الله او است بی‌پروا و ستوده. و اگر باشند آنچه در

الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٍ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ
 زمین درخت است قلم‌و دریا باشد جوهر آن و اضافه شود پشت سر آن هفت دریا تمام نمی‌شوند

كَلِمَتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾ مَّا خَلَقَكُمْ وَ لَا بَعَثَكُمْ
 سخنان خدا، یقیناً خداست غالب و حکیم. آفرینش شما و زنده شدن شما بعد از مرگ



الْأَكْنَفِيسِ وَحِدَّةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ
مانند این که یکی است، یقیناً خدا به همه چیز شنوا و بیناست. تو ندیدی که الله داخل می‌کند

الَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ
شب را در روز و داخل می‌کند روز را در شب و به رام کرد خورشید و ماه را که هر یکی

يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ
می‌رود تا مدت مقرر و این که خدا خبردار است از آنچه شما عمل می‌کنید. این به این خاطر

اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ
(گفت) که الله او بر حق است و کسی که را می‌خوانید بجز او، دروغ است و الله اوست

الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۳۰﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ
از همه بالاتر بزرگ. تو ندیدی که کشتی‌ها حرکت می‌کنند در دریا با نعمت خدا تا نشان دهد شما را

مِّنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۳۱﴾ وَ إِذَا
از آیات قدرت البته در این، نشانی‌هایی هست برای هر صبر کننده و قدر دان. وقتی که

غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَاؤُاَ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا
بیاید بر سر آنها موج، مانند ابرها می‌خوانند خدا را خاص کرده برای او بندگی، باز وقتی

نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
نجات داد آنها را به سوی خشکی، پس می‌شود بعضی از آنها میان‌رو و منکر آیات مامی شوند

الْأَكْلُ خَتَارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾

کسانی که دروغ‌گو باشند و حق تسلیم کننده نباشند.

خلاصه‌ی تفسیر

آیا این امر برای شما (به مشاهده و دلایل) معلوم نشد که الله تعالی



همه‌ی اشیا را (بالواسطه یا بلا واسطه) برای شما مسخر نموده است، همه‌ی آنچه را که در آسمانها و زمین (وجود) دارد، و همه‌ی نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما به پایه‌ی تکمیل رسانده است، (مراد از ظاهری آن است که به چشم و گوش و غیره معلوم گردد و از باطنی آن است که به عقل درک گردد و مراد از نعمتها، اموری هستند که بر تسخیر سموات و ارض مترتب می‌شوند، پس از این لازم نمی‌آید که همه مخاطبین مشرف به اسلام گردند) و باوجود این که این موضوع، دلیلی برای ثبوت توحید است ولی (بعضی از مردم به گونه‌ای هستند که در حق خداوند متعال (در یگانگی او) بدون آگهی (علم بدیهی) و بدون دلیل (علم استدلالی عقلی) و بدون کتاب روشن (علم استدلال نقلی) جدال می‌کنند و وقتی که به آنها گفته شود از آنچه که خدا نازل کرده است، پیروی کنید (در دلایل اثبات حق اندیشیده از آن پیروی کنید) پس (در جواب) می‌گویند که خیر! (ما از این پیروی نمی‌کنیم بلکه) ما از آنچه که آبا و اجداد خود را بر آن یافته‌ایم پیروی خواهیم کرد (سپس این را مردود می‌داند که) آیا اگر شیطان آنها را به سوی عذاب دوزخ (به جانب گمراهی که موجب عذاب دوزخ است) فرا خواند باز هم (از آنها پیروی می‌کنند، با این مفهوم که چنان عناد دارند، باوجود این که به سوی دلیل فرا خوانده می‌شوند، ولی باز هم بدون دلیل بلکه برخلاف دلیل فقط به راه آبا و اجداد گمراه خود می‌روند، این حال اهل ضلالت شد) و هر کسی که (از حق پیروی کرده) و در قبال خداوند سر خم کند (و در عقاید، اعمال یعنی اسلام و توحید فرمانبرداری اختیار کند) و (در آن) اخلاص هم داشته باشد، (تنها به ظاهر اسلام نیآورده باشد) پس بر حلقه‌ی بسیار مستحکم دست زده است (مانند آن کسی است که حلقه طناب بسیار مستحکم را بدست گرفته از ساقط شدن مصون مانده است، هم

چنین این شخص از هلاکت و خسران محفوظ شده است) و سرانجام همه کارها به سوی خدا خواهد بود (پس این اعمال یعنی پیروی از باطل و پیروی از حقّ هم از محضر او عرضه می‌شوند پس او به هر کسی سزا و جزای مناسب خواهد داد) و هر کسی که با وجود دلایل اثبات حقّ کفر کند پس نباید کفر او موجب (نگرانی و) اندوه تو قرار گیرد (شما غم نخورید) بازگشت همه به سوی ما خواهد بود، پس ما آنان را از هر آنچه که (در دنیا) انجام می‌دادند آگاه خواهیم ساخت؛ (زیرا که) خداوند متعال (حتّی) از آنچه بر قلبها می‌گذرد و قوف دارد، (پس معامله‌ی اعمال ظاهری که ظاهر است، لذا هیچ چیزی از ما مخفی نیست، همه را نشان خواهیم داد و پاداش مناسب می‌دهیم، لذا شما نگران نشوید و اگر ایشان بر زندگی چند روزه خود می‌نازند، اشتباه بزرگی است از آنها؛ زیرا این جاودانی نیست، بلکه) ما به آنها زندگی چند روزه داده سپس کشان کشان به سوی یک عذاب سختی خواهیم آورد (پس فریفته شدن به آن (نادانی است) و (توحیدی که ما آنها را به سوی آن دعوت می‌دهیم، مقدماتش را خود آنها تسلیم دارند، ولی از آنها برای رسیدن به نتیجه‌ی صحیح کار نمی‌گیرند، چنان‌که) اگر شما از آنها بپرسید که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: الله، شما (در قبال این گفته‌ی آنان) بگوئید: الحمد لله (مقدمه‌ای که از اهمّیت برخوردار بود، به اعتراف خود شما ثابت شد، و مقدمه دوم کاملاً روشن است که آنچه خودش، مخلوق و مصنوع باشد، مستحقّ عبادت نیست، پس مطلوب ثابت شد ولی ایشان مطلوب را قبول ندارند) بلکه بیشتر آنها (مجموعه‌ی مقدمات را هم) نمی‌دانند و (چنان به طرف دومین مقدمه‌ی جلیه هم متوجه نمی‌شوند که معبودیت تنها حقّ خالق است، و خداوند متعال دارای چنان شأنی است که) هر چه در آسمان و زمین موجود



است، همه از آن حضرتش بوده (و ملک او) است، (پس سلطنت او این چنین است) و یقیناً الله تعالی (در ذات خود هم) بی نیاز (و) ستوده است (پس تنها او سزاوار الوهیت است) و (اوصاف او تا حدی زیاد هستند که) اگر همه درختهای زمین به قلم تبدیل شوند (اگر به قدر قلمهای معروف از اجزای آنها قلم تراشیده شود و روشن است که بدین شکل از هر درختی چندین هزار قلم ساخته می شود) و همراه با آن دریا و تاهفت دریای دیگر (به مرکب تبدیل) اضافه شود (و سپس با این حکمتها و جوهرها، به نوشتن اوصاف کمال الهی پردازند) پس (همه قلمها و جوهرها پایان می پذیرند و) کلمات خداوندی (آن کلماتی که به آنها از کمالات خداوندی حکایت می شود) ختم نمی شوند، یقیناً خداوند متعال غالب و حکیم است (و در قدرت و علم، کامل است و چون این دو صفت به همه ی صفات و افعال متعلق هستند، شاید به این خاطر پس از عموم، اینها را به طور خصوص، بیان فرمود، و یکی از فروع صفت کمال قدرت، عالم آخرت هم هست که بد فهمان آن را دشوار تصوّر می کنند، حال آن که حضرتش چنان قادر است (که) آفریدن همه ی شما برای (نخستین بار) و زنده کردن (دوباره ی تان) مانند (آفریدن و زنده کردن) شخصی واحد است (اگر چه در این جا هدف از قرینه ی مقام، ذکر بعث است ولی از ذکر خلق استدلال به خود قدرت گرفت) یقیناً خداوند متعال همه چیز را می شنود و همه چیز را می بیند (پس کسانی که با وجود این دلایل، قیامت را انکار می کنند و بنا بر این جرأت، به فسق و فجور مبتلا می شوند، همه ی آنها را می شنود و می بیند و به آنها سزا خواهند داد، در آینده باز توحید بیان می گردد: که) ای مخاطب آیا نمی دانی که الله تعالی (اجزای) شب را در روز و (اجزای) روز را در شب داخل می کند، و او خورشید و ماه را به کار گرفته است که هر یکی تا وقت

مقرّر (تا قیامت) در جریان است و (آیا تو) این را (نمی دانی) که الله تعالی از همه ی اعمال شما کاملاً آگاه است (پس مقتضای این کمال علمی و عقلی این است که شرک ترک داده شود، و آنچه در بالا اختصاص افعال مذکور با خداوند متعال بیان گردید) این (اختصاص) مبتنی بر این است که فقط خدا در هستی کامل (و واجب الوجود) است و چیزهایی را که غیر از خداوند می پرستند کاملاً باطل هستند، و تنها خدا عالی شأن و بزرگتر (از همه) چیز است، (لذا همه ی این تصرّفات مختص به او هستند، البتّه اگر موجودات دیگر باطل و فانی و ممکن نمی بودند بلکه نعوذ بالله واجب الوجود دیگری می بود، پس این تصرّفات مختص به خدا نمی بودند، چنانکه ظاهر است) ای انسان آیا این (دلیل توحید) را در نمی یابی که به فضل خدا کشتی در دریا حرکت می کند تا این که نشانیهای (قدرت) خود را به شما نشان دهد، چنانکه وجود هر ممکن دلیل بر وجود آفریدگار خود هست، هم چنین) در این (موضوع) نشانیهای (قدرت) برای برداران و شاكران وجود دارد (مراد از آن مؤمن است که کامل شدن در صبر و شکر صفت اوست، و نیز صبر و شکر محرک تذکّر و تدبّر عالم است، و برای استدلال تذکّر و تفکّر لازم است، بنابر این، این دو وصف در اینجا با واقع مناسب شدند، بویژه با توجه به وضع کشتی که بلند شدن امواج محل صبر است و با سلامتی رسیدن به ساحل محل شکر است، پس کسانی که در همه ی این وقایع فکر می کنند، آنها توفیق استدلال را می یابند) و (هم چنانکه در بالا در آیه ی: ﴿وَلَسِنَّ سَأَلْتَهُمْ﴾ اعتراف به مقدمات دلیل از طرف کفّار ثابت شد، بسا اوقات به خود نتیجه ی دلیل یعنی توحید هم اعتراف می کنند که از آن توحید کاملاً واضح گردید، چنانکه) وقتی امواج به صورت سایبان (ابرها احاطه کرده) فرا می گیرند، پس آنها با عقیده ای خالص خدا را می خوانند، سپس وقتی



آنها را نجات داده به سوی خشکی می آورد، پس بعضی از آنها بر حد اعتدال قرار می گیرند (کجی شرک را گذاشته توحید را که عادل ترین راههاست بر می گزینند) و بعضی دیگر باز هم منکر آیات ما می شوند و فقط کسانی منکر آیات ما می باشند که بد عهد و نا شکر هستند (که تعهد توحید را که در کشتی کرده بودند، شکستند و مقتضای رسیدن به خشکی این بود که شکر کنند که آن را هم رها ساختند).

معارف و مسایل

در ابتدای سوره، به کفار چنین آگهی داده شد، که با وجود مشاهده‌ی مظاهر علم محیط و قدرت مطلق خداوند متعال، آنان بر کفر و شرک خود مصرّ هستند، و در مقابل آنها از مؤمنان اطاعت شعار مدح و ذکر خیر به میان آمد، و در میان ذکر وصایا حضرت لقمان علیه السلام، هم از یک حیث تکمله‌ای بر این مضامین بود، و در آیات پیش گفته احاطه علم و قدرت حق تعالی و احسان و انعام او را بر مخلوق ذکر نموده و به سوی توحید دعوت داده است.

﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ یعنی خداوند متعال

همه‌ی آنچه را که در زمین و آسمانهاست برای شما مسخر نمود، تسخیر بدان معناست، که چیزی تابع فرمان کسی قرار داده شود در اینجا این سؤال پدید می آید که اولاً همه چیز در زمین تابع فرمان انسان نیستند، بلکه امور بسیاری برخلاف مزاج او کار می کنند، بویژه چیزهایی که در آسمانها هستند احتمال نمی رود که تابع فرمان انسان باشند، در پاسخ باید گفت: در اصل تسخیر عبارت است از به کار انداختن چیزی به زور و اجبار و مراد از تسخیر همه مخلوقات آسمان و زمین برای انسان این است که همه‌ی آنها

در خدمت انسان و به نفع او گمارده شوند و بسیاری را از آنها به گونه‌ای در خدمت انسان گمارد که آنها را تابع فرمان او هم قرار داد که او هر وقت به هر طریق که بخواهد آنها را بکار می‌برد و چیزهای بسیاری به گونه‌ای هستند که آنها را در کار انسان قرار داده که به خدمت او مشغول‌اند، ولی حسب مقتضای حکمت ربانی آنها را تابع انسان قرار نداد، مانند مخلوقات اسمانی و سیارات و برف و باران و غیره، اگر آنها تابع فرمان انسان قرار داده می‌شدند، پس اختلاف طبایع و مزاجها و احوال انسان بر آنها اثر می‌گذاشت که یکی می‌خواست خورشید زودتر طلوع کند و نیاز دیگری به این وابسته می‌بود که در آن تأخیر باشد، یکی باران می‌خواست دیگری که در مسافرت و بیابان بود، می‌خواست که باران نبارد، پس این تقاضاهای متضاد در عملکرد نظام آسمانی تضاد و خلل پدید می‌آورد، بنابراین خداوند متعال همه آنها را به خدمت انسان گمارد، ولی آنها را تابع فرمان او قرار نداد، این هم یک نوع تسخیری است، والله اعلم.

﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةَ وَبَاطِنَةَ﴾ اسبغ به معنای تکمیل کردن است، یعنی خداوند متعال نعمتهای ظاهر و باطنی خود را بر شما تکمیل نمود، مراد از نعمتهای ظاهر آنها هستند که انسان با حواس پنجگانه‌ی خود آنها را احساس و درک کند، مثل زیبایی صورت و اعتدال اعضای انسانی و ساختن هر عضوی به تناسب آنچه در عمل انسان به او بیشتر یاری می‌رساند و هیأت و شکل او را بی‌رونق قرار ندهد، هم چنین ثروت و مال، اسباب معیشت صحّت و عافیت، همه‌ی اینها نعمتهای ظاهری و محسوس می‌باشند، هم چنین سهل و آسان قرار دادن دین اسلام و موقّقت بر اطاعت خدا و رسول و غلبه‌ی دین اسلام بر ادیان دیگر و پیروز شدن مسلمانان در مقابل دشمنان دیگر، همه از نعمتهای ظاهری است، و نعمتهای باطنی



آنهاست که به قلب انسان وابسته باشند، مانند ایمان و شناخت خدا، علم، عقل، حسن اخلاق، پرده پوشی گناهان و عدم مجازات فوری بر آنها و غیره.

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ﴾ در این آیه خداوند مثالی برای نعمتها و تصرّفات قدرت و نعمتهای خود بیان فرمود که آنها غیر متناهی هستند نه با زبان قابل شمارش هستند، و نه با قلم همه‌ی آنها نوشته می‌شوند، چنانکه اگر شاخه‌های همه‌ی درختان جهان قلم گردند و برای نوشتن آیه‌ها، همه دریاها به مرکب تبدیل شوند و همه‌ی این قلمها به نوشتن معلومات و تصرّفات قدرت به کار گرفته شوند، پس دریاها پایان می‌پذیرند، و معلومات و تصرّفات به پایان نمی‌رسند، نه تنها یک دریا بلکه اگر مانند آن هفت دریای دیگر هم شامل گردد، باز هم آب دریاها تمام می‌شود، ولی کلمات الهی تمام نخواهند شد، مراد از کلمات الله کلمات علم و حکمت‌اند^(۱). و شیوه‌ی قدرت و نعمتهای الهی را هم شامل می‌شود و مراد از هفت دریا این نیست که در جایی هفت دریا وجود دارد، بلکه مرادش این است که اگر فرض کنید با این دریا هفت دریای دیگر همراه شود، باز هم با همه‌ی آنها امکان نداشت، همه‌ی کلمات الله در ضبط تحریر در آید و عدد هفت هم به صورت مثال آورده شده است، حصر متصوّر نیست، به دلیل آیه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی کهف: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ أَلْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفَذَ أَلْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ یعنی، اگر دریا برای نوشتن کلمات الله مرکب قرار داده شود، پایان می‌پذیرد و کلمات الله اتمام نمی‌یابد و نه تنها این دریا بلکه اگر مانند آن دریای دیگری نیز شامل گردد، باز هم

حکایت هم چنین است، در این آیه با عبارت «بمثله» اشاره نمود که اگر سلسله‌ی دریاها پیاپی حاصل شود، الغرض تعداد دریاها را هر چند که فرض کنید و اگر به مرگب تبدیل شوند، نمی‌توانند کلمات الهی را احاطه کنند، از نظر عقل واضح است از دریاها هفت که چه عرض شود، بلکه هفت هزار تا باشند باز هم آنها محدود و متناهی هستند و کلمات الله یعنی معلومات الله غیر متناهی می‌باشند، و یک شیء متناهی چگونه می‌تواند غیر متناهی را احاطه کند.

در پاره‌ای روایات آمده است که این آیه در پاسخ به یک سؤال از یهود نازل شده است، وجهش آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی اسراء: ﴿وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾، یعنی: به شما مگر علمی اندک داده شد، وقتی آن حضرت ﷺ، وارد مدینه شد، چند نفر از علمای یهود حاضر شدند و در باره‌ی این آیه معارضه کردند که آنچه شما می‌گویید که به شما علم اندک داده شده است، آیا مقصود از آن، قوم خود شماست؟ یا این که ما را هم مراد گرفته‌اید؟ آن حضرت ﷺ، فرمود: مراد همه هستند، یعنی: همه قوم ما و نیز یهود و نصارا، پس آنها معارضه کردند که خداوند متعال به ما کتاب تورات عنایت فرموده است که در باره‌ی آن آمده است: ﴿تَبَيَّنَ لَكُلِّ شَيْءٍ﴾ یعنی بیان برای هر چیز است، آن جناب ﷺ، فرمود: این هم در مقابل علم الهی قلیل است، نیز همه‌ی علمی را که تورات در بردارد شما نمی‌دانید، بلکه به قدر کفایت از آن بهره‌ای برداشته‌اید، بنابر این، در مقابل علم الهی همه‌ی کتابهای آسمانی و مجموعه‌ی علوم انبیاء علیهم السلام، نیز اندک است و در تأیید این کلام این آیه نازل شد: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ﴾^(۱).



يَأْيُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا
ای مردم پرهیز کنید از رب خود و بترسید از روزی که به درد نخورد پدر برای پسرش و نه

مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ
پسر به دردمی خورد بجای پدرش چیزی، یقیناً وعده‌ی الله حق است، پس فریب ندهد شما را

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ
زندگی دنیا و فریب ندهد شما را از نام خدا، فریب کار. یقیناً نزد خداست خبر قیامت و

يُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا
فرو می ریزد باران و می داند آنچه در شکم مادر است و نمی داند هیچ کسی که چه کند فردا

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾
و نمی داند هیچ کسی که در چه سرزمینی می میرد، به تحقیق خدا دانای بهر چیز و آگاه است.

خلاصه‌ی تفسیر

ای مردم از پروردگار خویش پروا داشته باشید (و کفر و شرک را رها کنید) و از روزی که نه پدر می تواند از طرف پسرش مطالباتی را بپردازد و نه پسری از طرف پدرش مطالباتی ادا می کند، بترسید (و آن روز حتماً خواهد آمد؛ زیرا که خداوند آن را وعده داده است، و) یقیناً وعده خدا راست است، پس زندگی دنیا شما را به فریب نیندازد (که در آن غرق شده از آن روز غافل گردید، و شیطان) شما را نسبت به خدا به فریب نیندازد، (و شما این فریب او را بخورید که خداوند شما را عذاب نمی دهد، چنان که می گفتند که: ﴿وَلئن رجعنا الی ربی ان لی عنده الحسنی﴾) یقیناً خدا از قیامت آگاه است و او (طبق علم خود) باران می باراند، (پس علم و قدرت او هم مختص ذات اوست) و او می داند که در رحم (باردار) پسر و یا دختر

قرار دارد، و هیچ کس نمی داند که فردا چه کاری انجام می دهد (ولی خداوند بدان آگاهی درد) و هیچ کسی نمی داند که او در چه سرزمینی خواهد مرد (بلکه این نیز مربوط به علم یگانه‌ی اوست که خصوصیات امور فوق در چه چیزی است) و یقیناً خداوند متعال به همه‌ی امور، دانا (و از آنها) آگاه است. (کسی با او شریک نیست).

معارف و مسایل

در نخستین آیه از دو آیه‌ی پیش گفته، عموم مؤمنین و کافرین را مورد خطاب قرار داده است که از خدا، حساب و کتاب روز قیامت پروا نموده برای آن آماده شوید که: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِقُوا رَبَّكُمْ﴾ یعنی: ای مردم بترسید از پروردگار خویش، در اینجا به جای نام یا صفت دیگر از صفات خداوند در انتخاب صفت رب اشاره به این است که دستور خوف از خدا آن خوفی نیست که عادتاً از درنده یا دشمن حاصل می شود؛ زیرا که الله تعالی رب و پروردگار شماست، چنین احساسی نسبت به او جایز نیست، بلکه مراد از خوف در اینجا آن خوفی است که به سبب هیبت و عظمت بزرگتر و نیاکان لازم می آید، مانند این که پسر از پدرش یا شاگرد از استادش می ترسد و او دشمن یا ضرر رساننده او نمی باشد، ولی عظمت و بیم او در دلها جای می گیرد و او را بر اطاعت پدر یا استاد و او می دارد، در اینجا هم همین معنی مراد است که عظمت و هیبت خداوند متعال باید بر قلوب شما عارض گردد، تا که بتوانید به آسانی از حضرتش اطاعت کامل بجا بیاورید. ﴿وَآخِشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا﴾ یعنی: از روزی بترسید که نه پدری می تواند به پسرش نفعی برساند و نه پسر می تواند برای پدر سودی برساند.



مراد از این، آن پدر و پسری هستند که یکی از آنها مؤمن باشد و دیگری کافر؛ زیرا که پدر مؤمن نه می‌تواند از پسر کافر عذاب را کم کند و نه می‌تواند به او نفعی برساند، هم چنین پسر مؤمن هم به درد پدر کافر نمی‌خورد، وجه این تخصیص آن‌که در آیات دیگر قرآن و روایات حدیث به روشنی آمده است که در روز قیامت، مادر و پدر نسبت به اولاد و اولاد در حقّ مادر و پدر شفاعت می‌کنند، و در اثر آن شفاعت، آنها رستگار می‌شوند، و در قرآن آمده است: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^(۱)، یعنی کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان همه در ایمان از آنها پیروی کردند، یعنی آنها هم مؤمن بودند، پس ما فرزندانشان را هم به پایه آن مادر و پدر صالح خواهیم رساند، اگر چه اعمال آنها به آن حد نباشند، ولی به برکت والدین نیکوکار در روز قیامت هم به آنها این نفع می‌رسد که به مقام والدین رسانیده شوند، ولی به شرط این‌که اولاد مؤمن باشند، اگر چه در عمل کوتاهی داشته باشند.

هم چنین در سوره‌ای دیگر آمده است که: ﴿جَنَّتِ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَءَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾^(۲)، یعنی در بهشت جاودانی داخل می‌گردند و همراه آنها کسانی دیگر هم از آبا و همسر و فرزندانشان که شایسته‌ی آن باشند داخل می‌شوند، مراد از شایستگی مؤمن بودن است، از این دو آیه ثابت گردید که مادر و پدر و اولاد، هم چنین زن و مرد اگر ایمان داشته باشند، از یکی به دیگری فایده می‌رسد، و هم چنین از روایات متعدّد احادیث شفاعت مادر و پدر از اولاد ثابت است، لذا این قانون کلی از آیه که هیچ پسری به پدرش و نیز پدر به پسرش نمی‌تواند نفعی برساند، در

صورتی است که یکی از آن دو، کافر و دیگری مؤمن باشد^(۱).
فایده: در اینجا این امر قابل تأمل است که در این، عدم نفع رسانی پدر به پسر را به صورت جمله فعلیه: ﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ﴾ ذکر نمود و در جای دیگر دو تا تغییر آورد: یکی آن که آن را به صورت جمله اسمیه بیان نمود، دوم این که در آن به جای لفظ ولد مولود اختیار نمود، حکمت آن این است که جمله اسمیه به جای جمله فعلیه از تأکید بیشتری برخوردار است، در این تغییر جمله اشاره به فرقی است که در میان پدر و فرزندان وجود دارد، که محبت پدر با فرزندانش خیلی زیاد است، و برعکس آن، محبت اولاد به پدر در دنیا هم به آن حد نمی باشد، در محشر نفع رسانی از هر دو تا نفی گردید ولی عدم نفع رسانی اولاد را با تأکید بیشتری بیان فرمود، و در برگزیدن لفظ مولود به جای ولد، این حکمت است که مولود تنها به اولاد گفته می شود و لفظ ولد عام است که مشتمل بر اولاد و اولاد الا اولاد نیز می باشد، در اینجا از بعد دیگر، این مضمون، این گونه مورد تأکید قرار گرفته است که خود پسر صلبی هم به درد پدر نمی خورد، پس حال نوادگان، خود معلوم است.

و در آیهی دوم اختصاص علم به پنج چیز را به صورت ویژه برای خود بیان نمود که کسی دیگر غیر از او نمی داند و با آن سورهی لقمان به پایان رسید.

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ یعنی: علم به قیامت (که در چه سال و چه تاریخ واقع خواهد شد) در نزد خداست و اوست که



باران را نازل می‌کند و آنچه را که در شکم مادر است او می‌داند (که دختر است یا پسر و شکل و صورتشان چگونه است) و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه کسب می‌کند (چه چیزی از خیر و شر به دست می‌آورد) و کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد، در سه مورد نخست اگر چه تصریح نشده است که غیر خدا آن را نمی‌داند، ولی سیاق کلام به گونه‌ای است که معلوم می‌گردد که علم به این اشیا منحصر در علم خداست، و در دو مورد دیگر تصریح شده است که علم به آنها را جز خداوند کسی نمی‌داند و در آیه ۵۹ سوره انعام از همین پنج مورد به مفاتیح الغیب تعبیر نموده است: ﴿و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو﴾ یعنی: فقط مفاتیح غیب به دست پروردگار عالم است، و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند، در حدیث آنها را مفاتیح الغیب گفته و مفاتیح جمع مفتاح است و آن عبارت است از کلیدی که با آن قفل باز گردد، و مراد از آنها علم اصول غیب می‌باشد که از آنها معلومات غیبی آشکار گردند.

موضوع علم غیب

تفصیل این مسئله به قدر نیاز در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی نمل: ﴿قل لا يعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله﴾ گذشت که در آن آیه به صراحت آمده است که مطلقاً علم غیب مختص به خداست، و عقیده‌ی کلّ امت از سلف تا خلف همین است، آنچه در آیه مورد بحث لفظ پنج چیز به طور ویژه بیان گردید که آنها را جز خدا کسی از مخلوقات نمی‌داند، برای تخصیص نیست، در غیر این صورت با آیه‌ی سوره نمل متضاد می‌گردد، بلکه برای بیان اهتمام این پنج مورد ذکر آنها در اینجا بیان گردید. و وجه تخصیص و اهتمام این است که عموماً مسائل غیبی که انسان

برای دانستن آنها شوق دارد، همین پنج مورد است، و نیز مدعیان علم غیب امثال اهل نجوم و غیره که از غیبت به مردم خبر داده عالم الغیب بودن را می خواهند به اثبات برسانند، آنها هم همین پنج تاست، و در بعضی روایات آمده است که کسی از آن حضرت علیه السلام، در خصوص این پنج مورد سؤال کرد و این آیه در پاسخ او نازل شد، که در آن علم این پنج مورد را مختص به خدا قرار داد (۱).

و آنچه در حدیث به روایت ابن عمر و ابن مسعود آمده است که: «أوتيت مفاتيح كل شيء إلا الخمس» (۲)، در آن لفظ اوتیت خود این امر را روشن نموده است که علم همه چیز غیر از این پنج مورد را به آن حضرت علیه السلام، بطور وحی نموده بود، لذا تعریف علم غیب شامل آن نمی شود؛ زیرا به انبیاء علیهم السلام، به صورت وحی و به اولیای کرام به صورت الهام آنچه از اشیای غیب از جانب خدا خبر داده می شود آن از حیث حقیقت علم غیب نیست، بنابر آن، به آنان عالم الغیب گفته نمی شود بلکه آنها خبرهای غیبی یعنی اخبار غیب اند که هرگاه خدا به هر مقداری که بخواهد به فرشتگان یا رسولان و بندگان مقبول بارگاه خود عطا می نماید، در قرآن به آنها انبأ الغیب گفته شده است، چنان که در آیه ی ۱۰۲ سوره ی یوسف آمده است: ﴿ من أنباء الغیب نوحیه إلیک ﴾.

بنابر این مطلب حدیث این است که این پنج مورد را خداوند چنان به ذات خویش اختصاص داده که به صورت انباء الغیب هم علم آنها را به فرشتگان و رسولان نداده است و غیر از اینها علم مقداری از غیبت را به وسیله ی وحی به انبیاء علیهم السلام، عنایت فرموده است.



از این بیان هم وجه دیگر ذکر خصوصی این پنج مورد معلوم گردید.

یک شبهه و پاسخ آن

از آیه‌ی مذکور چنین ثابت شد که مطلق علم غیب که خاصّ حقّ تعالی است در آن هم به‌طور ویژه این پنج چیز مذکور، به‌گونه‌ای هستند که علم آنها به پیامبری به صورت وحی هم داده نشده است، پس مقتضای آن این است که اینها هیچ‌گاه در علم هیچ‌کسی نیابند، در صورتی که از بسیاری از اولیای الهی این امت، چنین وقایعی منقول است که آنها گاهی به آمدن باران خبر داده‌اند و گاهی از حمل اطلاع داده‌اند، در باره‌ی انجام یا عدم انجام کاری در آینده خبر داده‌اند که جای مردن کسی را مشخص کرده‌ند و سپس این پیشگویی‌ها درست در آمده‌اند.

هم چنین بعضی از اهل نجوم یا دانایان فن جفر و رمل نسبت به آنها بعضی خبرها را می‌دهند که بسا اوقات آنها درست واقع می‌شوند، پس اختصاص این پنج چیز به علم الهی چگونه می‌باشد.

یک پاسخ آن همان است که در سوره‌ی نمل با تفصیل گذشت، و نیز مختصراً در بالا ذکر گردید که علم غیب در حقیقت به آن علم گفته می‌شود که به وسیله‌ی اسباب طبیعی نباشد، بدون واسطه و خود بخود باشد، این امور برای انبیاء علیهم‌السلام، به وسیله وحی و به اولیای کرام به وسیله الهام و به اهل نجوم و غیره به صورت حساب‌ها و اسباب طبیعی معلوم می‌گردند، پس اینها علم غیب نیستند، بلکه خبرهای غیبی هستند که حصول آنها در معامله‌ی جزئی و شخصی برای مخلوقی، منافی به آیه‌ی مذکور نیست؛ زیرا حاصل آیه این است که علم کلی این پنج چیز که حاوی تمام مخلوقات و حالات باشد، خداوند متعال به وسیله وحی یا الهام آن را به کسی نداده

است، حصول علم جزئی در حادثه‌ای خاص توسط الهام منافی با آن نیست، علاوه بر این، مراد از علم قطعی است که آن جز خدا برای کسی میسر نیست، علم که به وسیله الهام به ولی دست می‌دهد آن قطعی نمی‌باشد در آن احتمال اشتباهات زیادی هست و در اخبار اهل نجوم و غیره روزمره مشاهده می‌شود که نود درصد درست در نمی‌آید، پس چگونه می‌توان به آن علم قطعی اطلاق نمود.

فایده‌ای مهم در خصوص علم غیب

حضرت استاد محترم شیخ الاسلام علامه شبیر احمد عثمانی رحمۃ اللہ علیہ، در فواید تفسیر خود کلام جامع و مختصری بیان فرموده است که از آن همه این نوع شبهات برطرف می‌شوند، و آن این‌که غیب بر دو قسم است: یکی احکام غیبیه مانند احکام شرع که شامل علم ذات و صفات خداوند هم است که به آن علم العقاید می‌گویند، و همه احکام شرعیه را نیز شامل می‌شود که از آنها معلوم می‌گردد که کدام کار به بارگاه الهی پذیرفته می‌شوند و کدامیک پذیرفته نمی‌شوند که همه‌ی آنها از غیب هستند.

دوم اکوان غیبیه، یعنی علم حوادث واقع شونده در جهان، علم مغیبات نوع اول را خداوند به انبیاء و رسل خویش علیهم السلام، عنایت فرموده است که ذکر آن را در قرآن آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی جن چنین فرموده است: ﴿فَلا یظہر علی غیبہ أحد إلا من ارتضیٰ من رسول﴾، یعنی الله تعالی کسی را بر غیب خود اطلاع نمی‌دهد جز آن رسولی را که خداوند بدین جهت پسندیده است.

قسم دوم یعنی اکوان غیبیه است که علم کلی آن را حق تعالی به کسی عنایت نمی‌فرماید، بلکه آن مختص ذات حق تعالی است، مگر علم جزئی



وقایع بخصوص که هرگاه بخواهد و به هر مقداری که مشیت نماید، عطا می فرماید، بدین شکل اصل علم غیب کلاً مختص به ذات حق تعالی است، نیز او از علم غیب خویش علم احکام غیب را عادتاً به انبیاء علیهم السلام، به وسیله وحی نشان می دهد که این مقصد بعثت آنهاست، علم جزئی از اکوان غیب هم به انبیاء به وسیله وحی و به اولیاء به وسیله الهام به مقداری که مورد نظر او باشد عنایت می نماید که آن هم اعطا از جانب الله هست که به اعتبار معنای حقیقی نمی توان به آن علم الغیب گفت، بلکه اخبار غیب (انباء الغیب) گفته می شود.

فواید متعلق به عبارات آیات

در این آیه، اختصاص علم پنج چیز برای حق تعالی با اهمیّت خاص بیان گردید که مقتضای ظاهر آن این بود که هر پنج چیز تحت یک عنوان بیان شده گفته می شد که علم آنها مختص به ذات حق تعالی است، و علم به آنها به کسی از مخلوقات داده نشده است ولی در آیه مذکور چنین نشد، بلکه اختصاص علم سه چیز است: نخست بطور مثبت برای خدا ذکر شده و در علم، دو مورد آخر از غیر الله نفی گردید و از سه چیز قبلی هم ذکر علم ساعت یعنی قیامت را چنین بیان فرمود که:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ یعنی: علم به قیامت فقط نزد خداست، و چیز دوم را با تبدیل عنوان با جمله فعلیه چنین بیان فرمود که: ﴿يُنزِلُ الْغَيْثَ﴾ یعنی: الله تعالی است که باران را نازل می نماید، که در اینجا ذکر از علم باران نیست، بلکه بحث از نازل کردن آن است، باز چیز سوم را نیز با تبدیل عنوان چنین بیان فرمود:

﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ این تغییر عناوین، تفنّن در علم بلاغت گفته

می شود، و از تأمل در آن حکمت‌های دیگری هم معلوم می گردد که آنها را حضرت مرشد در «بیان القرآن» بیان فرموده است.

خلاصه این که دو چیز آخر که انسان فردا چه کسب می کند و این که او در چه سرزمینی می میرد، این احوال متعلق به ذات خود انسان هستند، در اینها احتمال می رفت که انسان علم آنها را دریابد بنابر این، در این دو مورد به طور ویژه علم غیرالله را از آن نفی فرمود که از آن نفی علم غیرالله از سه چیز اول به درجه اولی ثابت می گردد که وقتی انسان اعمال و مکاسب خود و انتهای خود یعنی مرگ و جای آن را نمی داند، پس آسمان و نزول باران و چیز مخفی در تاریکیهای شکم مادر را چگونه خواهد دانست، و در آخرین مورد این را بیان نمود که انسان مکان مرگ را نمی داند، هم چنان که مکان آن را نمی داند هم چنان زمان مرگ را هم نمی داند، وجه آن این است که اگر چه مکان مرگ به صورت متعین معلوم نباشد اما با توجه به احوال ظاهر انسان قدری می فهمد که در جایی که محل سکونت اوست در آنجا خواهد مرد و حداقل جایی که او می میرد در جهان موجود است، به خلاف زمان مرگ که زمان آینده است که هنوز پدید نیامده، پس کسی که مکان مرگ را با وجود این که موجود بالفعل است نمی تواند دریابد، پس چگونه متصور می شود که او زمان مرگ را که هنوز موجود نیست، بداند؟

خلاصه این که در اینجا از نفی یک مورد نفی دیگران خود به خود به درجه اولی معلوم می گردد، لذا این دو مورد را به عنوان نفی بیان فرمود، و سه چیز قبلی با توجه به احوال ظاهر خود از دسترس انسان خارج اند، عدم دخالت علم انسان در آنها واضح است، بنابر این در بیان آنها عنوان مثبت اختیار کرده شد.

و از آن میان جمله‌ی نخست را به صورت جمله اسمیه و دو جمله



بعدی را به صورت جمله فعلیه ذکر نمود که شاید اشاره به این حکمت باشد که قیامت یک امر مشخص است، در آن تجدد نیست برخلاف نزول باران و حمل که در احوال آنها تجدد پدید می آید، و جمله فعلیه بر تجدد دلالت می کند، بنابراین، در این دو مورد اخیر، این جمله به کار رفت، در این دو تا در حمل علم الهی را ذکر نمود که:

﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ و در نزول باران از علم ذکری به میان نیامد، وجهش این است که در اینجا نازل کردن باران ذکر فرموده است در ضمن این را نشان داد بارانی که انسان به آن هزاران وابستگی دارد آن را نیز خداوند نازل می نماید، و در تصرف کسی نیست و اختصاص علم آن از سیاق کلام ثابت می گردد، والله اعلم.

تمت سورة لقمن بحمدالله و سبحانه في ۵ / ذى الحجة سنة ۱۳۹۱ يوم الاثنين.

و تمت تسويد الترجمة في ۳۰ ربيع الاول سنة ۱۴۰۸ هـ يوم الجمعة،

قبل صلاة الفجر.





سورة السجدة

سورة السجدة مكية و هي ثلاثون آية و ثلاث ركوعات
سوره سجده درمکه نازل شده و دارای سی آیه و سه رکوع می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شروع به نام خدا که بی حد مهربان و بی نهایت رحیم است

الْم ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ
نازل کردن کتاب را در آن هیچ فریبی نیست از طرف پروردگار عالم. آیا می گویند که

أَفُتْرًا هَٰذَا بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ
آن را افترا کرده است، چنین نیست بلکه حق است از سوی پروردگار تو تا تو بترسانی

قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳﴾
قومی را که نیامده نزد آنها ترساننده ای پیش از تو تا که آنها براه یابند.

خلاصه ی تفسیر

﴿الْم﴾ (معنای آن را خدا می داند) آنچه نازل شده کتابی است که
کوچکترین شبهه ای در آن نیست (و) از جانب پروردگار عالمیان است (هم
چنان که خود اعجاز این کتاب، دلیل آن است) آیا مردمان منکر چنین



می‌گویند که پیامبر (ﷺ) این را از پیش خود ساخته است (چنین نظری لغو و دروغ است و قرآن ساخته شده‌ی کسی نیست) بلکه این کتاب راستینی است که از جانب پروردگار شما (آمده است) تا که شما (به واسطه‌ی آن) چنین مردمانی را (از عذاب الهی) بترسانید، مردمانی که پیش از این ترساننده‌ای به جانب آنها نیامده بود تا که آنها راه بیابند.

معارف و مسایل

﴿مَا أَنْتَهُم مِّن نَّذِيرٍ﴾ مراد از نذیر در اینجا رسول است، با این مطلب که از میان قریش مکه پیش از آن حضرت ﷺ، هیچ رسولی نیامده بود، از این لازم نمی‌آید که دعوت انبیاء علیهم‌السلام، هم به آنها نرسیده باشد؛ زیرا در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی فاطر به‌طور روشن فرموده است: ﴿وَإِن مِّن أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ یعنی هیچ امت و گروهی در دنیا وجود ندارد که دعوتگر و ترساننده‌ای از جانب خداوند به سوی آنها نیامده باشد، در این آیه لفظ: «نذیر» به اعتبار معنای عمومی لغوی خود است یعنی از طرف خداوند دعوتگری اعم از این‌که پیامبر بوده باشد یا از علمای دین، به سوی آنان آمده است، از این آیه معلوم می‌شود که دعوت به تمام امم و گروهها رسیده است، این به جای خود صحیح و درست و مقتضای رحمت عامه خداست، چنان‌که ابو حیان فرموده است که: دعوت به سوی توحید و ایمان در هیچ زمان و مکان و قومی هیچ‌گاه منقطع نشده است و هرگاه در جایی بنابه گذشت زمانی دراز از نبوت علما کم شده‌اند رسول و نبی دیگری مبعوث شده و مقتضای آن هم این است که بنابر ضرورت توحید، دعوت آن به اقوام عرب هم رسیده باشد، ولی برای این کار لازم نیست که آن دعوت را خود رسول یا نبی بیاورد امکان دارد که به وسیله‌ی جانشینان آنها علمای کرام دعوت به آنها رسیده

باشد، بنابر این، از آیات این سوره و سوره یَس و غیره معلوم می شود که در قریش عرب پیش از آن حضرت ﷺ، نذیر دیگر نیامده بود، لازم است که مراد از نذیر در آنها نذیر اصطلاحی یعنی رسول و نبی باشد، و هدف این باشد که در این قوم پیش از شما هیچ رسول و نبی نیامده است، اگر چه دعوت به سوی ایمان و توحید به وسیله ی دیگران به اینجا هم رسیده باشد. در زمان فترت یعنی قبل از بعثت رسول الله ﷺ، برای بسیاری ثابت شده است که آنها بر دین ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام، پایبند بودند، و به توحید ایمان داشتند، و از بت پرستی و نذر و نیاز برای بت ها متنفر بودند.

در روح المعانی از مغازی موسی بن عقبه منقول است که عمرو بن نفیل که قبل از بعثت و نبوت با آن حضرت ﷺ، هم ملاقات کرده بود، ولی پیش از بعثت در سالی که قریش کعبه را تعمیر کردند درگذشت و این تعمیر پنج سال قبل از بعثت آن حضرت ﷺ، انجام گرفت، احوال او را موسی بن عقبه چنین نقل فرموده است: قریش را از بت پرستی باز می داشت، و قربانی کردن به نام بتها را نادرست می دانست، و از ذبح شده مشرکان نمی خورد.

و ابوداود طیالسی از پسر عمرو بن نفیل یعنی سعید بن عمرو که یکی از صحابه ی عشره مبشره است، چنین روایت کرده که: به خدمت رسول خدا ﷺ، عرض کرد: یا رسول الله، آنچه وضع پدرم بود شما از آن آگاه هستید که او بر توحید استوار و از بت پرستی بیزار بود، آیا من می توانم برای او دعای مغفرت بخوانم؟ رسول الله ﷺ، فرمود: آری، دعای مغفرت برای او جایز است، او در روز قیامت به صورت یک جداگانه ای برانگیخته می شود^(۱).



هم چنین ورقه بن نوفل که در ابتدای زمان نبوت و بدو نزول وحی زنده و بر توحید قایم بود و بر کمک به آن حضرت ﷺ، تصمیم خود را اظهار داشت، ولی در پی آن پس از مدتی اندک وفات یافت، این وقایع به اثبات می‌رساند که اقوام عرب از دعوت الهی و دعوت به سوی توحید و ایمان محروم نبودند، مگر در میان خود آنها هیچ رسول و نبی نیامده بود. در این سه آیه اثبات حقایق قرآن و حقایق رسالت رسول خدا ﷺ، بیان شده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ
 خداست که آفریده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست در شش روز باز استوار شد

عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾
 بر عرش، نیست برای شما غیر از او کسی حامی و نه سفارش کننده‌ای باز هم شما فکرنمی‌کنید.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ
 به تدبیر فرود می‌آورد کار از آسمان تا زمین، باز بالا می‌رود آن کار به سوی او در روزی که

كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾ ذَٰلِكَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 مقدارش هزار سال است از آنچه شما حساب می‌کنید. این است دانای پوشیده و آشکار

الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ
 غالب و مهربان. آن‌که خوب ساخت آنچه ساخت و شروع کرد آفرینش انسان را از

طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ
 گِل. باز آفرید اولاد او را از آب چکیده‌ی بسی قدری. سپس آن را برابر کرد و دمید

فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا
در آن روح خود را و آفرید برای شما گوش و چشمها و دلها را، باز هم شما خیلی کم

مَا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾

شکر بجای می آورید.

خلاصه‌ی تفسیر

خداست آنکه آفرید آسمانها و زمین را و مخلوقاتى که در میان آنها وجود دارند، سپس در (مدّت) شش روز بر عرش (که شبیه تخت سلطنت است، چنان) قایم (و جلوه فرما) شد (که مناسب شأن اوست، و او چنان عظیم است که) بدون (رضای حضرتش) کسی نمی تواند مددکار و سفارش کننده‌ی شما قرار گیرد، (البته با اذن، شفاعت می باشد، و اذن متعلق به نصرت نیست) پس آیا شما نمی فهمید؟ (که نمی توان برای چنین ذاتی شریک قایل شد و) او (آنچنان است که) از آسمان گرفته تا زمین هر امری از (اوست که) تدبیر می نماید (و انتظام) می کند، سپس همه‌ی امور در چنان روزی که مقدارش به حساب مردم هزار سال است به محضر حضرتش می رسند (در قیامت همه‌ی امور و متعلقات آنها در محضر حضرتش عرضه می شوند، کقوله تعالی: ﴿وَالِيهِ يَرْجِعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا﴾ و دانای هر چیز از نهان و آشکار اوست که غالب و مهربان است، کسی که هر چه ساخت نیکو، ساخت (برای هر مصلحتی که آفرید، مناسب آن آفرید) و آفرینش انسان (آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از خاک شروع کرد، سپس نسل آن (انسان یعنی آدم) را از خلاصه‌ی اخلاط یعنی آب بی ارزشی آفرید، سپس (در رحم مادر) اعضای آن را ساخت و در آن (از جانب) خویش روح دمید و (بعد از تولد)



به شما گوش و چشمها و دل (ادراکات ظاهر و باطن) عنایت نمود (و مقتضای همه‌ی این امور که بر قدرت و انعام دلالت دارند، این بود که شکر خدا را بجا می‌آورید که نمونه بارز آن شکر توحید است ولی) شما مردم خیلی کم شکر بجا می‌آورید. (بجا نمی‌آورید).

معارف و مسایل

طول روز قیامت

﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ یعنی مقدار آن روز به اعتبار حساب شما هزار سال می‌باشد و در سوره‌ی معارج آمده است که ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ یعنی: مقدار آن روز پنجاه هزار سال می‌باشد، یک جواب ساده‌ی آن همان است که در بیان القرآن انتخاب شده که به سبب هولناکی، آن روز برای این مردم بسیار طولانی محسوس می‌گردد، و این درازی به مقدار ایمان و اعمال آنها می‌باشد، کسانی که بزرگترین مجرمان باشند، برای آنها طولانی‌تر و کسانی که کمتر به جرم آلوده باشند، برای آنها کمتر محسوس می‌شود، به حدی که آن روز برای بعضی هزار سال احساس می‌شود، و برای دیگران پنجاه هزار سال می‌باشد.

در تفسیر روح المعانی توجیهاات متعدّد دیگری از علمای متصوّفه منقول است، ولی همه آنها قیاس آرای‌هایی هستند، ولی چیزی که بتوان آن را مدلول قرآن دانست یا بتوان بر آن یقین کرد، هیچ وجود ندارد، بنابر این، سالمتر همان روش است که سلف صالحین صحابه و تابعین اختیار کرده‌اند که تفاوت یک و پنجاه را به علم الله محوّل کنیم و خود ما بر این اکتفا کنیم که ما بدان علم نداریم.

حضرت ابن عباس در این باره فرموده است که: «هما یومان ذکرهما الله

تعالی فی کتابه، الله تعالی أعلم بهما و اکره ان اقول فی کتاب الله مالا اعلم»^(۱)، یعنی اینها دو روزی هستند که خداوند آنها را در کتاب خود ذکر نموده و خدا خود حقیقت آنها را می داند و من این را ناگوار می دانم که نسبت به قرآن چیزی را بگویم که آن را نمی دانم.

همه چیز جهان در ذات خود نیکو و خوب است، خرابی از به کار بردن اشتباه آن، پدید می آید

﴿الذی أَحْسَنَ كُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ﴾ یعنی: خداوند آن ذاتیست که همه چیز را نیکو و بهتر آفرید، بدین وجه که آنچه الله تعالی در این عالم آفریده است، آن را طبق مقتضای حکمت و مصالح عالم آفریده است، بنابر این هر چیزی به اعتبار ذات خود نیکویی دارد، و در آن میان انسان را نیکوتر و بهتر آفریده است، هم چنان که خداوند در سوره ی تین آیه ی ۴، فرموده است: ﴿لقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم﴾ یعنی: انسان را بیشتر از همه در شکل و صورت بهتر پدید آورده است.

و مخلوقاتی دیگر چون: سگ، خوک، مار، کژدم، شیر و گرگ اگر چه در ظاهر بد فهمیده می شوند، همه ی این حیوانها درنده و زهر دارند، به نظر عموم، بد فهمیده می شوند، ولی به اعتبار مجموعه ی مصالح عالم، هیچ بدی در آن وجود ندارد، یکی چه خوب گفته است:

نهین هی چیز نکمی کوئی زمانه مین

کوئی برا نهین قدرت ک کارخانه مین

ترجمه: هیچ چیز در جهان به درگاه قدرت آن مهربان ناقص نیست.



حضرت حکیم الامة فرموده است که در: ﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾ تمام جواهر و اعراض داخل اند، یعنی، همه‌ی چیزهایی که وجود جوهری دارند مانند: حیوانات، نباتات، جمادات و غیره و نیز اعراض که شامل اخلاق و اعمال هم می‌شود، تا جایی که آنچه اخلاق بد نشان داده می‌شود، مانند: خشم، حرص، شهوت و غیره اینها هم به اعتبار ذات خود بد نیستند، و بدی آنها در صرف کردن آن در غیر جای خود، استعمال بی‌جای آنهاست، اگر در محلّ خود به کار گرفته شوند، متضمّن هیچ‌گونه خرابی نیستند، ولی مراد از این جهت، آفرینش و تکوین آن اشیا است که، صد در صد خیر و خوب است و بعد دیگر اعمال کسب و اکتساب انسان است، یعنی او با اختیار خود آن را در کاری مصروف می‌دارد از این جهت همه خوب نیستند، بلکه باید قایل به تفصیل شد که آنچه خداوند به آن اجازه نداده است نیکو نیست بلکه قبیح است، والله اعلم.

﴿وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾ پیش از این، چنین بیان گردید که الله تعالی همه چیز جهان را نیکو آفریده است، سپس انسان را ذکر نمود که از همه‌ی اینها بهتر است، و در ضمن برای اظهار کمال قدرت این را نشان داد که انسانی را که ما بهتر از همه مخلوقات آفریدیم، این نیست که ماده آفرینش او، از همه اعلی و اشرف و بهتر گرفته شده، از این جهت از همه بهتر است، بلکه ماده‌ی آفرینش او کمترین چیزها، یعنی «منی» قرار داده شد، سپس قدرت کامل و حکمت بالغ، آن کمترین چیز را از کجا به کجا رسانید که اشرف مخلوقات قرار گرفت.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
ومی گویند وقتی که ما گم شدیم در زمین آیا برای ما آفرینش جدیدی هست، نیست چیزی

بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ ﴿۱۰﴾ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
بلکه آنها ملاقات رب خود را منکراند. بگو در قبضه می‌گیرد شما را فرشته‌ی مرگ آنکه

وَكَلَّ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ
بر شما مقرر است باز به سوی رب خود بر می‌گردید. و گاهی اگر ببینی وقتی منکران

نَاكَسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا
سرافکنده می‌شوند در جلو رب خود، ای رب ما! ما دیدیم و شنیدیم پس برگردان ما را که

نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿۱۲﴾ وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ
بکنیم کار خوب که یقین به ما دست داد. و اگر ما می‌خواستیم نشان می‌دادیم به هر نفسی

هُدًىٰ وَ لَكِنِ حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
راه او را ولی به حق واقع شد گفتمی من که البته پر می‌کنم جهنم را از جن و انس

أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا
با هم. پس الآن بچشید مزه، هم چنانکه فراموش کرده بودید ملاقات روز خود را، ما هم

نَسِينَاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّمَا يُؤْمِنُ
فراموش کردیم شما را و بچشید عذاب دایم را در عوض کردار خویش. کسانی قبول می‌کنند

بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا
سخنان ما را که وقتی تذکر داده شوند به آن بر زمین می‌افتند به سجده و به پاکی یاد کنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ
ذات پاک را با تعریف رب خود و تکبر نمی‌کنند. جدا می‌شوند پهلوهایشان از خوابگاهها



يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ

می خوانند رب خود را از ترس و امید و از آنچه ماداده ایم انفاق می کنند. پس کسی نمی داند

مَا أَخْفَى لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾ أَفَمَن كَانَ

آنچه پنهان شده برای آنها از خنک چشمها، در پاداش آنچه می کردند. آیا کسی که باشد

مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ

ایماندار برابر است با کسی که نافرمان است؟ برابر نمی باشند. پس کسانی که یقین آورده و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَ

کرده اند کارهای نیک برای آنهاست باغ، سکونتگاه میهمانی به سبب آنچه می کردند. و

أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا

کسانی که نافرمان شدند پس خانه ی آنها آتش است هرگاه بخواهند که بیرون آیند از آن

أَعِيدُوا فِيهَا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ

باز گردانیده می شوند در آن و می گویند به آنها که بچشید عذاب آتش را، آن که شما آن را

تَكْذِبُونَ ﴿٢٠﴾ وَ لَنُنذِرَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ

تکذیب می کردید. و البته می چشانیم آنها را مقداری عذاب پیش از آن عذاب بزرگ

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾ وَ مَن أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ

تا که آنها برگردند. و کیست ظالم تر از آن که تذکره داده شود به سخنان پروردگارش باز اعراض کند

عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾

از آنها یقیناً ما از مجرمان انتقام گیرنده هستیم.

خلاصه ی تفسیر

و آن مردمان (کافر) می گویند: وقتی که ما با زمین (آمیخته شویم و

نیست و نابود گردیم) پس آیا باز (در قیامت) پیدایشی جدید خواهیم یافت (آنان تنها نسبت به بعث و نشر شگفت زده نیستند، چنان که از ظاهر گفتار آنها معلوم می گردد) بلکه (در حقیقت) آنها ملاقات پروردگار خود را منکرند (و این استفهام آنها انکاری است) شما (در جواب) بگویید: که روح شما را فرشته‌ی مرگ قبض می کند، فرشته‌ای که (از جانب خدا) بر شما مقرر است، سپس به سوی پروردگار خود برگردانیده می شوید (مقصود اصلی در جواب همین ﴿تُرْجَعُونَ﴾ است و اضافه کردن: ﴿يَتَوَفَّكُم﴾ در میان برای ترساندن است که مرگ هم توسط فرشته وقوع می یابد که به هنگام جان کندن به شما می زند چنان که در آیه ی ۵۰ سوره ی انفال آمده است که: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاذْبُرُهُمَ﴾ الخ، پس سرانجام مرگ تنها خاک شدن نمی باشد، چنان که از قول شما: ﴿أَعِذَا ضَلَلْنَا﴾ معلوم می گردد) و (به هنگام رجوع که ترجعون بر آن دلالت می کند) اگر شما (حالت آنها را) ببینید پس حال عجیبی خواهید دید، آنگاه این مردمان مجرم (از نهایت شرمندگی) در نزد پروردگار خویش سرافکننده (می ایستند و می گویند): پروردگارا (اکنون) چشم و گوش ما باز شده (و معلوم گردید که آنچه پیامبران گفته اند، همه بر حق بوده است) پس ما را باز (به دنیا) برگردان تا (در آنجا) کارهای نیک انجام دهیم (اکنون) ما کاملاً یقین کرده ایم و (این گفتار آنها بیهوده ی محض می باشد؛ زیرا) اگر ما (چنین) می خواستیم (که لازماً آنها به راه آیند) پس به هر کسی راه (نجات) او را (در حد رساندن آنها به مقصد) نشان می دادیم (چنان که هدایت به معنای نشان دادن راه به آنها عنایت نمودیم) ولی این امر (ازلی و تقدیری) ما بود که (به مقتضای حکمتها بسیاری) محقق شده است که من جهنم را از جن و انس (که کافر باشند) حتماً پر خواهم کرد (و بیان بعضی از حکمتها



در آخر سوره‌ی هود در تفسیر چنین آیه‌ای گذشت) پس (به آنها گفته می‌شود که) اکنون مزه‌ی آن را بچشید که شما آمدن آن روز را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم (از رحمت خود محروم ساختیم، که آن را مجازاً به فراموش کردن تعبیر نمود) و (آنچه که ما می‌گوییم که مزه‌ی آنها را بچشید برای یک و دو روز نیست، بلکه حقیقت آن این است که) در اثر اعمال (بد) خود مزه عذاب ابدی را بچشید (این بحث حال و مآل کفّار بود، سپس حال و مآل مؤمنین بیان می‌شود، یعنی) فقط کسانی بر آیات ما ایمان می‌آورند که هرگاه آنها به آن آیات تذکّر داده شوند، آنها در سجده می‌افتند (که تحقیق آن در رکوع چهارم سوره‌ی مریم گذشت) و به تسبیح و تحمید پروردگار خود می‌پردازند و آنها (از ایمان) آوردن کبر نمی‌ورزند (چنان‌که حال کفّار چنین بود که: ﴿وَلَّى مُسْتَكْبِرًا﴾ این وضع تصدیق و اقرار و اخلاق آنها بود، و وضع اعمال آنها از این قرار است که به شب) پهلوی آنها از خوابگاهها جدا می‌باشد (چه برای ادای فرض عشا یا برای نماز تهجد که با همه‌ی روایتها تطبیق دارند و تنها علیحده نمی‌شوند، بلکه) به اینطور (علیحده می‌شوند) که آنها پروردگار خود را به امید (ثواب) و ترس (از عذاب) می‌خوانند (که شامل نماز، دعا و ذکر هم می‌شوند) و از چیزهایی که بدانان داده‌ایم انفاق می‌کنند (با این مطلب که اینها صفات مؤمنان هستند که بعضی از آنها موقوف علیه خود ایمان و بعضی موقوف علیه کمال ایمان می‌باشند) و کسی از وسایل خنک کننده‌ی چشمان که باری اشخاصی از این قبیل که در خزانه‌ی غیب موجود است، اطلاعی ندارد. اینها به جهت پاداش اعمال (نیک) بدانها رسیده است (و وقتی حال و مآل هر دو گروه معلوم شد) پس (اکنون بگویید که آیا مؤمنان نیز چون کافران خواهند بود؟ (هرگز چنین نیست)، آنها (نه اکنون و نه در آینده) نمی‌توانند با هم برابر

باشند (چنان‌که معلوم هم شده است، و برای تأکید تفصیل عدم مساوات در آینده باز هم بشنوید) کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند، مسکن جاودانی بهشت از آن آنان خواهد بود که در پاداش اعمال (نیک) به صورت میهمانی است (مانند میهمان به او این چیزها با عزّت و احترام عنایت می‌گردند، نه مانند گدای سایل که به بی‌قدری و بی‌وقعتی باشند) و کسانی که بی‌حکم بودند، منزل آنها دوزخ است وقتی که آنها بخواهند از آنجا بیرون آیند (و به سوی کناره‌ی آن پیشروی کنند اگر چه به سبب عمق و بسته بودن درها نمی‌توانند بیرون آیند ولی در چنین وضعیتی این حرکت طبیعی می‌باشد) پس باز در آن هُل داده می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: بچشید عذاب دوزخی را که آن را مورد تکذیب قرار می‌دادید (و این عذاب موعود در آخر می‌باشد) و ما به آنها (عذاب نزدیک را (در دنیا) هم پیش از آن عذاب بزرگ (موعود در آخرت) می‌چشانیم (مانند امراض و بیماری‌ها و مصایب؛ «کذا فی الدر مرفوعاً و موقوفاً» زیرا که امراض و آفات طبق تصریح قرآن به سبب اعمال بد می‌آیند) تا که ایشان (از فکر متأثر شده) باز آیند (کقوله تعالی: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ﴾ (الی قوله) ﴿يَرْجِعُونَ﴾ باز اگر کسی باز نیامد برای او عذاب بزرگتر است) و (از آمدن عذاب بر اینگونه اشخاص نباید تعجب کرد؛ زیرا که) چه کسی ظالم تر می‌شود از آن‌که به آیات پروردگار او تذکر داده شوند باز او از آنها اعراض کند (پس در استحقاق عذاب او چه شبهه‌ای هست، لذا ما از این قبیل مجرمان انتقام خواهیم گرفت).

معارف و مسایل

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ آیه‌ی ماقبل متضمن تنبیهی

برای منکرین قیامت و پاسخی برای استعجاب آنها بود که از مردن و خاک



شدن چگونه دوباره زنده خواهند شد، و در این آیه، این بیان می‌گردد که به فکر مرگ خود باشید، و تأمل کنید که خود آن، بزرگترین مظهر قدرت کامل الهی است، شما به سبب غفلت و جهل خود فکر می‌کنید که مرگ انسان به خودی خود می‌آید، هرگز، چنین نیست بلکه در نزد خدا برای مرگ شما وقتی مقرر است و فرشتگان برای آن انتظام خاصی دارند، که بزرگتر آنها عزرائیل است که مرگ همه‌ی جهان در انتظام او گذاشته شده است، مرگ همه کس در هر کجا و هر وقتی که مقرر باشد، درست در همان وقت روح او را قبض می‌کنند، این امر در آیه‌ی مذکور بیان شده است و در اینجا: ﴿مَلِكُ الْمَوْتِ﴾ با لفظ مفرد ذکر شده است که مراد از او عزرائیل علیه السلام، است و در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی نحل فرموده است: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّوهُمْ الْمَلٰئِكَةُ﴾ که در آن ملایکه با لفظ جمع آورده شده است که در آن اشاره به این مطلب است که عزرائیل علیه السلام، به تنهایی این کار را انجام نمی‌دهد، بلکه بسیاری از فرشته‌ها تحت فرمان او در این امر شرکت دارند.

تفصیلی در خصوص قبض روح و ملک الموت

امام تفسیر مجاهد فرموده است: همه‌ی جهان در نزد ملک الموت چون این است که دانه‌هایی در طشتی سرباز پیش کسی افتاده باشند و او هر کدام را که بخواهد بردارد، این مطلب در حدیث مرفوع هم آمده است^(۱). و نیز در حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، باری ملک الموت را بر بالین صحابی از انصار دید، پس به او فرمود: «با یاران من به نرمی رفتار کن» ملک الموت در پاسخ گفت: شما مطمئن باشید که من با هر مؤمن به نرمی

رفتار خواهم کرد و فرمود: هر تعداد انسانی که در شهرها یا روستاها و بیابانها و کوها و دریاهایی آباد هستند، هر یکی از آنها را روزی پنج بار می بینم، لذا من به هر یک از کوچک و بزرگ آنها بدون واسطه واقف هستم، سپس فرمود: که ای محمد! این هر چه هست بنا به دستور خداست، و اگر من بخواهم که روح پشه ای را قبض کنم، توانایی آن را ندارم، مگر آن که خدا بدان دستور دهد.

آیا ارواح حیوانات را هم ملک الموت قبض می کند؟

از روایت حدیث مذکور معلوم می شود که ملک الموت روح پشه ای را هم بنا بر دستور خدا قبض می کند، حضرت امام مالک نیز در پاسخ بر این سؤال چنین فرموده است، ولی از بعضی روایات دیگر معلوم می شود که قبض روح به واسطه ی فرشته مختص انسان است، بنا بر کرامت و شرافتی که دارد و بقیه ی حیوانات بنا بر دستور خدا بدون وساطت فرشته می میرند^(۱). همین مطلب را ابوالشیخ، عقیلی، دیلمی و غیره از روایت حضرت انس مرفوعاً نقل کرده اند که رسول الله ﷺ، فرمود: بهایم و سایر جانداران زمین همه به تسبیح خدا مشغول می باشند (این زندگی آنها) وقتی که تسبیح آنها تمام می شود، الله تعالی ارواح آنها را قبض می نماید، مرگ حیوانات به دست ملک الموت سپرده شده است و نیز در این خصوص حدیثی از حضرت عبدالله بن عمر نیز منقول است^(۲).

و در روایت دیگر آمده است که وقتی خداوند متعال مرگ همه جهان را به عزرائیل محول فرمود، او عرض کرد: پروردگارا شما چنان خدمتی را به من محول فرمودید که همه ی جهان و تمام بنی آدم مرا بد می گویند، و

۱ - ذکره ابن عطیه از قرطبی.

۲ - مظهری.



هرگاه ذکر من بیاید مرا به بدی یاد می‌کنند، حقّ تعالی فرمود: ما آن را چنین تدارک کرده‌ایم که برای مرگ برخی اسباب ظاهری و امراض مقرّر می‌کنیم که به سبب آن همه مردم مرگ را به سوی آن اسباب و امراض نیز منسوب می‌کنند و شما از بدگویی آنها مصون می‌مانید (۱).

و امام بغوی از حضرت ابن عباس روایت کرده است که رسول الله ﷺ، فرمود: به هر اندازه‌ای که امراض و درد و جرح وجود داشته باشد، همه‌ی آنها پیام آور مرگ هستند، مگر انسان را به یاد او می‌آورند، سپس وقتی زمان مرگ فرامی‌رسد، ملک الموت محتضر را مورد خطاب قرار داده، می‌گوید: ای بنده‌ی خدا! من پیش از آمدنم چندین بار قاصد و پیام فرستادم، اکنون آمده‌ام و رسیدم که پس از آن هیچ‌مخبر و قاصدی نمی‌آید و اکنون تو حکم پروردگار خود را حتماً چه به رضا و چه به ناپسندی خواهی پذیرفت (۲).

مسئله: ملک الموت زمان مرگ هیچ‌کسی را جلوتر نمی‌داند، مگر وقتی که به او دستور برسد که روح فلانی را قبض کن (۳).

﴿ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا ﴾ آیات گذشته متضمّن هشدار برای کفار، مشرکین و منکرین قیامت بود، و پس از آن به: ﴿ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا ﴾ صفات ویژه‌ی مؤمنین مخلص و درجات عظیم آنها بیان گردید، و از جمله صفات مؤمنین یکی در آیه مذکور چنین بیان شد که پهلوی آنها از رختخواب‌شان جدا می‌باشد و از رختخواب بلند شده به ذکر خدا و دعا مشغول می‌گردند؛ زیرا که آنها از نارضایتی و عذاب خدا ترسیده و به رحمت و ثواب او امیدوار می‌باشند و همین آمیخته شدن امید و بیم آنها را به ذکر و دعا بی‌قرار کرده است.

۱ - قرطبی فی التفسیر و التذکره.

۲ - مظهری.

۳ - اخرجه احمد و ابن ابی الدنيا عن معمر، مظهری.

نماز تهجد

مراد از برخاستن از رختخواب و مشغول شدن به ذکر و دعا در نزد جمهور مفسّرین نماز تهجد و نوافل است که پس از خوابیدن و بیدار شدن خوانده می‌شوند^(۱)، و این نظریه به روایات حدیث هم تأیید می‌گردد.

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و غیره از حضرت معاذ بن جبل روایت است که باری من با رسول خدا ﷺ، در سفری همراه بودم، روزی من به هنگام صبح در اثنای سفر به آن حضرت ﷺ، نزدیک شدم و عرض کردم: یا رسول الله! چنان عملی به من نشان بده که مرا وارد بهشت نماید، و از جهنم دور بدارد، آن حضرت ﷺ، فرمود: تو از چیز بزرگی پرسیدی، ولی اگر خدا آن را برای کسی آسان بکند آن آسان خواهد شد، و فرمود: آن عمل این است که عبادت خدا را بجا بیاور و کسی را با او شریک نگردان و نماز را بپا دار و زکات ادا کن و در رمضان روزه بگیر و حج بیت الله را به جا بیاور، سپس فرمود: متوجه باش اکنون من تو را به سوی درهای نیکی رهنمون می‌شوم، (و آن این‌که) روزه سپری است (که از عذاب رهایی می‌دهد) و صدقه و نماز انسان در نیمه‌ی شب آتش گناهان انسان را خاموش می‌کند، این را بیان نموده، آیه‌ی قرآن مجید را تلاوت کرد که:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾.

حضرت ابوالدرداء، قتاده و ضحاک فرموده‌اند که صفت جدا شدن پهلوها از رختخواب بر کسانی هم صادق می‌آید که نماز عشا را به جماعت ادا کرده، سپس نماز صبح را نیز به جماعت ادا کنند. و در ترمذی به سند صحیح از حضرت انس روایت است که آیه‌ی: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ﴾ در حق



کسانی نازل شده است که قبل از نماز عشا نخوابیده منتظر نماز عشا می مانند، و در بعضی روایات آمده است که این آیه متعلق به کسانی است که در میان مغرب و عشا نوافل می خوانند^(۱).

و حضرت ابن عباس در خصوص این آیه فرموده است: کسانی که از خواب چشمان خود می کاهند و خوابیده و نشسته و بر پهلو به ذکر خدا مشغول شوند، آنها را هم شامل می شوند.

ابن کثیر و دیگر ائمه ی تفسیر فرموده اند: در میان هیچ یک از اینها تضادی وجود ندارد، صحیح آن است که این آیه در بردارنده ی همه آنهاست، و نماز آخر شب از همه ی آنها اعلی و افضل است، در بیان القرآن هم همین نظریه را اختیار نموده است، و از حضرت اسماء بنت یزید روایت است که رسول الله ﷺ، فرمود: وقتی خداوند متعال اولین و آخرین را در روز قیامت جمع می نماید، پس ندا دهنده ای از جانب حضرتش ندا می دهد که همه ی مخلوقات آن را می شنوند، او ندا می دهد: اهل محشر می دانند که امروز چه کسانی در نزد خدا شایسته ی عزت و احترام می باشند، سپس آن فرشته ندا می دهد کسانی از اهل محشر برخیزند که صفت آنها ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ یعنی پهلوهای شان از رختخواب جدا می شوند، بوده است، با این ندا آنها برمی خیزند که تعدادشان خیلی کم می باشد^(۲).

و در بعضی الفاظ همین روایت آمده است که آنها بدون حساب به جنت فرستاده می شوند و پس از آنها بقیه ی تمام مردم بر می خیزند و از آنها حساب باز پس گرفته می شود.

﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ ادنی



به معنای اقرب است و مراد از عذاب ادنی آفات و مصایب و امراض دنیا و غیره می باشد، و مراد از عذاب اکبر عذاب آخرت است.

مصایب دنیا برای کسانی که به سوی خدا

رجوع کننده رحمت می باشد

با این مطلب که خداوند متعال بسیاری از مردم را برای تنبیه کردن به گناهان، به امراض و مصایب و آفات مبتلا می گرداند، تا که آنها متنبه شده از گناهان خود دست بردارند و از عذاب اکبر آخرت نجات یابند.

از این آیه معلوم می شود که امراض و آفات و مصایب و مشقت های دنیا هم برای گناهکاران نوعی رحمت می باشد، بالواسطه ی آن که از غفلت باز آمده از عذاب آخرت نجات یابند، البته کسانی که در این صورت هم به سوی خدا باز نمی گردند، در حق او عذاب دوچندان قرار می گیرد، یکی به صورت نقد در این جهان و دوم عذاب اکبر آخرت و آفت و مصایبی که بر انبیا و اولیای الهی می آید معامله ی آنان از همه ی اینها جداست، در حق آنان برای امتحان می آید و هدف در امتحان رفع درجات است، و شناخت آن چنین است که آنان به هنگام دچار شدن به چنین امراض و آفاتی هم به نوعی سکون و اطمینان قلبی از طرف خدا نایل می آیند، والله اعلم.

مجازات بعضی از جرایم در دنیا هم می باشد

﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ در ظاهر لفظ مجرمین همه ی نوع مجرم را شامل می شود و انتقام هم عام است که چه در دنیا باشد و چه در آخرت و یا هم در دنیا و نیز در آخرت، ولی از بعضی روایت حدیث معلوم می شود، سه گناه از میان گناهان به گونه ای است که سزای آنها قبل از آخرت در همین



جهان داده می شود:

- ۱- یکی برافراشتن پرچم و شعار برخلاف حق، ۲- نافرمانی والدین،
- ۳- سوم کمک به ظالم^(۱).

و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى
و ما دادیم به موسی کتاب، پس مباشش تو در فریب از ملاقات او، و کردیم ما آن را هدایت

لَبَّيْ اسْرَاءِیلَ ﴿۲۳﴾ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
برای بنی اسرائیل. و مقرر دادیم از آنها پیشوا که راه می بردند به دستور ما وقتی که آنها

صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا یُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَفْصِلُ بَيْنَهُمْ یَوْمَ
صبر کردند، و به آیات ما یقین می کردند. پروردگار تو او قضاوت می کند میان آنها روز

الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ یَخْتَلِفُونَ ﴿۲۵﴾ أَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ كَمَا أَهْلَكْنَا
قیامت در آنچه آنها اختلاف می کردند. آیا هدایت نیافتند از این که چقدر از بین بردیم

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِي مَسْکِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآیَاتٍ أَفَلَا
پیش از آنها گروهها را که راه می روند در منازل آنها در این نشانی زیادی هست، آیا

یَسْمَعُونَ ﴿۲۶﴾ أَوْ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ
نمی شنوند. آیانی بینند که ما سوق می دهیم آب را به سوی یک زمین صاف پس بیرون می آوریم

بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا یُبْصِرُونَ ﴿۲۷﴾ وَ یَقُولُونَ
به آن کشت را که می خورند از آن چهارپایان آنها و خودشان، آیا نمی بینند. و می گویند

مَتَى هَذَا الْفَتْحِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ

کی می شود این قضاوت اگر شما راستگو هستید. بگو تو که روز قضاوت نفع نمی دهد

الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانَهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ

به منکران ایمان آوردن شان و نه به آنها مهلت داده می شود. پس رها کن فکر آنها را،

وَأَنْتَظِرُ أَنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ ﴿٣٠﴾

و منتظر باش، آنها هم منتظر هستند.

خلاصه‌ی تفسیر

و ما به موسی (علیه السلام) کتاب داده بودیم (که در اشاعه‌ی آن با مشقتها مواجه گشت، هم چنین شما هم باید تحمل بکنید، این به جهت تسلی، ذکر شد، سپس هم چنین به شما کتاب دادیم) پس تو (ای پیامبر) در رسیدن به آن (کتاب خود) شک نکن (کقوله تعالی: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ﴾) با این مطلب که شما صاحب کتاب و صاحب خطاب هستید، پس وقتی که شما به بارگاه خدا چنین مقبول آید، اگر مشتی احمق شما را قبول نداشته باشند، باکی نیست، این نیز تسلی دیگری است) و ما آن (کتاب موسی) را برای بنی اسرائیل موجب هدایت قرار داده بودیم (هم چنین به وسیله‌ی کتاب شما هم بسیاری هدایت خواهند شد، پس خوشحال شوید و این تسلی دیگری است) و ما از میان (بنی اسرائیل) پیشوایان بسیاری (برای دین) آماده ساختیم که به دستور ما هدایت می کردند وقتی که آنها (بر مشقتها) صبر کردند و به آیات ما یقین می داشتند (بنابر این در اشاعه‌ی آن و هدایت خلق مشقت گوارا می گردد، این آرامش است برای مؤمنان که شما نیز صبر کنید، و هرگاه شما یقین داشته باشید، مقتضای یقین صبر کردن است. پس لازم



است که صبر پیش گیرید، آنگاه ما شما را نیز ائمه‌ی دین قرار می‌دهیم، این تسلی به اعتبار دنیا است و آرامش دیگری به اعتبار آخرت هم ضروری است و آن امر موجب تسلی، این است) پروردگار شما در روز قیامت در میان همه آنها قضاوت (عملی) در آن مواردی می‌کنند که آنان با خود اختلاف می‌ورزیدند، (مؤمنان را به بهشت و کفار را به جهنم می‌اندازد، و قیامت چندان دور نیست، از این هم باید تسلی حاصل کرد، و با شنیدن این مضمون کفار می‌توانستند دو شبهه و ایراد پیش کشند: یکی این‌که ما نمی‌پذیریم که خداوند از کفر ناراضی است، چنان‌که از «یفصل» معلوم می‌گردد، دوم این‌که ما قیامت را محال می‌دانیم، در آینده برای دفع هر دو شبهه دو مضمون آورد: نخست این‌که آنچه آنها در مبعوض بودن کفر شبهه‌ای داشتند، پس) آیا این امر برای آنها موجب راهنمایی نشد که ما پیش از آنها چندین گروه را (به سبب کفر و شرکشان) هلاک کرده‌ایم (که از طرز هلاکت آنها و نیز پس از وقوع پیشگویی پیامبر بطور خرق عادت، غضب خدا می‌بارید که از آن مبعوض بودن کفر روشن می‌گردد) که در خانه‌های مسکونی آنها، ایشان (در اثنای سفر به شام) رفت و آمد می‌کنند، در این (امر) نشانه‌های روشن (دال بر مبعوض بودن کفر است) آیا آنان (داستان‌های امتهای گذشته را) نمی‌شنوند (که مشهور و زبان‌زد عموم می‌باشد، مضمون دیگر اینکه شبهه‌ای را که در عدم امکان قیامت دارند) آیا آنها بر این نظر نمی‌افکنند که ما (به وسیله‌ی ابرها یا نهرها و غیره) به سوی زمین خشک آب می‌فرستیم، و سپس به وسیله‌ی آن، کشتزارها را می‌رویانیم که از آن حیوانات و نیز خود آنها بهره می‌جویند، پس آیا (این امر را شب و روز) نمی‌بینند؟ (این نمونه واضح است برای زنده شدن پس از مرگ، چنان‌که بارها قبل از این بیان شده است، پس هر دو شبهه برطرف

شدند) و اینها با شنیدن قیامت و قضاوت شتابان و همراه با استهزا (چنین) می گویند که اگر (شما در این امر) راستگوئید، پس (بگوئید که) این قضاوت چگونه انجام می پذیرد (ای پیامبر) شما بگوئید: (بیهوده آن را تقاضا می کنید که در آن روز برای شما روز مصیبت کاملی خواهد بود؛ زیرا که) در روز قضاوت ایمان آوردن آنها (اصلاً) دردی را دوا نمی کند (و تنها همین یک راه نجات بود که آن همه از بین رفت) و (از هیچ کجا نفعی برای نجات وجود ندارد) و به آنها مهلت هم داده نمی شود، پس (ای پیامبر!) به صحبت‌های آنها اندیشه نکنید (که از فکر کردن آنها غمگین می شوید) و شما در انتظار (قضاوت مقرّره) باشید، اینها (هم به زعم خود برای خسران شما) منتظر هستند (لقولهم): ﴿تربص به ریب المنون﴾، ولی معلوم خواهد شد که انتظار چه کسی مطابق واقع، خواهد بود، کقوله تعالیٰ فی جوابهم: ﴿قل تربصوا فانی معکم من المتربصین﴾.

معارف و مسایل

﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ﴾ لقاء، به معنای ملاقات است در این خصوص که مراد از ملاقات چه کسی با چه کسی است، اقوال اهل تفسیر گوناگون است: یکی آن است که در خلاصه‌ی تفسیر انتخاب شده است که ضمیر لقاؤه به جانب کتاب یعنی قرآن برگردانده شده و مطلب آن چنین بیان گردید: همانگونه که به موسی عليه السلام، کتاب داده شد شما هم در رسیدن کتاب خود در شک نباشید، چنان که در آیه‌ی ۶ سوره‌ی نمل در خصوص قرآن چنین آمده است که: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ﴾.

و از حضرت ابن عباس و قتاده تفسیر آن چنین منقول است که ضمیر لقاؤه به حضرت موسی برمی گردد و در این آیه از ملاقات آن حضرت عليه السلام، با



حضرت موسیٰ علیه السلام، خبر داده شده و فرموده است که شما شکی نداشته باشید که ملاقات شما با حضرت موسیٰ علیه السلام، وقوع خواهد یافت، چنانکه وقوع ملاقاتی در شب معراج از احادیث صحیح ثابت است، سپس وقوع ملاقات در قیامت هم ثابت است.

و حضرت حسن بصری آن را چنین تفسیر نموده است که به حضرت موسیٰ علیه السلام، کتاب داده شد و مردم آن را تکذیب کرده و او را اذیت نمودند، شما هم یقین داشته باشید که همه‌ی اینها بر شما هم عارض خواهد شد، لذا شما از آزارهای کفار رنجیده خاطر نباشید بلکه آن را سنت انبیاء علیهم السلام، دانسته، تحمل نمایید.

برای مقتدا و امام بودن قوم دو شرط هست

﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ ﴾ یعنی ما عده‌ای از بنی اسرائیل را امام و پیشوا و مقتدا قرار دادیم که به عنوان نایب پیامبر به دستور خدا مردم را هدایت می‌کردند، آنگاه که صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند، در این آیه برای اعطای امامت و پیشوایی به علمای بنی اسرائیل، دو شرط بیان فرمود: اول صبر کردن و دوم یقین کردن به آیات الهی، مفهوم صبر کردن به اعتبار لغت عرب بسیار وسیع و عام است و معنای لفظی آن استواری و ثابت ماندن است و مراد از آن در اینجا پایبندی به احکام الهی و ثابت قدم ماندن، و از آنچه خداوند حرام یا مکروه قرار داده نفس خود را کنترل و بازداشتن است، و آن شامل پایبندی به تمام احکام شریعت است و این بالاترین درجه‌ی کمال عملی است، و سبب دیگر یقین کردن بر آیات الهی است که شامل فهم آیات و یقین حاصل کردن به آنها می‌باشد، و این بالاترین درجه‌ی کمال علمی است.

خلاصه این که تنها کسانی سزاوار پیشوایی و امامت در نزد خداوند هستند که همه در عمل و نیز در علم کامل باشند و در اینجا کمال عملی را بر کمال علمی مقدم بیان نمود، در حالی که در ترتیب طبیعی علم از عمل مقدم می باشد؛ اشاره به این موضوع دارد که در نزد خداوند متعال علمی که بدون عمل باشد اعتباری ندارد.

ابن کثیر قول بعضی از علما را در تفسیر این آیه نقل نموده است که: «بالصبر و الیقین تنال الامامة فی الدین» یعنی: تنها با صبر و یقین مردم می توانند به درجه‌ی امامت در دین نایل گردند.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا﴾ یعنی: آیا آنان نمی بینند که ما به سوی زمین خشک آب را (در بعضی مواقع) جاری می سازیم که از آن مزرعه‌های آنان می روید، جز، به زمین خشکی گفته می شود که در آن درخت نروید.

نظام حکیمانه‌ی خاص برای آبیاری زمین

سیراب کردن زمین خشک و رویانیدن نباتات در آن در چندین جا از قرآن چنین آمده است که بر آن زمین باران می بارد و از آن زمین تر و تازه شده، شایستگی رویانیدن می یابد، ولی در این آیه به جای باران، جاری کردن آب و بردن آن به سوی زمین خشک و رویانیدن درخت را ذکر نموده است، یعنی باران را در جایی دیگر نازل کرده و از آنجا به وسیله‌ی سیل و رودخانه آب را روان ساخته به طرف زمین خشکی می برد که در آنجا باران نباریده است. بدین امر اشاره دارد که قسمت‌هایی از زمین چنان خام و نرم می باشد که قدرت عمل باران را ندارند و اگر در آنجا کاملاً باران ببارد، ساختمانها منهدم می گردد و درختها از جای کنده می شوند، بنابر این قدرت ایزدی



برای اینگونه زمینها چنین انتظام برقرار کرده که باران در جایی نازل می‌گردد که توانایی عمل آن را دارا باشد، سپس از آنجا آب را جاری ساخته به جانب آن زمینهایی برده می‌شود که تحمل بارندگی را ندارند، مانند زمین مصر، و بعضی مفسرین قسمتهایی از زمینهای شام و یمن را مصداق آن قرار داده‌اند^(۱).

صحیح این است که مضمون آیه شامل تمام زمینهایی از این‌گونه است که به‌طور ویژه، شامل سرزمین مصر هم می‌شود که در آنجا باران خیلی کم می‌بارد، ولی آب باران بلاد حبشه، آفریقا به وسیله‌ی دریای نیل به مصر می‌آید و از آنجا با خود خاک سرخ می‌آورد که متضمن مواد گیاهی رویاننده بیشتر است بنابر این، اهالی مصر با وجود نباریدن باران در کشور خویش در هر سال از آب جدید و خاک جدید استفاده می‌کنند، ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ﴾ یعنی کفار چنین می‌گویند: آن فتح که شما ذکر می‌کنید که مؤمنان بر کفار پیروز خواهند شد، کی واقع می‌گردد؟ آثاری از آن به چشم ما نمی‌خورد، ما مشاهده می‌کنیم که مسلمانان ترسان و نهان رفت و آمد می‌کنند.

حقّ تعالی در پاسخ آن فرموده است: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ﴾ یعنی: شما در پاسخ آنها چنین بگویید: که شما روز پیروزی را از چه سبب از ما می‌پرسید؟ آن روز مصیبت شما خواهد بود؛ زیرا که وقتی فتح ما فرا رسد پس در آن زمان شما به عذاب گرفتار خواهید شد، چه در دنیا، هم چنان‌که در جنگ بدر اتفاق افتاد یا در آخرت، و وقتی که عذاب الله



کسی را گرفتار می کند پس ایمان او قبول نمی شود^(۱).
و بعضی حضرات در اینجا عبارت: ﴿مَتَى هَذَا الْفَتْحُ﴾ را به معنای
روز قیامت گرفته اند، در خلاصه ی تفسیر همین معنی انتخاب گردید، والله
سبحانه و تعالی اعلم.

تمت سورة السجده بحمد الله سبحانه في ليلة عرفة من ذى الحجة سنة ۱۳۹۱ هـ ق
و تم تسويد الترجمة ليلة الاثنين، ثلث و عشرين من ربيع الاول سنة ۱۴۰۸ هـ ق

پایان جلد دهم





فهرست مطالب

۲۹	آیات ۳۷ تا ۴۴	۱	سورة الفرقان
۳۰	خلاصه‌ی تفسیر	۱	آیات ۱ تا ۳
۳۲	معارف و مسایل	۲	خلاصه‌ی تفسیر
	پیروی از خواهش‌های خلاف شرع، نوعی	۲	معارف و مسایل
۳۳	بت پرستی است	۲	خصوصیات سوره
۳۳	آیات ۴۵ تا ۶۲	۳	حکمت‌های ویژه در هر یکی از مخلوقات
۳۵	خلاصه‌ی تفسیر	۵	آیات ۴ تا ۹
۴۱	معارف و مسایل	۶	خلاصه‌ی تفسیر
	اسباب و مسببات در مخلوقات الهی باهم مرتبط، و	۷	معارف و مسایل
۴۱	همه تابع قدرت حق تعالی هستند	۹	آیات ۱۰ تا ۲۰
	تخصیص خواب به شب و کار در روز، مبنی بر	۱۱	خلاصه‌ی تفسیر
۴۴	حکمت بزرگی است	۱۴	معارف و مسایل
	جهاد با قرآن، یعنی انتشار دادن دعوت آن، جهاد		عدم مساوات در اقتصاد مبتنی بر حکمت بزرگی
۴۸	بزرگی است	۱۶	است
	آیا ستارگان و سیارات در آسمانها جایگزین‌اند یا	۱۷	آیه ۲۱ و ۲۲
۵۲	بیرون از آن؟	۱۷	خلاصه‌ی تفسیر
	نظریات علم هیأت قدیم و جدید و بیانات قرآن	۱۸	معارف و مسایل
۵۲	کریم	۱۹	آیات ۲۳ تا ۳۱
۵۴	حقایق هستی و قرآن	۲۰	خلاصه‌ی تفسیر
	معیار صحیح توافق یا مخالفت با نظریات فلسفه در	۲۲	معارف و مسایل
۵۷	تفسیر قرآن		دوستی دوستان بی‌دین کارا شتابه، موجب حسرت
	از این تحقیقات به انسان و انسانیت چه نتیجه‌ای	۲۳	و ندامت می‌باشد
۶۳	رسید؟		متروک کردن قرآن از نظر عمل هم، گناه عظیمی
۶۶	آیات ۶۳ تا ۷۷	۲۵	است
۶۶	عباد الرحمن	۲۶	آیه ۳۲
۶۸	خلاصه‌ی تفسیر	۲۶	خلاصه‌ی تفسیر
۷۳	معارف و مسایل	۲۶	معارف و مسایل
	صفات و علامات مخصوص بندگمان مقبول	۲۷	آیات ۳۳ تا ۳۶
۷۴	خداوند	۲۸	خلاصه‌ی تفسیر
	تنها مطالعه احکام دین کافی نیست بلکه فهم آنها	۲۹	معارف و مسایل



فایده..... ۱۲۰	مطابق با تفسیر سلف و عمل بر آنها ضروری
مال، اولاد و روابط خانوادگی هم با شرط ایمان	است ۸۴
می تواند نافع واقع شوند ۱۲۲	
آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲..... ۱۲۳	سورة الشُّعْرَاء..... ۸۹
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۲۴	آیات ۱ تا ۹..... ۸۹
معارف و مسایل..... ۱۲۶	خلاصه‌ی تفسیر ۹۰
حکم گرفتن مزد بر طاعات ۱۲۶	معارف و مسایل ۹۱
شرافت و رذالت به اعمال و اخلاق مربوط	آیات ۱۰ تا ۳۳..... ۹۳
است..... ۱۲۶	خلاصه‌ی تفسیر ۹۴
آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰..... ۱۲۷	معارف و مسایل ۹۷
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۲۸	تلاش کمک و اسباب، برای اطاعت، بهانه‌جویی
معارف و مسایل..... ۱۳۰	نیست..... ۹۷
آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹..... ۱۳۱	مفهوم لفظ ضلال، در حق موسیٰ <small>علیه السلام</small> ۹۸
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۳۲	دانستن ذات و حقیقت خدای ذوالجلال برای انسان
معارف و مسایل..... ۱۳۴	ممکن نیست..... ۹۸
حرفه مفید از انعام الهی است به شرطی که آن را در	نمونه‌ای از مناظره پیامبرانه و آداب مؤثر در
کارهای زشت به کار نبرند..... ۱۳۴	آن..... ۹۹
آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵..... ۱۳۵	آیات ۳۴ تا ۵۱..... ۱۰۲
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۳۶	خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۰۴
معارف و مسایل..... ۱۳۷	معارف و مسایل..... ۱۰۶
انجام عمل خلاف فطرت، با همسر خود هم حرام	آیات ۵۲ تا ۶۸..... ۱۰۸
است..... ۱۳۷	خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۰۹
آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱..... ۱۳۸	معارف و مسایل..... ۱۱۱
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۳۹	آیات ۶۹ تا ۱۰۴..... ۱۱۲
معارف و مسایل..... ۱۴۰	خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۱۴
مجرم خدا به پای خود می آید، نیاز به جلب	معارف و مسایل..... ۱۱۷
ندارد..... ۱۴۱	دعایی برای دوام ذکر خیر تا قیامت..... ۱۱۷
آیات ۱۹۲ تا ۲۲۷..... ۱۴۲	حبّ جاه مذموم است، ولی با شرایطی چند، جایز
خلاصه‌ی تفسیر..... ۱۴۴	است..... ۱۱۸
معارف و مسایل..... ۱۵۱	دعای مغفرت برای مشرکان جایز نیست..... ۱۱۹
قرآن عبارت از مجموعه الفاظ و معانی است. ۱۵۲	یک سؤال و پاسخ آن..... ۱۲۰



- خواندن ترجمه قرآن در نماز به اجماع ائمت ناجیز
است ۱۵۳
- تعریف شعر ۱۵۶
- پایه‌ی شعر و شاعری در اسلام ۱۵۷
- هر علم و فن غافل کننده‌ای از خدا و آخرت مذموم
است ۱۵۹
- بیشتر پیروان گمراهی، علامت گمراهی، متبوع است
..... ۱۶۰
- سورة النمل ۱۶۱**
- آیات ۱ تا ۶ ۱۶۱
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۶۲
- معارف و مسایل ۱۶۲
- آیات ۷ تا ۱۴ ۱۶۳
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۶۴
- معارف و مسایل ۱۶۶
- اختیار نمودن اسباب طبیعی برای ضروریات انسانی،
منافی با توکل نیست ۱۶۶
- بهتر این است که در عموم مجالس، مردم از همسرش
اسم نبرد، بلکه کنایاتی استعمال کند ۱۶۷
- تحقیق مشاهده‌ی آتش، و شنیدن ندا از آن ۱۶۸
- یک روایت از حضرت ابن عباس و حسن بصری و
تحقیق آن ۱۷۰
- آیات ۱۵ تا ۱۹ ۱۷۲
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۷۳
- معارف و مسایل ۱۷۴
- در میان انبیاء علیهم السلام، احکام ارث جاری
نمی‌شود ۱۷۵
- به کار بردن صیغه جمع برای خود جایز است ۱۷۶
- در پرندگان و حیوانات هم عقل و شعور وجود
دارد ۱۷۶
- باوجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت بدون
فضل خداوندی نیست ۱۷۸
- آیات ۲۰ تا ۲۸ ۱۷۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۸۰
- معارف و مسایل ۱۸۱
- بر حاکم و مشایخ لازم است که از رعایا، شاگردان و
مربدان خبر گیرند ۱۸۱
- محاسبه از نفس خویش ۱۸۲
- وجه تخصیص هدهد از جمع طیور و یک
عبرت ۱۸۳
- حیوانی که در کار سست باشد، مجازات معتدل آن
جایز است ۱۸۴
- انبیاء علیهم السلام عالم الغیب نمی‌باشند ۱۸۵
- آیا کوچکتر می‌تواند به بزرگتر از خود بگوید، علمی
بیشتر از تو دارم ۱۸۵
- آیا نکاح انسان با زن از جن درست است؟ .. ۱۸۶
- آیا جایز است که زن، پادشاه، یا امام و امیر قوم
باشد؟ ۱۸۷
- نوشتن و تحریر در عموم معاملات حجت شرعی
است ۱۸۸
- آیا نوشتن نامه به مشرکین و ارسال آن نزد آنها جایز
است؟ ۱۸۹
- مراعات اخلاق انسانی، در هر مجلس لازم است، اگر
چه مجلس کفار باشد ۱۸۹
- آیات ۲۹ تا ۳۷ ۱۸۹
- خلاصه‌ی تفسیر ۱۹۱
- معارف و مسایل ۱۹۲
- نامه‌ی حضرت سلیمان به چه زبانی بود؟ ۱۹۳
- آدابی چند برای نامه نگاری ۱۹۴
- نویسنده نخست نام خود را بنویسد، سپس گیرنده را
..... ۱۹۴



۲۲۰	آیات ۶۰ تا ۶۴	پاسخ به نامه‌ها هم سنت انبیاء علیهم السلام است.. ۱۹۵
۲۲۱	خلاصه‌ی تفسیر	نوشتن نام خدا در نامه‌ها. ۱۹۶
۲۲۳	معارف و مسایل	آیا دادن نامه که در آن آیه قرآنی نوشته باشد به دست کافر و مشرک جایز است. ۱۹۷
	دعای مضطر که مبنی بر اخلاص باشد، حتماً پذیرفته می‌شود. ۲۲۳	نامه را باید مختصر جامع، بلیغ و مؤثر نوشت ۱۹۸
۲۲۵	آیات ۶۵ تا ۷۵	مشورت در امور مهم سنت است و در آن، استفاده از رأی دیگران، دلجویی شان می‌باشد. ۱۹۸
۲۲۶	خلاصه‌ی تفسیر	عکس العمل بلقیس در پاسخ نامه حضرت سلیمان علیهما السلام. ۱۹۹
۲۲۶	ربط آیات	حضور قاصدان بلقیس به بارگاه حضرت سلیمان علیهما السلام. ۲۰۰
۲۳۰	معارف و مسایل	مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان علیهما السلام. ۲۰۱
۲۳۱	آیات ۷۷ تا ۷۹	آیا پذیرفتن هدیه‌ی کافر جایز است یا خیر؟ تفصیل و تحقیق آن. ۲۰۱
۲۳۱	خلاصه‌ی تفسیر	آیات ۳۸ تا ۴۱. ۲۰۳
۲۳۱	معارف و مسایل	خلاصه‌ی تفسیر. ۲۰۴
۲۳۲	آیات ۸۰ تا ۸۱	معارف و مسایل. ۲۰۵
۲۳۳	خلاصه‌ی تفسیر	حضور بلقیس در بارگاه حضرت سلیمان علیهما السلام. ۲۰۵
۲۳۳	معارف و مسایل	فرق میان معجزه و کرامت. ۲۰۸
۲۳۵	مسئله سماع اموات	آیا واقعه تحت بلقیس کرامتی بود یا تصرفی؟ ۲۰۹
۲۳۷	آیه ۸۲	آیات ۴۲ تا ۴۴. ۲۱۰
۲۳۸	خلاصه‌ی تفسیر	خلاصه‌ی تفسیر. ۲۱۰
۲۳۸	معارف و مسایل	معارف و مسایل. ۲۱۲
	دابة الأرض چیست؟ و از کجا و کی بیرون می‌آید؟. ۲۳۸	آیا بلقیس به نکاح حضرت سلیمان در آمد؟. ۲۱۲
۲۴۱	آیات ۸۳ تا ۹۰	آیات ۴۵ تا ۵۳. ۲۱۳
۲۴۲	خلاصه‌ی تفسیر	خلاصه‌ی تفسیر. ۲۱۴
۲۴۶	معارف و مسایل	معارف و مسایل. ۲۱۶
۲۵۱	آیات ۹۱ تا ۹۳	آیات ۵۴ تا ۵۹. ۲۱۷
۲۵۱	خلاصه‌ی تفسیر	خلاصه‌ی تفسیر. ۲۱۸
۲۵۴	سورة القصص	معارف و مسایل. ۲۱۹
۲۵۴	آیات ۱ تا ۱۳	
۲۵۶	خلاصه‌ی تفسیر	
۲۵۹	معارف و مسایل	



آیات ۱۴ تا ۲۱.....	۲۶۱	آیات ۵۷ تا ۶۰.....	۳۰۶
خلاصه‌ی تفسیر.....	۲۶۲	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۰۷
معارف و مسایل.....	۲۶۶	معارف و مسایل.....	۳۰۹
فایده.....	۲۶۹	جمع شدن ثمرات همه چیز در مکه، از آیات خاص	
آیات ۲۲ تا ۲۸.....	۲۷۱	قدرت است.....	۳۱۱
خلاصه‌ی تفسیر.....	۲۷۳	قصبات و روستاها در احکام و قوانین تابع شهر	
معارف و مسایل.....	۲۷۵	می‌شوند.....	۳۱۳
برای استخدام و سپردن مقام به کسی دو شرط		عاقل آن است که بیشتر در کارهای دنیوی غرق	
اهمیت دارد.....	۲۷۹	نشود، بلکه در فکر آخرت باشد.....	۳۱۴
آیات ۲۹ تا ۳۵.....	۲۸۲	آیات ۶۱ تا ۶۷.....	۳۱۵
خلاصه‌ی تفسیر.....	۲۸۳	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۱۶
معارف و مسایل.....	۲۸۵	معارف و مسایل.....	۳۱۸
از عمل نیک، مکان انجام آن هم، متبرک		آیات ۶۸ تا ۷۳.....	۳۱۸
می‌گردد.....	۲۸۶	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۱۹
در موعظه و خطابه، فصاحت خوب مؤثر		معارف و مسایل.....	۳۲۱
است.....	۲۸۶	معیار صحیح برتری کسی بر دیگری یا چیزی بر	
آیات ۳۶ تا ۴۲.....	۲۸۶	چیزی دیگر، اختیار خداوندی است.....	۳۲۲
خلاصه‌ی تفسیر.....	۲۸۷	آیات ۷۴ تا ۷۵.....	۳۲۴
معارف و مسایل.....	۲۸۹	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۲۴
آیات ۴۳ تا ۵۱.....	۲۹۰	فایده.....	۳۲۵
خلاصه‌ی تفسیر.....	۲۹۲	آیات ۷۶ تا ۸۲.....	۳۲۵
معارف و مسایل.....	۲۹۶	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۲۶
بعضی از آداب تبلیغ و دعوت.....	۲۹۹	معارف و مسایل.....	۳۲۹
آیات ۵۲ تا ۵۵.....	۲۹۹	آیات ۸۳ تا ۸۴.....	۳۳۴
خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۰۰	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۳۵
لفظ مسلمین آیا لقب خاص امت محمدی است یا		معارف و مسایل.....	۳۳۵
شامل تمام امتهاست؟.....	۳۰۱	فایده.....	۳۳۶
در این آیه دو هدایت مهم ذکر شده است.....	۳۰۴	تصمیم قطعی معصیت هم، معصیت است.....	۳۳۶
آیه ۵۶.....	۳۰۵	آیات ۸۵ تا ۸۸.....	۳۳۶
خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۰۵	خلاصه‌ی تفسیر.....	۳۳۷
معارف و مسایل.....	۳۰۶	معارف و مسایل.....	۳۳۹



۳۶۹	معارف و مسایل	قرآن وسیله فتح بر دشمنان، و پیروزی در مقاصد
۳۷۱	عالم در نزد خداوند چه کسی است؟	است ۳۴۰
۳۷۲	آیه ۴۵	سورة العنكبوت ۳۴۲
۳۷۲	خلاصه‌ی تفسیر	آیات ۱ تا ۷ ۳۴۲
۳۷۲	معارف و مسایل	خلاصه‌ی تفسیر ۳۴۳
۳۷۳	نسخه‌ای جامع و مختصر برای اصلاح خلق	معارف و مسایل ۳۴۵
۳۷۴	مقصود از مانع شدن نماز از همه‌ی گناهها	آیه ۸ و ۹ ۳۴۶
۳۷۵	یک شبهه و پاسخ به آن	خلاصه‌ی تفسیر ۳۴۶
۳۷۶	آیات ۴۶ تا ۵۵	معارف و مسایل ۳۴۷
۳۷۸	خلاصه‌ی تفسیر	آیات ۱۰ تا ۱۳ ۳۴۹
۳۸۲	معارف و مسایل	خلاصه‌ی تفسیر ۳۴۹
	آیا در این آیه به تصدیق تورات و انجیل حکم شده	معارف و مسایل ۳۵۰
۳۸۳	است	دعوتگر به سوی گناه هم گناهکار است، همانقدر
	تورات و انجیل زمان حاضر نه به طور مطلق قابل	عذابی که به گناهکار می‌رسد به او هم
	تصدیق هستند و نه به طور مطلق قابل تکذیب	می‌رسد ۳۵۲
۳۸۳	می‌باشند	آیات ۱۴ تا ۱۸ ۳۵۲
	امی بودن آن حضرت ﷺ، بزرگترین فضیلت و	خلاصه‌ی تفسیر ۳۵۳
۳۸۴	معجزه برای اوست	معارف و مسایل ۳۵۴
	آیات ۵۶ تا ۶۳	آیات ۱۹ تا ۲۳ ۳۵۶
۳۸۶	خلاصه‌ی تفسیر	خلاصه‌ی تفسیر ۳۵۶
۳۸۹	معارف و مسایل	آیات ۲۴ تا ۲۷ ۳۵۸
	احکام هجرت و رفع شکوک و شبهاتی که در راه آن	خلاصه‌ی تفسیر ۳۵۸
۳۸۹	اتفاق می‌افتد	معارف و مسایل ۳۶۰
	هجرت در وقت و زمانی معین، فرض یا واجب	نخستین هجرت در دنیا ۳۶۰
۳۹۲	می‌گردد	جزای بعضی از اعمال در دنیا می‌رسد ۳۶۱
	آیات ۶۴ تا ۶۹	آیات ۲۸ تا ۳۵ ۳۶۱
۳۹۵	خلاصه‌ی تفسیر	خلاصه‌ی تفسیر ۳۶۲
۳۹۵	معارف و مسایل	معارف و مسایل ۳۶۴
۳۹۸	از عمل به علم، علم افزون می‌گردد	آیات ۳۶ تا ۴۴ ۳۶۵
۴۰۱		خلاصه‌ی تفسیر ۳۶۷
۴۰۲	سورة الروم	



- آیات ۱ تا ۷ ۴۰۲
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۰۳
- معارف و مسایل ۴۰۴
- داستان نزول سوره‌ی روم و جنگ فارس ... ۴۰۴
- مسئله قمار ۴۰۷
- اگر فنون زندگی دنیا توأم با غفلت از آخرت به دست آید هیچ گونه دانشمندی نیست ۴۱۰
- آیات ۸ تا ۱۰ ۴۱۱
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۱۱
- معارف و مسایل ۴۱۲
- آیات ۱۱ تا ۱۹ ۴۱۴
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۱۵
- معارف و مسایل ۴۱۷
- فایده‌ای بزرگ ۴۱۹
- آیات ۲۰ تا ۲۷ ۴۲۰
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۲۱
- معارف و مسایل ۴۲۳
- هدف از زندگی مشترک آرامش است که برای تحصیل آن، الفت و محبت و رحمت با همدیگر لازم است ۴۲۶
- خواب و تلاش معاش منافعی با زهد و توکل نیست ۴۲۹
- آیات ۲۸ تا ۴۰ ۴۳۱
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۳۳
- معارف و مسایل ۴۳۸
- براد از فطرت چیست؟ ۴۴۰
- اجتناب از همنشینی با اهل باطل و محیط بد، فرض است ۴۴۳
- آیات ۴۱ تا ۴۵ ۴۴۷
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۴۷
- معارف و مسایل ۴۴۹
- پاسخ به یک شبهه ۴۵۱
- فرق میان ابتلا و امتحان یا سزا و عذاب به وقت مصایب ۴۵۵
- آیات ۴۶ تا ۵۳ ۴۵۵
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۵۷
- معارف و مسایل ۴۵۹
- آیات ۵۴ تا ۶۰ ۴۶۱
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۶۲
- معارف و مسایل ۴۶۴
- آیا می‌تواند کسی در محشر نزد خداوند دروغ بگوید ۴۶۸
- در قبر کسی نمی‌تواند دروغ بگوید ۴۶۹
- سورة القمّن** ۴۷۱
- آیات ۱ تا ۹ ۴۷۱
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۷۲
- معارف و مسایل ۴۷۳
- احکام لهو و لعب و وسایل آن از نظر شرع .. ۴۷۶
- شنیدن فحش و داستانهای بیهوده و اشعار مشتمل بر فحش و مطالعه کتابهای اهل باطل ناجایز است ۴۷۹
- خرید و فروش وسایل بازی ۴۷۹
- بازیهای مباح و جایز ۴۸۰
- بازیهایی که صراحتاً ممنوع هستند ۴۸۱
- احکام غنا و سرودها ۴۸۲
- خواندن اشعار مفید با آوازخوش بدون سرود و آهنگ ممنوع نیست ۴۸۴
- آیه ۱۰ و ۱۱ ۴۸۵
- خلاصه‌ی تفسیر ۴۸۵
- معارف و مسایل ۴۸۶
- سوال و جواب ۴۸۷



آیات ۱۲ تا ۱۹	۴۸۸
خلاصه‌ی تفسیر	۴۸۹
معارف و مسایل	۴۹۳
لقمان <small>علیه السلام</small> ، نزد جمهور سلف نبی نبود، بلکه ولی و حکیمی بود	۴۹۴
مراد از حکمتی که به لقمان داده شد، چیست؟	۴۹۶
سپاسگزاری والدین و اطاعت آنها فرض است، اما برخلاف دستور خدا اطاعت کسی جایز نیست	۴۹۷
قانون بی نظیر عدل اسلام	۴۹۸
وصیت اعتقادی دوم لقمان	۴۹۹
وصیت سوم در خصوص اصلاح عمل	۴۹۹
وصیت چهارم لقمان در خصوص به اصلاح خلق	۵۰۰
وصیت پنجم لقمان، در خصوص آداب زندگی	۵۰۰
آیات ۲۰ تا ۳۲	۵۰۳
خلاصه‌ی تفسیر	۵۰۵
معارف و مسایل	۵۱۰
آیه ۳۳ و ۳۴	۵۱۴
خلاصه‌ی تفسیر	۵۱۴
معارف و مسایل	۵۱۵
موضوع علم غیب	۵۱۸
یک شبهه و پاسخ آن	۵۲۰
فایده‌ای مهم در خصوص علم غیب	۵۲۱
فواید متعلق به عبارات آیات	۵۲۲
<hr/>	
سورة السجدة	۵۲۵
آیات ۱ تا ۳	۵۲۵
خلاصه‌ی تفسیر	۵۲۵
معارف و مسایل	۵۲۶
آیات ۴ تا ۹	۵۲۸
خلاصه‌ی تفسیر	۵۲۹
معارف و مسایل	۵۳۰
طول روز قیامت	۵۳۰
همه چیز جهان در ذات خود نیکو و خوب است	۵۳۱
آیات ۱۰ تا ۲۲	۵۳۳
خلاصه‌ی تفسیر	۵۳۴
معارف و مسایل	۵۳۷
تفصیلی در خصوص قبض روح و ملک الموت	۵۳۸
آیا ارواح حیوانات را هم ملک الموت قبض می‌کند؟	۵۳۹
نماز تهجد	۵۴۱
مصایب دنیا برای کسانی که به سوی خدا رجوع کننده رحمت می‌باشد	۵۴۳
مجازات بعضی از جرایم در دنیا هم می‌باشد	۵۴۳
آیات ۲۳ تا ۳۰	۵۴۴
خلاصه‌ی تفسیر	۵۴۵
معارف و مسایل	۵۴۷
برای مقتدا و امام بودن قوم دو شرط هست	۵۴۸
نظام حکیمانه‌ی خاص برای آبیاری زمین	۵۴۹

